



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِّدِ

قَالَ

الْأَمَامُ الْحَكِيمُ الْجَاهِلِيُّ السَّيِّدُ سَخَاوِدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَاذِبِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِسَالَتِنَا الْمَوْلَانَا الْبُرْهُكَرْدِي

تَبَاهُ

التَّوْحِيدِ وَالْحَقِّ كَمَا أُسْفِرَ فِيهِمْ كَمَا كُنْطَلِينِ

الجزء العشرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نويسنده:

حامد حسين موسى نيشابورى هندی لكهنوى

ناشر چاپى:

موسسه المعارف الاسلاميه

ناشر ديڤيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار - جلد ۲۰	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
دلالت حدیث ثقلین	۱۱
سرآغاز	۱۱
روایت کردن صاحب تحفه اثنا عشریه حدیث الثقلین را از طریق زید بن أرقم بمنظور تمهید رد بر استدلال شیعه باین حدیث	۱۳
وجوه پنجگانه مؤلف در رد صاحب تحفه	۱۳
اشاره	۱۳
وجه ۱- در عدم انحصار روایت این حدیث بیک راوی (زید بن أرقم) و	۱۳
وجه ۲- اعتراض مؤلف بر صاحب «تحفه» که چرا یکی از سیاقهای مبسوط	۲۴
وجه ۳- اعتراض مؤلف برهمو که چرا یکی از سیاقهای متوسط روایت	۳۱
وجه ۴- اعتراض مؤلف برین که چرا مخاطب لا اقل یکی از سیاق های مختصر	۳۳
وجه ۵- اشاره بعدم مطابقت سیاق شاهصاحب با سیاق روایات علما و	۳۴
کلام صاحب تحفه در رد بر استدلال شیعه باین حدیث	۳۷
وجوه شصت و ششگانه مؤلف در رد صاحب تحفه	۳۷
اشاره	۳۷
وجه ۱- اثبات دلالت حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت و استشهاد برین مطلب	۳۷
وجه ۲- اثبات وجوب پیروی اهل بیت بسان پیروی قرآن و نقل کلمات بزرگان	۴۳
وجه ۳- دلالت راهنمایی پیغمبر بوجوب اتباع اهل بیت از کلمات علما و	۴۴
وجه ۴- دلالت لفظ (ثقلین) بر وجوب اتباع اهل بیت و نقل عبارات علما	۴۸
وجه ۵- اثبات وجوب اتباع اهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم مالن تضلوا...»	۵۳
وجه ۶- اثبات وجوب اتباع اهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم ما ان	۶۵
وجه ۷- اثبات وجوب اتباع از «لن تضلوا ان اتبعتموهما» و گفتار بزرگان اهل سنت	۶۹
وجه ۸- اثبات وجوب اتباع از «اذکرکم الله فی اهلبیتی» و کلام اعلام اهل سنت در بنباره	۷۱

- وجه ۹- اثبات وجوب اتباع از «و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» ----- ۷۲
- وجه ۱۰- اثبات وجوب اتباع اچ «فانظروا كيف تخلفوني فيهما» بدلالات عبارات قوم ----- ۷۳
- وجه ۱۱- دلالت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله «من در میان شما دو چیز ..» ----- ۷۵
- وجه ۱۲- دلالت حدیث ثقلین بروایت ابوذر غفاری بر مطلوب اهل حق ----- ۷۶
- اشاره ----- ۷۶
- «تکمیل و تتمیم» ----- ۷۹
- وجه ۱۳- دلالت حدیث قلین بر وجوب محبت اهل بیت و آوردن شواهد ----- ۸۲
- وجه ۱۴- درین که حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه «وَ قَفُّوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» ----- ۹۳
- وجه ۱۵- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجوب متابعت از اهل بیت و نقل ----- ۹۸
- وجه ۱۶- اثبات عصمت اهل بیت از حدیث ثقلین و نقل کلمات ----- ۱۰۱
- وجه ۱۷- اثبات عصمت ایشان را جمله «ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی» ----- ۱۰۲
- وجه ۱۸- دلالت جمله «و انهما لن يعترقا...» بسر نفی مخالفت ایشان با ----- ۱۰۳
- وجه ۱۹- روایت «هذا على مع القرآن...» که در بغضی از طرق حدیث ----- ۱۰۵
- وجه ۲۰- دلالت جمله «اللهم وال من والاه...» درین حدیث بر امامت خاصه ----- ۱۰۷
- وجه ۲۱- دلالت جمله «ناصرهما لی ناصر...» بر عصمت اهل بیت و کلمات ----- ۱۰۹
- وجه ۲۲- دلالت عبارت «انهم لی یغرجوکم من باب هدی...» بر عصمت ----- ۱۱۱
- وجه ۲۳- دلالت صریح کلمات نبوی در بعض طریق حدیث ثقلین بر عصمت ----- ۱۱۲
- وجه ۲۴- عبارات علمای عظام سنی که حدیث ثقلین را موجه بمفاد آیه ----- ۱۱۳
- وجه ۲۵- بقای ایمان اهل بیت از تعبیر بتقلین و دلالت اعلییت بر افضلیت ----- ۱۱۴
- وجه ۲۶- دلالت اعلییت اهل بیت از تعبیر بتقلین و دلالت اعلییت بر افضلیت ----- ۱۱۵
- وجه ۲۷- دلالت اعلییت اهل بیت از تعبیر بتقلین بر وجی دیگر و عبارات ----- ۱۱۷
- وجه ۲۸- دلالت قرین قرآن بودن اهل بیت بر اعلییت آن حضرات ----- ۱۱۸
- وجه ۲۹- محکوم فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله امت را بگرفتن علم ----- ۱۱۸
- وجه ۳۰- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه علم بنی صلی الله علیه و آله بطور ----- ۱۲۰
- وجه ۳۱- تصریح نبی صلی الله علیه و آله باعلییت در جمله «و انهما» ----- ۱۲۱
- وجه ۳۲- اثبات اعلییت حضرات بجمله «فلا تسبقوا اهل بیتی...» ----- ۱۲۲

- وجه ۳۳- دلالت عبارت «فتعلموا منهم..» بر اعلّمت ایشان و نقل عبارات قندوزی ۱۲۲
- وجه ۳۴- تنصیص نبی صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین بر اعلّمت حضرات ۱۲۳
- وجه ۳۵- دلالت حدیث بر افضلیت ایشان از کلمات بزرگان سنیان و دلالت ۱۲۵
- وجه ۳۶- دلالت لفظ ثقلین بر عظمت قدر قرآن و عترت و برابر بودن ۱۲۷
- وجه ۳۷- دلالت حدیث ثقلین بر امر پیغمبر بامت که در امر دین تمسک بأهل ۱۳۸
- وجه ۳۸- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه حکم تمسک باهل بیت در حکم تمسک ۱۳۹
- وجه ۳۹- دلالت جمله «لن یتفرقا...» بر اینکه اهل بیت از روی شرف و ۱۳۹
- وجه ۴۰- اظهار نمودن رسول صلی الله علیه و آله افضلیت اهل بیت را در بن ۱۴۰
- وجه ۴۱- دلالت حدیث ثقلین بر آنکه قرآن و عترت بمنزله توأمین خلفین ۱۵۰
- وجه ۴۲- دلالت حدیث بر آنکه اهل بیت قائم مقام نفس نفیس حضرت رسالتند ۱۵۱
- وجه ۴۳- دلالت حدیث بر افضلیت اهل بیت از دیگران باعتراف قاضی ۱۵۷
- وجه ۴۴- درینکه ابن عباس از جناب امیر بأحد ثقلین تعبیر نموده و کلمات ۱۶۰
- وجه ۴۵- درین که رسول صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در غدیر خم ۱۶۱
- وجه ۴۶- مقارنه حدیث ثقلین با حدیث «من کنت مولاه» و حدیث منزله ۱۷۲
- وجه ۴۷- دلالت لفظ خلیفتین در حدیث ثقلین بر مطلوب اهل حق و نقل روایاتی ۱۸۰
- وجه ۴۸- دلالت منع پیغمبر صلی الله علیه و آله از تقدم و سبقت بر اهل بیت ۱۸۹
- اشاره ۱۸۹
- تنبیه ۱۹۵
- وجه ۴۹- دلالت کلام عتبی بر مطلوب اهل حق در «تاریخ یمنی» ۱۹۶
- وجه ۵۰- دلالت کلام خلخالی در «مفاتیح» بر مطلوب ۱۹۷
- وجه ۵۱- دلالت کلام دولت آبادی در «هدایه السعدا» بر مطلوب ۱۹۸
- وجه ۵۲- دلالت کلام دیگر دولت آبادی بر مطلوب ۱۹۹
- وجه ۵۳- دلالت کلام سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» ۲۰۰
- وجه ۵۴- دلالت کلام ابن حجر در «صواعق» بر مطلوب اهل حق ۲۰۱
- وجه ۵۵- دلالت کلام خفاجی در «نسیم الریاض» بر مطلوب ۲۰۲
- وجه ۵۶- دلالت عبارت عجیلی در «ذخیره المأل» ۲۰۳

- وجه ۵۷- دلالت سخن دیگر عجیلی در «ذخیره» ۲۰۵
- وجه ۵۸- دلالت واضحه کلام جناب خیر الانام در حدیث ثقلین در بعضی موافق ۲۰۵
- وجه ۵۹- دلالت احتجاج امیر المؤمنین در واقعه شوری بحدیث ثقلین و دلالت آن ۲۰۹
- وجه ۶۰- احتجاج جناب امیر بحدیث ثقلین در زمان خلافت عثمان بدلالت ۲۱۲
- وجه ۶۱- نقل کرن جناب امیر حدیث ثقلین را در جواب سایل و روایت ۲۱۵
- وجه ۶۲- احتجاج جناب امام حسن بحدیث ثقلین بر خلافت و امامت اهل بیت ۲۱۸
- وجه ۶۳- خطبه بلیغه جناب امام حسن و استدلال آنحضرت بحدیث ثقلین و ۲۲۲
- وجه ۶۴- احتجاج دیگر آنحضرت بحدیث ثقلین هنگام صلح با معاویه ۲۲۵
- وجه ۶۵- استدلال عمرو بن عاص بحدیث ثقلین برای اثبات حقانیت و خلافت ۲۲۶
- وجه ۶۶- آوردن حسن بصری حدیث ثقلین را در جزو فضائل عظیمه جناب ۲۲۹
- معارض آوردن صاحب «تحفه» حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء...» را ۲۳۰
- جواب مؤلف بکلام صاحب «تحفه» و ابطال معارضه او بسیزده وجه ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- وجه ۱- تفرد بعضی از عامه بنقل حدیث سنت خلفا ۲۳۰
- وجه ۲- درینکه استدلال صاحب «تحفه» باین حدیث، مخالف تعهد و ۲۳۰
- وجه ۳- مخالفت شاهصاحب با التزام مبرم و عهد محکم خود بوجه دیگر ۲۳۲
- وجه ۴- ایضا نقض عهد شاهصاحب با التزام خود در همین «تحفه» ۲۳۲
- وجه ۵- قیاحت مقابله شاهصاحب «علیکم بسنتی» را با حدیث ثقلین ۲۳۳
- وجه ۶- درین که احتجاج مخاطب باین خبر مخالف التزام والد ما جدش ۲۳۴
- وجه ۷- فساد معارضه صاحب «تحفه» باعتراف شاگردش رشیدخان دهلوی ۲۳۴
- وجه ۸- اعراض بخاری و مسلم از حدیث علیکم بسنتی ۲۳۵
- وجه ۹- مقدوح و مجروح بودن رجال سند این حدیث و نقل عبارت این داود ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- کذاب بودن عریاض بن ساریه ۲۳۸
- بیان حال عبد الرحمن بن عمرو سلمی و حجر بن حجر و خالد بن معدان ۲۴۰
- بیان حال نور بن یزید ۲۴۱

- بیان حال ولید بن مسلم ۲۴۳
- بیان حال ابو عاصم نبیل و حسن بن علی خلال و بحیر بن سعید ۲۴۵
- بیان حال بقیه بن الولید و طعن و ذم و قدح و ملام او بتفصیل تمام ۲۴۶
- بیان حال یحیی بن ابی المطاع و عبد الله بن علاء و ضمیره بن حبیب ۲۵۴
- بیان حال معویه بن صالح ۲۵۵
- بیان حال اسمعیل بن بشر بن منصور و عبد الملک بن صباح ۲۵۶
- وجه ۱۰- تصریح بزرگان اهل بیت ببطالان حدیث سنت خلفا و نقل ابن حجر ۲۵۷
- اشاره ۲۵۷
- ترجمه حال و بدائع ابن القطان ۲۵۸
- وجه ۱۱- عدم معارضه این حدیث، فرض صحت آن با حدیث ثقلین ۲۵۹
- وجه ۱۲- عدم معارضه بوجه دیگر ۲۵۹
- وجه ۱۳- درین که حدیث سنت خلفا بر فرض صحت، محمول میشود بر ائمه ۲۵۹
- کلام صاحب «تحفه» درینکه بر فرض تسلیم دلالت حدیث ثقلین بر مطلوب شیعه ۲۸۵
- جواب مؤلف ورد بر این کلام فاسد پنجاه و یک وجه بر سنیل تفصیل ۲۸۶
- آوردن شاه صاحب حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء» بمقائله حدیث ثقلین ۳۳۶
- جواب مؤلف ورد برین مقابله فاسده و اثبات مجعول بودن این خبر بسی وجه ۳۳۶
- آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و اهدوا بهدی عمار» را بمقابله حدیث ثقلین ۳۵۲
- جواب مؤلف به قوله: «و اهدوا بهدی عمار در نوزده وجه ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- وجه ۱- درینکه تمسک صاحب «تحفه» باین حدیث خلاف التزام اوست ۳۵۲
- وجه ۲- درینکه این حدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح نیامده ۳۵۲
- وجه ۳- درینکه این حدیث را بر فرض آنکه صحیح هم بدانیم هرگز بدرجه صحت ۳۵۲
- وجه ۴- درینکه این حدیث از نظر دلالت هم بدرجه حدیث ثقلین نمیرسد ۳۵۴
- وجه ۵- درینکه بر فرض ثبوت این حدیث، باز هم آنرا بمعارضه حدیث ثقلین ۳۵۴
- وجه ۶- درینکه ابو بکر ازین حدیث و هدای عمار تخلف شود و ذکر دلائل ۳۶۱
- وجه ۷- درینکه عمر نیز از هدای عمار تخلف نبود و ذکر دلائل قویه از کتب ۳۶۳

- وجه ۸- در تخلف عثمان از هدای عمار و اعتداء بر آن جناب بروایت اهل سنت ۳۷۵
- وجه ۹- وجه نهم آنکه: تخلف عبد الرحمن ابن عوف از هدای عمار ۳۸۳
- وجه ۱۰- در تخلف سعد بن ابی وقاص از هدای عمار و عبارات علمای عامه ۳۸۵
- وجه ۱۱- در تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار بروایت ابن قتیبه ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
- تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار ۳۸۶
- وجه ۱۲- آنکه: تخلف عبد الله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از هدای عمار ۳۸۷
- وجه ۱۳- آنکه: تخلف أبو موسیٰ أشعری از هدای عمار ۳۸۹
- وجه ۱۴- آنکه: تخلف أبو مسعود أنصاری از هدای عمار ۳۹۲
- وجه ۱۵- آنکه: تخلف طلحه و زبیر از هدای عمار ۳۹۴
- وجه ۱۶- آنکه: تخلف عائشه از هدای عمار ۳۹۵
- وجه ۱۷- آنکه: تخلف معاویه از هدای عمار ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- دعوی ابن حزم آن ابن ملجم مجتهد فی قتله لعلی علیه السلام ۴۲۳
- درباره مرکز ۴۲۶

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۲۰ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

دلالت حدیث ثقلین

سرآغاز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمِّسِّ كَيْنِ بِالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وَالْعَتْرَةِ الطَّاهِرَةِ، وَأَيَّدَنَا لِدَمْعِ رِءُوسِ أَهْلِ الْبَاطِلِ بِالذَّلَائِلِ الْمَفْحَمَةِ وَالْحُجُجِ الْقَاهِرَةِ. وَالصَّلَامُ عَلَيَّ وَالصَّلَامُ عَلَيَّ عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْمَبْعُوثِ بِالآيَاتِ الْوَاضِحَةِ، وَالْبَيِّنَاتِ الطَّاهِرَةِ، وَالْمُرْسَلِ بِالْمَعَاجِزِ الْمَعْجَبَةِ وَالْخُرَائِجِ الْبَاهِرَةِ، وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُنَوَّهِينَ الْمَشْتَبِهِينَ بِالنَّجْمِ الزَّاهِرِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ الْمُرْشِدِينَ لِأَهْلِ الرَّقِيعِ وَالسَّاهِرَةِ.

أما بعد، فهذا هو الجزء الثاني من المجلد الثاني عشر من مجلدات المنهج الثاني لكتابي المسمى بـ «عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْإِثْمَةِ الْإِطْهَارِ» قَدْ نَقَضْتُ فِيهِ كَلَامَ «صَاحِبِ التَّحْفَةِ» الَّذِي لَفَّقَهُ لِإِنْكَارِ دَلَالَةِ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ عَلَى الْإِمَامَةِ، وَبَيَّنْتُ فِيهِ سَقَمَ كَلِمَاتِهِ وَفَسَادَ جَمَلَاتِهِ اللَّاتِي تَفَوَّهَ بِهَا لِجَحْدِ حَقُوقِ أَهْلِ الزَّعَامَةِ، وَاللَّهِ وَلَّى التَّوْفِيقَ بِالنَّصْرِ وَالْكَرَامَةِ وَمَنْ عِنْدَهُ الثَّبَاتُ عَلَى الْحَقِّ وَالِاسْتِقَامَةِ. وَهَا أَنَا أَقُولُ وَبِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أُسْطُو وَأُصُولُ:

هر گاه بحمد الله از إفحام و إزام معاندين منكرين حديث ثقلين فراغ دست داد، و كمال تواتر و قطعيت آن بر منصبة شهود پا نهاد؛ مناسب آمد كه بنقض كلام مهانت انضمام مخاطب جمله جمله توجه نمايم و بجواب هفوات آن مجادل بديع السيمات پرداخته، حظ وافى از احقاق حق نصيح و اخمال باطل فضيح ربايم.

روایت کردن صاحب تحفه اثنا عشریه حدیث الثقلین، را از طریق زید بن أرقم بمنظور تمهید رد بر استدلال شیعه باین حدیث

قوله: حدیث دوازدهم-روایت

زید بن أرقم عن النبی صلی الله علیه و سلم:

[إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي. أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَرَّتِي.]

وجوه پنجگانه مؤلف در رد صاحب تحفه

اشاره

أقول: مخاطب با انصاف در ایراد این حدیث بارع الأوصاف مرتکب انواع اسفاف و إجحاف و مصدر أقسام زیغ و اعتساف گردیده، و وجوه تقصیر و تبتیر و مؤاخذه و دار و گیر مخاطب نحیر در ذکر این حدیث اثیر؛ اگر چه در ما سبق بعون الله القدیر إجمالاً مذکور شده، لیکن در اینجا نیز بر بعضی از آن تفصیلاً تنبیه کرده می آید.

وجه ۱- در عدم انحصار روایت ابن حدیث بیک راوی (زید بن أرقم) و

ذکر نام دیگر صحابه که آنرا روایت کرده اند و نام علماء اهل سنت که روایت

صحابه را نوشته اند.

أول آنکه: مخاطب روایت این حدیث شریف را صرف بزید بن أرقم منسوب نموده، حال آنکه این حدیث منیف را بسیاری از صحابه روایت کرده اند.

از آن جمله است: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که أفضل أصحاب و رأس و رئیس اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الأطیاب می باشد. و روایت آن جناب را بسیاری از افاضم أخبار و أعظم كبار أهل سنّت روایت کرده اند؛ مثل: إسحاق بن ابراهیم الحنظلی المعروف بابن راهویه (سنه ۲۳۸)، و أبو بكر أحمد بن عمر بن أبي عاصم التّيبيل الشّيباني (سنه ۲۸۷)، و أبو بكر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البزار (سنه ۲۹۲)، و أبو جعفر محمّد بن جریر الطّبري (سنه ۳۱۰)، و أبو بشر محمّد بن أحمد بن حمّاد الدّولابي (سنه ۳۲۰)، و أبو عبد الله حسين بن إسماعيل المحاملي (سنه ۳۳۰)، و أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي (سنه ۳۳۲)، و أبو بكر محمّد بن عمر بن محمّد التّيمي المعروف بابن الجعابي (سنه ۳۵۵)، و شمس الدّين محمّد بن عبد الرّحمن السّخاوي (سنه ۹۰۲)، و جلال الدّين عبد الرّحمن بن كمال الدّين السيوطي (سنه ۹۱۱)، و نور الدّين عليّ بن عبد الله السّيهودي (سنه ۹۱۱)، و عليّ بن حسام الدين الشّهير بالمتقي (سنه ۹۷۵)، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثير المکي (سنه ۱۰۴۷)، محمود بن محمّد بن عليّ الشّیخانی القادري، و سليمان بن ابراهیم القندوزي، كما

۱- تاریخهایی که ازین پس بعد از هر اسمی بین الهالین گذارده شده ، سال درگذشت نامبردگانست (م)

و از آن جمله است: جناب امام حسن بن علی علیه السلام. و روایت آن جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینابیع المودّه» آورده، کما مضی فیما سبق.

و از آن جمله است: حضرت سلمان، و روایت آن جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی در «ینابیع المودّه» إثبات نموده.

و از آن جمله است: حضرت ابو ذر الغفاری علیه رضوان المنعم الباری. و روایت آن جناب را محمّد بن عیسی بن سوره الترمذی (سنه ۲۷۹). و أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعید الکوفی (سنه ۳۳۲)، و أبو محمّد أحمد بن محمّد بن علی العاصمی، و إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (سنه ۷۷۴)، و محمّد بن عبد الرحمن السّخاوی (سنه ۹۰۲)، و نور الدّین علی بن عبد الله السّمهودی (سنه ۹۱۱)، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکّی (سنه ۱۰۴۷) و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ در کتب خویش اخراج و ادراج نموده اند، کما سبق فیما سلف.

و از آن جمله است: حضرت ابن عباس. و روایت آن بزرگوار را سلیمان بن ابراهیم القندوزی در «ینابیع المودّه» ثابت نموده.

و از آن جمله است: أبو سعید الخدری. و حدیث ایشان را حفّاظ کرام و نقّاد أعلام سنیّه روایت کرده اند؛ مثل: عبد الملك بن أبی سلیمان العرزمی (سنه ۱۴۵) و سلیمان بن مهران الأعمش (سنه ۱۴۸)، و محمّد بن إسحاق بن یسار المدنی (سنه ۱۵۱)، و عبد الرحمن بن عبد الله المسعودی (سنه ۱۶۰)، محمّد بن طلحه بن مصرف الیامی (سنه ۱۶۷)، و عبد الله بن نمیر الهمدانی (سنه ۱۹۹)، و عبد الملك بن عمرو العقدی (سنه ۲۰۴)، و محمّد بن سعد بن منیع الزهری (سنه ۱۳۰)، و أحمد بن محمّد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۲۴۱)، و عیّاد بن یعقوب الرواجنی (سنه ۱۵۰)، و محمّد بن أحمد بن أبی العوّام الرّیاحی (سنه ۲۷۶)، و محمّد بن عیسی بن سوره الترمذی (سنه ۲۷۹)، و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۲۹۰)، و أبو یعلی أحمد بن علی بن المثنی التمیمی (سنه ۲۰۷)، و أبو جعفر محمّد بن جریر الطّبری (سنه ۳۱۰)، و أبو القاسم

عبد الله بن محمد البغوي (سنة ٣١٧)، و أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي (سنة ٣٣٣) و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (سنة ٣٦٠)، و أبو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي (سنة ٣٩٣)، و أبو إسحاق أحمد بن محمد إبراهيم الثعلبي (سنة ٤٢٧)، و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني (سنة ٤٣٠)، و أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي (سنة ٤٦٣) و أبو عمر يوسف بن عبد الله النمرى (سنة ٤٦٣)، و أبو محمد الحسن بن احمد بن موسى الغندجاني (سنة ٤٦٧)، و أبو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي (سنة ٤٨٣)، و أبو المظفر منصور بن محمد السمعاني (سنة ٤٨٩)، و أبو البركات عبد الوهاب بن المبارك الأنماطي (سنة ٥٣٨)، و فخر الدين محمد بن عمر الرازي (سنة ٦٠٦)، و أبو محمد عبد العزيز بن مسعود الجنابذي المعروف بابن الأخضر (سنة ٦١١)، و أبو الفتح محمد بن محمد الأبيوردى (سنة ٦٦٧)، و أحمد بن عبد الله الطبري (سنة ٦٩٤)، و الحسن بن محمد الحسيني القمي المعروف بالنظام الأعرج، و ابراهيم بن محمد الحموي (سنة ٧٢٢)، و أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني (سنة ٧٤٢)، و محمد بن يوسف الزرندی (سنة بضع و خمسين و سبع مائه)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنة ٧٧٤)، و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني (سنة ٧٨٦)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي (سنة ٩٠٢)، و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي (سنة ٩١١)، و نور الدين علي بن عبد الله السهمودي (سنة ٩١١)، و شهاب الدين أحمد بن محمد القسطلاني (سنة ٩٢٣)، و عبد الوهاب بن محمد البخاري (سنة ٩٣٢)، و علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري (سنة ١٠١٤)، و احمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي (سنة ١٠٤٧)، و محمود بن محمد بن علي الشيباني القادري، و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي (سنة ١١٢٢)، و ميرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، و محمد بن اسماعيل اليماني الصنعاني (سنة ١١٨٢)، و شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي.

و قد سبقت روايات هؤلاء فيما مضى.

و از آن جمله است: جابر بن عبد الله الانصاري؛ و حديث ايشان را نيز أجملة حفّاظ و أكابر أيقاظ روايت و إثبات کرده اند؛ مثل: أبو بكر عبد الله بن محمد العبسي

المعروف بابن أبي شبيه (سنة ٢٣٥)، و نصر بن عبد الرحمن الكوفي الوشاء (سنة ٢٤٨)، و محمد بن عيسى بن سوره الترمذى (سنة ٢٧٩)، و محمد بن علي الحكيم الترمذى (سنة ٢٨٥)، و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (١)، و أبو العباس أحمد بن محمد سعيد الكوفي المعروف بابن عقده (سنة ٣٣٢)، و محمد بن سليمان بن داود البغدادي، و أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي (سنة ٤٦٣)، و أبو بكر الحسين بن مسعود الفراء البغوي (سنة ٥١٦)، و مبارك بن محمد بن الجزري المعروف بابن الأثير (سنة ٦٠٦)، و محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي، و أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني (سنة ٧٤٢)، و الحسن بن محمد الطيبي (سنة ٧٤٣)، و محمد بن مظفر الخلدالي (سنة ٧٤٥)، و محمد بن يوسف الزرندی (سنة ٧٥٠)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنة ٧٤٥)، و محمد بن محمد بن محمود الحافظي البخاري (سنة ٨٢٢): و شهاب الدين بن شمس الدين الدولة آبادي (سنة ٨٤٩)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي (سنة ٩٠٢)، و جلال الدين عبد الرحمن ابن كمال الدين السيوطي (سنة ٩١١)، و نور الدين علي بن عبد الله السهمودي (سنة ٩١١)، و علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري (سنة ١٠١٤)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي (سنة ١٠٤٧)، و شهاب الدين أحمد بن محمد الخفاجي (سنة ١٠٦٩)، و حسام الدين بن محمد بايزيد السهاري نفوري، و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، و محمد مبین بن محب الله اللكهنوي (١٢٢٥)، و ميرزا حسن علي محدث لكهنوي، و شيخ سليمان بن إبراهيم البلخي، و مولوي صديق حسن خان معاصر. و قد رأيت فيما سبق نصوص هؤلاء القوم.

و از آن جمله است: أبو الهيثم التيهان؛ و روایت ایشان را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، و محمد بن عبد الرحمن السخاوي، و نور الدين علي بن عبد الله

ص: ٦

١- ملا- علي متقى در « كنز العمال » در كتاب الايمان در باب ثانی آورده : يا أيها الناس ! انى تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا : كتاب الله و عترتى أهل بيتى . ن عن جابر . أى أخرجه النسائي عن جابر . (١٢ ن)

السمهودی، و أحمد بن الفضل بن محمّد بن باکثیر المکی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ اخراج و إثبات نموده اند، كما عرفت سابقاً.

و از آن جمله است: أبو رافع، مولى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ و حديث او را نیز همين علماء ذکر کرده اند، كما دريت فيما سبق.

و از آن جمله است: حذيفه بن اليمان؛ و روايت ايشان را شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي در «ينابيع الموده» ذکر نموده.

و از آن جمله است: حذيفه بن أسيد الغفاري؛ و حديث ايشان را أكابر ثقات و أعاضم أثبات مثل: نصر بن علي الجهضمي (سنه ۲۵۰)، و محمّد بن عيسى بن سوره الترمذی (سنه ۲۷۹)، و محمّد بن علي الحكيم الترمذی (سنه ۲۸۵)، و أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي (سنه ۳۳۲)، و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (سنه ۳۶۰)، و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني (سنه ۴۳۰)، و أبو القاسم علي ابن الحسن الدمشقي المعروف بابن عساكر (سنه ۵۷۱)، و محمّد بن عمر الاصفهاني المعروف بأبي موسى المدني (سنه ۵۸۱)، و أبو الفتوح أسعد بن محمود العجلي (سنه ۶۰۰)، و علي بن محمّد بن الجزري المعروف بابن الأثير (سنه ۶۳۰)، و ضياء الدين محمّد بن عبد الواحد المقدسي (سنه ۶۴۳)، و ابراهيم بن محمّد بن المؤيد الحموي (سنه ۷۲۲)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنه ۷۷۴)، و محمّد بن محمّد بن محمود الحافظ البخاري (سنه ۸۲۲)، و محمّد بن عبد الرحمن السخاوي (سنه ۹۰۲)، و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي (سنه ۹۱۱)، و عطاء الله بن فضل الله الشيرازي (سنه ۱۰۰۰)، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثير المکی (سنه ۱۰۴۷)، و محمود بن محمّد بن علي الشیخانی القادری، و ميرزا محمّد بن معتمد خان البدخشي، و محمّد صدر عالم، و سليمان بن ابراهيم البلخي؛ إثبات و اخراج کرده اند، كما ثبت فيما مضى.

و از آن جمله است: خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين و حديث ايشان را أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقده (سنه ۳۳۳)، و شمس الدين محمّد بن عبد الرحمن السخاوي (سنه ۹۰۲)، و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي

(سنه ٩١١)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي (سنه ١٠٤٧)، و سليمان ابن إبراهيم البلخي؛ آورده اند، كما دريت سابقا.

و از آن جمله است: زيد بن ثابت؛ و حديث او را ركين بن الربيع بن عميله الفزارى (سنه ١٣١)، و محمد بن إسحاق بن يسار المدنى (سنه ١٥١)، و شريك بن عبد الله القاضى (سنه ١٧٧)، و أبو أحمد محمد بن عبد الله الزبيرى (سنه ٢٠٣)، و أسود ابن عامر بن بن شاذان الشامى (سنه ٢٠٨)، و أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (سنه ٢٤١)، و أبو محمد عبد بن حميد الكشى (سنه ٢٤٩)، و أحمد بن عمرو بن أبى عاصم النبيل الشيبانى (سنه ٢٨٧)، و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيبانى (سنه ٢٩٠)، و أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبرى (سنه ٣١٠)، و أبو بكر محمد بن القاسم المعروف بابن الأنبارى (سنه ٣٢٨)، و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى (سنه ٣٦٠)، و أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحه الأزهرى (سنه ٣٧٠)، و أبو عبد الله محمد بن يوسف الكنجى الشافعى (سنه ٤٥٨)، و على بن أبى بكر بن سليمان الهيثمى (سنه ٨٠٧)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى (سنه ٩٠٢)، و جلال الدين عبد الرحمن ابن كمال الدين السيوطى (سنه ٩١١)، و نور الدين على بن عبد الله السمهودى (سنه ٩١١)، و على بن سلطان محمد الهروى المعروف بالقارى (سنه ١٠١٤)، و عبد الرؤوف ابن تاج العارفين المناوى (سنه ١٠٣١)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي (سنه ١٠٤٧)، و محمود بن محمد بن على الشيبانى القادرى، و على بن أحمد بن محمد بن إبراهيم العزيرى (سنه ١٠٧٠)، و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثى البدخشى، و سليمان بن إبراهيم البلخي القندوزى، و حسن الزمان المعاصر؛ روايت نموده اند، كما تحقق فيما مضى.

و از آن جمله است: ابو هريره؛ و روايت او را أبو بكر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البزاز (سنه ٢٩٢)، و محمد بن عبد الرحمن السخاوى (سنه ٩٠٢)، و جلال الدين عبد الرحمن السيوطى (سنه ٩١١)، و نور الدين على بن عبد الله السمهودى (سنه ٩١١)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي (سنه ١٠٤٧)، و محمود بن

محمد بن علی الشیخانی القادری؛ آورده اند، كما سلف.

و از آن جمله است: عبد الله بن حنطب؛ و حدیث او را أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی (سنه ۳۶۰)، و أبو الحسن علی بن محمد الجزری المعروف بابن الأثیر (سنه ۶۳۰)، و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی (سنه ۹۱۱)، روایت کرده اند، كما مضی.

و از آن جمله است: جبیر بن مطعم؛ و حدیث او را أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی (سنه ۴۳۰)، و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی (سنه ۷۸۶)، و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ روایت کرده اند؛ كما سبق.

و از آن جمله است: براء بن عازب؛ و حدیث او را حافظ جلیل أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی اخراج نموده، كما علمت سابقا.

و از آن جمله است: أنس بن مالک؛ و حدیث او را نیز أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی روایت نموده، كما مضی سابقا.

و از آن جمله است: طلحه بن عبید الله التیمی؛ و حدیث او را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع الموده» ثابت نموده، كما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: عبد الرحمن بن عوف؛ و حدیث او را نیز سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع الموده» إثبات نموده، كما عرفت سابقا.

و از آن جمله است: سعد بن بن أبی وقاص، و حدیث او را نیز سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع الموده» إثبات نموده، كما سلف.

و از آن جمله است: عمرو بن العاص؛ و حدیث او را أبو المؤید موفّق بن أحمد المکی المعروف بأخطب خوارزم در «کتاب المناقب» آورده، كما عرفت فیما مضی.

و از آن جمله است: سهل بن سعد الانصاری؛ و حدیث او را أبو العباس أحمد ابن محمد بن سعید الکوفی، و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السیحاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السیهودی، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی آورده اند، كما دریت فیما سلف.

و از آن جمله است: عدی بن حاتم. و حدیث او را نیز همین اعلام سنّیه روایت کرده اند، کما عرفت سابقاً.

و از آن جمله است: عقبه بن عامر. و حدیث او را نیز همین علمای سنّیه ذکر نموده اند.

و از آن جمله است: أبو ایوب الانصاری. و مخرج حدیث او نیز همین اخبار اهل سنّت می باشند، کما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: أبو شریح خزاعی. و حدیث او را نیز همین اجلّه سنّیه آورده اند، کما مضی.

و از آن جمله است: أبو قدامه الانصاری. و حدیث او را نیز همین اخبار اهل سنّت روایت کرده اند، کما دریت سابقاً.

و از آن جمله است: أبو لیلی الانصاری. و حدیث او را نیز همین اکابر سنّیه روایت نموده اند، کما سبق فیما سلف.

و از آن جمله است: ضمیره الاسلمی. و حدیث او را همین افاخم اهل سنّت اخراج کرده اند، کما ظهر سابقاً.

و از آن جمله است: عامر بن لیلی بن ضمیره. و حدیث او را أبو العباس أحمد ابن محمّد بن سعید الکوفی، و محمّد بن عمر بن أحمد بن عمر الاصبهانی المعروف بأبی موسی المدینی، و أبو الفتوح أسعد بن محمود بن خلف العجلی الاصفهانی، و أبو الحسن علی بن محمّد المعروف بابن الأثیر الجزری، و أبو الفضل أحمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی و شمس الدین محمّد بن عبد الرحمن الشّخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله الشّمهودی، و احمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی؛ روایت کرده اند.

و علاوه بر صحابه، از صحابیات نیز روایت این حدیث رسیده، و جمعی از اجلّه اعلام و أمثال فخام سنیه باخراج و ادراج آن در کتب دینیه خود بهره ور گردیده.

پس از آن جمله است: معصومه کبری جناب فاطمه الزهراء علیهما السّلام. و حدیث آن جناب را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع الموده» آورده.

و از آن جمله است: جناب أم سلمه رضوان الله علیها. و حدیث آن مخدّره را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی، و أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد الدارقطنی، و شمس الدین محمّد بن عبد الرحمن السخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و احمد بن الفضل بن محمّد بن کثیر المکی، و محمود بن محمّد بن علی الشیخانی القادری روایت کرده اند.

و از آن جمله است: حضرت أم هانی خواهر محترمه جناب أمير المؤمنین علیه السّلام، و حدیث آن جناب را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی، و شمس الدین محمّد بن عبد الرحمن السّخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی آورده اند.

و ازین بیان واضح البرهان بر تو واضح و عیان گردید که رواه این حدیث شریف از صحابه و صحابیّات سی و چهار نفر هستند. پس مثل این حدیث منیف را که از چندین صحابه کرام مروی و مأثور و منقول و مذکور می شود، صرف روایت زید بن أرقم وانمودن؛ چقدر خون (خوب) انصاف فرمودن است!.

و متوهم نشود که شاید آوردن شاه صاحب این حدیث را بروایت زید بن أرقم بنا بر آن است که أهل حق در معرض احتجاج این حدیث شریف را بروایت زید بن أرقم آورده و طریق إلزام خصام بهمین روایت سپرده اند؛ زیرا که بر أدنی متتبع کتب أهل حق واضح و لائح است که ایشان این حدیث شریف را در مقام احتجاج بر أهل خلاف و نقل از کتب و أسفار این جماعت پر اعتساف نیز بطرق متنوّعه و أسانید متعدده ذکر فرموده اند و هرگز بر نقل روایت زید بن أرقم اکتفا ننموده؛ کما لا یخفی علی من لاحظ کتاب «العمده» لابن بطریق، رحمه الله، و کتاب «غایه المرام» للسید هاشم البحرانی، رَوَّحَ اللهُ روحه.

و مخفی نماند که کثرت طرق این حدیث شریف و مروی بودن آن از صحابه کثیرین بحدی رسیده که اکابر علمای مخالفین؛ خود اعتراف بآن دارند و عبارات

شئی برای اظهار این مطلب جمیل بر السنهٔ أقلام خود می آرند.

ترمذی در «صحیح» خود، بعد روایت این حدیث شریف از جابر بن عبد الله أنصاری؛ گفته: [و فی الباب، عن أبی ذرّ و أبی سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن أسید].

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق عدیدهٔ این حدیث شریف بروایت أبو سعید خدری و زید بن أرقم گفته: [و فی الباب، عن جابر و حذیفه بن اسید و خزیمه بن ثابت و سهل بن سعد و ضمیره و عامر بن لیلی و عبد الرحمن ابن عوف و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عدیّ بن حاتم و عقبه بن عامر و علی بن أبی طالب و أبی ذرّ و أبی رافع و أبی شریح الخزاعی و أبی قدامه الأنصاری و أبی هریره و أبی الهیثم بن التیهان و رجال من قریش و أم سلمه و أم هانی ابنه أبی طالب الصحابیّه رضوان الله علیهم]. و بعد ازین بتفصیل روایات این اصحاب را ذکر کرده، كما رأیته فی الجزء الأوّل من هذا المجلّد.

و نور الدین السمهودی در «جواهر العقدین» بعد نقل طرق عدیدهٔ این حدیث و ذکر بعض مؤیّدات آن گفته: [و فی الباب، عن زیاده علی عشرين من الصحابه، رضوان الله علیهم]. و بعد این کلام بتفصیل روایات صحابهٔ مشار إلیهم آورده، كما مرّ فیما سبق.

و ابن حجر مکی با آن همه تعصّب و تشدّد خود در «صواعق محرّقه» در فصل آیات واردهٔ در شأن اهل بیت علیهم السلام در تحت آیه [فَوَهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ] بعد ذکر طرق عدیدهٔ این حدیث شریف گفته: [ثم اعلم أنّ لحدیث التمسک بذلك طرقا کثیره وردت عن نئف و عشرين صحابینا، و مرّ له طرق مبسوطه فی حادی عشر الشّبه. و فی بعض تلك الطرق أنّه قال ذلك بحجّه الوداع بعرفه. و فی أخرى أنّه قاله بالمدينه فی مرضه، و قد امتلأت الحجره من أصحابه. و فی أخرى أنّه قال ذلك بغدير خمّ. و فی أخرى أنّه قال لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطائف، كما مرّ. و لا تنافی إذ لا مانع من أنّه کثر علیهم ذلك فی تلك المواطن و غیرهما اهتماما بشأن الكتاب العزیز و العتره الطاهره].

و نیز این حجر در «صواعق» در تتمیه کتاب که در آن تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت - للشيخ الخاوي» بعمل آورده، بعد ذکر طرق عدیده حدیث ثقلین گفته: [و لهذا الحدیث طرق کثیره عن بضع و عشرين صحابيًا لا حاجة لنا ببسطها].

وجه ۲- اعتراض مؤلف بر صاحب «تحفه» که چرا یکی از سیاقهای مبسوط

روایت زید بن أرقم را نیاورده، و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را

دوم آنکه: اگر مخاطب و الا همم این حدیث شریف را صرف بروایت زید بن أرقم ذکر کرده بود، کاش بسیاقی مبسوط آن را می آورد، و راه کمال کتمان فضل حضرات أمناء الرحمن علیهم آلاف السلام من الملك المنان بأقدام جور و اعتساف نمی سپرد. چه از زید بن أرقم با وصف اتّصاف او بوصمت نسب و انحراف این حدیث شریف بسیاقات مبسوطه وارد گردیده، و در آن سیاقات بسیاری از جملات مفیده و کلمات سدیده است که برای احقاق حق متحقّق و إبطال باطل منزّهق بکار می خورد.

لکن مخاطب بسبب قلت عثور و اطلاع، و نیز بوجه عدول از جاده صواب واجب الاتّباع، آن را ترک نموده، و ما در این مقام بعضی از آن سیاقات را از بعضی کتب اعلام سّیّه وارد می نمایم.

پس، از آن جمله است: سیاقی که نسائی صاحب «خصائص» و حاکم صاحب «مستدرک» آن را بروایت حبيب بن أبي ثابت، از أبو الطفیل، از زید بن أرقم آورده اند.

أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النَّسَائِيّ در کتاب «خصائص» گفته:

[أخبرنا محمد بن المثنى. قال: قال: حدّثنا يحيى بن حمّاد. قال: أخبرنا أبو عوانه، عن سليمان.

قال: حدّثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زید بن أرقم. قال: لما رجع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عن حجة الوداع و نزل غدیر خم؛ أمر بدوحات فقممن، ثم قال: كأنّي دعيت فأجبت! أو إنّی قد تركت فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض.

لم قال: إنّ الله مولاي، و أنا وليّ كلّ مؤمن. ثم أخذ بيد علي، رضى الله عنه، فقال: من كنت وليّه فهذا وليّه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقلت لزید:

سمعته من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قال: نعم و إنّّه ما كان في الدّوحات أحد إلاّ رآه بعينه و سمعه بأذنيه!].

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم النيسابوريّ در كتاب «المستدرک على الصّحیحین» گفته:

[حدّثنا: ابو الحسين محمّد بن أحمد بن تميم الحنظلي ببغداد. ثنا: أبو قلابه عبد الملك بن محمد الرقاشي. ثنا: يحيى بن حماد و حدّثني أبو بكر محمّد بن أحمد بن بالويه و أبو بكر أحمد بن جعفر البزار؟؟؟ قال: ثنا: عبد الله بن أحمد بن حنبل حدّثني أبي. ثنا: يحيى بن حماد، و ثنا: أبو نصر أحمد بن سهل النقيه ببخارى. ثنا: صالح بن محمّد الحافظ البغدادي. ثنا: خلف بن سالم المخرمي ثنا.

يحيى بن حماد، ثنا: أبو عوانه، عن سليمان الأعمش. قال: ثنا: حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم، رضی الله عنه. قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجّه الوداع و نزل غدیر خمّ؛ أمر بدوحات، فقممن. قال: كأني قد دعيت فأجبت! إنني تركت فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتي. فانظروا كيف تخلفوني فيهما. فانهما لن يتفرّقا حتى يردا علىّ الحوض. ثم قال: الله عزّ و جلّ مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن. ثم أخذ بيد علي، رضی الله عنه، فقال: من كنت وليه فهذا وليه. اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه. و ذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، و لم يخرجاه بطوله].

و این سیاق را باختلاف بعض الفاظ، طبرانی نیز روایت نموده، چنانچه ملاً علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

«كأني قد دعيت فأجبت! إنني تارك فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرّقا حتى يردا علىّ الحوض، إن الله مولاي، و أنا وليّ كلّ مؤمن. من كنت مولاه فعلىّ مولاه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه: [طب. ك. عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم].

و محمد صدر عالم در «معارج العلی» گفته:

[أخرج الطبرانی و الحاكم، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم. قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: كأني قد دعيت فأجبت؛ و إنني تارك فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي. فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرّقا حتى يردا علىّ

الحوض. الله مولاي، و أنا ولي كل مؤمن. من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه].

و از آن جمله است: سیاقی که حاکم نيسابوری آن را بروایت سلمه بن كهيل، از أبو الطفيل، از زيد بن أرقم آورده، چنانچه در «مستدرک على الصحيحين» بعد عبارت سابقه گفته: [شاهده

حدیث سلمه بن كهيل، عن أبي الطفيل أيضا صحيح على شرطهما حدّثناه: أبو بكر بن إسحاق، و دعلج بن أحمد السجزي. قالوا: أنبا محمد بن أيوب. ثنا:

الأرزق بن علي. ثنا: حسان بن ابراهيم الكرماني. ثنا: محمد بن سلمه بن كهيل، عن أبيه، عن أبي الطفيل عامر بن واثله، أنه سمع زيد بن أرقم، رضی الله عنه، قال: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرات، ثم راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشية فصلى ثم قام خطيبا، فحمد الله و أثنى عليه و ذكر و وعظ. فقال ما شاء الله أن يقول: ثم قال:

أيها الناس! إنني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموها، و هما: كتاب الله و أهل بيته عترتي! ثم قال: أتعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ثلاث مرات. قالوا نعم! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه. و حدیث بریده الأسلمی صحيح على شرط الشيخين].

و از آن جمله است: سیاقی که علامه أبو الحسن علی بن محمّد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی آن را روایت نموده، چنانچه در «كتاب المناقب» علی ما نقل عنه آورده:

[أخبرنا أبو يعلى على بن أبي عبد الله بن العلاف البرّاز اذنا. قال:

أخبرني عبد السلام بن عبد الملك بن حبيب البرّاز. قال: أخبرني عبد الله بن محمد بن عثمان.

قال حدّثني محمد بن بكر بن عبد الرزاق. حدّثني أبو حاتم مغیره بن محمد بن المهلبی. قال:

حدّثني مسلم بن ابراهيم. قال: حدّثني نوح بن قيس الجذامي (الحدائي عمده. م).

حدّثني الوليد بن صالح، عن ابن امرأه زيد بن أرقم (عن زيد بن أرقم. ظ). قال:

أقبل نبی الله صلى الله عليه و سلم من مكة في حجة الوداع حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة. فأمر بالدوحات، فقم ما تحتهنّ من شوك، ثم نادى الصلوة جامعہ

فخرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم في يوم شديد الحر؛ إن منا لمن يضع رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدّه الحرّ، حتّى انتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم. فصلّى بنا الظهر، ثم انصرف إلينا فقال: الحمد لله، نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكّل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن اضلّ و لا مضلّ لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله، و أنّ محمّدا عبده و رسوله.

اما بعد، أيها الناس! فإنّه لم يكن لنبى من العمر إلا نصف ما عمر من قبله، و إنّ عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، و إنّى قد أشرعت في العشرين، ألا و إنّى يوشك أن أفارقكم؛ ألا و إنّى مسئول و أنتم مسئولون! فهل بلغتكم؟! فما ذا أنتم قائلون؟ فقام من كلّ ناحية من القوم مجيب يقولون: نشهد أنّك عبد الله و رسوله، فقد بلغت رسالته و جاهدت في سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتّى أتاك اليقين. فجزاك الله عمّا خير ما جازى نبيا عن أمّه. فقال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنّ محمّدا عبده و رسوله، و أنّ الجنّة حقّ، و التّمار حقّ، و تؤمنون بالكتاب كلّ؟! قالوا: بلى! (قال: عمده. م) أشهد أن قد صدقتكم و صدقتموني؛ ألا- و إلى فرطكم و إنكم تبعى و توشكون أن تردوا علىّ الحوض، أسألكم حين تلقونى عن ثقلّى كيف خلفتمونى فيهما. (قال: عمده. م) فاعتلّ (فأعضل. ظ) علينا؛ ما ندرى ما الثّقلان؟ حتّى قام رجل من المهاجرين، فقال: بأبى أنت و أمى يا نبىّ الله، ما الثّقلان؟ قال:

الأ- كبر منهما: كتاب الله؛ سبب طرفه (طرف: عمده. م) بيد الله تعالى و طرف بأيديكم، فتمسّكوا به و لا تولّوا (تزلوا. ظ) و الأصغر منهما: عترتى. من استقبل قبلى و أجاب دعوتى (فليستوص بهم خيرا. ظ)؛ فلا تقتلوهم، و لا تعدوهم، و لا تقصروا عنهم.

فأنّى قد سئلت لهم (لهما. ظ) اللطيف الخبير، فأعطانى أن (أنهما يردا علىّ الحوض كهاتين. و أشار بالمسبحتين؛ ثم قال. ظ) (1) ناصرهما لى ناصر، و خاذلها ليخاذل و وليّهما لى ولى، و عدوّهما لى عدوّ. ألا! فإنّها لن تهلك أمّه قبلكم حتّى تدين بأهوائها

ص: ١٦

١- اين جمله را از آنها تا ثم قال مصنف اضافه فرموده با قيد ظ (ظاهرا) ، لكن در « عمده » نيست و همچنين است ساير استظهارات (م) .

و تظاهر على نبوتها(نبيها.ظ)، و تقتل من قام بالقسط.

ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب رضى الله عنه فرفعها و قال: من كنت مولاه فهذا مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و قالها ثلاثا.

آخر الخطبه [١].

و سيد محمد بن اسماعيل الأمير اليماني الصيّنعاني نیز این سیاق را بتمامه از کتاب «محاسن الأزهار» حسام الدين أبي عبد الله حميد بن أحمد المحلّي نقل کرده، چنانچه در «روضه نديّه» در ذکر طرق حديث غدیر گفته: [و ذکر الخطبه بطولها الفقيه العلامه حميد المحلّي في «محاسن الأزهار» في شرح قول الامام المنصور بالله:

أيهما نصّ بها أجمل له على المكيّ و الثريّ

بسندہ إلى زيد بن أرقم. قال: اقبل نبیّ الله صلی الله علیه و سلمّ في حجّه الوداع حتّى نزل بغدير الجحفه بين مكّه و المدينه. فأمر بالدوحات فقم ما تحتهنّ من شوك. ثمّ نادى الصّيلوه جامعه. فخرجنا إلى رسول الله صلی الله علیه و سلمّ في يوم شديد الحرّ، إنّ منّا من يضع بعض رداءه على رأسه و بعضه على قدمه من شدة الرّمضاء، حتّى أتينا إلى رسول الله صلی الله علیه و سلمّ، فصلّى بنا الظّهر، ثمّ انصرف إلينا فقال: الحمد لله نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكّل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا الّذى لا هادى لمن أضلّ و لا مضلّ لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلاّ الله، و أن محمّدا عبده و رسوله. اما بعد؛ أيّها النّاس! فإنّه لم يكن لنبیّ من العمر إلاّ النّصف من عمر الّذى قبله، و إن عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنه، و إنّى قد اشرعت في العشرين، ألا و إنّى يوشك أن أفارقكم؛ ألا و إنّى مسؤل و أنتم مسؤلون؛ فهل بلّغتم؟ فما ذا أنتم قائلون؟ فقام من كلّ ناحيه من القوم مجيب، يقولون: نشهد أنّك عبد الله و رسوله، قد بلّغت رسالته و جاهدت في سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتّى أتاك اليقين. جزاك الله عنّا خيرا ما جزى نبيا عن أمته. فقال: أ لستم تشهدون أن

ص: ١٧

١- این حدیث را ابن بطریق در کتاب «العمده: ٥١ - ٥٢» از «مناقب» ابن - مغازلی نقل کرده (م).

لا- إله إلا- الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن الجنة حق و النار حق، و تؤمنون بالكتاب كله؟ قالوا: بلى. قال: فإني أشهد أن قد صدقتكم و صدقتموني. ألا و إني فرطكم و انتم تبعي، توشكون ان تردوا علي الحوض، فأسألکم حين تلقوني عن ثقلتي كيف خلفتموني فيهما؟ قال أفاعيل (فأعضل. ظ) علينا ما ندرى ما الثقلين (الثقلان. ظ) حتى قام رجل من المهاجرين، قال (فقال. ظ): بأبي و أمي أنت يا رسول الله! و ما الثقلان؟ قال: الا- كبر منهما: كتاب الله، سبب طرف بيد الله و طرف بأيديكم، تمسكوا به و لا تضلوا (تزلوا. ظ). و الاصغر منهما: عترتي؛ من استقبل قبلي و أجاب دعوتي. فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم، فإني قد سألت لهم اللطيف الخبير، فأعطاني أن يردها علي الحوض كهاتين، و أشار بالمسبحتين؛ و ناصرهما لي ناصر، و خاذلها لي خاذل، و وليهما لي ولي، و عدوهما لي عدو، ألا! فإنها لن تهلك أمة قبلكم حتى تدين باهوائها و تظاهر على نبوتها (نبيها. ظ)، و تقتل من قام بالقسط. ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب، رضى الله عنه، و رفعها و قال: من كنت مولاه فهذا مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه].

و اين سياق را باختصار ۱- جمال الدين زرندي، و ۲- نور الدين سمهودي، و ۳- أحمد بن الفضل بن محمد با كثير مكّي، و ۴- محمود قادري نیز در كتب خود آورده اند.

جمال الدين زرندي در «نظم درر السمطين» گفته:

[روى زيد بن أرقم، رضى الله عنه، قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يوم حجّه الوداع، فقال: إني فرطكم على الحوض، و إنكم تبعي، و إنكم توشكون أن تردوا علي الحوض فأسألکم عن ثقلتي كيف خلفتموني فيهما؟ فقام رجل من المهاجرين، فقال: ما الثقلان؟ قال:

الاکبر منهما: كتاب الله، سبب طرفه بيد الله، و سبب طرفه بأيديكم فتمسكوا به. و الاصغر عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا. أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم. إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردها علي الحوض كتين، أو قال: كهاتين، و أشار بالمسبحتين

ناصرهما لى ناصر، و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي، و عدوهما لى عدو.]

و نور الدين سمهودى در «جواهر العقدين» در ذكر طريق اين حديث گفته:

[روى الحافظ جمال الدين محمّد بن يوسف الزرندى المدينى فى كتابه «نظم درر السّـمطين» حديث زيد من غير إسناد و لا عزو؟؟؟؛ و لفظه: روى زيد بن أرقم، قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوم حجّه الوداع، فقال: إننى فرطكم على الحوض، و إنكم تبعى و إنكم توشكون أن تردوا علىّ الحوض فأسئلكم عن ثقلّى كيف خلفتمونى فيهما؟ فقام رجل من المهاجرين، فقال: ما الثقلان؟ قال الاكبر منهما: كتاب الله سبب طرفه بيد الله، و سبب طرفه بأيديكم، فتمسّـكوا به و الاصغر: عترتى، فمن استقبل قبلتى و أجاب دعوتى فليستوص بهم خيرا. أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم، و إننى قد سألت لهم اللّطيف الخبير فأعطانى أن يردوا (يردا.ظ) علىّ الحوض كتين، أو قال كهاتين، فأشار بالمسبحتين. ناصرهما لى ناصر و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي؛ و عدوهما لى عدو.]

و أحمد بن الفضل بن محمد باكثر المكى در «وسيله المآل» گفته: [

و روى الحافظ جمال الدين محمّد بن يوسف الزرندى فى كتابه «نظم درر السّـمطين» عن زيد بن أرقم، رضى الله عنه، قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوم حجّه الوداع، فقال:

إننى فرطكم على الحوض، و إنكم تبعى و إنكم توشكون أن تردوا علىّ الحوض فأسئلكم عن ثقلّى كيف خلفتمونى فيهما؟ فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟ قال: الاكبر منهما: كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسّـكوا به. و الاصغر عترتى فمن استقبل قبلتى و أجاب دعوتى فليستوص بهم خيرا، فلا- تقتلوهم و لا- تقهروهم و لا تقصروا عنهم، و إننى سألت لهم اللّطيف الخبير أن يردوا (يردا.ظ) علىّ الحوض كتين، أو كهاتين، و أشار بالمسبحتين. ناصرهما لى ناصر، و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي، و عدوهما لى عدو.]

و محمود قادرى در «صراط سوى» گفته: [

و فى روايه زيد بن أرقم أيضا:

قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوم حجّه الوداع، فقال: إننى فرطكم على الحوض

و أنتم تبعی و إنکم توشکون أن تردوا علیّ الحوض فأسئلكم عن ثقلی کیف خلفتمونی فیهما؟. فقام رجل من المهاجرین، فقال: ما الثقلان؟ قال: الا- کبر منهما: کتاب الله سبب طرفه بید الله و سبب طرفه بأیدیکم فتمسّ کوا به. و الا صغر عترتی، فمن استقبل قبلی و أجاب دعوتی فلیستوص بهم خیرا. أو كما

قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم:

فلا- تقتلوهم و لا- تقهروهم و لا- تقصروا عنهم و إنّی قد سألت لهم اللطیف الخبیر فأعطانی أن یردا علیّ الحوض کتین، أو قال: کھاتین، و أشار بالمسبحتین، ناصرهما لی ناصر، و خاذلھما لی خاذل، و ولیئھما لی ولیّ، و عدوّھما لی عدوّ].

وجه ۳- اعتراض مؤلف برھمو کہ چرا یکی از سیاقهای متوسط روایت

زید را نیاورده و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را

سوم آنکہ: اگر مخاطب و الاتبار را ایراد سیاقات مبسوطه این حدیث کہ از زید ابن أرقم مأثور شدہ عسیر و دشوار بود؛ کاش بعض سیاقات متوسطه او را در خصوص این حدیث شریف وارد می نمود، و مسلک إلطاط و احمال فضائل آل رسول ربّ متعال، علیهم آلاف السّلام ما اتّصل الثّھر باللیل، باین حدّ نمی پیمود. در اینجا بعضی از سیاقات متوسطه این حدیث کہ از زید بن أرقم در کتب حفاظ ثقات و ایقاظ اثبات سنیّه وارد شدہ باید شنید، و لمعان أنوار حقّ و رمضان أضواء صدق از آن سیاقات باھرہ بنظر بصیرت باید دید.

پس از آن جمله است: سیاقی کہ طبرانی آن را روایت کرده، چنانچه جلال الدین سیوطی در تفسیر «درّ منشور» در تفسیر آیه: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا؛ گفته:

]

و أخرج الطبرانی عن زید بن أرقم، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: إنّی لکم فرط، و إنکم واردون علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین!. قیل: و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: الا- کبر کتاب الله عزّ و جل، سبب طرفه بید الله، و طرفه بأیدیکم، فتمسّ کوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا. و الا صغر عترتی و إنھما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض، و سألت لھما ذاک ربّی، فلا تقدموھما فتهلکوا، و لا تعلّموھم فانھم أعلم منکم].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

[إنّی لکم فرط، و إنکم واردون علیّ الحوض، عرضه ما بین صنعاء إلی بصری، فیہ عدد الکواکب من

قد حان الذهب و الفضة. فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين! قيل: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فتمسكوا به لن تزلوا و لا تضلوا.

و الاصغر عترتي، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض، و سألت لهما ذاك ربي.

فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تعلموهما فانهما أعلم منكم. طب، عن زيد بن أرقم.]

و مرزا محمد بدخشاني در «مفتاح النجا» در ذكر حديث ثقلين گفته:]

و أخرجه الطبراني في الكبير عنه (1) مطولا بلفظ: إني لكم فرط، و إنكم واردون علي الحوض، عرضه ما بين صنعاء إلى بصرى، فيه عدد الكواكب من قد حان الذهب و الفضة.

فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين! قيل: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فتمسكوا به لن تزلوا و لا تضلوا. و الاصغر عترتي، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض، و سألت لهما ذلك ربي، فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم.]

و از آن جمله است: سياق دیگر که قریب بهمین است و مشتمل بر بعض زیادات حسنه می باشد، و آن را نیز طبرانی آورده، چنانچه ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

إني لا أجد لنبی إلا نصف عمر المذی كان قبله، و إني أوشك أن أدعی فأجیب، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نصحت. قال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن الجنه حق، و أن النار حق، و أن البعث بعد الموت حق؟ قالوا: نشهد. قال: و أنا أشهد معكم. أ لا هل تسمعون؟ فإني فرطكم على الحوض و أنتم واردون علي الحوض و إن عرضه أبعد ما بين صنعاء و بصرى، فيه أقداح عدد النجوم من فضة، فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين! قالوا: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال:

كتاب الله؛ طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فاستمسكوا به و لا تضلوا، و الآخر عترتي، و إن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض فسألت ذلك لهما ربي، فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلموهم، فانهم أعلم منكم. من كنت أولى به من نفسه فعلي وليه؛ اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. طب

ص: ٢١

١- أي عن زيد بن أرقم (١٢ ن)

عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم].

و از آن جمله است: سیاقی که ابو نعیم اصفهانی آن را در کتاب «منقبه المطهرین» آورده، و هذه ألفاظه على ما نقل:

[عن زيد بن أرقم، قال: خرجنا مع رسول الله حججا، حتى إذا كنا بالجحفة بغدير خم؛ صلى الظهر، ثم قام خطيبا فقال: يا أيها الناس هل تسمعون؟ إني رسول الله إليكم، إني أوشك أن أدعى، إني مسئول، وإني مسئولون، إني مسئول هل بلغتكم؟ وإني مسئولون: هل بلغتكم؟ فما ذا أنتم قائلون؟].

قال: قلنا يا رسول الله! بلغت و جهدت. قال: اللهم اشهد و أنا من الشاهدين: ألا هل تسمعون أني رسول الله إليكم؟ إني مخلف فيكم الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. قال: قلنا: يا رسول الله! وما الثقلان؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فتمسكوا به لن تهلكوا و (لن؟) تضلوا. و الآخر عترتي، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض].

وجه ۴- اعتراض مؤلف برین که چرا مخاطب لا اقل یکی از سیاق های مختصر

و صحیح روایت را نیاورده و بمیل خود، حدیث را کوتاه کرده است و نقل بعضی

از سیاقات مختصر.

چهارم آنکه: اگر بر جان نازنین مخاطب مهین ایراد بعض سیاقات متوسطه حدیث زید بن ارقم هم بار گران می انداخت، و نقل آن حضرتش را مبتلای عنف سیاق می ساخت، پس کاش سیاقی از سیاقات مختصره آن که علمای عظام و کملائی فخام سنیّه از زید بن ارقم آورده اند نقل می فرمود، و از سیاق خود که از آن آثار قطع و برید توده توده می بارد؛ طیّ کشح می نمود! در این مقام بعضی از سیاقات مختصره هم منقول می شود تا مزید اعتساف مخاطب حیاف بر ارباب انصاف واضح و آشکار گردد.

پس از آن جمله است: سیاقی که ترمذی آن را در «جامع صحیح» خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است آورده، چنانچه در ابواب المناقب، باب اهل بیت النبی صلعم از کتاب مذکور مسطور است:

[حدّثنا علی بن المنذر الکوفی، حدّثنا محمّد بن فضیل.

قال: حدّثنا الأعمش، عن عطیه، عن أبي سعيد، و الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن زيد بن أرقم، رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى. أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، جبل

ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، و لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.

فانظروا كيف تخلفوني فيهما!. قال: هذا حديث حسن غريب].

و از آن جمله است: سیاقی که در آن جمله شریفه:

«إني تارك فيكم خليفين» وارد شده و آن را طبرانی روایت نموده، چنانچه ملاء علی متقی در «کنز العمّال» در کتاب الایمان گفته:

[إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض. حم. طب. ص عن زيد بن ثابت. طب عن زيد بن أرقم].

و از آن جمله است: سیاق دیلمی که در «فردوس الاخبار» آورده، چنانچه گفته:

[زيد بن أرقم: إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله فيكم، منه جبل من أتبعه كان على الهدى، و من ترك كان على الضلالة، و أهل بيتي. أذكر كم الله في أهل بيتي، و لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض. یعنی: الاخذ بهما ثقیل].

وجه ۵- اشاره بعدم مطابقت سیاق شاهصاحب با سیاق روایات علماء و

ذکر نام آنها

پنجم آنکه: اگر از این همه در گذریم، پس آیا مناسب نبود که مخاطب عنود سیاق این حدیث شریف را با یکی از سیاقات علمای خود کائنا من کان مطابقت می نمود و بایراد سیاق بدیع خویش که بنظم خاص خود با هیچ سیاقی مطابق نمی شود؛ راه تفرّد مذموم و انفراد ملوم نمی پیمود؟! و اگر حرف حقیر باورت نمی آید پس تمام روایات و ألفاظ رواه کبار و مخرجین أخبار سنّیه، مثل:

سعید بن مسروق الثوری (سنه ۱۲۶) و أبو حیان یحیی بن سعید بن حیّان التیمی (سنه ۱۴۵) و سلیمان بن مهران الاعمش (سنه ۱۴۸) و محمّد بن إسحاق بن یسار المدنی (سنه ۱۵۱) و اسرائیل بن یونس الکوفی (سنه ۱۶۰) و أبو عوانه و ضّاح بن عبد الله الیشکریّ (سنه ۱۷۶) و اسماعیل بن ابراهیم الکرمانی (سنه ۱۸۶) و جریر بن عبد الحمید الضبّی (سنه ۱۸۸) و اسماعیل بن ابراهیم الاسدی المعروف بابن علیه (سنه ۱۹۳) و محمّد بن فضیل بن غزوان الضبّی (سنه ۱۹۵) و أسود بن عامر بن شاذان الشّامی (سنه ۲۰۸) و یحیی بن حمّاد الشّیبانی (سنه ۲۱۵) و خلف بن سلم المخرمی (سنه ۲۳۱) و زهیر بن حرب النّسائی (سنه ۲۳۴) و شجاع بن مخدّد الفلاس البغوی (سنه ۲۳۵)

و محمد بن بكار بن ريان الهاشمي (سنة ٢٣٨) و إسحاق بن راهويه الحنظلي (سنة ٢٣٨) و وهبان بن بقيه الواسطي (سنة ٢٣٩) و أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (سنة ٢٤١) و محمد بن المثنى العنزي (سنة ٢٥٢) و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي (سنة ٢٥٥) و علي ابن المنذر الكوفي (سنة ٢٥٦) و مسلم بن الحجاج القشيري (سنة ٢٦١) و محمد بن يزيد بن ماجه القرويني (سنة ٢٧٣) و سليمان بن الأشعث السجستاني (سنة ٢٧٥) و عبد الملك بن محمد الرقاشي البصري (سنة ٢٧٦) و محمد بن عيسى بن سوره الترمذي (سنة ٢٧٩) و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني (سنة ٢٩٠) و أبو نصر أحمد بن سهل القباني (سنة ٢٩٢) و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (سنة ٣٠٣) و أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (سنة ٣١٠) و أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري (سنة ٣١١) و أبو بكر محمد بن محمد بن سليمان الباغندي (سنة ٣١٢) و أبو عوانه يعقوب بن إسحاق الاسفرائني (سنة ٣١٦) و أبو بكر محمد بن قاسم المعروف بابن الانباري (سنة ٣٢٨) و أبو محمد دعلج ابن أحمد السجزي (سنة ٣٥١) و سليمان بن أحمد الطبراني (سنة ٣٦٠) و ابو بكر أحمد بن جعفر قطيعي (سنة ٣٦٨) و محمد بن المظفر البغدادي (سنة ٣٧٩) و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (سنة ٤٠٥) و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني (سنة ٤٣٠) و أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي (سنة ٤٥٨) و أبو الحسن علي بن محمد ابن الطيب الجلابي (سنة ٤٨٣) و أبو عبد الله محمد بن فتوح الازدي الحميدي (سنة ٤٨٨) و أبو علي إسماعيل بن أحمد البيهقي (سنة ٥٠٧) و أبو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمي (سنة ٥٠٩) و أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (سنة ٥١٦) و أبو الحسين رزين بن معاوية العبدري (سنة ٥٣٥) و أبو محمد أحمد بن محمد بن علي العاصمي، و أبو المؤيد موفق بن أحمد الخوارزمي (سنة ٥٦٨) و أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر (سنة ٥٧١) و سراج الدين علي بن عثمان الاوشى الفرغاني، و مبارك بن محمد الجزري المعروف بابن الاثير (سنة ٦٠٦) و علي بن محمد الجزري المعروف بابن الاثير (سنة ٦٣٠) و محمد بن محمود البغدادي المعروف بابن النجار (سنة ٦٤٣) و حسن بن محمد الصغاني (سنة ٦٥٠) و محمد بن طلحة القرشي النصيبي (سنة ٦٥٢) و يوسف بن قرغلي سبط ابن الجوزي

(سنة ٦٥٤) و محمد بن يوسف الكنجي (سنة ٦٥٨) و يحيى بن شرف النوى (سنة ٦٧٦) و أحمد بن عبد الله الطبري (سنة ٦٩٤) و إبراهيم بن محمد الحموي (سنة ٧٢٢) و علي بن محمد بن إبراهيم البغدادي المعروف بالخازن (سنة ٧٤١) و فخر الدين الهانسي، و محمد بن عبد الله الخطيب التيريزي، و يوسف بن عبد الرحمن المزني (سنة ٧٤٢) و حسن ابن محمد الطيبي (سنة ٧٤٣) و محمد بن المظفر الخليلي (سنة ٧٤٥) و محمد بن أحمد الذهبي (سنة ٧٤٨) و محمد بن يوسف الزرندی (سنة ٧٥٠) و محمد بن مسعود الكازروني (سنة ٧٥٧) و إسماعيل بن عمر الدمشقي المعروف بابن كثير (سنة ٧٧٤) و حميد بن أحمد المحلي و محمد بن محمد بن محمود الحافظي البخاري (سنة ٨٢٢) و شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادي - «كذا»- (سنة ٨٤٩) و نور الدين علي بن محمد المكي المالكي (سنة ٨٥٥) و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السرخاوي (سنة ٩٠٢) و جلال الدين سيوطي (سنة ٩١١) و نور الدين علي بن عبد الله السيهودي (سنة ٩١١) و شهاب الدين أحمد بن محمد القسطلاني (سنة ٩٢٣) و شمس الدين محمد العلقمي (سنة ٩٤٩) و عبد الوهاب ابن محمد البخاري (سنة ٩٣٢) و محمد بن أحمد الشرييني الخطيب، و أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي (سنة ٩٧٣) و علي بن حسام الدين القادري الشهير بالمتقي (سنة ٩٧٥) و عباس بن معين الدين الشهير بمرزا مخدوم الجرجاني (سنة ٩٨٨) و كمال الدين بن فخر الدين الجهرمي، و علي بن سلطان محمد القاري الهروي (سنة ١٠١٤) و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي (سنة ١٠٣١) و أحمد بن الفضل بن محمد با كثير المكي (سنة ١٠٤٧) و محمود بن محمد بن علي الشبخاني القادري، و شيخ عبد الحق دهلوي (سنة ١٠٥٢) و شهاب الدين أحمد بن محمد الخفاجي (سنة ١٠٦٩) و نور الدين علي بن أحمد بن محمد بن إبراهيم العزيزي (سنة ١٠٧٠) و محمد بن عبد الباقي الزرقاني (سنة ١٠٢٢) و حسام الدين بن محمد بايزيد السهار نفوري، و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، و محمد صدر عالم، و ولي الله بن عبد الرحيم الدهلوي (سنة ١٠٦٢) و محمد بن اسماعيل اليماني الصنعاني (سنة ١١٨٢) و محمد بن علي الصبان المصري، و أحمد بن عبد القادر العجيلي و محمد مبین بن محب الله لكهنوي (سنة ١٢٢٥) و مرزا حسن علي محدث لكهنوي،

و ولیّ الله بن حسیب الله لکهنوی (سنه ۱۲۷۰) و محمد رشید الدین خان دهلوی، و شیخ حسن عدوی حمزای معاصر، و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی المعاصر، و صدیق حسن خان المعاصر؛ که سابقاً در جزء اول این مجلد منقول و موجود و مذکور و مسرودست بنظر تعمق بین تا دریابی که این اکابر اعلام و افاحم عظام سنیّه حدیث ثقلین را از زید بن ارقم بألفاظ مختلفه و سیاقات شتی آورده اند.

لیکن سیاق مخاطب که بنظم خاصّ او در اینجا سمت ذکر یافته مطابقت بهیچ یک از آن ندارد، و عنوان ذکر مخاطب این حدیث را بروایت زید بن ارقم ماورای همه آن عناوین است؛ و ذلك من بدائع الدهور و عجائب الامور.

کلام صاحب تحفه در رد بر استدلال شیعه باین حدیث

قوله؛ و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد زیرا که لازم نیست که متمسک به صاحب زعامت کبری باشد.

وجوه شصت و ششگانه مؤلف در رد صاحب تحفه

اشاره

اقول: بر ارباب درایت و شعور و أصحاب اطلاع و عثور، محتجب و مستور نیست که دلالت این حدیث بر نور بر مدّعی اهل حق در غایت وضوح و ظهور، و ارتباط آن با مقصود محمود ایشان در نهایت سطوح و سفورست، و عدم ادراک و احساس مساس آن با مدّعا ناشی از ضعف بصیرت و فساد سریرت مخاطب عظیم الاعتداء و الجریره می باشد. و در حقیقت تفوّه باین کلام نافعی مساس؛ اقتضای اثر سامری پر وسواس برای مخاطب ناحق شناس ثابت نموده، خاک مذکّت بر فرق و رأس او می باشد. و ما بعون الله الجلیل و فضله الجزیل در این جا بچند وجه قاطع؛ دلالت این حدیث ساطع بر مدّعی خود باثبات می رسانیم، و حقّ صریح و صدق نصیح را بابانت مطلب و مرام و إفحام أعادی و خصام، باذن الله المنعم، کالتور الطّارد للظّلام، متجلّی می گردانیم.

وجه ۱- اثبات دلالت حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت و استشهاد برین مطلب

از گفتار علمای اهل سنت

وجه اول آنکه: از این حدیث شریف بلا تردّد و ارتیاب و بغیر خفاء و احتجاب ثابت می شود که بر تمامی اُمّت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اتباع اهل بیت آن جناب علیه و علیهم آلاف السّلام من ربّ الارباب در جمیع أفعال و أعمال دینیّه و تمامی عقائد و احکام شرعیّه، واجب و لازم و مفروض و متحتّم می باشد، و ظاهر است که واجب الاتباع بودن در جمله امور بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم متصوّر نمی شود إلا برای کسی که

صاحب زعامت کبری و امامت عظمی باشد و نائل بمرتبه خلافت و وصایت آن جناب گردد، و هذا ظاهر کل الظهور، و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ .

و اگر چه دلالت این حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام أظهر من الشمس و أبین من الأمس است، لیکن مناسب آنست که إتماما للحجّه در این جا بعض کلمات علمای اعلام سنیّه نیز متعلق باین معنی ذکر نمایم.

پس باید دانست که طیبی در «کاشف، شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و معنی التمسک بالقرآن: العمل بما فيه، و هو الائتثار بأوامره و الانتهاء عن نواهیه و التمسک بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم].

و سعد الدین تفتازانی در «شرح مقاصد در ذکر معنی حدیث ثقلین گفته: [أ لا ترى أنه عليه الصلوه و السلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التمسك بهما منقذا عن الضلاله، و لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الاخذ بما فيه من العلم و الهدايه؛ فكذا في العترة].

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدايه السعداء» در شرح معانی حدیث ثقلین گفته: [و المأمور بمتابعته لا يصير تبعاً، و المندوب إلى إمامته لا يصير مأموماً. كل علم و كل قول دلّ على مخالفه النبي صلى الله عليه و سلم زندقه و شيطنه].

و حسین بن علی الكاشفی صاحب «تفسیر حسینی» در «رساله علیه فی الاحادیث النبویه» در شرح حدیث ثقلین بعد بیان معنی جمله

«أذکرکم الله فی أهل بیته» گفته: [و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان].

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبیه اول از تنبیهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین ذکر نموده گفته: [و الحاصل أنه لَمَّا كان كل من القرآن العظيم و العترة الطاهر معدنا للعلوم اللدنیه و الاسرار و الحكم النفسیه الشرعیه و كنوز دقائقها و استخراج حقائقها أطلق صلى الله عليه و سلم عليهما الثقلين و يرشد لذلك حثه في بعض الطرق السالفه على الاقتداء و التمسك و التعلّم من أهل بيته].

و فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی در «شرح رساله اعتقادیه» خود،

علی ما نقل عنه گفته: [قوله: اعتقاد کنیم که آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واجب التعظیم و لازم الاقتداء اند. أقول: اما تعظیم آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم؛ اعتقاد آنست که فرضست، بنا بر احادیث صحیحه که درین باب وارد شده، از آن جمله آنکه در حجّه الوداع در خطبه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده:

يا ايها الناس! اني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي.

الی آخره. و در حدیث دیگر فرموده:

أذكركم الله في أهل بيتي؛ و این کلمه را به سه نوبت تکرار فرمودند. ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبت ایشان واجب باشد و رعایت حقوق ایشان لازم. و نیز چون فرموده اند که: اگر بر اهل بیت دست زنند هرگز گمراه نگردند، پس امر فرمودند باقتدای ایشان [انتهی].

و ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [تنبيه: سَمِيَ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم القرآن و عترته، و هي بالمشناه الفوقيه: الأهل و النسل و الرهط الادنون؛ ثقلين، لأن الثقل كل نفيس خطير مصون. و هذان كذلك إذ كل منهما معدن للعلوم اللدنيه و الاسرار و الحكم العليه و الاحكام الشرعيه و لذا حث صَلَّى الله عليه و سلم على الاقتداء و التمسك بهم و التعلّم منهم] الخ.

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه - ترجمه صواعق» گفته: [تنبيه: بدانکه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقل خواند، زیرا که ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشأن محفوظ است، و قرآن و عترت طاهره این حال دارند زیرا که هر یک از ایشان معدن علوم دینی و منبع اسرار حکمت عملی و احکام شرعیه اند، و بنا بر این ترغیب فرمود باقتدا و تمسک بایشان و تعلّم از ایشان و گفت:

الحمد لله الذي جعل الحكمه فينا أهل البيت. و بعضی گفته اند که:

ایشان را ثقلین خواند بواسطه ثقل و جوب رعایت حقوق ایشان. باز بدانکه: کسانی که ترغیب باقتداء و تمسک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف اند بکتاب الله و سنت پیغمبر صلوات الله علیه و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی کنند [انتهی].

و ملا- علی قاری «در شرح شفا» گفته: [فالتَّمَسُّكُ بِالْقُرْآنِ: التَّعَلُّقُ بِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ اعْتِقَادُ جَمِيعِ مَا فِيهِ وَ حَقِّقَتُهُ. وَ التَّمَسُّكُ بِعَتْرَتِهِ: مَحَبَّتُهُمْ وَ مُتَابَعَةُ سِيرَتِهِمْ].

و مناوی در «فیض القدیر- شرح جامع صغیر» بشرح این حدیث شریف گفته: [یعنی: إن ائتمرتُم بأوامرِ کتابه و انتهیتم بنواهیہ و اهتدیتم بهدی عترتی و اقتدیتم بسیرتہم؛ اهتدیتم فلم تضلُّوا].

و نیز مناوی در «تیسیر شرح جامع صغیر» بشرح این حدیث گفته: [یعنی:

إن عملتم بالقرآن و اهتدیتم بهدی عترتی العلماء؛ لم تضلُّوا].

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الریاض» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[فانظروا کیف تخلفونی فیہما. آی: بعد وفاتی انظروا عملکم بکتاب اللہ و اتباعکم لأهل بیتی و رعایتهم و برہم بعدی. فإن ما یسرہم یسرنی، و ما یسوءہم یسوءنی].

و علی عزیزی در «سراج منیر بشرح جامع صغیر» در شرح این حدیث شریف گفته:

[إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ، بِالنَّصْبِ؛ بَدَلًا أَوْ عَطْفٍ بِيَانِهِ. حَبْلٌ، بِالرَّفْعِ؛ خَبْرٌ مَحذُوفٌ، أَيْ: هُوَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ. مَا، زَائِدَةٌ، بَيْنَ التَّيَمِّنِ وَ الْأَرْضِ. وَ عَتْرَتِي، عَطْفٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ. أَهْلُ بَيْتِي، يَحْتَمِلُ رَفْعَهُ وَ نَصْبَهُ، أَيْ: أَعْنَى أَوْهَمِ. وَ الْمَرَادُ مِنْهُمْ الْعُلَمَاءُ مِنْهُمْ، أَيْ: احْتَكَمْتُ عَلَى اتِّبَاعِهِمَا لَا تَخَالَفُوهُمَا] الخ.

و محمد زرقانی در «شرح مواهب لدنیہ» در شرح این حدیث شریف گفته:

[یعنی إن ائتمرتُم بأوامرِ کتابِ اللہ و انتهیتم بنواهیہ و اهتدیتم بهدی عترتی و اقتدیتم بسیرتہم؛ اهتدیتم فلم تضلُّوا].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» گفته: [و أكد تلك الوصیة و قواها

بقوله:

فانظروا بما ذا تخلفونی فیہما بعد وفاتی؛ هل تتبعونہما فتسرّونی، أو لا فتسیئونی].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» گفته: [فالوصیة بربّ آل البيت علی الاطلاق و أمّا الاقتداء فانما یكون بالعلماء العاملين منهم إذ هم الذین لا یفارقون القرآن].

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته: [اقول: سمی القرآن و عترته الثقلین لأنّ الثقل کلّ نفیس خطیر مصون، و هذان كذلك؛ إذ کلّ

منهما معدن للعلوم الدينيه و الاسرار و الحكم العليه و الاحكام الشرعيه، و لذا حث صلى الله عليه و سلم على الاقتداء و التمسك بهما].

و مولوى ولى الله لكهنوى در «مرآه المؤمنين» بعد ذكر حديث ثقلين گفته:

[و شايد كه وجه تسميه كتاب الله و عترت طاهره رسول الله صلى الله عليه و سلم بثقلين آنكه: ثقل بفتح ثاء مثلثه در لغت شىء نفيس و مطهر و محفوظ را مى گویند، و بلا- شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفيس اند. زيرا كه معدن علوم دينيه و مخزن اسرار حكيميه و علميه و شرعيه هستند، و همين موجب حث رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مردمان را باقتدا و تمسك و تعلم ازيشانست] انتهى.

و على بن سليمان الدمى البجموى المغربى المالكى الشاذلى المعاصر در «نفع قوت المغتدى» در شرح حديث ثقلين گفته: [ما إن تمسكتم به و بما قبله أخذتم بدل تمسكتم. قال الطيبى: ما، موصوله؛ و الجملة الشرطيه صلتها. أى: إن عملتم بما فيه ائتمارا بأوامره و انتهاء عن نواهيه و أحببتم عترتى و اهتديتم بهداهم و سيرتهم فيه إشاره أنهما كتوأمين خليفين عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم].

و مولوى حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در سياق طرق حديث غدیر گفته:

[و للحكيم الترمذى فى «نوادير الاصول» و الطبرانى فى الكبير عن أبى الطفيل عن حذيفه بن بن أسيد رضى الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خطب بغدير خم تحت شجرات فقال: يا أيها الناس! إنى قد نبأنى اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا نصف عمر الهدى يليه من قبله و إنى قد يوشك أن أدعى فأجيب و إنى مسئول و إنكم مسئول فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد إنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال:

أليس تشهدون أن لا- إله الا- الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور. قالوا: بلى! نشهد بذلك. فقال: اللهم اشهد. ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه، يعنى علينا؛ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: يا أيها الناس! إنى

فرطكم و أنكم واردون على الحوض، حوض أعرض مّا بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النجوم قد حان من فضه، و إني سائلكم حين تردون على عن الثقلين: فانظروا كيف تخلفوني فيهما. الثقل الأكبر: كتاب الله عزّ و جلّ، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تفلتوا و لا تبدلوا، و عترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير إنهما لن ينقضيا حتّى يردا على الحوض؛ و فيه الحثّ على متابعه الثقلين بعد حديث الموالاه. و كذا

في روايه ابن راهويه و ابن جرير و ابن أبي عاصم و المحاملى و الطحاوى بأسانيد صحيحه، و للنسائى فى الكبرى «و الخصائص» و ابن حبان و الحاكم فى صحيحهما عن أبى عوانه، و لعبد الله عن شريك، كلاهما عن الاعمش، ثنا: حبيب بن أبى ثابت، عن أبى الطفيل، عن زيد بن أرقم. قال: لَمَّا رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم عن حجّه الوداع و نزل غدیر خمّ. فذكروا الحديث فى الحثّ على متابعه الثقلين، إلى قوله:

ثم قال: إنّ الله مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن. ثم اخذ بيد على فقال: من كنت وليه فهذا وليه؛ اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. و لفظ عبد الله مولاه، و هذا أيضا حديث كوفى؛ قال الحاكم: صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه].

و نير مولوى حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذكر مؤيّدات و شواهد نزول آية تطهير در شأن خمسة نجبا عليهم السلام گفته: و مّا يشهد لذلك أيضا خبر سعد، الصحيح:

اللهمّ هؤلاء أهل بيتى، فى قصّيه المبالهه. و فى «الصواعق»: قال فى «الكشاف»: لا- دليل اقوى من هذا على فضل أصحاب الكساء، لأنها لَمَّا نزلت دعاهم النبى صلى الله عليه و آله و سلم فاحتضن الحسين و أخذ بيد الحسين و مشى فاطمه خلفه و على خلفها فعلم أنّهم المرادون بالآيه؛ انتهى. و

خبر جابر و أبى سعيد الصحيح فى الحثّ على متابعه الثقلين فى خطبه يوم عرفه فى حجّه الوداع: و عترتي أهل بيتى،

و خبر زيد بن أرقم و زيد بن ثابت الصحيح فى الحثّ عليهما بغدير خمّ: و أهل بيتى؛

و فى روايه: عترتي أهل بيتى،

و خبر أنس لاحمد و غيره كان إذا خرج إلى صلاه الفجر يقول: الصلوه، الصلوه يا أهل البيت، أنما يريد الله. الآيه.

و نيز مولوى حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذكر عمامه بستن

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بر سر جناب امیر المؤمنین علیه السلام روز غدیر خم گفت: [و لا یخفی أن ذلك كان بعد أن أمر فنودی فی القافله: الصیلموه جامعه، و كان ینادی بذلك فی غیر الصیلموه المكتوبه فاجتمع المهاجرون و الانصار، كما فی روايه الطبرانی و غیره و ناس من جهینه و مزینه و غفار، كما فی روايه النسائی و غیره فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم و ذکر و أشهد و استشهد فولی علیا المرتضی کرم الله وجهه علی الباطن آخذاً یده مستشهداً للصیلموه حابه مبالغه فی إعلام العامه، و دعا دعاء الموالاه و المعاداه، و وصی الامه بمتابعه الثقلین: کتاب الله الاکبر و العتره اهل بیت النبوه الاطهر؛ و منهم سیدنا علی المرتضی. فقول من قال: إن إلباس الخرقه بهذه الهیئته الّتی یعمدها الصوفیه من الاجتماع لها و الاعتداد بها لیس بمرفوع، مدفوع؛ فإنه مقطوع الوقوع فی السنه السنیّه].

وجه ۲- اثبات وجوب پیروی اهل بیت بسان پیروی قرآن و نقل کلمات بزرگان

وجه دوم آنکه: ازین حدیث شریف بر أصحاب أبصار واضح و آشکار است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اتباع و اقتفاء و پیروی و اقتدای اهل بیت خود را مثل اتباع و پیروی قرآن مجید و فرقان حمید بر امت خود واجب و لازم گردانیده، اتمام حجت را بأعلاى مراتب و أرفع درجات رسانیده، و پر ظاهرست که کسانی که اتباع ایشان بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مثل اتباع قرآن واجب و لازم بوده باشد سواى خلفاء و ائمه نمی توانند شد. پس بلا ریب و شک ظاهر گردید که اهل بیت آن جناب سلام الله علیه و علیهم که بنص این حدیث مثل کتاب الله واجب الاتباع و لازم الاطاعه اند خلفای حقیقی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه تحقیقی تمام امت آن جناب بودند، و مرتبه ایشان از خلفای مصنوعین مردم هزار مرتبه بالاتر بود، زیرا که احدی از عقلا، بلکه سفها احکام خلفای ثلاثه متجربین و دیگر خلفای متأمرین را مثل احکام قرآن واجب الاتباع نمی دانند، و کسی از متعصبین متعنتین ایشان را قرین قرآن مجید و حلیف فرقان حمید در لزوم اتباع نمی گردانند، و لو فرض اقدام أحد من الطغام فأنی یساعده نص خیر الانام، صلوات الله علیه و آله الکرام، بمثل هذا الحدیث المتواتر بین الخاصّ و العام؟! و الله ولیّ الهدایه فی کلّ منزل و مقام.

و اگر چه دلالت این حدیث شریف بر وجوب پیروی اهل بیت علیهم السّلام مثل وجوب پیروی قرآن مجید بر ناظر عبارات علمای اعلام سنیّه که آنفا گذشته پوشیده نیست، لیکن در این جا بعض عبارات دیگر آورده بر تبصیر ناظر خبیر می افزایم:

محمد معین بن محمد امین السندی در کتاب «دراسات اللیب» بعد ذکر حدیث ثقلین از «صحیح ترمذی» گفته: [فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتمسّیک بهم و بأنّ تباعهم کتاب القرآن علی الحقّ الواضح، و بأنّ ذلك أمر متحتّم من اللّٰه تعالیٰ لهم، و لا یطراً علیهم فی ذلك ما یخالفه حتّٰی الورود علی الحوض، و إذا فیه حثّ بالتمسّک فیهما بعد الحثّ علی وجه أبلغ؛ و هو

قوله: فانظروا کیف تخلفونی فیهما! فقلنا حدیث مسلم حدیث صحیح ظاهر فی معنی فشره علی ذلك المعنی حدیث حسن آخر، فثبت معناه نصّاً من النّبیّ صلی اللّٰه علیه و سلّم فأمّا به فی نظائره من صحاح الاحادیث، و الحمد لله رب العالمین].

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسیلہ المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین در مقام ترجمه آن و ذکر معانی آن گفته: [یاد می دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود، یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبّت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امثال باحکام کتاب اللّٰه از فرضت، همچنین اطاعت و انقیاد او امر اهل بیت بجوارح و ارکان و محبّت و عقیدت و رسوخیت بایشان بقلب و جان واجب و فرضت].

و فاضل رشید در «ایضاح لطافه المقال» گفته: [آیا عاقلی تجویز می کند که اهل سنّت با وجود اینکه متشبّث بثقلین اند و بحکم

حدیث: إنّی تارک فیکم الثقلین؛ تمسّک را بعترت طاهره مثل تمسّک بقرآن لازم می دانند] إلخ.

وجه ۳- دلایل راهنمایی پیغمبر بوجوب اتباع اهلیت از کلمات علما و

ملازمه آن با امامت

وجه سوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و آله الانجاب در این حدیث شریف بقول بلیغ خود:

ما إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا بعدی، و جوب اتّباع اهل بیت علیهم السّلام را بر ارباب أفهام و أصحاب أحلام ظاهر و باهر فرموده. و جوب اتّباع دلیل متین و برهان رصین امامت و خلافت این حضرات می باشد؛ و خاک مذلّت و هلاک بر رءوس مخالفین

ص: ۳۳

این نفوس قدسیّه می باشد، و طریق این حدیث شریف که مشتمل بر لفظ تمسک است بالاتر از آنست که احصای آن توان کرد؛ شطری از آن در ضمن تخریجات حفاظ ثقات و ایقاز اثبات سنیّه در ما سبق بمعرض بیان آمده، و بحمد الله شاه صاحب نیز با آن همه تعصبات شنیعه خود اعتراف دارند به اینکه این حدیث شریف دلیل وجوب تمسک بأهل بیت علیهم السلام می باشد، كما لا يخفى على ناظر كلماته في هذا الكتاب و الله الوافي عن التبار و التباب.

اما اینکه لفظ تمسک درین حدیث شریف مفید معنی اتباع می باشد، پس بحمد الله از افاده محققین کبار و مدققین أخبار سنیّه واضح و آشکار است؛ شطری از عبارات علمای اعلام سنیّه متعلق بمعنی تمسک در وجه اول گذشته و بعضی از عبارات در اینجا نیز مذکور می شود.

ملا علی قاری در «مرقاه-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قال ابن الملك: التمسك بالكتاب: العمل بما فيه، و هو الايتمار بأوامر الله و الانتهاء بنواهيهِ. و معنى التمسك بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم. زاد السيد جمال الدين: إذا لم يكن مخالفا للدين. قلت: في إطلاقه صلى الله عليه و سلم إشعار بأن من يكون من عترته في الحقيقة لا يكون هديه و سيرته إلا مطابقا للشريعة و الطريقه].

و عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير-شرح جامع صغیر» بشرح حدیث ثقلین گفته: [قال الحكيم: حضّ على التمسك بهم لأن الامر لهم معاینه فهم أبعد من المحنه، و هذا عامّ، أريد به خاصّ، و هم العلماء العاملون منهم، فخرج الجاهل و الفاسق، و هم لم يعرفوا عن شهوات الأدميين و لا عصموا عصمه النبيين، و كما أنّ كتاب الله منه ناسخ و منسوخ؛ فارتفع الحكم بالمنسوخ، هكذا ارتفعت القدوه بغير علمائهم الصلحاء] إلخ.

و نیز مناوی در «فیض القدير» در شرح جمله:

لن يفترقا حتى يردا على الحوض، گفته: [و في هذا مع

قوله أولا: إنني تارك فيكم؛ تلويح بل تصريح بأنهما

کتوأمين خلفهما و وصی اُمته بحسن معاملتهما و إیثار حقهما علی أنفسهما (أنفسهم.ظ) و الاستمساك بهما فی الدین. أما الكتاب؛ فلأنه معدن العلوم الدیّیه و الحكم الشرعیّه و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أما العتره؛ فلأن العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدین، فطیب العنصر یؤدی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها تؤدی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته. قال الحكیم: و المراد بعترته هنا: العلماء العاملون منهم، إذ هم الذین لا یفارقون القرآن].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قال الحكیم: حض علی التمسك بهم، لأن الامر لهم معانیه فهم أبعد عن المحنه و هذا عامّ أريد به خاصّ، و هم العلماء العاملون منهم، فخرج الجاهل و الفاسق، و هم بشر لم یعروا عن شهوات الآدمیین و لا عصموا عصمه النبیین، و كما أنّ كتاب الله منه ناسخ و منسوخ؛ فارتفع الحكم بالمنسوخ. كذلك ارتفعت القدوه بغير علمائهم العظماء] الخ.

و نیز محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» بشرح جمله

لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، گفته: [و لا- یعارضه رفع القرآن من المصاحف و الصّیدور قرب السّیّاعه لبقاء موجه و هو الاسلام، فبقائه أحكام القرآن لطلبهما من المكلفین حتّی تقوم السّاعه، و لكون أهل بیته العالمین العاملین بقائه، فكان القرآن باق. و فی هذا مع قوله أوّلا:

إنّی تارك فيكم؛ تلويح بل تصریح بأنّهما کتوأمين خلفهما و وصی اُمته بحسن معاملتهما و إیثار حقهما علی أنفسهما (أنفسهم.ظ) و التمسك بهما فی الدین. أما الكتاب فلأنه معدن للعلوم الدیّیه و الاسرار و الحكم الشرعیّه و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أما العتره، فلأن العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدین فطیب العنصر یؤدی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها تؤدی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته. و أكدّ تلك الوصیّه و قواها

بقوله: فانظروا بما تخلفونی فیهما بعد وفاتی هل تتبعونهما فتسرّونی أو لا فتسیئونی].

و حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» در شرح حدیث ثقلین گفته عبد الملک (ابن الملک ظ) گفته كه: تمسك بكتاب الله عبارتست از عمل بموجب أحكام او

و تمسک بعترت کنایتست از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان.

و سید جلال الدین (جمال الدین ظ) رحمه الله درین جا قید کرده که: اگر هدی و سیرتشان مخالف دین و شریعت نبود، و همانا که مراد عبد الملک (ابن الملک ظ) را نیز همین خواهد بود، نه مطلق؛ چه در بعض افراد مطلق عدم ضلالت متحقق نمی شود. ملاً علی قاری گفته که: در إطلاق آن حضرت صلی الله علیه و سلم اشعارست بآنکه عترت در حقیقت کسیست که سیرت او مخالفت شریعت نبود [انتهی].

و از آنجا که دلالت حدیث ثقلین بوجه امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را بتمسک و تشبث باهل بیت علیهم السلام بر نایب پیغمبر ص بودن این حضرات قابل انکار نبود، لهذا بعض علمای کبار سنی هم بانطاق قادر علی الاطلاق اعتراف بآن نموده اند.

ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» بعد اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام بذریعه کشف و إلهام گفته: [و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالی: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی اقرباى من. وجه استنباط آنست که: انبیای سابق لا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا- عَلَى الله گفته اند؛ اصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند، و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر (بتغییر ظ) اسلوب کلام امر فرموده حکمت در آن آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤید است پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنایب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود و اشارت فرمود بتشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند.

و لهذا

قال علیه السلام: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. الحدیث. یعنی: گذاشتم در شما دو وسیله محکم: قرآن مجید و آل خود را.

قال علیه السلام: أنا مدینه العلم و

ص: ۳۶

علی بابها. من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است.]

وجه ۴- دلالت لفظ (ثقلین) بر وجوب اتباع اهلیت و نقل عبارات علما

وجه چهارم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب در این حدیث شریف کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام را معبر بثقلین فرموده، و مجرد این تعبیر بلاغت تخمیر دلیل واضح و برهان لائح است بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام. زیرا که علمای اعلام و جهابذه فخام سنیّه افاده نموده اند که از جمله وجوه تسمیه کتاب و عترت بثقلین این است که: أخذ و عمل باین دو چیز بر عاملین ثقیل و دشوار است، و پر ظاهرست که أخذ و عمل بر احکام قرآن واجب و لازم است، پس همچنین اخذ و عمل باوامر عترت نیز واجب و لازم خواهد بود؛ و هذا هو عین المقصود المحمود.

اما اینکه علمای اهل سنت بوجه تسمیه مذکور افاده نموده اند پس بر متتبع خبیر مخفی و محتجب نیست.

أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة الأزهری در کتاب «تهذیب اللغه» در لغت ثقل بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و قال ثعلب: سمّیا ثقلین لأنّ الاخذ بهما ثقیل و العمل بهما ثقیل].

و أبو شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی در کتاب «فردوس الاخبار» گفته:

[زید بن أرقم: إننی تارك فيكم الثقلين: كتاب الله فيكم منه حبل من أتبعه كان على الهدى، و من ترك كان على الضلاله، و اهل بيتي؛ أذكركم الله في اهل بيتي، و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. يعنى الاخذ بهما ثقیل].

و مجد الدين ابن الاثير الجزرى در «نهايه اللغه» در لغت ثقل گفته:

[فيه: إننى تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتى. سمّاهما ثقلین لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل].

و نیز مجد الدين ابن الاثير الجزرى در «جامع الاصول» در شرح ألفاظ غریبه فضل اهل البيت گفته: [«ثقلین»: سمّی النبى صلی الله علیه و سلم القرآن العزيز و اهل بيته ثقلین؛ لأنّ الاخذ بهما و العمل بما يجب لهما ثقیل].

و محیى الدين يحيى بن شرف النووى در «منهاج-شرح صحيح مسلم» در شرح

حديث ثقلين گفته:

[قوله صَلَّى اللهُ عليه و سلم: و أنا تارك فيكم الثقلين، فذكر كتاب الله و أهل بيته. قال العلماء: سُمِّيَا ثقلين لعظمهما و كبير (كبر. ظ) شأنهما. و قيل:

لثقل العمل بهما].

و محمد بن مكرم الانصارى در «لسان العرب» گفته: [التهديب: و

روى عن النبى صَلَّى اللهُ عليه و سلم أنه قال فى آخر عمره: إني تارك فيكم الثقلين:

كتاب الله و عترتى. فجعلهما كتاب الله عز و جل و عترته، و قد تقدّم ذكر العتره. و قال ثعلب: سُمِّيَا ثقلين لان الاخذ بهما ثقيل و العمل بهما ثقيل].

و حسن بن محمد الطيبى در «كاشف-شرح مشكاه» گفته: [و قيل: سُمِّيَا ثقلين لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقيل. و قيل فى تفسير قوله تعالى: إنا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً، أى أوامر الله و نواهيه لأنه (لأنها. ظ) لا تؤدى إلا بتكليف (بتكلف ظ) ما يتحمل].

و محمد بن مظفر خلدالى در «مفاتيح-شرح مصابيح» گفته: [الثقلين.

قال فى «شرح السنّه»: قيل: سُمِّيَا ثقلين لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقيل، لأنّ الكتاب عظيم القدر و العمل بمقتضاه ثقيل، و كذا محافظه أهل بيته و احترامهم و انقيادكم لهم إذا كانوا خلفاء بعدى].

و محمد بن يوسف زرندى در «نظم درر السمطين» گفته:

[قوله صَلَّى اللهُ عليه و سلم: و أنا تارك فيكم ثقلين. سُمِّيَا ثقلين لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما و المحافظه على رعايتهما ثقيل].

و مسعود بن عمر تفتازانى در «شرح مقاصد» گفته: أ لا ترى أنه صَلَّى اللهُ عليه و سلم قرنهم بكتاب الله تعالى فى كون التمسك بهما منقذا عن الضلاله، و لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الاخذ بما فيه من العلم و الهداياه، فكذا فى العتره].

و سيد شريف جرجانى در حاشيه خود بر «مشكاه» گفته: [قوله: الثقلين.

الثقل: المتاع المحمول على الدابّه و الانس و الجنّ. سُمِّيَا بالثقلين. ظ) لأنهما ثقلا الارض، و سُمِّيَا الكتاب و أهل البيت لأنّ أتباعهما ثقيل].

و ابو عبدالله محمد بن خلفه الوشتانی الابی المالکی در «اکمال اِکمال المعلم» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: و أنا تارك فيكم ثقلين. م(1) قال ثعلب: سَمَاهما ثقلین، لأنَّ العمل و الاخذ بهما ثقیل.

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: الثقلین. فی «تاج الاسامی»: الثقل: رخت و بار مسافر، تقول العرب لكلّ شیء عزیز نفیس مصون: ثقل. الثقلان: پری و آدمی. و

فی الحدیث: إنَّی تارك فيكم الثقلین: کتاب الله و عترتی. إنَّما سمَّیا بذلك لان الاخذ و العمل بهما ثقیل].

و ابو عبد الله محمد بن محمد یوسف الستوسی در «مکمل اکمال الاکمال» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: و أنا تارك فيكم ثقلين. م(2) قال ثعلب:

سَمَاهما ثقلین، لأنَّ العمل و الاخذ بهما ثقیل].

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و قد أشرت إلى شیء من فوائد هذا الحدیث. فالثقلان و هما كما تقدم كتاب الله و العتره الطیبه، إنَّما سَمَاهما بذلك إعظاما لقدرهما و تفخیمًا لشأنهما. فأنه یقال لكلّ شیء خطیر نفیس: ثقل. و أيضا: فلانَّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل، و منه قوله تعالی: سَيُنْزِلُ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا؛ أى له وزن و قدر. أو لأنَّه لا- یؤدّی إلّا- بتکلیف ما یثقل. و کذا قیل للجنّ و الانس: الثقلان، لکونهما قطان الارض و فضّلا بالتمییز علی سائر الحیوان].

و سیوطی در «در نشیر-مختصر نهاییه ابن اثیر» در لغت ثقل گفته:

[إنَّی تارك فيكم الثقلین: کتاب الله و عترتی. سَمَاهما ثقلین لعظم قدرهما. و یقال لكلّ خطیر: ثقل أو لأنَّ الاخذ بهما و العمل ثقیل].

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر حدیث ثقلین در ذکر معانی ثقلین گفته: [و قیل سَمَاهما ثقلین، لأنَّ الاخذ بهما و العمل بما یتلقی عنهما و المحافظه علی رعایتها و القيام بواجب حرمتها ثقیل. قیل: و منه قوله تعالی: سَيُنْزِلُ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا،

ص: ۳۹

۱- آی: قال المارزی . منه .

۲- آی: قال المارزی . منه .

لأنَّ أوامر الله و فرائضه و نواهيه ما تؤدَّى إلّا بتكليف ما يثقل. و قيل ثقيلاً له وزن و قدر خطير. و هذا راجع إلى الأوّل و عليه المعوّل].

و شمس الدين علقمی در «کوکب منیر» گفته: [قال النووی: قال العلماء:

سمّیا ثقلین لعظمهما و کبر شأنهما. و قيل: لثقل العمل].

و ابن حجر مکی در «صواعق» گفته: [تنبيه: سمّی رسول الله صلّى الله عليه و سلّم القرآن و عترته، و هی بالمشناه الفوقیه الاهل و النّصل و الرّهط الادنون؛ ثقلین. لأنّ الثقل کلّ نفیس خطیر مصون، و هذان كذلك؛ إذ کلّ منهما معدن للعلوم اللدنیّه و الاسرار و الحكم العلیّه و الاحکام الشرعیّه و لذا حتّ صلّى الله عليه و سلّم علی الاقتداء و التمسک بهم و التعلّم منهم. و قال: الحمد لله (الذی. ظ م) جعل فینا حکمه اهل البيت.

و قيل سمّیا ثقلین لثقل و جوب رعايه حقوقهما].

و نیز در «صواعق» گفته: [و سمّاهما ثقلین إعظاماً لقدرهما. إذ يقال لكلّ خطیر شریف: ثقل. أو لأنّ العمل بما أوجب الله من حقوقهما ثقیل جداً. و منه قوله تعالى سَيُنْفِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، أي له وزن و قدر لأنه لا يؤدّى إلّا بتكليف ما يثقل. و سمّی الانس و الجن ثقلین لاختصاصهما بكونهما قطان الارض و بكونهما فضلاً بالتمييز علی سائر الحيوان].

و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» در لغت ثقل گفته:

[فيه: إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي. سمّيا به لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل].

و مرزا مخدوم شریفی در «نواقض» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[قوله صلّى الله عليه و سلّم: و أنا تارك فيكم ثقلین. سمّاهما ثقلین لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما و المحافظه علی رعايتهما ثقیل].

و جهرمی در «براهین قاطعه» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و بعضی گفته که ایشان را ثقلین خواند بواسطه ثقل و جوب رعايت حقوق ایشان].

و ملا علی قاری در «شرح شفا» در شرح قول ماتن: و أوصی بالثقلین بعده؛ گفته: [و أوصی بالثقلین بعده: كتاب الله تعالى، بالجرّ بدل ممّا قبله، و يجوز

رفعه و نصبه، و عترته، بکسر أوله أى أقاربه و أهل بيته، و سمّيا بالثقلين إما لثقلهما على نفوس كارهيهما أو لكثرة حقوقهما فهما شاقان أو لعظم قدرهما أو لشده الاخذ بهما أو لثقلهما فى الميزان من قبل ما أمر به فيهما أو لأنّ عماره الدّين بهما كما عمّرت الدّنيا بالانس و الجنّ المسمّين بالثقلين فى قوله: تعالى سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ [.

و نیز ملا علی قارى در «مرقاه-شرح مشکاه» در شرح حديث ثقلين گفته:

[و أنا تارك فيكم الثقلين. بفتحيتين، أى الامرين العظيمين. سمى كتاب الله و أهل بيته بهما لعظم قدرهما و لأنّ العمل بهما ثقیل على تابعهما. قال صاحب «الفائق»: الثقل المتاع المجعول على الدّابة، و إنّما قيل للجنّ و الانس: الثقلان لأنهما ثقلا الارض فكأنّهما ثقلاها و قد شبه بهما الكتاب و العتره فى أنّ الدّين يستصلح بهما و يعمر كما عمّرت الدّنيا بالثقلين. و فى «شرح السنه»: سمّاهما ثقلين لأنّ الاخذ و العمل بهما ثقیل و قيل فى تفسير قوله تعالى: إِنَّا سَيُنْفِقُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، أى أوامر الله و نواهيه لأنه لا يؤدّى (تؤدّى. ظ) إلاّ بتكليف ما يثقل. و قيل قولاً ثقیلاً، أى له وزن و سمى الجنّ و الانس ثقلين، لأنهما فضلا بالتمييز على سائر الحيوان و كلّ شىء له وزن و قدر متنافس (يتنافس. ظ) فيه فهو ثقل].

و مناوى در «تيسير-شرح جامع صغير» در شرح ثقلين بشرح جمله:

و انا تارك فيكم ثقلين، گفته: [و أثر التعبير به لأنّ الاخذ بما يتلقى عنهما و المحافظه على رعايتهما و القيام بواجب حرمتها ثقیل].

و شيخ عبد الحق دهلوى در «لمعات» در شرح حديث ثقلين گفته: [و قيل:

سمّيا بهما لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل].

و نیز شيخ عبد الحق دهلوى در «أشعه اللّمعات» گفته: [و بعضى گفته اند كه كتاب الله و اهل بيت را بآن جهت ثقل گفته اند كه أخذ و اتباع آن ثقیل است كه هر كس بار آن نتواند برداشت].

و شهاب الدين خفاجى در «نسيم الرّياض» در شرح لفظ ثقلين گفته: [و الثقلين تشبيه ثقل و هو ما يثقل من الثقل ضدّ الخفّه، و هما الانس و الجنّ، فسّماهما ثقلين

تعظيماً لأنهما وإن عماره الدين بهما كما تعمر الدنيا بالانس و الجن و لرجحان قدرهما لأن الرجحان في الميزان بثقل ما فيها أو لأنه يثقل رعايه حقوقهما].

و علي عزيزي در «سراج منير-شرح جامع صغير» در شرح حديث ثقلين گفته: [و أثر التعبير به (۱) لأن الاخذ بما يتلقى عنهما و المحافظه على رعايتهما و القيام بواجب حرمتها ثقیل].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدينيه» در شرح حديث ثقلين گفته: سَمِيَ به لعظم شأنهما و شرفهما و قيل: لثقل العمل بهما].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب لدينيه» گفته [و فی «المعلم» للمازری قال ثعلب: سَمِيَ ثقلين لأن العمل و الاخذ بهما ثقیل].

و محمد بن مرتضى الواسطی در «تاج العروس» در ذکر حديث ثقلين گفته:

[و قال ثعلب: سَمَاهما ثقلين لأن الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل].

و أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخيره المال» گفته: [قال علمائنا رحمهم الله: إنما سَمِيَ رسول الله (صلى الله عليه و آله) القرآن و العتره الثقلين، لأن الثقل كل نفيس خطير مصون، و هما كذلك معدن الاسرار و الحكم و الاحكام. و قيل: سَمِيَ الثقلين لثقل و جوب رعايه حقوقهما].

و ولي الله بن حبيب الله الانصارى در «مرآه المؤمنين» در ذکر معانی ثقلين آورده: [گفته اند كه نامیده شده اند اهل بيت و كتاب الله بثقلين برای ثقل رعايت حقوق ایشان].

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وهاج» گفته: [قال أهل العلم: سَمِيَ ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما. و قيل لثقل العمل بهما].

وجه ۵- اثبات وجوب اتباع اهل بيت از حديث «انى تركت فيكم ما لن تضلوا...»

و نقل كلمات

وجه پنجم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ما همر سحاب، در این حدیث شریف وجوب اتباع اهل بيت عليهم السلام را بقول خود:

إني تركت فيكم ما لن تضلوا بعدى إن اعتمتم به: كتاب الله و عترتى. نیز واضح و لائح فرموده، و این

ص: ۴۲

لفظ مبارک آن جناب صلوات الله علیه و آله را ابن ابی شیبہ در «مصنّف» و خطیب بغدادی در کتاب «المُتَّفِق و المَفْتَرِق» روایت کرده اند، چنانچه مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» در ذکر طرق حدیث ثقلین آورده: [أو

أخرجه ابن أبی شیبہ و الخطیب فی «المُتَّفِق و المَفْتَرِق» عنه (۱) بلفظ إئنی ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعدی إن اعتصمتم به: کتاب الله و عترتی أهل بیتی].

و در کمال ظهورست که لفظ اعتصام مرادف لفظ تمسک می باشد، پس بلا شبهه درین حدیث شریف مثل لفظ تمسک مفید معنی اتباع و اقتدا خواهد بود.

أمّا اینکه لفظ اعتصام مرادف لفظ تمسک است پس اگر چه محل ریب نیست لیکن بعضی شواهد آن إتماما للحجّه از کلام مفسرین و لغویین و دیگر علمای اهل سنت باید شنید.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بتفسیر آیه: «و مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» گفته: [و أمّا قوله: وَ مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، فأنه یعنی: و من يتعلق بأسباب الله و يتمسك بدینه و طاعته فقد هدى. يقول: فقد وفق لطريق واضح و محجّه مستقیمه غیر معوّجه فیستقیم به إلى رضی الله و إلى النّجاه من عذاب الله و الفوز بجنّته].

و نیز طبری در تفسیر آیه: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا» گفته: [یعنی بذلك جلّ ثنائه: و تعلقوا بأسباب الله جميعا، یرید بذلك تعالی ذکره: و تمسکوا بدين الله الذي أمرکم به و عهده الذي عهدہ إليکم فی کتابه إليکم من الالفه و الاجتماع على كلمه الحقّ و التسليم لامر الله].

و ثعلبی در تفسیر خود بتفسیر آیه «و مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللّهِ» گفته: [و مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللّهِ، أي يمتنع بالله و يتمسك بدینه و طاعته، فقد هدى إلى صراط مستقیم، طریق واضح].

و نیز ثعلبی در تفسیر خود بتفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ» گفته: [و اختلفوا

ص: ۴۳

فی الجبل المعنى بهذه الآية. فقال ابن عباس: تمسكوا بدين الله].

و ابو الحسن على بن احمد الواحدى در تفسير آیه « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً » گفته: [وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً أى تمسکوا بدين الله].

و بغوی در «معالم التنزيل» در تفسير آیه « وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ » گفته: [قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ، أى يمتنع بالله و يتمسك بدينه و طاعته: فقد هدى إلى صراط مستقيم، طريق واضح].

و نیز بغوی در «معالم التنزيل» در تفسير آیه « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ » گفته:

[و اختلفوا فى معناه (1) ههنا. قال ابن عباس: معناه تمسكوا بدين الله].

و ابو نصر احمد بن الحسن بن احمد الدرواجكى المعروف بالزاهد در تفسير خود كه معروف ب «تفسير زاهدی» است گفته: [قوله عز و جل: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً، الآية. قال ابن مسعود رضى الله عنه: حبل الله: القرآن. أى تمسكوا به].

و نیز در تفسير مذکور گفته: [ثم الاعتصام بكتاب الله أن يجعل القرآن معيارا و الدین و العمل دینارا، فما وافق كتاب الله تعالى أخذه و ما خالف كتاب الله تركه ینجو].

و فخر رازی در «تفسير كبير» در تفسير آیه « وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ » گفته:

[ثم قال: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. و المقصود أنه سبحانه لما ذكر الوعيد أردفه بهذا الوعد. و المعنى و من تمسك بدين الله، و يجوز أن يكون حثا لهم على الالتجاء إليه فى دفع شرور الكفار. و الاعتصام فى اللغه الاستمسك بالشىء، و أصله من العصمه، و العصمه: المنع فى كلام العرب، و العاصم: المانع، و اعتصم فلان بالشىء: تمسك به فى منع نفسه من الوقوع فى آفه. و منه قوله تعالى: وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ].

و نیز فخر رازی در «تفسير كبير» در تفسير آیه « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ » گفته:

[اعلم أنه تعالى لما حذر المؤمنين من إضلال الكفار و من تلبساتهم فى الآيه الأولى، أمر المؤمنين فى هذه الآيات بمجامع الطاعات و معاهد الخيرات، فامرهم أولا بتقوى الله

و هو قوله: اتَّقُوا اللَّهَ، و ثانياً بالاعتصام بحبل الله، و هو قوله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، و ثالثاً بتذكر نعم الله، و هو قوله: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. و السبب في هذا الترتيب أن فعل الانسان لا بد و أن يكون معللاً إما بالرغبة و إما بالرغبة. و الرغبة مقدّمة على الرغبة لأن دفع الضرر مقدّم على جلب النفع، فقوله تعالى: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، إشاره إلى التخويف من عقاب الله، ثم جعله سبباً للامر بالتمسك بدين الله و الاعتصام بحبل الله، ثم أردفه بالرغبة، و هي قوله: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ].

و نیز فخر رازی در تفسیر همین آیه گفته: [ثم قال تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً. و اعلم أنه تعالى لما أمرهم بالالتقاء عن المحظورات أمرهم بالتمسك و بالاعتصام بما هو كالاصل لجميع الخيرات و الطاعات و هو الاعتصام بحبل الله. و اعلم أن كل من يمشى على طريق دقيق يخاف أن يزلق رجله فاذا تمسك بحبل مشدود الطرفين نجا من ذلك الطريق و أمن من الخوف. و لا شك أن طريق الحق طريق دقيق و قد زلق رجل أكثر الخلق عنه فمن اعتصم بدلائل الله و بيّناته فإنه يأمن من ذلك الخوف، فكان المراد من الحبل ههنا كل شيء يمكن التوصل به إلى الحق في طريق الدين و هو أنواع كثيرة، فذكر كل واحد من المفسرين واحداً من تلك الاشياء فقال ابن عباس: المراد بالحبل ههنا العهد المذكور في قوله تعالى: وَ اؤْفُوا بِعَهْدِي اُوفِ بِعَهْدِكُمْ. و قال: إلا بحبل من الله و حبل من الناس، أي بعهد. و إنما سمى العهد جبلاً لأنه يزيل عنه الخوف من الذهاب إلى أي موضع شاء فكان كالحبل الذي من تمسك به زال عنه الخوف. و قيل إنه القرآن.

روى عن عليّ رضي الله عنه عن النبيّ صلّى الله عليه و سلّم أنه قال: أما إنّها ستكون فتنه! قيل: فما المخرج منها؟ قال: كتاب الله، فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم و حبل الله المتين و

روى ابن مسعود عن النبيّ صلّى الله عليه و سلّم أنه قال: هذا القرآن حبل الله.

و روى أبو سعيد الخدري عن النبيّ صلّى الله عليه و سلّم أنه قال: إنّي تارك فيكم الثقلين:

كتاب الله و عترتي (1) حبل ممدود من السماء إلى الارض، و عترتي أهل بيتي. و قيل:

إنَّه دين الله. وقيل: طاعه الله، وقيل: هو إخلاص التَّوبه. وقيل إنَّه الجماعه، لأنَّه تعالى ذكر عقيب ذلك: ولا تفرَّقوا. وهذه الأقوال كلُّها متقاربه. والتَّحقيق ما ذكرنا أنَّه لما كان النَّازل في البئر يعتصم بالحبل تحرزا من السَّقوط فيها وكان كتاب الله وعهده ودينه وطاعته و الموافقه لجماعه المؤمنين حرزا لصاحبه من السَّقوط في قعر جهنم جعل ذلك جبلا لله وأمر بالاعتصام به].

و بيضاوى در تفسير «أنوار التنزيل» گفته: [وَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ، وَ مَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ أَوْ يَلْتَجِي إِلَيْهِ فِي مَجَامِعِ أُمُورِهِ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، فَقَدْ اهْتَدَى لَا مَحَالَةَ].

و نیز بیضاوی در «انوار التنزيل» گفته: [وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، بِدِينِهِ الْإِسْلَامِ أَوْ بَكِتَابِهِ،

لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقُرْآنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ اسْتَعَارَ لَهُ الْحَبْلَ مِنْ حَيْثُ إِنَّ التَّمَسُّكَ بِهِ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ مِنَ الرَّدَى، كَمَا أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْحَبْلِ سَبَبٌ لِلسَّلَامَةِ مِنَ التَّرْدَى].

و نظام الدین اعرج نيسابوری در «غرائب القرآن» گفته: [وَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ، يَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ أَوْ يَلْتَجِي إِلَيْهِ فِي دَفْعِ الْكُفَّارِ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الْعِتْصَامِ الْإِسْتِمْسَاكِ بِالشَّيْءِ فِي مَنَعِ نَفْسِهِ مِنَ الْوُقُوعِ فِي آفَةٍ].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته: [ثُمَّ إِنَّهُ تَعَالَى أَمْرَهُمْ بِمَا هُوَ كَالْأَصْلِ لِجَمِيعِ الْخَيْرَاتِ وَ إِصْلَاحِ الْمَعَاشِ وَ الْمَعَادِ، وَ هُوَ الْاجْتِمَاعُ عَلَى التَّمَسُّكِ بِدِينِ اللَّهِ وَ اتِّفَاقِ الْأَرَاءِ عَلَى إِعْلَاءِ كَلِمَتِهِ، فَقَالَ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ۖ الْخ.

و علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم البغدادی المعروف بالخازن در تفسیر «الباب التأویل» گفته: [و من يعتصم بالله، أى يمتنع بالله و يتمسك بدينه و طاعته و أصل العصمه الامتناع من الوقوع فى آفه، و فيه حث لهم فى الالتجاء إلى الله تعالى فى دفع شر الكفار عنهم، فقد هدى إلى صراط مستقيم، أى إلى طريق واضح، و هو طريق الحق المؤدى الى الجنة].

و نیز علاء الدین المعروف بالخازن در تفسیر «الباب التأویل» گفته: [قوله عزّ و جل: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، أى تمسكوا بحبل الله. وقيل: حبل الله هو

السَّبب الَّذِي يُوصل إِلَيْهِ، فعلى هذا اختلفوا فى معنى الآية. فقال ابن عباس: معناه:

تمسكوا بدين الله لأنه سبب يوصل إليه. وقيل جبل الله القرآن لأنه أيضا سبب يوصل إليه. و

فى أفراد مسلم من حديث زيد بن أرقم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال:

«ألا وإني تارك فيكم ثقلين، أحدهما: كتاب الله هو جبل الله من أتبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على ضلاله.» [الحديث].

و أثير الدين ابو عبد الله محمد بن على بن يوسف بن حيان الاندلسى الغرناطى الجيانى الشهير بأبى حيان در تفسير آية «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» كفته:

[وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً، أى استمسكوا و تحصنوا و جبل الله: العهد، أو القرآن أو الدين، أو الطاعة أو إخلاص التوحيد. أو الاسلام، أقوال السلف يقرب بعضها من بعض و

روى أبو سعيد الخدرى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: كتاب الله هو جبل الله الممدود من السماء إلى الارض.

و روى عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال: القرآن جبل الله المتين و لا- تنقضى عجائبه و لا- يخلق على كثرة الرد. من قال به صدق، و من عمل به رشد، و من اعتصم به هدى إلى صراط مستقيم.

و سيوطى در «تفسير جلالين» كفته: [وَ مَنْ يَعْتَصِمَ، يتمسك بالله، فقد هدى إلى صراط مستقيم].

و نیز در «جلالين» كفته: [وَ اعْتَصِمُوا، تمسكوا بالله، بحبل الله، أى دينه] و محمد الشربىنى الخطيب در تفسير «سراج منير» كفته: [وَ مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ، أى و من يتمسك بدينه أو يلتجى إليه فى مجامع أمور، فقد هدى، أى فقد حصل له الهدى لا محاله، كما تقول إذا جئت فلانا فقد أفلحت كان الهدى قد حصل، فهو يخبر عنه حاصلا. و معنى التوقع فى قد ظاهر لأن المعتصم بالله متوقع للهدى كما أن قاصد الكريم متوقع للفلاح عنده. إلى صراط، أى طريق مستقيم أى واضح].

و نیز شربىنى در «سراج منير» كفته: [وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، أى بدينه و هو دين الاسلام استعار له الحبل من حيث أن التمسك به سبب للنجاه من الردى، كما أن التمسك بالحبل سبب للسلامه من التردى، أو بكتابه و هو القرآن

لقوله صلى الله

عليه و سلم: القرآن جبل الله المتين لا تنقضى عجائبه و لا يخلق كثره الرد. من قال به صدق، و من عمل به رشد، و من اعتصم به هدى الى صراط مستقيم].

و مولوى صديق حسن خان معاصر در تفسير «فتح البيان» گفته: [ثم أرشدهم إلى الاعتصام بالله ليحصل لهم بذلك الهداية إلى الصراط المستقيم الذي هو الاسلام، فقال: وَ مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ، أى يمتنع بالله و يستمسك بدينه و طاعته. و قيل:

بالقرآن، و أصل العصمه الامتناع من الوقوع فى آفه. يقال اعتصم به و استعصم و تمسك و استمسك إذا امتنع به من غيره].

و نير در «فتح البيان» به تفسير آيه، «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» گفته: [وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً. الحبل لفظ مشترك و أصله فى اللغة السبب الذى يتوصل به إلى البغية و هو إما تمثيل أو استعاره مصرحه أصليته تحقيقيه. أمرهم سبحانه أن يجتمعوا على التمسك بدين الاسلام أو بالقرآن].

و راغب اصفهانی در «مفردات» گفته: [العصم: الامساك، و الاعتصام: الاستمساك].

و نیز راغب اصفهانی در «مفردات» گفته: [و الاعتصام: التمسك بالشىء قال: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ و من يعتصم بالله و استعصم استمسك].

و محمد الجزرى المعروف بابن الاثير در «نهايه» در لغت عصم گفته:

[الاعتصام: الامتساك بالشىء، افتعال منه].

و محمد بن مكرم المعروف بابن منظور الافريقى در «لسان العرب» گفته:

[و الاعتصام: الامتساك بالشىء، افتعال منه].

و نیز در آن گفته: [و قوله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ. أى تمسكوا بعهد الله. و كذلك فى قوله: وَ مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ. أى من يتمسك بحبله و عهده].

و جلال الدين سيوطى در «در نثر» گفته: [الاعتصام: الامتساك بالشىء].

و محمد طاهر فتنى در «مجمع البحار» گفته: [الاعتصام: الامتساك بالشىء].

و نیز در آن گفته: [و حينئذ ان تعصموا أى تمسكوا بعهده باتباع كتابه، و لا تفرقوا عن لزوم الجماعه].

و محمد مرتضی الزبیدی در «تاج العروس» گفته: [و قال الراغب: الاعتصام الاستمساک بالشیء. و منه قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا؛ أی تمسکوا بعهد الله. وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. أی من یتمسک بحبله و عهده].

و مخفی نماند که چنانچه وجوب اعتصام بأهلبیت علیهم السلام از کلام سرور اَنام علیه و آله الصَّلوه و السَّلَام در خصوص حدیث ثقلین واضح و آشکار است، همچنان لزوم اعتصام باین حضرات از کلام ایزد منعم در قرآن مجید و فرقان حمید نیز ثابت و محقق است، زیرا که در آیه وافیة الهدایه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» تفسیری که از جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و اهل بیت آن جناب علیهم السَّلَام منقول شده همین است که مراد از حبل الله نفوس قدسیه اهل بیت جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ می باشد، چنانچه علامه ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر آیه مذکوره گفته:

[أخبرني عبد الله بن محمد بن عبد الله، نا: محمد بن عثمان، نا: محمد بن الحسين بن صالح. أنا: علي بن العباس المقانعي، نا جعفر بن محمد بن حسين، نا: حسن بن حسين، نا: يحيى بن علي الربيعي، عن أبان بن تغلب، عن جعفر بن محمد؛ قال: نحن حبل الله الذي قال: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا]، و أبو نعيم اصفهاني در کتاب «ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» علی ما نقل عنه گفته:

[حدَّثنا محمد بن عمر بن سالم. قال: حدَّثنا أحمد بن زياد بن عجلان. قال:

حدَّثنا جعفر بن علي بن نجیح. قال: حدَّثنا حسن بن حسين العرنی. قال: حدَّثنا أبو حفص الصَّائغ. قال: سمعت جعفر بن محمد، يقول في قوله عزَّ و جل: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا؛ قال: نحن حبل الله].

و عز الدين عبد الرزاق بن رزق الله الرسعني الحنبلي المحدث المفسر نیز تفسیر این آیه وافیة الهدایه بهمین نهج نموده، چنانچه علامه علی بن عیسی الاربلی در «کشف الغمّه» فرموده: [قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا. قال العزَّ المحدث:

حبل الله عليّ و اهل بيته عليهم السلام].

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبیه ثالث ذکر رابع بعد

ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا، عن جعفر بن محمد رحمهما الله. قال: نحن جبل الله الذی قال الله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و نیز نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبیه ثانی ذکر خامس بعد ذکر طرق حدیث سفینه گفته: [و سبق آخر الثالث من تنبيهات الذكر قبله

قول جعفر الصادق: نحن جبل الله الذین قال الله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و ابن حجر مکی در «صواعق» در فصل اول باب حادی عشر که مشتمل بر ذکر آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام است گفته: [الآیه الخامسة: قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

أخرج الثعلبی فی تفسیرها عن جعفر الصادق رضی الله عنه أنه قال: نحن جبل الله الذی قال الله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و محمود شیخانی قادری در «صراط سوی» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

[و كان جعفر بن محمد يقول فی تفسیر قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً نحن جبل الله ف اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و مرزا محمد بدخشی در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:]

و أخرج العلامة أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبی المفسر النيسابوری فی تفسیره، عن جعفر بن محمد الصادق، رضی الله عنه، أنه قال: نحن جبل الله الذی قال الله تعالی:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و محمد بن علی الصبان المصری در «إسعاف الراغبین» در باب فضائل اهل بیت علیهم السلام گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً. عن جعفر الصادق أنه قال: نحن جبل الله.]

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيله النجاه» گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا. عن جعفر الصادق أنه قال: نحن جبل الله الذی قال الله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.]

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: الآیه التاسعه:

قوله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا. في «الصواعق»:

أخرج في تفسيرها عن جعفر الصادق عليه السلام: نحن حبل الله الذي قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا].

و شيخ سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع الموده» گفته: [تفسير وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا].

أخرج الثعلبي بسنده عن أبان بن تغلب، عن جعفر الصادق، رضى الله عنه، قال: نحن حبل الله الذي قال الله عز وجل: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا أيضاً:

أخرج صاحب «كتاب المناقب» عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، رضى الله عنهما قال: كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم إذا جاء أعرابي فقال: يا رسول الله! سمعتك تقول: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، فما حبل الله الذي نعتم به؟ فضرب النبي صلى الله عليه وسلم يده في يد علي، وقال: تمسكوا بهذا هو حبل الله المتين].

و نیز بلخي در «ينابيع الموده» نقلا عن «الصواعق» گفته: [الآيه الخامسة:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا].

أخرج الثعلبي في تفسير هذه الآيه عن جعفر الصادق رضى الله عنه، أنه قال: نحن حبل الله الذي قال الله تبارك وتعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا].

و از آیات واضحه قدرت الهی آنست که محمد بن إدريس شافعی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت می باشد حبل الله را بولاء اهل بیت عليهم السلام تفسیر نموده، و این تفسیر را بلا اخفاء و اسرار بلکه باعلان و اجهار در إشعار آبدار خود نظم فرموده و در کمال ظهور است که این تفسیر شافعی تأیید صریح تفسیر جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله و سلم و تفسیر اهل بیت آن جناب عليهم الصلوه و السلام می نماید، و بلا ریب و نکیر بر بصیرت ناظر بصیر می افزاید.

أحمد بن عبد القادر عجيلی در «ذخيره المآل» جائی که شهادات ائمه اربعه خود در حق اهل بیت عليهم السلام نقل کرده می آرد: [و أما شهادة الائمه الاربعه، فمن كلام الامام الشافعي:

ولما رأيت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم في أبحر الغي والجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

و أمسکت جبل الله و هو ولاءهم كما قد أمرنا بالتمسک بالجبل

إذا افترت فی الدین سبعون فرقه و نیفا علی ما جاء فی واضح النقل

و لم یکک ناج منهم غیر فرقه فقل لی بها یا ذا الرجاحه و العقل

أ فی الفرقة الهلاک آل محمد؟ أم الفرقة اللاتی نجت منهم؟ قل لی!

فان قلت: فی الناجین فالقول واحد و إن قلت فی الهلاک حفت عن العدل

إذا کان مولى القوم منهم فإنی رضیت بهم لا زال فی ظلهم ظلّی

رضیت علیا لی إماما و نسله و أنت من الباقین فی أوسع الحلّ

فهذه شهادة الشافعی كما تسمع مصرّحه برکوب تلك السفینه النّاجیه و تمسّیکه بذلك الجبل و أنّهم فی الفرقة النّاجیه، و من حکم علیهم با لهلاک فقد حاف عن العدل، و رضاه بامامه آل فاطمه و تحلیل آل هند و آل مرجانه و أشباههم، فأین المقلّدون؟! (رض) و أمره رضی الله عنه فی محبّتهم ظاهر، حتی أنّه نسب إلى التّشیع المذموم. أمّا التّشیع الحقیقی فهو الامام المقدمّ فيه.]

و از جمله دلایل علو حق آنست که بعضی از مفسّرین سّیّه در تفسیر آیه:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا؛ حبل الله بودن عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم مستند بحديث ثقلین ساخته اند، و این حدیث شریف را بسیاقی آورده اند که صراحه دلالت بر حبل بودن این حضرات علیهم السلام دارد.

سید محمد طالقانی خلیفه سید علی همدانی در رساله «قیافه نامه» علی ما نقل عنه مجد الدین البدخشانی فی کتاب «جامع السلاسل» بترجمه السید علی الهمدانی در مقام تفسیر آیه حبل الله گفته: [و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله است، كما

قال علیه السّلام: إننی تارک فیکم الثقلین: کلام الله و عترتی، ألا فتمسّیکوا بهما فانّهما حبلان لا یقطعان إلى یوم القیمه یعنی: در میان شما دو چیز می گزارم یکی کتاب خدا، و یکی فرزندان خویش، و آگاه باشید و چنگک در آن هر دو زنید، بدرستی که آن دو ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت] انتهى.

و بدر الدین محمود ابن أحمد الرومی در «تاج الدرّه-شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى الله فالتمسكون به مستمسكون بحبل غير منقسم

کتاب الله و عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که اهل عصمت و طهارتند سبب متصل إلى رضوان الله قرار داده و بذکر حدیث ثقلین درین مقام حق را بمنصه شهود نهاده، كما ستعرف عنقريب إنشاء الله تعالى.

و از آنجا که اتحاد مفاد حدیث ثقلین با مضمون هدایت مشحون آیه: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ** قابل ریب و اشتباه نبود، ناچار علمای کبار اهل سنت هر دو را در مقام اثبات و جوب تمسک بأهلبیت علیهم السلام یکجا ذکر می نمایند. آنفا دانستی که نور الدین سمهودی تفسیر این آیه وافیة الهدایه را بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در تنبیه ثالث آورده.

و أحمد بن عبد القادر عجیلی نیز این دو ارشاد هدایت بنیاد را یکجا مذکور ساخته باظهار اتحاد مقصود و مراد علی الوجه البلیغ پرداخته، چنانچه در «ذخیره المال گفته»: **[و الزم بحبل الله ثم اعتصم* قال الله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا** و.

قال صلی الله علیه و آله و سلم: **إِنِّي تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي. إن اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. و سيأتي تحقيق ذلك و نیز در «ذخیره المال» گفته:**

و اعتصموا بالحبل لا تفرقوا يا أيها الناس جميعا و اتقوا

قال تعالى: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا** و.

فی الحدیث: **إِنِّي تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى. و المراد جوب الاعتصام بأقوالهم و أفعالهم و أحوالهم.**

وجه ۶- اثبات وجوب اتباع أهل بيت از حدیث «انی ترکت فیکم ما ان

أخذتم به لن تضلوا...» و نقل عبارات

وجه ششم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ما طاب ملاب، در این حدیث

شریف وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام را بقول خود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیته، نیز ثابت و محقق فرموده. و این حدیث شریف را بسیاکی که مشتمل بر لفظ أخذ باشد بسیاری از علمای اعلام و حفاظ فخام سنیّه روایت کرده اند و در کتب و أسفار دینیّه خود مذکور ساخته اند.

مثل محمّد بن سعد البصری در «کتاب الطبقات» و ابن راهویه حنظلی در «مسند» و احمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» و أبو عیسی الترمذی در «صحیح» و أبو عبد اللّٰه الحکیم الترمذی در «نوادیر الاصول» و ابن اَبی عاصم در «کتاب السنیّه» و أحمد بن شعیب النسائی در «صحیح» و أبو یعلی التّمیمی در «مسند» و محمّد بن جریر طبری در کتاب «تهذیب الآثار» و أبو عبد اللّٰه المحاملی در «کتاب الامالی» و سلیمان بن أحمد طبرانی در «معجم کبیر» و أبو إسحاق ثعلبی در «تفسیر» و محیی السنیّه بغوی در «مصایح» و قاضی عیاض الیحصبی در کتاب «الشفاء» و مجد الدّین ابن الاثیر جزری در «جامع الاصول» و ولیّ الدّین الخطیب التبریزی در «مشکاه المصایح» و أبو الحجاج المزی در «تحفه الاشراف بمعرفه الاطراف» و شمس الدین خلخالی در «مفاتیح-شرح مصایح» و جمال الدین زرنندی در «نظم درر السمطین» و ابن کثیر دمشقی در «تفسیر» و سعد الدّین تفتازانی در «شرح مقاصد» و خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایه السعدا» و شمس الدّین السخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و جلال الدّین سیوطی در «احیاء المیت بفضائل اهل البیت» و نیز در «اساس فی مناقب بنی العباس» و نیز در تفسیر «درّ منثور» و نیز در «جمع الجوامع» و نور الدّین سمهودی در «جوهر العقّیدین» و عبد الوهاب بن محمّد البخاری در «تفسیر انوری» و ملا علی متّقی «در کنز العمّال» و ملا علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» و «مرقاه-شرح مشکاه» و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی در «وسيله المآل» و سید محمود قادری شیخانی در «صراط سوی» و شهاب الدّین أحمد خفاجی در «نسیم الریاض» و حسام الدّین «سهارنپوری در «مرافض» و مرزا محمّد بدخشانی در «مفتاح النجا» و مولوی مبین لکهنوی در «وسيله النجاه» و مرزا حسن علی محدث لکهنوی در «تفریح الاحباب»

و مولوی رشید الدین خان دهلوی در رسالہ «حق مبین» و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودہ» و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وھاج».

و عباراتی کہ دلالت بر تخریح این اعلام می نماید اکثر آن سابقا گذشتہ، و بعض عبارات ہ در ما سبق مذکور نشدہ در این جا مسطور می گردد.

ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفتہ [الباب الثانی،

فی الاعتصام بالکتاب و السنہ: یا أيھا الناس إنی ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا:

کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی ن(۱)

عن جابر: أيھا الناس قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا: کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی -ت(۲) عن جابر.

و نیز ملا علی متقی در کتاب مذکور در باب مسطور گفتہ:

[عن محمّد بن عمر بن علی، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب، أنّ النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم قال: إني ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا: کتاب اللہ سبب بید اللہ و سبب بأیدیکم، و اهل بیتی - ابن جریر، و صحّحه.

و نیز ملا علی متقی در کتاب مذکور در باب مزبور گفتہ:

[عن أبي سعيد، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم: أيھا الناس! إني تارك فیکم أمرین إن أخذتم بهما لم تضلّوا بعدی أبداً و أحدهما أفضل من الآخر: کتاب اللہ هو جبل اللہ الممدود من السماء إلى الارض، و اهل بیتی عترتی. ألا! و إنهما لن يتفرقا حتّى یردا علیّ الحوض - ابن جریر].

و دلالت لفظ أخذ درین حدیث شریف بر اتباع و اقتدا و بودن آن بمعنی تمسک نیز واضح و عیانست. شطری از افادات اکابر اهل سنت در این باب نیز باید شنید.

ملا علی قاری در «مرقاه-شرح مشکاه» گفتہ: الفصل الثانی.

عن جابر، قال: رأیت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلّم فی حجّته، أي حجه الوداع، یوم عرفه و هو علی ناقته القصواء بفتح القاف ممدودا و یقصر. قيل: سمّیت قصواء لآلئها مجدوعه الاذن،

ص: ۵۵

۱- ای أخرجه النسائی . منه

۲- ای أخرجه الترمذی . منه

بل لأنَّ القصوى لقب-لها-يخطب-حال-

فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إني تركت فيكم ما-موصوله صلتهما إن أخذتم به-أي تمسكتم به علما و عملا-لن تضلوا بعده-
أي بعد أخذ ذلك الشيء-كتاب الله-بالنصب بيان ما في ما إن أخذتم به أو بدل أو بتقدير أعني، و في نسخه بالرفع أي:

كتاب الله-و عترتي في محل نصب أو رفع.و

قوله: أهل بيتي، معرب من وجهين].

و نیز ملا علی قاری در شرح همین حدیث گفته: [و المراد بالاخذ بهم التمسك بمحبتهم و محافظه حرمتهم و العمل بروايتهم و
الاعتماد على مقاتلهم]. و شهاب الدين خفاجي «در نسيم الرياض شرح شفای قاضی غياض»: [

و قال صَلَّى اللهُ عليه و سَلَّمَ في حديث رواه الترمذی عن زيد بن أرقم و جابر، و حسنه: إني تارك فيكم، إشاره إلى قرب أجله
صَلَّى اللهُ تعالى عليه و سَلَّمَ و أنه وصيه لأمته،

ما إن اخذتم به، أي تمسكتم و عملتم به و اتبعتموه] الخ.

و چون دلالت حدیث ثقلین که در «صحیح مسلم» از زید بن أرقم منقول است نیز بر أخذ بأهلیت علیهم السَّلام مثل أخذ بقرآن
محلّ ارباب نبود، لهذا فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان قنوجی در «سراج وهاج» در شرح حدیث مذکور اعتراف
بوجوب أخذ بأهلیت علیهم السَّلام نموده و آن را مثل أخذ بقرآن واجب دانسته، چنانچه گفته: [و مسئله تحریم الزکاه علی أهل
البيت لها موضع غير هذا الموضع، و المقصود هنا بيان فضيلتهم، و أنهم قسيم كتاب الله في التعظيم و الاكرام و في التسميه
بالثقل، و أنه لا بد من الاخذ بهما فأنهما لا يفرقان حتى يردا على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ الحوض].

و محمد معین سندی نیز حدیث زید بن أرقم را دلیل أخذ بمذهب اهل بیت علیهم السَّلام دانسته چنانچه در «دراسات اللیب» در
بیان معانی حدیث ثقلین که در «صحیح مسلم» از زین بن أرقم مذکور است گفته: [فحملنا

قوله: أذكركم الله.

علی مبالغه التثلیث فیہ علی التذکیر بالتَّمسِکِ بهم و الرّدع عن عدم الاعتداد بأقوالهم و أعمالهم و أحوالهم و فیتاهم و عدم
الاخذ بمذهبهم].

وجه هفتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام را بقول خود:

لن تضلوا إن اتبعتموهما، نیز مصرح و مبین فرموده، باین ارشاد باسداد بلا ریب مشتمل بر ذکر اتباع بلفظ صریح هست قطع لسان اهل قیل و قال نموده، و پر ظاهر است که وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام، کما أو مانا إلیه آنفا، دلیل واضح و برهان لائح امامت و خلافت این حضرات می باشد.

فکیف یقدم المخاطب العنود علی دفع هذا المقصود المحمود بالانکار و الجحود، و الله العاصم عن زیغ المكابر الحیود و المیود! و هر چند اشتمال این حدیث شریف بر قول آن جناب:

لن تضلوا إن اتبعتموهما.

از مطالعه طرق این حدیث بر متتبع خیر واضح و مستنیر است، لیکن تقریبا إلی المرام بعض عبارات علمای اعلام سنیه که مشتمل برین کلام بلاغت نظام آمده در این جا مذکور می شود:

رئیس المحدثین سنیه أبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم التیسابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت زید بن أرقم گفته: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله، شاهده حدیث سلمه بن کهیل عن أبی الطفیل أيضا صحیح علی شرطهما.

حدثنا أبو بکر بن إسحاق و دعلج بن أحمد السجزی. قالوا: أنبا محمّد بن آیوب، ثنا: الأزرق بن علی، ثنا: حسیان بن إبراهیم الکرمانی. ثنا: محمّد بن سلمه بن کهیل، عن أبیه عن أبی الطفیل عامر بن واثله، أنه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم بین مکّه و المدینه عند سمرة خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت السیمرات، ثم راح رسول الله صلی الله علیه و سلم عشیه فصلی، ثم قام خطیبا فحمد الله و أثنی علیه و ذکر و وعظ فقال ما شاء الله أن یقول. ثم قال: أیها الناس! إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما، و هما: کتاب الله و أهل بیتی عترتی. ثم قال: أتعلمون أنى أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ ثلاث مرّات، قالوا: نعم! فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه].

و ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» در ذکر آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام تحت آیه: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ گفته:

و فی روایه صحیحه: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ أَمْرِیْنَ لَنْ تَضَلُّوْا إِنْ أَتَبَعْتُمُوهُمَا، و هما: کتاب اللّٰه و اهل بیته].

و جهرمی در «براهین قاطعه-ترجمه صواعق محرقه» در تحت آیه مذکوره گفته: [و در روایت صحیحه وارد شده که فرمود: من در میان شما دو امر می گذارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد، و آن دو امر یکی کتاب اللّٰه است و دیگری اهل بیت و عترت من].

و شاه ولی اللّٰه دهلوی والد ماجد مخاطب در «إزالة الخفا» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

و أخرج الحاكم من طريق سلمه بن كهيل عن أبيه عن أبي الطفيل أنه سمع زيد بن أرقم يقول: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرة ثم راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشية فصلّى ثم قام خطيباً فحمد الله و أتى عليه و ذكر و وعظ، فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال: يا أيها الناس! اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ أَمْرِیْنَ لَنْ تَضَلُّوْا إِنْ أَتَبَعْتُمُوهُمَا و هما: کتاب اللّٰه و اهل بیته عترتی. ثم قال: أتعلمون أنّی أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ ثلث مرّات، قالوا: نعم! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه].

و شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» نقلاً عن «المناقب» گفته:

و عن أبي ذر رضي الله عنه، قال: قال علي عليه السلام لطلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص: هل تعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیته و أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض و إنّکم لن تضلّوا إِنْ أَتَبَعْتُمْ و استمسکتُم بهما؟ قالوا: نعم].

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» نقلاً عن «جواهر العقدين» در ذکر طرق حاکم نيسابوری که بآن حدیث ثقلین را روایت نموده گفته:

و لفظ الطريق الثانی: قال: أيتها الناس! اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ أَمْرِیْنَ لَمْ تَضَلُّوْا إِنْ أَتَبَعْتُمُوهُمَا،

و هما: کتاب الله و اهل بيتی عترتی].

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع الموده» نقلا عن الصواعق گفته:]

و فی روایه صحیحه: اِنِّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما، و هما: کتاب الله و عترتی اهل بيتی].

وجه ۸- اثبات وجوب اتباع از «اذکرکم الله فی اهلبیتی» و کلام اعلام اهل سنت در بنباره

وجه هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین بقول خود:

أذکرکم الله فی اهل بيتی. نیز اُمّت خود را حکم متابعت و اطاعت اهل بیت علیهم السّلام و تمسّک بایشان داده، و بحمد الله علمای اعلام سّیّهم معترف باین معنی می باشند.

حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» بعد ذکر معنی جمله:

أذکرکم الله فی اهل بيتی، گفته: [و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبّت و متابعت ایشان].

و شیخ عبد الحق دهلوی در «اشعه اللّمعات- شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین در بیان معنی جمله:

أذکرکم الله فی اهل بيتی، گفته: [مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تأکید، و معنی اهل بیت معلوم شد و حمل این بر جمیع آن معانی درست است خصوصا بر معنی اخیر که محبّت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اقدم و اهمّ و اتمّ است و ظاهر چنان می نماید، و این اشارت بأخذ سنّت است، چنانکه اول بعمل بکتاب است، و باین معنی تمامه مؤمنان مطیع اهل بیت نبی و آل اویند].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدیته» در شرح جمله: و

أذکرکم الله فی اهل بيتی، گفته: [قال الحکیم الترمذی: حضّ علی التمسّک بهم لأنّ الامر لهم معاینه، فهم أبعد عن المحنه].

و محمد معین بن محمد امین سندی در «دراسات اللیب» در شرح حدیث ثقلین كما سمعت آنفا گفته: [فحملنا

قوله أذکرکم الله فی مبالغه التثلیث فیه علی التّیذکیر بالتّمسّک بهم و الرّذع عن عدم الاعتداد بأقوالهم و أعمالهم و أحوالهم و فیتاهم

و عدم الاخذ بمذهبيهم].

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيله المال» بعد ذکر حدیث ثقلین در مقام ترجمه آن و ذکر معانی آن گفته: [یاد می دهانم خدا را در حق اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امثال باحکام کتاب الله از فرض است همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت بجوارح و ارکان و محبت و عقیدت و موذت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرض است].

وجه ۹- اثبات وجوب اتباع از «و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»

و نقل عبارات سنیه

وجه نهم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بارشاد باسداد خود در این حدیث شریف خود،

و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، نیز اُمت خود را حکم داده که بأهلیت آن جناب تمسک در دین نمایند و اتباع این حضرات پیش گیرند، و بعون الله تعالی این مطلب هم از تصریحات علمای فحام اهل سنت ثابت و محقق می گردد.

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعدا» گفته: [مصطفی فرمود، صلعم، در حدیث سابق:

و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، یعنی قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده که دشمن و بعد من فرمان تمسک من که بجا آورده و که ترک داده؟].

و علامه عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدر» در شرح جمله:

و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض گفته: [و فی هذا مع قوله أوّلاً:

إني تارك فيكم، تلويح بل تصريح بأنهما كتوا أمين خلفهما و وصّی أُمته بحسن معاملتهما و إیثار حقهما علی أنفسهما (أنفسهم. ظ) و الاستمساك بهما فی الدین. أما الكتاب، فلاّنه معدن العلوم الدیّنیّه و الحكم الشرعیّه و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أما العتره فلاّنّ العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدین، فطیب العنصر یؤدّی إلى حسن الاخلاق و محاسنها یؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدیّته» در شرح این

جمله گفته: [و فی هذا مع

قوله أولًا: إني تارك فيكم، تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما و وصّی أمته بحسن معاملتهما و إیثار حقّهما علی أنفسهما (أنفسهم .ظ) و التمسك بهما فی الدین. أما الكتاب، فلأنه معدن العلوم الدیّتیة و الأسرار و الحكم الشرعیة و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أما العتره، فلأنّ العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدین فطیب العنصر یؤدّی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها تؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته].

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيله النّجاه» در ذکر معانی حدیث ثقلین گفته: [و از زید بن ثابت مرویست:

و إنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض.

یعنی: کتاب خدا و آل عبا جدا از هم نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر، از مطیعان و متخلّفان خود خبر خواهند داد].

وجه ۱۰- اثبات وجوب اتباع اچ «فانظروا کیف تخلفونی فیهما» بدلالات عبارات قوم

وجه دهم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین بقول خود:

فانظروا کیف تخلفونی فیهما، نیز اُمت خود را بتمسّک و اتباع اهل بیت علیهم السّلام مأمور نموده، و این معنی نیز بحمد الله بافادات علمای عظام ستیه واضح و مبرهن می شود.

ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعداء» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصابیح» و «مشکاه» بروایت زید بن أرقم که مشتمل بر جمله:

فانظروا کیف تخلفونی فیهما، می باشد در مقام ترجمه این حدیث گفته: [پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود، یعنی اگر تمسّک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید، اگر بگذارید ایشان را بی راه و هلاک گردید].

و شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات- شرح مشکاه» گفته: و

قوله فانظروا ای تأملوا و تفکروا کیف تکونوا خلفائی بعدی. عاملین متمسکین بهما].

و نیز در «أشعه اللّمعات» گفته:

[فانظروا کیف تخلفونی فیهما. پس نظر کنید و تأمل و تفکر نمائید که چگونه خلیفه می شوید شما مرا در کتاب و عترت، یعنی: چگونه می کنید و تمسّک می نمائید باینها بعد از من].

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الریاض- شرح شفای قاضی عیاض» در شرح

حدیث ثقلین گفته:

[فانظروا كيف تخلفوني فيهما. أي بعد وفاتي انظروا عملكم بكتاب الله و أتباعكم لأهل بيتي و رعایتهم و برّهم بعدی فانّ ما یسرهم یسرنی و ما یسؤهم یسوءنی].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و أكد تلك الوصیة و قواها بقوله: فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما بعد وفاتي، هل تتبعونهما فتسرونی أو لا فتسئوننی].

و حسام الدین محمد بازید سهارنپوری در «مرافض» در بیان مناقب اهل بیت علیهم السّلام جائی که حدیث ثقلین را از «صحیح ترمذی» بروایت زید بن أرقم آورده، در ترجمه آن گفته: [پس نظر کنید و تأمل نمایند که چگونه خلیفه شوید مرا در کتاب و عترت، یعنی چگونه معامله کنید و تمسک گیرید باینها بعد از من].

و محمد معین سندی در «دراسات اللیب بعد ذکر حدیث ثقلین از «صحیح ترمذی» گفته: [فنظرنا فاذا هو مصرح بالتمسک بهم و بأنّ تباعهم كتبا القرآن على الحقّ الواضح، و بأنّ ذلك أمر متحتّم من الله تعالى لهم و لا یطراً علیهم فی ذلك ما یخالفه حتّى الورود على الحوض و إذا فيه حثّ بالتمسک بهما بعد حثّ على وجه أبلغ و هو

قوله: فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

وجه ۱۱- دلالت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله «من در میان شما دو چیز

میگذارم...» بر اثبات امامت ائمه اطهار

وجه یازدهم آنکه: اگر بالفرض جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف هیچ چیز نفرموده بود جز آنکه: من در میان شما دو چیز می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود را، باز هم این کلام هدایت انضمام در اثبات امامت حضرات اهل بیت علیهم السّلام کافی بود. زیرا که بلا شبهه ازین کلام متبادر می شود که مقصود آنست که این دو چیز را بعد من حاکم خود بدانید و خود را محکوم هر دو قرار دهید، نه آنکه قرآن را حاکم خویش کنید و اهل بیت علیهم السّلام را محکوم خود گردانید.

چه این تفکیک رکیک هرگز بخاطر اُحدی از ارباب سفسطه و تشکیک هم نمی رسد فضلا عن أصحاب الطبع السّلیم و الفهم المستقیم. و حمل کلام سرور اُنام علیه و آله آلاف السلام برین محمل باطل و مقصد عاطل سراسر ظلم قبیح و اعتدای فسیح است، و اُحدی

از عقلاء مسلمین نمی تواند که بر آن تجاسر و اقدام نماید إلا بعد خلعه ربقه الحیاء و العقل و الاسلام و توزّطه فی ورطه الجعل و الدحر و الملام.

وجه ۱۲- دلالت حدیث ثقلین بروایت ابوذر غفاری بر مطلوب اهل حق

اشاره

و نقل کلمات بزرگان سنیه

وجه دوازدهم آنکه: صحابی جلیل الشّان و حواری عظیم المکان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم أعنی حضرت اُبی ذر الغفاری علیه آلاف التحیّه و الرضوان من الله الفاطر الباری، حدیث ثقلین را بنحوی روایت کرده که عند الامعان دلیل واضح بر خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد، چنانچه شیخ بلخی در «ینابیع المودّه» گفته: [أیضا،

عن سلیم بن قیس الهلالی. قال: بینا أنا و حییش (حنش. ظ) بن المعتمر بمکّه إذا قام أبو ذر و أخذ بحلقه باب الكعبه فقال: من عرفنی فقد عرفنی فمن (و من. ظ) لم يعرفنی فأنا جندب بن جناده أبو ذر فقال: أيها الناس! إننی سمعت نبیکم صلی الله علیه و سلّم يقول: مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا و من ترکها هلك. و يقول: مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّه فی بنی اسرائیل، من دخله غفر له. و يقول: إننی تارک فیکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض].

ازین سیاق باهر الاشراف مثل سفیده صبح پیدا و آشکار است که حضرت اُبی ذر رفع الله درجاته فی أعلى علیین در مکّه معظمه روزی بایستاد و حلقه باب کعبه را بدست خود گرفت و ارشاد فرمود که: هر که مرا شناخته است او که می داند ولی هر که نشناخته باشد پس بداند که من جندب بن جناده أبو ذر هستم. آنگاه بگفت:

أيها الناس! من شنیدم نبیّ شما را که می فرمود: مثل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که ترک کرد آن را هلاک شد. و می فرمود: مثل اهل بیت من در شما مثل باب حطّه است در بنی اسرائیل هر که داخل آن شد غفران برای او حاصل گردید. و می فرمود: من گذارده ام در شما چیزی را که اگر تمسک بآن کنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا و عترت من است هرگز جدا نخواهند شد تا آنکه نزد من بر حوض وارد شوند.

و در نهایت انجلا می باشد که ذکر حضرت اُبی ذر علیه رضوان الملک الاکبر

حدیث ثقلین را بعد حدیث سفینه و حدیث باب حطّه در یک موقف و آن هم بعد أخذ حلقه باب کعبه، دلالت بر کمال اهمّیت این احادیث شریفه دارد و نزد ارباب عرفان و اصحاب ایقان دلیل کافی و برهان وافی است بر اینکه مقصود و مرام سرور اَنام علیه و آله آلاف التَّحِيَّةِ و السَّلَامِ ازین حدیث شریف مثل حدیث سفینه و حدیث باب حطّه دعوت اهل اسلام است بسوی اذعان و انقیاد تامّ برای اهل بیت علیهم السَّلَام و اِظهار افتراس طاعت این سادات کرام بر قاطبه خلایق و اَنام، و هذا هو المطلوب و المقصود، و الله وليّ التوفيق لقمع رأس كل معاند جحود.

و مخفی نماند که اگر چه حدیث ثقلین دلالت بر وجوب اَتْبَاع و اقتدا و تَمَسُّك و اقتفای جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله عليهم اجمعين دارد، لیکن اَحْقِيَّت و تقدم و امتیاز و اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السَّلَام درین باب از جمله اَئِمَّة اطهار اَطْيَاب عليهم آلاف السَّلَام من الملك الوهاب اظهر من الشمس و اَبِين من الامس است و ازینجا است که علمای سَنِّيّه نیز اعتراف باین مطلب دارند و در مقام اِبْرَام و اِحْکَام آن شواهد عدیده و حجج سدیده می آرند.

علامه نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ضمن تنبیهاتی که بعد ذکر طرق حدیث ثقلین آورده می گوید: [رابعها: هذا الحث شامل للتَّمَسُّك بمن سلف من اَئِمَّة اهل البيت و العتره الطَّاهره و الاخذ بهديهم و اَحَق من تَمَسُّك به منهم اِمَامهم و عالمهم عَلِيّ بن أَبِي طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي فَضْلِهِ و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شيمه و رسوخ قدمه، و یشير إلى هذا ما

أخرجه الدَّار قطنی فی الفضائل، عن معقل بن يسار. قال: سمعت أبا بكر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يقول: علي بن أَبِي طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عتره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سَلَّمَ، أَيْ الَّذِينَ حَثَّ عَلَيَّ التَّمَسُّك بِهِمْ، فَخَصَّهُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِذَلِكَ لَمَّا أَشْرْنَا إِلَيْهِ، و لِهَذَا خَصَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سَلَّمَ مِنْ بَيْنِهِمْ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ بِمَا سَبَقَ مِنْ

قوله: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و هذا حدیث صحیح لا مریه فيه].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ضمن تنبیهی که بعد ذکر حدیث ثقلین و

مؤیدات آن آورده می گوید: [ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم على ابن أبي طالب كرم الله وجهه لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثم قال أبو بكر: عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم أي الذين حث على التمسك بهم فخصه لما قلنا و لذلك خصه صلى الله عليه و سلم بما مر يوم غدیر خم].

و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی در «وسيله المال» نیز مثل این کلام حقائق نظام بلکه بهتر از آن آورده.

و أحمد بن عبد القادر عجیلی در «ذخیره المال» از «صواعق» ابن حجر مکی مضمون اُحقیّت علوی باختصار در دو مقام نقل کرده، کما سیأتی فیما بعد انشاء الله تعالی.

و هر گاه ثابت شد که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین أحقّ بالتمسک است و آن جناب امام این حضرات و عالم این حضرات می باشد و فضل و علم آن جناب و فهم و حسن شیم و رسوخ قدم آن جناب معلوم و متیقّن هست و بهمین سبب أبو بکر در قول خود: علیّ بن ابی طالب عتره رسول الله ص، تخصیص نموده و ظاهر کرده که مقصود خاصّ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترتی که حثّ و ترغیب مردم بر تمسک ایشان فرموده ذات و الا صفات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد، و بهمین سبب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بحدیث غدیر مخصوص فرموده است.

پس بلا شبهه واضح و لائح گشت که حدیث ثقلین دلیل صریح و برهان صحیح خلافت بلا فصل آن جنابست، و الحمد لله علی ذلك، و هو العاصم و المنجی من التورط فی المهالك.

و بحمد الله تعالی اُحقیّت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بتمسک و اعتصام و تفرّد و توحد آن جناب درین باب باختصاص و امتیاز تامّ حسب قول و فعل جناب سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام از طرق و سیاقات عدیده خود حدیث ثقلین ظاهر و باهرست کبدر التمام، و سیأتی مزید توضیح لهذا، المطلب و المرام فیما سیأتی من

الكلام، و عليك أن تراجع خاصه سياق حديث أم سلمه الذي ذكرت فيها ما سمعت من النبي عليه وآله آلاف التحية والسلام في مرضه الذي قبض فيه إلى الرب المنعم، وقد ذكر هذا السياق السهودي وغيره من الاعلام.

و از جمله دلایل این معنی آنست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحديث ثقلین در واقعه شوری احتجاج و استدلال فرموده كما ستسمع فيما بعد إنشاء الله تعالى، و لولا تقدمه عليه السلام في هذا الباب بالفضل المزيد لأنكر عليه من أهل الشوری كل جاحد مرید.

و خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمزایای مذکوره در حدیث ثقلین نزد محدثین حفاظ و مسندین ایقاز سنیّه نیز محقق و مبرهن و متیقن است، و ازینجا است که مسلم صاحب «صحیح» این حدیث شریف را در باب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخراج نموده و آن را در میان حدیث خیبر و حدیث تسمیه بأبو تراب درج کرده كما لا یخفی علی من راجع کتابه. و محیی الدین نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات» این حدیث را در ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده و آن را در میان حدیث شأن نزول آیه مباهله و

حدیث من كنت مولاة فعلى مولاة، جا داده.

و سعید الدین فرقانی در «شرح فارسی قصیده تائیه» ابن الفارض در شرح شعر:

و أوضح بالتأویل ما كان مشکلا علی بعلم ناله بالوصیه

این حدیث را برای اثبات وراثت علمی جناب امیر المؤمنین علیه السلام و وصیت نبوی برای آن جناب ذکر نموده و آن را مماثل حدیث منزلت و حدیث مدینه العلم دانسته، كما علمته فيما سبق. و بنا بر این ذکر حدیث ثقلین در أدله امامت أبو الائمه علیه و علیهم آلاف السلام هرگز قابل استنکار نیست، كما لا یخفی علی أولى الابصار.

و الله الصائن عن الوقوع فی مهاوی الزلل و العثار.

«تکمیل و تنمیم»

حدیث ثقلین چنانچه برهان باهر امامت ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم عموما و سلطان قاهر خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصوصا می باشد، و شمس

عقیده اهل ایمان ازین فرمان واجب الاذعان بدائره نصف النهار رسیده نور حق بر هر صغیر و کبیر می باشد، همچین این حدیث شریف دلیل واضح امامت امام دوازدهم علیه السلام و حجت قائمه وجود و بقای آن امام عصر عجل الله ظهوره نیز هست، زیرا که این حدیث شریف بلا-شبهه دلالت بر مرافقت و ملازمت کتاب و عترت تا بقیام قیامت و ورود علی الحوض دارد، پس چنانچه قرآن مجید تا بیوم آخر باقیست، همچین از عترت معصومه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی که امام زمان و حجت وقت و مستأهل تمسک و اقتدا و اقتفا برای امت بوده باشد بقاء او لازم و متحتّم است. و بحمد الله تعالی اُحقیّت این معنی از افادات علمای اعلام سنیّه هم واضح و لائح می گردد.

شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعدا» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیام قیامت باشد و ازیشان راه نمایان بحق اند متمسک ایشان هرگز گمراه نگردد] انتهى.

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر تنبیهات متعلقه بحدیث ثقلین آورده: [ثالثها: أنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلا- للتمسك به من أهل البيت و العتره الطاهره في كلّ زمان وجدوا فيه إلى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به كما أنّ الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا كما سيأتي أمانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر تنبیه متعلق بحدیث ثقلین گفته: [و فی احادیث الحث علی التمسك بأهل البيت اشاره إلى عدم انقطاع مستأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيمة كما أنّ الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا أمانا لاهل الارض كما يأتي، و يشهد لذلك الخبر السابق:

في كلّ خلف من أمتي عدول من أهل بيتي، إلى آخره].

و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در احادیث ترغیب بتمسك بأهل بيت اشارتست بآنکه همیشه کسی که اهلیت آن دارد که باو متمسك شوند از اهل بیت (علیه السلام) هست و منقطع نمی شود تا روز قیامت همچنان که قرآن

انقطاع نمی یابد، و ازین جهت است که ایشان امان اهل زمین اند، چنانچه خواهد آمد، و

حدیث سابق: فی کلّ خلف من أمتی عدول من أهل بیتی (إلی آخره) برین معنی شاهد است.

و علامه عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدیر» گفته: [تنبیه: قال الشّریف السّیّدهودی: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلا للتمسك من أهل البيت و العتره الطّاهره فی كلّ زمان إلى قیام السّاعه حتّی يتوجّه الحث المذكور إلى التّمسك به، كما أنّ الكتاب كذلك، فلذلك كانوا أمانا لاهل الارض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض].

و علامه زرقانی در «شرح مواهب لدیته» گفته: قال الشّریف السّیّدهودی:

هذا الخبر يفهم (منه.ظ) وجود من يكون أهلا- للتمسك به من عترته فی كل زمن إلى قیام السّاعه، حتّی يتوجّه الحث المذكور على التّمسك به كما أنّ الكتاب كذلك فلذا كانوا أمانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض].

و علامه عجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [

و فی حدیث «إنی تارك فيكم» حثّ على التّمسك بالكتاب و السنّه و العلماء بهما من أهل البيت. و استفاد من ذلك بقاء الامور الثلاثه إلى قیام السّاعه].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [و هم الحافظون لكتاب الله و سنّه رسوله، لا- يفارقونهما إلى يوم القيامة لأنّه لا- بدّ من قیام (قائم.ظ) لله بحجه منهم و وراثه نبوّته و خلافه رسوله، فمنهم الظاهر و منهم المختفی حتّی يكون خاتمهم فی الوراثه المهدي، و لهذا يتقدّم على عيسى بن مريم، و تقدّم أنّ قطب الأولياء الذي به صلاح العالم لا يكون إلا منهم].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [و محصّيه ما تقدم في محصّل حدیث السفینه من الحثّ على إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدى علمائهم و محاسن أخلاقهم شكرا لنعمه مشرفهم صلوات الله عليه و عليهم، و استفاد من ذلك بقاء الكتاب و السنّه و العتره إلى يوم القيامة].

و مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» گفته: [قال الشّریف:

هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلاً- للتمسك من أهل البيت و العتره الطاهره فى كل زمن إلى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أن الكتاب كذلك فلذلك كانوا أماناً لأهل الأرض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض (انتهى بلفظه الشريف). و.

عن أبي الزعراء: قال كان علي بن أبي طالب يقول: إني و أطايب أرومتي و أبرار عترتي أحلم الناس صغاراً و أعلم الناس كباراً. بنا ينفى الله الكذب، و بنا يغفر الله أنياب الذئب (الدهر. ظ) الكلب، و بنا يفك الله عنوتكم و ينزع رق أعناقكم، و بنا يفتح الله و يختم. أخرجه الحافظ عبد الغنى بن سعيد فى «إيضاح الاشكال». و.

عن على أنه قال للنبي صلى الله عليه و آله و سلم: من آل محمد المهدي أم من غيرنا يا رسول الله؟ قال: بل منّا، بنا يختم الله كما بنا فتح و بنا يستنقذون من الفتنه كما أنقذوا من الشرك، و بنا يؤلف الله بين قلوبهم بعد عداوه الفتنه كما ألف بين قلوبهم بعد عداوه الشرك و بنا يصبحون بعد عداوه الفتنه إخواناً كما أصبحوا بعد عداوه الشرك إخواناً فى دينهم. قال على: مؤمنون أم كافرون؟ قال: مفتون و كافر! أخرجه نعيم بن حماد فى «الفتن» و الطبرانى فى «الوسط» و أبو نعيم فى «كتاب المهدي» و الخطيب فى «التلخيص»].

و بحمد الله بقاى حجت خدا از اهل بيت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم تا بقیامت و عدم خلو أرض از چنین حجت از خطبه بليغه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم که در آن حدیث ثقلین را بعنوان خاص ذکر فرموده، و آینده إنشاء الله تعالى این خطبه بروایت جناب امام حسن علیه السلام از کتاب «ینایع الموده» منقول خواهد شد، نیز واضح و ظاهر است بکمال وضوح و ظهور، و لكن من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور .

وجه ۱۳- دلالت حدیث ثقلین بر وجوب محبت اهل بیت و آوردن شواهد

ابن مدعا از کلام سنیان

وجه سیزدهم آنکه: از افاده بسیاری از علمای اعلام سنیّه واضح و لائح است که حدیث ثقلین مثل آیه مودت دلیل وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام می باشد و در مجلد آیه مودت بتفصیل تمام دانستی که این معنی دلیل صریح امامت و خلافت حضرات اهل بیت علیهم السلام است، پس همچنین حدیث ثقلین نیز دلیل این مقصود محمود خواهد بود، و بعد از این چگونه کسی از اهل انصاف، انکار و جحود مخاطب

حيود ميود را وزني نهاده راه ضلال و اِضلال خواهد پيمود؟!.

حالا شطري از عبارات علمای اُخبار و نبهای کبار اهل سنّت که حديث ثقلين را دالّ بر وجوب محبّت اهل بيت عليهم السّلام می دانند بايد شنيد.

حسن بن محمد الطيبي در «كاشف-شرح مشكاه» در شرح حديث ثقلين گفته: [و لعلّ السرّ في هذه الوصيه و الاقتران بالقرآن ايجاب محبتهم لقوله تعالى:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، فأنه تعالى جعل شكر إنعامه و إحسانه بالقرآن منوطا بمحبّتهم على سبيل الحصر، و كأنه صلّى الله عليه و سلّم يوصي الأمة بقيام الشكر و قيد تلك النعمه به و يحذّرهم عن الكفران، فمن قام بالوصيه و شكر تلك الصنيعه بحسن الخلافه بينهما لن يتفرقا فلا- يفارقانه في مواطن القيمه و مشاهدتها حتى يردا على الحوض فيشكرا صنيعه عند رسول الله عليه و سلّم، فحينئذ هو بنفسه يكافيه و الله يجازيه الجزاء الاوفى، و من أضع الوصيه و كفر النعمه فحكمه بالعكس].

و ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين دولت آبادي در «هدايه السعداء» در بيان معاني حديث ثقلين گفته:

[قوله: خذوا بكتاب الله و استمسكوا به. يعني:

ثابت و محكم باشيد در دوستي قرآن و فرزندان من از آنكه حبّ قرآن علامت حبّ خدا، و حبّ اولاد من علامت حبّ منست. و في كتاب «الشفاء»: حبّ القرآن علامه حبّ الله].

و نيز ملك العلماء در «هدايه السعداء» در بيان معاني حديث ثقلين گفته: [و في «النكات»

في الحديث: أنشدكم الله في أهل بيتي. أي: أذكركم الله ما وعدتموني في إكرام و حبّ أهل بيتي، لأنّه شرط الايمان. يعني: سوگند خدا می دهم شما را در چنگ زدن اهل بيت من و در رعايت و حرمت ايشان، و سوگند اشدّ تأكيدست و سخت ترين اهتمام است، مؤمن مخلص سوگند و تأكيد رسول قبول کند، كافر ملحد منكر شود. يعني ديگر ياد می دهانم عهدی و وعده که در دوستی فرزندان من کرده ايد، زیرا چه حبّ اولاد رسول شرط ايمانست، پس ياد می دهانم آن شرط را لأنّه مذکور و سابق من الايمان].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته:

[فی المصاییح]: إني تارك فيكم ما إن تمسّي كنتم به لن تضلّوا، كتاب الله و عترتي أهل بيتي. حاصله: (كتاب خدا و صح.ظ) فرزندان خود را در شما می گذارم، شرط ایمان آنست اگر بگیریید او را بحرمت و رعایت هرگز گمراه بعد من نگردید. و این دلیل است که محبت ایشان شرط ایمان است].

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [و ناهیک بهذا الحدیث العظیم فخرا لاهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم. لأنّ

قوله صلی الله علیه و سلم: انظروا کیف تخلفونی.

و أوصیکم بعترتی خیرا. و أذکرکم الله فی أهل بیته، علی اختلاف الالفاظ فی الروایات التي أوردتها يتضمّن الحثّ علی المودّه لهم و الاحسان إليهم و المحافظه بهم و احترامهم و إكرامهم و تأدیه حقوقهم الواجبه و المستحبّه. فانهم من ذریه طاهره من أشرف بیت وجد علی وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا].

و حسین بن علی الكاشفی در «رساله علیه فی الاحادیث النبویّه» در بیان معانی حدیث ثقلین گفته: [و در تکرار این سخن (۱) سه بار، دلیل واضح قائم می شود در (بر.ظ) تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان].

و سیوطی در تفسیر «درّ منثور» در تفسیر آیه مودّت این حدیث شریف را آورده، چنانچه گفته:

[أخرج الترمذی و حسیّنه و ابن الانباری فی «المصاحف» عن زید بن أرقم رضی الله عنه أنّ رسول الله صلی الله علیه و سلم، قال: إني تارك فيكم ما إن تمسّي كنتم به لن تضلّوا بعدی. أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض، و عترتي أهل بيتي، و لن يتفرقا حتّى يردا علی الحوض. فانظروا كيف تخلفونی فیهما].

و فضل بن رزبهان خنجی شیرازی در «شرح رساله اعتقادیه» خود بعد ذکر حدیث ثقلین، علی ما نقل عنه گفته: [ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبت

ص: ۷۱

۱- یعنی أذکرکم الله فی أهل بیته (۱۲)

ایشان واجب باشد و رعایت حقوق ایشان لازم].

و عبد الوهاب بن محمد بن رافع الدين البخارى نیز در «تفسیر أنوری» این حدیث شریف را در تفسیر آیه مؤدّت ذکر نموده، حیث قال:]

و عن أبی سعید الخدری رضی اللّٰه عنه، قال: خطب رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم، فقال: أيّها النّاس! إنّي تركت فيکم الثّقلین، خلیفتین إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: کتاب اللّٰه حبل ممدود من السّماء الى الارض، و عترتی و هم أهل بیتی، لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض. و أورده الثّعلبی. و ذکر الامام أحمد بن حنبل فی مسنده بمعناه.]

و محمد بن احمد الشریب نیز حدیث ثقلین را در تفسیر آیه مؤدّت آورده، چنانچه در «سراج منیر» بتفسیر آیه مذکورہ گفته:]

و روی زید بن أرقم عن النّبی صلی اللّٰه علیه و سلّم انه قال: إنّي تارك فيکم کتاب اللّٰه و أهل بیتی، أذكر اللّٰه فی أهل بیتی قیل لزید بن أرقم: فمن أهل بیتی (أهل بیته. ظ.)؟ فقال: هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس.]

و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» در تتمّه کتاب بعد ذکر بعض طرق حدیث ثقلین گفته:] و فی هذه الاحادیث لا سیما

قوله صلی اللّٰه علیه و سلّم: انظروا کیف تخلفونی فیهما، و أوصیکم بعترتی خیرا، و أذكر اللّٰه فی أهل بیتی، الحثّ الأكید علی مؤدّتهم. و فی هذا (1) الاحسان إلیهم و احترامهم و إکرامهم و تأدیة حقوقهم الواجبه و المندوبه کیف لا و هم أشرف بیت وجد علی وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا.]

و بدر الدین محمود بن أحمد الزومی در «تاج الدرہ- شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى اللّٰه فالمستمسکون به مستمسکون بحبل غیر منفصم

گفته المعنی: یقول ذلك الحیب هو المذی دعا أهل التّکلیف قاطبه من جنّ و انس و عرب و عجم فی زمانه و بعده إلى يوم القیمه إلى دین اللّٰه و ما فیہ رضاه أو ترجی شفاعته

ص: ۷۲

۱- اضافه فی هذا لا یتقیم و الاحسان معطوف علی الموده كما لا یخفی (۱۲)

داعيا إلى الله بأذنه، فالمعتصمون بدينه و المجيبون لدعوته اعتصام حق و إجابته صدق معتصمون بسبب من الله تعالى متصل إلى رضوانه الاكبر من غير أن يطرأ عليه انفصام أصلا، و ذلك السبب ليس إلا كتاب الله تعالى و عتره نبيّه من أهل العصمه و الطّهاره الواجب على غيرهم مودّتهم بعد معرفتهم إيماننا بقوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، و تصديقا

لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي،

و في روايه: تركت فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلوا بعدى كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتّى يردا على الحوض و هذا نصّ في المقصود].

و ملا على قارى در «شرح شفای قاضی عیاض» بشرح حدیث ثقلین گفته:

[فالتمسك بالقرآن التعلق بأمره و نهيه و اعتقاد جميع ما فيه و حقيقته، و التمسك بعترته محبتهم و متابعه سيرتهم].

و نیز ملا على قارى در «مرقاہ-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [ثم قال، أى النبى عليه السلام:

و أهل بيتى، أى و ثانيهما أهل بيتى،

أذكركم الله، بكسر الكاف المشدّده، أى أحذركموه فى أهل بيتى، و وضع الظاهر موضع المضمّر اهتماما بأنهم و إشعارا بالعلّه، و المعنى: أتبهكم حق (لحق ظ) الله فى محافظتهم و مراعاتهم و احترامهم و اكرامهم و محبتهم و مودّتهم].

و نیز در «مرقاہ» بشرح این حدیث شریف گفته: [و المراد بالاخذ بهم التمسك بمحبتهم و محافظه حرمتهم و العمل بروايتهم و الاعتماد على مقالته].

و نیز در «مرقاہ» بشرح این حدیث شریف گفته: [قال ابن الملك: التمسك بالكتاب العمل بما فيه و هو الايتمار بأوامر الله و الانتهاء بنواهيهِ. و معنى التمسك بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم].

و نیز در «مرقاہ» بشرح این حدیث شریف نقلا عن الطيبى گفته: [و لعلّ السّرّ فى هذه التوصيه و اقتران العتره بالقرآن ايجاب محبتهم و هو لائح من معنى قوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، فأنه تعالى جعل شكر إنعامه و إحسانه بالقرآن منوطا بمحبتهم على سبيل الحصر، فكانه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

سَلَّمَ يوصى الائمة بقيام الشكر و قيد تلك النعمه به و يحذّرهم عن الكفران، فمن أقام بالوصيه و شكر تلك الصيغه بحسن الخلافه فيهما، لن يفترقا فلا يفارقانه فى مواطن القيمه و مشاهدها حتى يردا الحوض فيشكرا صنيعه عند رسول الله صلى الله عليه و سلم، فحينئذ هو بنفسه يكافيه و الله تعالى يجازيه بالجزاء الأوفى، و من أضاع الوصيه و كفر النعمه فحكمه على العكس].

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى در «فيض القدير- شرح جامع صغير» بشرح حديث إنى تارك فيكم خليفين گفته: [قال القرطبي و غيره: هذه الوصيه و هذا التأكيد العظيم يقتضى و جوب احترام آله و أبرارهم و توقيهم و محبتهم و جوب الفروض المؤكده التى لا عذر لأحد فى التخلف عنها، و هذا مع ما علم من خصوصيتهم بالنبي صلى الله عليه و سلم و ما لهم من حرمة فانهم أصوله التى نشأ عنها و فروعه التى نشأ بها (عنه ظ) كما

قال: فاطمه بضعه منى، و مع ذلك فقابل بنو أميه عظيم هذه الحقوق بالمخالفه و العقوق فسفكوا من أهل البيت دمائهم و سبوا نسائهم و أسروا صغارهم و خزبوا ديارهم و جحدوا شرفهم و فضلهم و استباحوا سبهم و لعنهم و خالفوا المصطفى (صلى الله عليه و آله) فى وصيته و قابلوه بنقيض مقصوده و أميته، فوا خجلهم إذا وقفوا بين يديه و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه].

و ملا- يعقوب بنبانى لاهورى در «رساله عقائد» خود گفته: [ثم إن محبه النبي عليه السلام توجب محبه الآل و الاصحاب لقرب منزله أهل البيت و قرابتهم بالنبي عليه السلام حتى قرنوا معه عليه السلام فى الصلوه، و قال الله تعالى: قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى، و

قوله عليه السلام: أنا تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و أهل بيتى].

و شيخ عبد الحق دهلوى در «أشعه اللمعات» در شرح حديث ثقلين بشرح جمله

أذكركم الله فى أهل بيتى گفته: [مكرر فرمود اين كلمه را براى مبالغه و تأكيد، و معنى اهل بيت معلوم شد و حمل اين بر جميع آن معانى درست است خصوصا بر معنى أخير كه محبت و تعظيم ايشان رعايت حقوق و آداب ايشان أقدم و أهم و أتم است].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیه» بشرح حدیث ثقلین گفته: [قال القرطبی: و هذه الوصیة و هذا التأكيد العظيم يقتضى و جوب احترام آله و برهم و توقیرهم و محبتهم و جوب الفرائض الّتی لا عذر لأحد فی التخلّف عنها، هذا مع ما علم من خصوصیتهم به صلّى الله علیه و سلّم و بأنهم جزء منه، كما

قال:

فاطمه بضعه منى، و مع ذلك فقابل بنو أمیه عظیم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من أهل البيت دماءهم و سبوا نسائهم و أسروا صغارهم و خربوا ديارهم و جحدوا شرفهم و فضلهم و استباحوا سبهم و لعنهم، فخالفوا وصیته صلّى الله علیه و سلّم و قابلوه بنقيض قصده. فوا خجلتهم إذا وقفوا بين يديه، و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه. انتهى.]

و حسام الدين سهارنپوری در «مرافض» در شرح حدیث ثقلین که از جابر مرویست گفته: [عبد الملك (ابن الملك. ظ) گفته که: تمسك بكتاب الله عبارتست از عمل بموجب احكام او، و تمسك بعترت كنایت است از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدى و سیرتشان].

و مرزا محمد بدخشی در مقدمه كتاب «نزل الابرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الاطهار» گفته: [ثم اعلم أنّ محبتهم واجبه و بغضهم حرام على كلّ مؤمن و مؤمنة، بدلیل قوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا. و

أخرج مسلم عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلّى الله علیه و سلّم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خما بين مكة و المدينة. فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أما بعد، ألا أيها الناس! إنما أنا بشر يوشك ان يأتيني رسول ربّي فأجيب، و أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه. ثم قال: و أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي.

و أخرج الحاكم عنه و الطبرانی في الكبير عنه و عن زيد بن ثابت رضی الله عنهما أنّ رسول الله صلّى الله علیه و سلّم قال: إني تارك فيكم الثقلين من بعدى: كتاب الله و عترتي،

وإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض].

و شاه ولی الله دهلوی در «قره العینین» در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و از آن جمله است قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غدیر خم:

کائی قد دعیت فأجبت، و إني قد ترکت فيکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله و عترتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

ثم قال: إن الله عزّ و جلّ مولای و أنا ولیّ کلّ مؤمن. ثم أخذ بيد علی، فقال:

من كنت ولیه فهذا ولیه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. و معنی این حدیث و جوب محبت اهل بیت است و اعتقاد فضائل ایشان و تعظیم تبجیل ایشان].

و احمد بن عبد القادر عجلی در «ذخیره المال» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و محصل حدیث السفینه:

و إني تارك فيکم، الحثّ على التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم و شيمهم] إلخ.

و نیز در «ذخیره المال» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محصّیله: ما تقدّم فی محصل حدیث السفینه من الحثّ على اعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم] إلخ.

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيله النجاه» بعد ذکر شأن نزول آیه مودّت و ذکر طرق حدیث ثقلین در مقام ترجمه و بیان معانی این حدیث شریف گفته:

[بعد از آن فرمود: دوّم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند، یاد می دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله از فرض است همچنين اطاعت و انقياد أوامر اهل بیت بجوارح و أركان و محبت و عقیدت و مودّت و رسوخیت بایشان بقلب و جان واجب و فرض است].

و ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» بعد بیان معنی امامت اهل بیت عليهم السلام بکشف و إلهام گفته: [و استنباط این مدّعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی آقربای من. وجه استنباط آنست که انبیاء سابق لا أسئلكم عليه أجراً إن أجرى إلا على الله گفته اند، أصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت در خواست نکرده، و چه احتمال در خواست اجر بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر أسلوب کلام امر فرموده. حکمت در آن آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤبّد است پس امتیان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنموی کرده بمحبت آل خود و اشاره فرمود به تشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند، و لهذا قال علیه السلام:

و ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» بعد بیان معنی امامت اهل بیت علیهم السلام بکشف و إلهام گفته: [و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ سَلَّمَ نیز می توانیم کرد. قال الله تعالى: قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی آقربای من. وجه استنباط آنست که انبیاء سابق لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ گفته اند، اصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت در خواست نکرده، و چه احتمال در خواست اجر بود پیغمبر ما را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حق تعالی بتغییر أسلوب کلام امر فرموده. حکمت در آن آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤبد است پس امتیان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنموی کرده بمحبت آل خود و اشاره فرمود به تشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند، و لهذا قال علیه السلام:

ترکت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، الحديث. یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را].

و محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بن محب الحق دهلوی در رساله «سعادة الكونین» گفته: [و قاضی شهاب الدین دولت آبادی در رساله «مناقب السادات» در باب محبت و مودت اهل بیت آورده: بدانکه محبت اولاد رسول صلعم از قرآن و حدیث ثابت است چنانکه فرمود او سبحانه تعالی: قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. ترجمه اش این ست که: بگو ای محمد نمی خواهم مزد را از شما مگر محبت قرابتیان خود. و در «کشاف» آورده که چون آیه نازل شد صحابه عرض نمودند که یا رسول الله! قرابتیان تو کدام اند که دوستی شان بر ما فرض شد؟ فرمود که: آن علی و فاطمه و هر دو پسرانشان اند. الی ان قال بعد ذکر شطر من الاحادیث:

در «مشارق» و «مصایح» و غیره آورده که آن حضرت (علیه السلام) فرمود: در میان شما دو چیز می گذارم کتاب خدا و عترت خود پس اگر شما باین هر دو دست زیند گمراه بعد از من نشوید].

و فاضل رشید در رساله «حق مبین» عبارت سابقه «قره العینین» شاه ولی الله را که مظهر دلالت حدیث ثقلین بر وجوب محبت اهل بیت می باشد استنادا نقل نموده، کما

و نیز فاضل رشید در «ایضاح» گفته: [آیا عاقلی تجویز می کند که اهل سنت با وجود اینکه مشبّه بتقلین اند و بحکم

حدیث اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ، تَمَسَّکَ رَا بَعْتَرْتَ طَاهِرَه مَثَل تَمَسَّکَ بِقِرْلَانٍ لَازِمٌ مِی دَانَنْد، و حکم بوجوب محبت اهل بیت اطهار مثل محبت سرور ابرار می نمایند، با وجود روایت نمودن ایشان اخبار و احادیث فضائل حسنین (علیه السلام) را که بدرجه تواتر معنوی رسیده اند، بلا ضرورت داعیه بل با وجود ورود احادیث حرمت بغض ایشان اعتقاد مضمون روایت و جوب حب این حضرات نداشته باشند؟!] و شیخ حسن حمزوی معاصر در «مشارق الأنوار» گفته: [اعلم و فّقنا الله و إیّاک لخدمه اهل بیته صلی الله علیه و سلم أن الله قد أمرنا علی لسان نبیّه بالموّده لأهل بیته بقوله: قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى. و من أفراد المودّه و الصّله زیارتهم مقدّما لهم علی غیرهم متوسّلا بهم إلی شفاعه جدّهم.

قال المحقق ابن حجر: أخرج الدیلمی مرفوعا: من أراد التّوسّل و أن یكون له عندی ید أشفع له بها یوم القیمه فلیصل أهل بیتی و یدخل السّرور علیهم.

قال: و أخرج الامام أحمد فی مسنده عنه صلی الله علیه و سلم: اِنِّی أَوْشِکُ أَنْ أَدْعِی فَأَجِیْبُ و اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ: کتاب الله عزّ و جل جبل ممدود من السّماء إلی الأرض و عترتی أهل بیتی، و إنّ اللّطیف أخبرنی أنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علی الحوض: فانظروا بما ذا تخلّفونی فیهما].

و از جمله دلایل باهره اتحاد مضمون حدیث ثقلین با آیه مودّت این ست که بعضی علمای سنیّه حدیثی از خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که آن حضرت در آن آیه مودّت و حدیث ثقلین را در باب اهل بیت علیهم السلام یکجا ذکر فرموده.

ملك العلماء شهاب الدّین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السعداء» گفته:

[در جامع نصرت می گوید: چون مصطفی صلی الله علیه و سلم از مکه بعد حجه الوداع بمدینه در آمد فاطمه را در کنار گرفت و گفت: فرزندم! اجل من بقرب رسیده، فاطمه بیهوش گشت بعد ساعتی بهوش باز آمد و گفت: ای بابای مهربان من نیکو

می دانی که دختر بی مادر شکسته دل باشد و تو از مادر مشفق تر بوده و فرزندان مرا زیاده از تو کسی مشفق و مربی نبوده، حال من و حال فرزندان من چه باشد؟ گفت:

ای فاطمه کسی که در حق فرزندان او

إلا المودّة فی القربى، و إنى سائلکم غدا باشد و محبوب و محفوظ و عزیز و نفیس باشند،

إنى تارك فيکم الثقلين و باقرآن یکجا مذکور،

و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، مادر این چنین فرزندان غم فرزند چرا خورد؟! الخ.

وجه-۱۴-درین که حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

است و نقل عبارات قوم

وجه چهاردهم آنکه: حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه وافیة الهدایه «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» است، و بحمد الله در منهج اول بجواب کلام مخاطب بکمال تصریح و توضیح دانستی که این آیه وافیة الهدایه دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد، پس حدیث ثقلین بلا شبهه شاهد امامت آن جناب خواهد بود.

اما اینکه حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه مذکوره است، پس بر ناظر افادات علمای اهل سنت مخفی و مستور نیست.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در تنبیه رابع گفته: [و قال الحافظ جمال الدین الزرندي عقب

حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه: قال الامام الواحدى: هذه الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه و سلم مسؤل عنها يوم القيمة. و

روى فى قوله تعالى: وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، عن ولاية على و أهل البيت، لأن الله أمر نبيه صلى الله عليه و سلم أن يعرّف الخلق أنه لا يسألهم عن (على.ظ) تبليغ الرسالة اجرا إلا المودّة فى القربى. و المعنى: أنهم يسألون هل والوهم حق الموالاه كما أوصاهم النبي صلى الله عليه و سلم أم أضاعوها و أهملوها، فيكون عليهم المطالبة و التبعه. انتهى. قلت: و قوله: و روى فى قوله تعالى، يشير إلى ما

أخرجه الديلمى عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه: وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولايه على بن أبى طالب رضى الله عنه، و يشهد لذلك

قوله فى بعض الطرق المتقدّمة:

و الله سائلكم كيف خلفتموني في كتابه و أهل بيتي].

و نیز سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر آیه مودت گفته:]

و قال المحبّ

ص: ٧٩

الطبرى: إنَّ الملا أخرج فى سيرته حديث إنَّ الله جعل أجرى عليكم المودَّه فى القربى، و إنى سائلكم غدا عنهم. قلت: و تسميه ذلك أجرا مجازيه إذا النَّفع فيه ليس راجعا إليه صَلَّى الله عليه و سَلَّم بل يرجع إلى من سلك طريق مودَّه أقاربه صَلَّى الله عليه و سَلَّم من المخاطبين. و

قوله: و إنى سائلكم غدا عنهم، تقدَّم شاهده فى الذِّكر الرَّابِع (١) و سبق فى رابع تنبيهاته قول الحافظ جمال الدِّين الزرندى عقب

حديث: من كنت مولاہ فعلى مولاہ. قال الامام الواحدى: هذه الولاية التى أثبتها النَّبى صَلَّى الله عليه و سَلَّم مسؤل عنها يوم القيمة. و

روى فى قوله تعالى: وَ قَفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ. أى عن ولايه على و اهل البيت لأنَّ الله أمر نبيہ صَلَّى الله عليه و سَلَّم أن يعرف الخلق أنَّه لا يسألهم على تبليغ الرِّساله أَجْرًا إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى، و المعنى أَنهم يسألون هل والوهم حق الموالاه كما أوصاهم النَّبى صَلَّى الله عليه و سَلَّم أم أضاعوها و أهملوها فتكون عليهم المطالبة و التَّبعه. انتهى. و يشهد لذلك ما أخرجه ابن (أبو.ظ) المؤيد فى «كتاب المناقب» فيما نقله أبو الحسن على السِّفاقى ثمَّ المكى فى «الفصول المهمه»

عن أبى برزه رضى الله عنه. قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّم، و نحن جلوس ذات يوم: و ألقى نفسه بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتَّى يسأل الله تعالى الرَّجل عن أربع: عن عمره فيما أفناه؟ و عن جسده فيما أبلاه؟ و عن ماله ممَّ كسبه؟ و فيما أنفقه؟ و عن حبنا أهل البيت. فقال له عمر رضى الله عنه: يا نبي الله! ما آيه حبكم؟ فوضع

ص: ٨٠

١- الذِّكر الرَّابِع قد ذكر فيه المصنف طرق حديث الثقلين، و فى كثير منها، أن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّم يسأل يوم القيمة أمتة عن الثقلين، و الشاهد الذى أشار إليه المصنف اما قوله صلعم: انى فرطكم على الحوض و انكم تبعى و انكم توشكون ان تردوا على الحوض فاسئلكم عن ثقلى كيف خلفتمونى فيهما. و قد جاء هذا القول فى حديث نقله المصنف عن الزرندى فى «نظم درر السمطين». أو قوله صلعم: و انى سائلكم حين تردون على عن الثقلين، و قد جاء هذا القول فى حديث نقله المصنف عن الطبرانى فى الكبير و الضياء فى «المختاره» و أبو نعيم فى «الحليه»، و جاء أيضا فى حديث نقله المصنف عن ابن عقده فى الموالاه و أبى موسى المدينى فى الصحابه و أبى الفتوح العجلى فى فضائل الخلفاء و الله اعلم (١٢)

يده على رأس عليّ و هو جالس إلى جنبه، وقال: آيه حَبِّي حَبِّ هذا من بعدى].

و ابن حجر مكي در «صواعق» گفته: [الآيه الزابعه: قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ .

أخرج الدّيلمى عن أبى سعيد الخدرى أنّ النَّبىَّ صَلَّى اللهُ عليه و سلّم.

قال: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولايه على. و كان هذا هو مراد الواحدى بقوله:

روى فى قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، أى عن ولايه على و أهل البيت، لأنّ الله أمر نبيه صَلَّى اللهُ عليه و سلّم أن يعرّف الخلق أنّه لا- يسألهم عن تبليغ الرساله أجزاً إلاّ- المودّة فى القُربى، و المعنى أنّهم يسألون هل والوهم حقّ الموالاه كما أوصاهم النَّبىُّ صَلَّى اللهُ عليه و سلّم أم أضاعوها و أهملوها؟ فتكون عليهم المطالبه و التّبعه. انتهى. و أشار بقوله: كما أوصاهم النَّبىُّ صَلَّى اللهُ عليه و سلّم إلى الاحاديث الواردة فى ذلك و هى كثيره و سيأتى منها جمله فى الفصل الثانى. و من ذلك:

حديث مسلم عن زيد بن أرقم، قال:

قام فينا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلّم خطيباً فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: أمّا بعد أيّها النَّاس! إنّما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتينى رسول ربّى عزّ و جلّ فأجيبه، و إنى تارك فيكم الثقلين أوّلهما كتاب الله عزّ و جلّ فيه الهدى و التّور، فتمسكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به، و حتّ فيه و رغّب فيه، ثم قال: و أهل بيتى، أذكركم الله عزّ و جلّ فى أهل بيتى، ثلاث مرّات].

و شيخ محمود شيخانى قادرى در «صراط سوى» گفته: (قال الامام الواحدى: هذه الولاية التى أثبتها النَّبىُّ صَلَّى اللهُ عليه و سلّم مسؤلون عنها يوم القيمة

وروى فى قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، أى عن ولايه عليّ و أهل البيت لأنّ الله تعالى أمر نبيه صَلَّى اللهُ عليه و سلّم أن يعرّف الخلق أنّ لا- يسألهم على تبليغ الرّساله إلاّ المودّة فى القُربى. و المعنى: أنّهم يسألون هل والوهم حقّ الموالاه كما أوصاهم رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلّم أم أضاعوها و أهملوها؟ فيكون عليهم المطالبه و التّبعه، انتهى. قلت: و

أخرج الدّيلمى عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه مرفوعاً فى معنى قوله: وقفوههم. الآية. أى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولايه على بن أبى طالب. و يشهد لهذا المعنى ما تقدّم من

قول النَّبىِّ (صلى الله عليه و آله) فى بعض الطّرق المقدّمه: و الله سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و أهل بيتى].

و نیز محمود شیخانی قادری در رساله «تحفه المحبتین لآل طه و یس» بعد ذکر آیه مؤدّت گفته: [قال الواحدی: و هذه الموده مسئول عنها يوم القيمة، و ذلك لقوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، أى عن محبة النبي (صلى الله عليه و آله) و أهل بيته. و المعنى كما قال الواحد: أنهم يسألون أنهم أحببوههم و والوهم حق الموالاة أم أضاعوهم و قاتلوهم و أهملوهم؟ فيصدق عليهم قوله تعالى: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ، الآية. و

أخرج الدّيلمى عن أبى سعيد الخدرى مرفوعا فى معنى قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولايه على و أهل البيت.

و فى حديث: و الله سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و أهل بيتى].

و مولوى محمد مبین لکهنوی در «وسيله النجاه» گفته: [و آیه کریمه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، دالّ است برین که در روز حشر از همه بشر سؤال خواهد شد که در حقّ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علی نبینا و علیه، و أهل بیت خیر البشر چه سلوک کردید و حقوق موالات ایشان کما حقّه بجا آوردید یا نه؟ و آنچه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در ادای حقوق و اطاعت و انقیاد اوامر ایشان فرموده آن را سمعا و طاعه امتثال کردید یا تخلف نمودید؟ پس کسانی که مطابق فرموده رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم محبت آل سید الوری نمودند بروضه رضوان و حور و قصور جنان فائز خواهند شد، و هر که نعوذ بالله انحرافی از ایشان ورزید بعذاب نیران گرفتار خواهد گردید. و ازینجاست که روایت کرد مسلم از زید بن أرقم که ایستاده شد رسول خدا صلّى الله علیه و سلّم روزی در میان ما در حالی که خطبه بخواند بموضعی که آنجا آبی بود خوانده می شود آن موضع بضم خاء معجمه و تشدید میم، یعنی در غدیر خم که در میان مکه و مدینه بود، پس شکر و ثنا بجناب جلّ و علا کما هو أحرى بجا آورد، و نصیحت و پند بمردمان کما هو ألیق و أولى بود داد. بعد از آن فرمود: أمّا بعد حمد و ثنا بدانید و آگاه باشید ای مردمان! بدرستی که من بشرم، قریبست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من و قبول کنم او را. مراد ملک الموت است، یعنی: ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال نمایم، لهذا بشما وعظ می کنم

و می گویم که، می گذارم در میان شما دو چیز نفیس عظیم، اول آن قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هدی است، پس بگیرید و عمل کنید باوامر و نواهی آن و چنگ زنید بوی، و تحریر فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود باستمساک وی. بعد از آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند. یاد می دهانم خدا را در حق اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید چنانچه امثال باحکام کتاب الله از فرضست همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت بجوارح و ارکان و محبت و عقیدت و موذت و رسوخیت بایشان بقلب و جان واجب و فرض است.]

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: الآیه السادسة، قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. روایت کرده است واحدی که معنی آیه مسئولون عن ولایه علی و اهل البیت است، زیرا که خدای تعالی امر فرمود نبی خود را صلی الله علیه و سلم آنکه آگاه سازد خلق را بدین که سؤال نمی کند رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را از (بر.ظ) تبلیغ رسالت اجری مگر مودّه در قریب* و موالاه با ایشان حق موالاه چنانچه وصیت کرد ایشان را نبی خدا صلی الله علیه و سلم آیا عمل می کند وصیت را یا ترک می کند آن را؟* (و مراد این است که ایشان سؤال کرده خواهند شد که آیا موالاه کردند با ایشان حق موالاه، چنانچه وصیت کرد بایشان نبی خدا صلی الله علیه و سلم یا ضائع و ترک کردند آن را؟*ظ)، فیکون علیهم المطالبه و التبعه. و درین باب احادیث بسیار وارد شده اند.

أخرج مسلم عن زید بن أرقم، قال: قام فینا رسول الله صلی الله علیه و سلم خطیبا، فحمد الله و أثنی علیه.

قال: أمّا بعد، أيها الناس! إنما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتي نبی رسول ربّي فأجيبه و إنّي تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فتمسّكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به، و حثّ فيه و رغب فيه، ثم قال: و اهل بيتي، أذكركم الله عزّ و جلّ في اهل بيتي، ثلث مرّات. إلخ.]

وجه ۱۵- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجوب متابعت از اهلبیت و نقل

کلام فخر رازی درینکه هر کس را خداوند امر باطاعت او نماید معصوم باشد

وجه پانزدهم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف بتصریح

تمام و توضیح مثبت مرام حکم بتمسک و اقتدا و امر باتباع و اقتفای اهل بیت علیهم السّلام داده و پیروی این حضرات مقدّسه و قبول احکام این نفوس قدسیّه را واجب و متحتّم و فرض و لازم گردانیده، و در کمال ظهورست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اُمت خود را حکم باقتدای کسی که ازو خطا و خطل سرزند و ارتکاب مخالفت کتاب و سنّت کند نمی تواند فرمود. زیرا که این معنی علاوه بر آنکه مخالف عقل و نقل است خلاف لطف و شفقت و رحمت و رأفت بر اُمت نیز می باشد. پس ثابت شد که حضرات اهل بیت علیه السّلام که درین حدیث شریف حکم تمسک بایشان شده بلا شبهه و ریب معصوم بودند و هرگز خطا و خطل و عثار و زلل بریشان جائز نبود، و ازیشان گاهی مخالفت قرآن و سنّت متصوّر نمی شد، و بهمین سبب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم اُمت خود را بایشان حواله فرمود و بامر اتباع ایشان أبواب إحسان و مرحمت بگشود، و هر گاه عصمت این حضرات بمنصّه شهود رسید در امامت و خلافت ایشان هر شبهه که باشد باطل و هباء منثورا گردید. و بعد ازین چگونه می توان گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حق مساسی ندارد؟ هل هذا إلا ستر الشمس بالزّاح و إیثار کمال الجلع و الإیقاح؟! و گو این تقریر با وصفی که متانت و رزانت آن در کمال ظهورست و هرگز منصفی لیب دست ردّ بر آن نتوانست گذاشت و هرگز متدینّی همّت قیل و قال در آن نتوانست گماشت، لیکن چون حضرات اهل سنّت از عقل و إنصاف و تدین بمراحل دور افتاده اند و هرگز در وقت جواب کلام اهل حقّ التزام یکی از آن بر خود لازم نمی بینند، لهذا ناچار تصحیح و تصدیق این دلیل از کلام إمام المتکلمین ایشان که فخر رازی باشد بر آرم و مهر سکوت بر ألسنه مکابرین گذارم. پس مخفی نماند که او تصریح کرده به اینکه هر که حق تعالی حکم کرده باشد حتما و جزما برای اطاعت او ضرور است که او معصوم باشد، چنانچه در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفته: [إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرَ بَطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجُزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى بَطَاعَتَهُ عَلَى الْجُزْمِ وَ الْقَطْعِ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ

معصوما عن الخطاء إذ لو لم يكن معصوما من الخطاء لكان بتقدير إقدامه على الخطاء يكون قد أمر الله تعالى بمتابعته، فيكون ذلك أمرا بفعل ذلك الخطاء، و الخطاء لكونه خطاء يكون منهيا عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الامر و النبي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد و إنه محال. فثبت أن الله أمر بطاعه أولى الامر على سبيل الجزم، و ثبت أن كل من أمر الله تعالى بطاعته على سبيل الجزم و جب أن يكون معصوما عن الخطاء، فثبت قطعا أن أولى الامر المذكور في هذه الآية لا بد و أن يكون معصوما].

و ازین کلام رازی قطعا ثابت است که هر کسی که حق تعالی بطاعت او بر سبیل جزم و قطع حکم نماید ضرور است که او معصوم باشد، و چون قطعا ثابت شده که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) باطاعت اهل بیت قطعا و جزما حکم فرموده، پس ضرورست که این حضرات هم معصوم باشند حکم خدا و حکم رسول یکیست، تفریق در میان آن بر آوردن کار اهل اسلام نیست. علاوه بر آن آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَىٰ» دلالت دارد بر آنکه جمیع ارشادات آن حضرت صادر از وحی بوده، و شبهات رکیکه مخاطب درین آیه وافیة الهدایه که بر خلاف افادات ائمه اعلام و علمای کرام خود رغما لآنافهم بر آورده و بغرض حمایت خلیفه ثانی در کسر شأن رسول ربانی علیه و آله آلاف السلام ما تلیت السبع المثانی قصب السبق از هر ابر شانی برده، رد آن بوجه مبسوط در مصنفات اهل حق خصوصا «تشیید المطاعن» والد ماجد قدس الله نفسه مذکور است.

پس بلا شبهه امر جناب رسالت مآب باطاعت اهل بیت علیهم السلام حتما و جزما که در حدیث ثقلین وارد است بعینه حکم خدای تعالی باشد باطاعت آن حضرات، و چون باعتراف رازی واضح شد که حق تعالی حتما و جزما باطاعت غیر معصوم حکم نمی کند و بطاعت هر کسی که حتما و جزما حکم فرماید او معصوم می باشد، پس بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید که اهل بیت (علیه السلام) معصوم بودند. و قطع نظر ازین اگر فرض هم کنیم که العیاذ باللّٰه این حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) عین حکم خدا نبود، باز هم چون این قدر که مسلم شده که احکام جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) واجب التسلیم است و احتمال

خطر را در آن گنجایش نیست، پس بهر تقریری که از حکمِ اِلهی باطاعتِ حتمی و جزمی اُحدی عصمت او ثابت خواهد شد بهمان تقریر عصمت اهل بیت علیهم السلام از حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) ثابت خواهیم کرد، حذو القذه بالقذه. و بحمد الله بودن امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عین امر ربّانی بحدی واضح و لائح است که منصفین علمای اهل سنت بلا تأمل معترف بآن می شوند، کما ستعرفه عنقریب إنشاء الله تعالی من عباره «دراسات اللیب» للفاضل السنّدی الأریب.

وجه ۱۶- اثبات عصمت اهل بیت از حدیث ثقلین و نقل کلمات

وجه شانزدهم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تمسک باهل بیت علیهم السلام را مثل و نظیر تمسک بقرآن قرار داده، و اینهم مثبت عصمت حضرات اهل بیت علیهم السلام است. چه پر ظاهر است که سوای اهل عصمت دیگری شایان این مرتبه نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمسک را باو نظیر و شبیه تمسک بقرآن قرار دهند و بر اُمت خود اتباع و اقتفای او را مثل اتباع و اقتفای قرآن مجید واجب و لازم گردانند، زیرا که قرآن مجید بمفاد «و اِنَّه لَکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» از هر باطل و خطا معزّا و مبرا است، پس لابد است که قرین و سهیم او در وجوب اتباع و اقتفای مثل قرآن منزه و معصوم بوده باشد، و هرگز جائز نیست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر معصوم را مقرون بقرآن قرار داده، العیاذ بالله امّ خود را اغراء بالجهل فرموده باشد. و هر گاه عصمت اهل بیت علیهم السلام ثابت و محقق گردید، در امامت این حضرات شک و ریبی باقی نماند، و لله الحمد علی ذلک.

و از آنجا که عصمت این حضرات بوجهی که معروض شد قابل انکار نبود، لهذا ابن حجر مکی با وصف آن همه تعصّب و تشدّد خود در «منح مکیه- شرح قصیده همزیه» ایمای باین مطلب نموده، چنانچه گفته: [

و فی الحدیث: اِنّی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلّوا بعدی، کتاب الله و عترتی. فلیتأمّل کونه قرنهم بالقرآن فی أنّ التمسک بهما یمنع الضلال و یوجب الکمال].

و علامه محمد معین بن محمّد امین السنّدی در «دراسات اللیب» در ذکر

حدیث ثقلین این مطلب را بعنوان حسن أداء نموده، چنانچه می فرماید: [فانتظرنا لفظا فی هذا الحدیث یفسر حدیث مسلم علی ما فهمنا فاذا الترمذی أخرج و قال: حسن غریب

أنه صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال: إني تارك فيكم ما إن تمسّيتكم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر. كتاب الله عزّ و جل جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتمسّك بهم و بأن تبعاعهم كتباع القرآن على الحق الواضح و بأنّ ذلك أمر متحتّم من الله تعالى لهم و لا يطرأ عليهم فى ذلك ما يخالفه حتّى الورود على الحوض، و إذا فيه حث بالتمسّك بعد حثّ على وجه أبلغ، و هو

قوله: فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فقلنا حدیث مسلم حدیث صحیح ظاهر فى معنى فسّره على ذلك المعنى حدیث حسن آخر، فثبت معناه نصا من النبی صَلَّى اللهُ عليه و سلم فأمتنا به فى نظائره من صحاح الأحادیث و الحمد لله ربّ العالمین].

وجه ۱۷- اثبات عصمت ایشان را جمله «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی»

وجه هفدهم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم بجمله بلیغه»

ما إن تمسّيتكم بهما لن تضلّوا بعدى «تمسّيتكم بأهلیت علیهم السّلام را مانع از ضلال اُمت وانموده و ضلال را در صورت تمسّيتكم بایشان بکمال مبالغه بحرف «لن» که مقتضی تأیید است منفی فرموده، و پر ظاهر است که کسانی که تمسّک بایشان موجب نفی ضلال اُمت باشد خود بالأولی معصوم عن الضلال خواهند بود و صدور مخالفت کتاب و سنت از ایشان از قبیل محال خواهد بود، و هذا أيضا كاف لا لإثبات عصمتهم الكاملة المستلزमे لإمامتهم الفاضله، و لله الحجة البالغة و له المنّة السّابغة.

و مخفی نماند که أبو نصر عتبی که از علمای عظام اهل سنّت می باشد در صدر «تاریخ یمینی» بصراحت تمام و بلاغت کلام افاده نموده که کتاب خدا و عترت جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم هر دو حمایت می کنند اقدام را از لغزش و عقول را از گمراهی و قلوب را ازین که مریض شود و شکوک را ازین که عارض گردد. پس هر که تمسّک نماید بثقلین پس بتحقیق که در راه نیک سلوک نموده و از لغزش مأمون شده و بغنا سودمند گردیده، و هر که از ثقلین إعراض کرده پس بتحقیق که سوء اختیار نموده و

راکب خسران شده و ادبار را ردیف خود گردانیده، و این افاده بلیغه او که در ما سبق بنصوص ألفاظه گذشته و آینده نیز بگوشت إنشاء الله تعالى می خورد، دلیل واضح و برهان لائح معصومیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد، پس هر که از دلالت این حدیث بر مطلوب اهل حق مثل شاهصاحب ابا و انکار نماید بلا شبهه گونه دین و ایمان خود می خراشد! و جلال الدین سیوطی که از علمای اعلام و حفاظ فخام سنیّه است در صدر رساله «اساس» گفته: [الحمد لله الذي وعد هذه الأئمة المحمديّيه بالعصمه من الضلاله ما إن تمسّكت بكتابه و عتره نبيّه، و خصّ آل البيت النبوي من المناقب الشريفة ما قامت عليه الأحاديث الصّحيحه بساطع البرهان و جليّه]. و این عبارت نیز چنانچه می بینی برای منکر عصمت اهل بیت علیهم السّلام بلحاظ تقریر سابق فی الکلام، دامغ رأس است و هادم أساس، و الله العاصم عن وسواس الخناس الّذي يوسوس في صدور النّاس من الجنّه و النّاس .

وجه ۱۸- دلالت جمله «و انهما لن يعترقا...» بسر نفی مخالفت ایشان با

قرآن و اثبات عصمت و امامت، بنقل کلمات علمای کبار سنیّه درین باره

وجه هیجدهم آنکه: درین حدیث شریف در حق ثقلین جمله:

و إنهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض، وارد شده و ظاهر است که مراد از عدم افتراق اهل بیت علیهم السّلام از قرآن همین است که مخالفت قرآن گاهی از ایشان سرنمیزند و این حضرات هیچوقت خلاف آن حکم نمی فرمایند، و اگر در محلّ واحد هم عملا یا حکما معاذ الله خلاف قرآن مجید از ایشان سرمیزد افتراقشان از قرآن لازم می آمد و کلام صدق نظام سرور آنان علیه و آله آلاف السّلام نعوذ بالله من ذلك کذب و خلاف واقع می گردید.

پس بحمد الله تعالى ثابت شد که اهل بیت علیهم السّلام هرگز حکما و عملا مخالفت قرآن نمی فرمودند و اقوال و أفعالشان همه موافق قرآن و مطابق کلام ایزد مّنان می بود، و لا معنى للعصمه غير هذا. و هر گاه عصمت اهل بیت علیهم السّلام ثابت شد اَحَقِّيَّت ایشان بخلافت أظهر من الشمس و أبين من الاعمس گردید، چه با وجود معصوم غیر معصوم را در خلافت بهره نمی رسد و چون ثلاثه بالاتفاق معصوم نبودند،

هرگز قابلیت خلافت برایشان حاصل نبود خصوصا با وجود اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله عليهم أجمعين، هذا هو المدعى الحق الذي لا ينكر، و من استراب فيه فهو الجحود الأنكر.

و بحمد الله دلالت جمله عدم افتراق بر عصمت اهل بیت عليهم السلام از افادات علمای اعلام سنیه نیز واضح و لائح است.

علامه محمد معین بن محمد امین سندی در «دراسات اللیب» در ذکر حدیث ثقلین آنچه گفته و عنقریب ما آن را ذکر کردیم شاهد صادق برین مطلب است.

و نیز علامه محمد معین سندی در «دراسات اللیب» در ذکر حدیث ثقلین بعد کلام سابق گفته: [و مع هذا لم نأل جهدا فی طلب الطرق الاخری تزيد الصّحة علی الصّحة و یزید (یؤید.ظ) بعضها بعضا، فوجدنا

أخرج أحمد في مسنده، و لفظه: إني أوشك أن أدعي فأجيب، و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي، و إنّ اللطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض، فانظروني بما تخلفوني فيهما. و سنده لا بأس به فازدنا منه أن كلّ إخباراته صلى الله تعالى عليه و سلّم و إن كان وحيا من الله سبحانه و لكن هذا وحى أظهره به و أسنده إلى الله سبحانه،

فقال: أخبرني اللطيف الخبير، و فيه من تأكّد إخبار كونهم على الحقّ كالقرآن و صونهم أبدا عن الخطاء كالوحي المنزل ما لا يخفى على الخبير. و فيه أنّ

قوله صلى الله تعالى عليه و سلّم أنّهما لن يفترقا إلخ، ليس بدعاء مجرد على بعد أن يكون مرادا بل هو إخبار من الله سبحانه و تعالى، و أنّ

قوله في بعض الروايات: إني سألت لهما ذلك، دعاء مجاب متحتّم بإخبار اللطيف تعالى، و من تجلّى الفاظ (الحاظ.ظ) لطفه أن سرى روح القدس الحقّ في علومهم كسرايته في القرآن أو سرى سرّ الأتحاد بين مداركهم و بين القرآن فنيطت به أشدّ نياط لن يفترقا بسببه أبدا. و إلى ذلك التلويح باختيار اللطيف ههنا من بين أسماء الله تعالى و عدم الافتراق هذا بينهما إنّما هو في الحكم فلا يحكمون بحكم لا يحكم به الكتاب و السنه في هذا الحديث داخل في الكتاب على ما صرّحوا به.]

ثقلین آمده و نقل کلمات علما مبنی بر دلالت آن بر امامت خاصه امیر المؤمنین

وجه نوزدهم آنکه: در بعض طرق این حدیث شریف وارد شده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذکر کتاب و اهل بیت علیهم السلام بالخصوص در شأن والا شأن جناب امیر المؤمنین ارشاد فرمود:

هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض، و این ارشاد باسداد از قبیل تخصیص بعد التعمیم است و دلیل قاطع و برهان ساطع بر عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد، پس چگونه عاقلی بعد این تصریح صریح در اَحْقِیَّتِ آن جناب بخلافت شک و ریب می تواند نمود و آفتاب بی سحاب را بگل می تواند اندود؟! حالا بعض عبارات علمای سنی که متعلق باین ارشاد باسداد است باید شنید.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد آوردن حدیث ثقلین بروایت جناب ام سلمه رضی الله عنها گفته:]

و أخرجه جعفر بن محمد الرزاز عنها (۱):

بلفظ سمعت رسول الله صلى الله عليه في مرضه الذي قبض فيه، يقول و قد امتلأت الحجره من أصحابه: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدمت إليكم القول معذره إليكم. ألا! إنني مخلف فيكم كتاب ربّي عزّ و جلّ و عترتي أهل بيتي.

ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى یردا علی الحوض فأسألها ما خلفت فيهما].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ضمن فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:]

و فی روايه، أنه صلى الله عليه و سلم قال في مرض موته: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدمت إليكم القول معذره إليكم. ألا! إنني مخلف فيكم كتاب ربّي عزّ و جلّ و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي فرفعها، فقال:

هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى یردا علی الحوض فأسألها ما خلفت فيهما].

و شيخ بن عبد الله العيد روس اليمنى در «عقد نبوي» در ضمن فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:]

و فی روايه، أنه صلى الله عليه و سلم قال في مرض موته:

أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي، وقد قدمت إليكم القول معذره إليكم، ألا! إنني مخلف فيكم كتاب ربي عز وجل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض فأسألهما ما خلفت فيهما].

و أحمد بن الفضل محمّد باكثير المكي در «وسيله المآل» در سياق طرق حديث ثقلين بعد ذكر روایت أم سلمه رضی الله عنها گفته:]

و أخرجه محمّد بن جعفر البراز (الرزاز.ظ) عنها(١) بلفظ: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم في مرضه الذي قبض فيه و قد امتلأت الحجره من أصحابه، قال: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدمت القول معذره إليكم، ألا! إنني مخلف فيكم كتاب الله عز وجل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي (عليه السلام) فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض فأسألهما عما خلفت فيهما. أخرجه الدار قطنى].

و محمود بن محمد بن علي الشيخاني القادري در «صراط سوى» در ضمن روايات حديث ثقلين بعد ذكر روایتی از جناب أم سلمه رضی الله عنها گفته:]

و أخرج محمّد بن جعفر الرزاز بلفظ: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم في مرضه الذي قبض فيه، يقول و قد امتلأت الحجره من أصحابه: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدمت إليكم القول معذره إليكم، ألا! إنني مخلف فيكم كتاب ربي عز وجل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض فأسألهما ما خلفت فيهما].

و شيخ سليمان بن إبراهيم المعروف بخواجه كلان الحسيني البلخي القندوزي در «ينابيع الموده» گفته:]

و أخرج ابن عقده(٢) من طريق عروه بن خارجه عن فاطمه الزهراء رضی الله عنها، قالت: سمعت أبي صلى الله عليه و سلم في مرضه الذي قبض فيه

ص: ٩١

١- أي: عن أم سلمه (١٢)

٢- الصحيح أن المخرج لهذا الحديث هو جعفر بن محمد الرزاز و ينتهي الاسناد الى أم سلمه رضی الله عنها كما لا يخفى على من راجع كتاب « جواهر العقدين » للسمهودي و غيره من الكتب (١٢ ن)

يقول وقد امتلأت الحجرة من أصحابه: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا وقد قدمت إليكم القول معذرة إليكم. ألا! إنني مخلف فيكم كتاب ربّي. عزّ وجلّ و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد عليّ فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض فأستلکم ما تخلفوني فيهما].

و درین سیاق مبهرا الاتساق علاوه بر آنچه ما ذکر کردیم از اقوال و افعال جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چند امر دیگرست که عاقل بصیر و فطن نحیر بر آن بر مطلوب و مقصود حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله و سلم در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بخوبی پی می برد و راه ایقان و ایمان باقدام تصدیق و اذعان می سپرد، و لا یتبئک مثل خیر.

وجه ۲۰- دلالت جمله «اللهم وال من والاه...» درین حدیث بر امامت خاصه

امیر المؤمنین و نقل عبائر اهل سنت

وجه بیستم آنکه: از بعض سیاقات حدیث ثقلین واضح و آشکارست که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث شریف را ارشاد فرمود، در آخر کلام در مقام دعا برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام اینهم از حضرت ربّ العزه درخواست کرد که حقّ را همراه آن جناب دائر گرداند، و دلالت این کلام حق انضمام بر عصمت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام أظهر من الشمس و آیین من الامس است، پس چگونه می توان گفت که مقصود آن جناب از اصل حدیث ثقلین اثبات عصمت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام عموما و اظهار عصمت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصوصا نبود؟! و هر گاه این مطلب ازین حدیث ثابت و مبرهن گردید انکار و جحود مخاطب عنود از دلالت این حدیث شریف بر مدّعی اهل حق باطل محض و سفساف بحث بر آمد.

حالا سیاقی که مشتمل بر ما ذکر است از کتب علمای اعلام سّیّه باید شنید.

عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث در «روضه الأحباب» در ذکر حجّه الوداع گفته: [در اثنای مراجعت چون بمنزل غدیر خمّ که از نواحی جحفه است رسید، نماز پیشین را در اول وقت گزارد و بعد از آن روی بسوی یاران کرد و فرمود:

ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ یعنی: آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان؟ و روایتی آنکه فرمود: گویا مرا بعالم بقا

خواندند و من اجابت نمودم، بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم و یکی از دیگری بزرگتر است: قرآن و اهل بیت من. به بینید و احتیاط کنید بعد از من که بآن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود؟ و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهد کرد؟ و آن دو امر از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند. آنگاه فرمود: بدرستی که خدای تعالی مولای من است و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی (علیه السلام) را بگرفت، و فرمود:

من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أدر الحقّ معه حيث كان].

و نور الدین علی بن ابراهیم الحلّبی الشافعی در «إنسان العیون فی سیره الامین و المأمون» در ذکر واقعه غدیر گفته: [ثمّ حضّ علی التمسک بکتاب الله و وصی بأهلیته، آی:.

فقال: إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.

و قال فی حقّ علیّ کرم الله وجهه، لمّا کثر علیهم «أ لست أولى بکم من أنفسکم» ثلثا و هم یجیبونه صلّی الله علیه و سلّم بالتصدیق و الاعتراف، و رفع صلّی الله علیه و سلّم ید علیّ کرم الله وجهه و قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحبّ من أحبّ، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحقّ معه حيث دار].

و این سیاق کامل الاشراف را شیخ عبد الحقّ دهلوی در «مدارج النبوه» و عبد الرّحمان چشتی در «مرآه الأسرار» نیز آورده اند، کما لا یخفی علی من راجع الکتابین.

و از آنجا که دلالت حدیث ثقلین و دلالت

حدیث «أدر الحقّ معه حيث دار» بر مطلوب و مرام اهل حقّ کرام که عصمت حضرات اهل بیت علیهم السلام عموما و عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصوصا می باشد، هرگز محلّ کلام نبود، لهذا علامه عجیلی شافعی این هر دو حدیث را شاهد حجّیت اقوال جناب امیر المؤمنین علیه السلام قرار داده: چنانچه در «ذخیره المآل» گفته:

و ذكره عباده و نظره و حجّه أقواله و خبره

أخرج السيوطي رحمه الله، في الكبير: [عن عائشه رضي الله عنها أنه قال صلى الله عليه و آله و سلم: ذكر عليّ عباده.

و عن ابن مسعود: النظر إلى عليّ عباده. و أما الاحتجاج بقوله فلائنه المراد بالعترة علي ما ذهب إليه أبو بكر الصديق في

حديث إني تارك فيكم الثقلين،

و لحديث اللهم أدر الحقّ معه حيث دار.

و أخرج السيوطي في الكبير قوله صلى الله عليه و آله و سلم: أنا و هذا حجّه عليّ أمتي يوم القيمة. يعني عليّ بن أبي طالب، و

هذا في الدنيا الحجّه و المحجّه].

وجه ٢١- دلالت جملة «ناصرهما لي ناصر...» بر عصمت اهل بيت و كلمات

بزرگان قوم درين باره

وجه بيست و يكم آنكه: جناب سرور كائنات عليه و آله أفضل الصّيلوات و التّحيّات درين حديث شريف در حقّ ثقلين ارشاد

فرموده:

ناصرهما لي ناصر، و خاذلهما لي خاذل، و وليهما لي وليّ، و عدّوهما لي عدوّ، كما سمعت سابقا عن «كتاب المناقب» لابن المغازلي و «نظم درر السّيمطين» للحافظ الزرندي و «محاسن الازهار» للفقيه حميد المحلّي و «جواهر العقدين» للعلامه السّيهودي و «وسيله المآل» لأحمد بن الفضل بن محمّد باكثر المكيّ و «الصّيراط السّوي» للمحمود القادري و «ذخيره المآل» لأحمد بن عبد القادر العجيلي.

و اين ارشاد باسداد حضرت خير العباد عليه و آله آلاف السّلام إلى يوم المعاد دليل واضح و برهان لائح بر عصمت اهل بيت عليهم السّلام می باشد. و بحمد الله دلالت اين ارشاد هدايت بنياد برين مطلوب مرغوب بحسب اعتراف حسام الدين أبي عبد الله حميد بن أحمد المحلّي و ارتضاء علامه محمّد بن إسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصّنعاني ثابت و محقق است.

علامه مذکور در كتاب «روضه نديّه» بعد نقل سياق حديث ثقلين مشتمل برين ارشاد باسداد از كتاب «محاسن الازهار» حميد محلّي گفته: [و تكلم الفقيه حميد علي معانيه و أطال و لنقل بعض ذلك قال (رحمه): منها: فضل العتره عليهم السّلام و وجوب رعايه حقّهم حيث جعلهم أحد الثقلين الذين يسأل عنهما و أخبر بأنّه سئل لهم اللّطيف الخبير و قال: فأعطاني، يعني استجاب له دعائه فيهم. و منها:

قوله ناصرهما لي ناصر،

و خاذلها لی خاذل، و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو، و هذا یقتضی (یقضی. ظ م) بأنهم قائلون بالصدق و قائمون بالحق لأنه قد جعل ناصرهما، یعنی الكتاب و العتره، ناصر له علیه السّلام، و خاذلها خاذلا له، و نصرته (صلعم) واجبه و خذلا نه حرام عند جمیع اهل الاسلام، كذلك یكون حال العتره الكرام علیهم السّلام. و هذا یوجب أنّهم لا- یتفقون علی ضلال و لا- یدینون بخطاء، إذ لو جاز ذلك علیهم حتّی یعمّمهم كان نصرهم حراما و خذلانهم فرضا، و هذا لا یجوز لأنّ خبره فیهم عامّ یتناول جمیع أحوالهم و لا یدلّ علی التّخصیص، و زاده بیانا و أردفه برهانا

بقوله: و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو.

و هذا یقتضی كونهم علی الصّواب و أنّهم ملازمون للكتاب حتّی لا یحکمون بخلافه.

و فیہ أجلی دلالة علی أنّ إجماعهم حجّه یجب الرجوع إليها حیث جمع الرّسول (صلعم) بینهم و بین الكتاب. و فیہ أوفی عبره لمعتبر فی عطب معاویة و یزید و أتباعهم و أشیاعهم من سائر النّواصب الّذین جهدوا فی عداوة العتره النّبویه و السّلاله العلویّه].

ازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم:

ناصرهما لی ناصر، و خاذلها لی خاذل، و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو، مقتضی این معنی است که اهل بیت علیهم السّلام قائل بصدق و قائم (بحق. ظ م) هستند، زیرا که آن جناب ناصر کتاب و عترت را ناصر خود، و تارک ایشان را تارک خود گردانیده، و نصرت آن جناب واجب است و خذلان آن جناب حرام است نزد جمیع اهل اسلام، پس همچنین خواهد بود حال عترت کرام علیهم السّلام. و این معنی موجب آنست که این حضرات بر ضلالت متفق نمی شوند و بخطا اعتقاد نمی کنند، زیرا که اگر خطا برایشان عموما جائز شود نصرت ایشان حرام و خذلان ایشان فرض می گردد، و این امر جائز نیست زیرا که خبر آن جناب در حق ایشان عامّ است و شامل می باشد جمیع احوال ایشان را و هیچ دلیلی بر تخصیص دلالت نمی کند، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم کلام خود را در باب نصرت و خذلان قرآن و اهل بیت علیهم السّلام زیادت بیان بخشیده و برهان را ردیف آن ساخته بقول خود: و

ولیهما لی ولی و عدوهما لی عدو.

و این کلام مقتضی بودن ایشان بر صوابست و اینکه هستند ایشان ملازمین کتاب تا

اینکه حکم نمی کنند بخلاف کتاب. و درین مطلب أجلای دلالت است بر اینکه إجماع ایشان حجتی است که رجوع بآن واجب می باشد زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع فرموده است در میان ایشان و در میان کتاب، و درین کلام تمام تر عبرتست برای عبرت گیرنده در هلاک شدن معاویه و یزید و أتباع و أشیاع ایشان از سائر نواصب که کوشش کرده اند در عداوت عترت نبویه و سلاله علویّه. انتهى محصل کلام الحمید المحلیّ.

و هر گاه باین توضیح و تشریح عصمت اهل بیت علیهم السلام از کلام حقّ انضمام حضرت سرور انام علیه و آله آلاف سلام الملک المنعم ثابت و محقق گشت، باز در ثبوت خلافت و امامت این حضرات چه جای شکّ و ارتیاب است، و الله ولیّ التوفیق فی کلّ باب.

وجه ۲۲- دلالت عبارت «انهم لی یخرجوکم من باب هدی...» بر عصمت

و امامت حضرات و نقل کلام أبو نعیم اصفهانی

وجه بیست و دوم آنکه: از بعض سیاقات حدیث ثقلین واضح و لائح می گردد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب درین حدیث شریف در حقّ اهل بیت خود سلام الله علیهم أجمعین اینهم ارشاد فرموده:

و إنهم لن یخرجوکم من باب هدی و لن یدخلوکم فی باب ضلاله . یعنی: اهل بیت من شما را هرگز از باب هدایت خارج نخواهند کرد و هرگز در باب ضلالت داخل نخواهند نمود، و این کلام هدایت انضمام بتصریح تمام دلیل عصمت کامله حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد و عصمت مستلزم امامتست، پس چگونه می توان گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟ و هل هذا إلاّ جحود قبیح و عنود فزیح؟!.

أبو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن البراء بن عازب، قال: لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم الغدير، قام في الظهيره فأمر بقمم الشجرات و أمر بلالا فنادی فی الناس و اجتمع المسلمون، فحمد الله و أثنى علیه، ثم قال: يا أيها الناس! ألا- و يوشك أن أدعی و أجیب و إن الله سائلی و سائلکم، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد إنك قد بلغت و نصحت. قال: و إني تارك فيکم الثقلین قالوا: يا رسول الله! و ما الثقلان؟ قال: كتاب الله، سبب عنده (بيده. ظ) في السماء و سبب بأيديکم في الارض و عترتی اهل بيتی، و قد سألتهما (سألت لهما. ظ). ربّي

فوعدني أن يوردهما عليّ الحوض، و عرضه ما بين بصرى و صنعاء، و أباريقه كعدد نجوم السماء، فلا تسبقوا أهل بيتي فتفرقوا و لا تخلفوا عنهم فتضلّوا و لا تعلموهم فهم أعلم فإنّهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم في باب ضلاله، أحلم الناس كبارا و أعلمهم صغارا].

وجه ۲۳- دلالت صريح كلمات نبوی در بعض طریق حدیث ثقلین بر عصمت

اهلبیت بنقل صاحب کتاب «أربعین»

وجه بیست و سوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در بعض سیاقات حدیث ثقلین، عصمت حضرات اهل بیت علیهم السّلام بکلمات بلاغت آیات خود بأصرح وجوه و أوضح طرق بیان فرموده، و این معنی دلیل باهر و برهان قاهرست برینکه از جمله مقاصد عالیّه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم در ارشاد این حدیث شریف إظهار عصمت اهل بیت سلام الله علیهم أجمعین بود، و هذا كاف لا ثبات المطلوب و المقصود و عاف لتلبیس المنکر الجحود!.

حالا سیاق مذکور را که منور قلوب مؤمنین و شارح صدور موقنین است و بوجوه عدیده سدیده مثبت امامت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد باید شنید.

ابو عبد الله محمد بن مسلم بن ابي الفوارس الرازي در صدر «أربعین- فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السّلام» که نسخه آن بحمد الله پیش نظر قاصر حاضر است گفته:]

و قال التّبيّ صلی الله علیه و سلّم، إنّي تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فهما خليفتان بعدى، أحدهما أكبر من الآخر، سبب موصول من السماء إلى الارض، فان استمسكتم بهما لن تضلّوا، فإنّهما لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض يوم القيمة، فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتذهبوا، فإنّ مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك، و مثلهم فيكم كمثل باب حطّه في بنى إسرائيل، من دخله غفر له. ألا! و إنّ أهل بيتي أمان أمّتي، فاذا ذهب أهل بيتي جاء أمّتي ما يوعدون. ألا! و إنّ الله عصمهم من الضلاله، و طهرهم من الفواحش، و اصطفاهم على العالمين. ألا! و إنّ الله أوجب محبتهم، و أمر بمودتهم، ألا! و إنّهم الشّهداء على العباد في الدّنيا و يوم المعاد. ألا! و إنّهم أهل الولاية الدّالّون على طرق الهداية. ألا! و إنّ الله فرص لهم الطّاعة على الفرق و الجماعه، فمن

تمیّک بهم سلك، و من حاد عنهم هلك. ألا-او إنّ العتره الهادیه الطّیّین دعاه الدّین و أئمه المتّقین و سادّه المسلمین و قاده المؤمنین و أمناء ربّ العالمین علی البریّه أجمعین، الذّین فرّقوا بین الشّک و یقین و جاؤا بالحقّ المبین].

وجه ۲۴- عبارات علمای عظام سنیّه که حدیث ثقلین را موجه بمفاد آیه

تطهیر نموده اند برای اثبات عصمت اهل بیت

وجه بیست و چهارم آنکه: دلالت این حدیث شریف بر عصمت اهل بیت علیهم السلام بحدّی واضح و لائح است که علمای عظام سنیّه مضمون این حدیث شریف را موجه بمفاد آیه تطهیر و می نمایند و باین افاده سراسر ایجاد باب تبصیر و تذکیر بر عاقل خبیر می گشایند. پس چگونه بعد ازین جائز خواهد بود که کسی از ارباب الباب دلالت این حدیث شریف را بر مدّعی اهل حق منع نماید و راه جحود و إنکار بأقدام تباب و تبار پیماید؟! ابن حجر مکی که از جمله متعصّبین و متشدّدین اهل سنّت می باشد در «صواعق» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [ثمّ الذّین وقع الحثّ علیهم منهم إنّما هم العارفون بکتاب اللّهِ و سنّه رسوله، إذ هم الذّین لا یفارقون الکتاب إلی الحوض، و یؤیده الخبر السّابق].

لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم. و تمیّزوا بذلک عن بقیه العلماء، لأنّ اللّهِ أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا، و شرفهم بالکرامات الباهره و المزیای المتکاثره، و قد مرّ بعضها].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [باز بدانکه کسانى که ترغیب باقتدا و تمسّک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف بکتاب اللّهِ و سنّت پیغمبر (صلوات اللّهِ علیه) و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب اللّهِ مفارقت نمی کنند، و حدیث سابق که فرمود:

لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم، مؤید این قولست و باین صفت از بقیه علما ممتازند، زیرا که خدای تبارک و تعالی رجس و گناه ازیشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزیای متکاثره، چنانچه بعضی از آنها مذکور شد] انتهى.

و مولوی ولی اللّهِ لکهنوی در «مرآه المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین

گفته: [ثمّ الذين وقع الحثّ عليهم منهم إنّما هم العارفون بكتاب الله و سنّه رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب على (إلى.ظ) الحوض، و يؤيده

قوله: لا- تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم، و تميّزوا بذلك عن بقيه العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهره و المزايا المتكاثره، و العلم عند الله العزيز العلام].

و عجیلی در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و الذين وقع الحثّ عليهم إنّما هم العارفون منهم بالكتاب و السنّه، إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب إلى ورود الحوض، و يؤيده

حدیث «تعلّموا منهم و لا- تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم»، و تميّزوا بذلك عن بقيه العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا و شرفهم بالكرامات الباهرات و المزايا المتكاثرات].

وجه ۲۵- بقای ایمان اهلّیت از تعبیر ثقلین و دلالت اعلّیت بر افضلیت

و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان

وجه بیست و پنجم آنکه: یکی از آثار جلیله عصمت کامله اهل بیت علیهم السّلام که ازین حدیث شریف بمنصّه شهود می رسد آنست که ایمان این حضرات همه وقت باقیست و در حالت نزعهم زائل نمی شود، چنانچه ملک العلماء شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایه السعداء» در جلوه خامسه هدایت ثانیه گفته: [

و فی «المصابیح» و «المشکوه» عن زید بن أرقم. قال: قام رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، قال (فقال ظ):

إنّی تارک فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلّوا من بعدی، أحدهما أعظم من الآخر، کتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الارض و عترتی اهل بیتی و لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی (صلعم) و در آن ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیری آن را هرگز گمراه و بی راه نشوید بعد من، یکی از ایشان بهتر است از دیگری و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسنی است که درازی او از آسمان سوی زمین (است.ظ) دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل، هرگز پراکنده و جدا نشوند همیشه جمع باشند تا آنکه حاضر شوند بر حوض کوثر. پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود. یعنی اگر

تمسک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید، و اگر بگذارید ایشان را بی راه و هلاک گردید. و این حدیث دلیل است که ایشان چون با قرآن جمع باشند ایمان ایشان در حالت نزاع زائل نشود [انتهی].

و در کمال ظهور است که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعد وفات خود جماعتی را گذاشته باشد که بنص آن جناب اقتراان ایشان با کتاب الله منصوص بود، و بدین وجه ایمان ایشان در هر حال مصون و محفوظ بوده باشد و هیچوقت حتی در حال نزاع زائل نشود، چگونه اُمت را جائز خواهد که ایشان را در باب امامت و خلافت قبول نکنند، و دیگران را که هرگز این شرف جمیل را دارا نیستند و و ایمان ایشان فی وقت من الاوقات هم بمعرض ثبوت نرسیده بلکه شواهد کفر و نفاق ایشان مرّه بعد مرّه و کرّه غبّ کرّه منجلی گردیده امام و پیشوای خود سازند! هذا ما لا يجوزهُ ذو عقل و دین، و این ارتکبه شرذمه من المعاندين الرّادّین.

وجه ۲۶- دلالت اعلیّت اهلیت از تعبیر بثقلین و دلالت اعلیّت بر افضلیت

و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان

وجه بیست و ششم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب و اهل بیت علیهم السلام بثقلین تعبیر فرموده، و این تعبیر بلاغت تخمیر دلیل اعلیّت حضرات اهل بیت علیهم السلام است و اعلیّت دلیل افضلیت و مستلزم خلافت می باشد، کما مرّ غیر مرّه لا سیما فی مجلّد حدیث مدینه العلم.

اما اینکه تعبیر بثقلین دلیل اعلیّت حضرات اهل بیت علیهم السلام است، پس بحمد الله تعالی از افادات خود علمای اهل سنت واضح و آشکار می شود.

نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی به ذکر حدیث ثقلین در تنبیه أوّل گفته: [قلت: و الحاصل أنّه لمّا کان کلّ من القرآن العظیم و العتره الطّاهره معدنا للعلوم اللّدیّیه و الاسرار و الحکم النفیسه الشرعیّه و کنوز دقائقها و استخراج حقائقها أطلق صلی الله علیه و سلم علیهما الثقلین، و یرشد لذلك حثّه فی بعض الطّرق السّالفه علی الاقتداء و التّمسک و التّعلّم من اهل بیته، و

قوله فی حدیث أحمد الآتی: الحمد لله الذی جعل الحکمه فینا اهل البیت، و لما سیأتی أيضا فی الذّکر الخامس فی بیان معنی کونهم أمانا للأمه].

ازین عبارت ظاهر است که چون هر واحد از قرآن و عترت طاهره علیهم السّلام معدن علوم لدنیّه و أسرار و حکم نفیسه شرعیّه و خزانه های دقائق و محلّ استخراج حقائق آن علوم و أسرار و حکم بودند، لهذا آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم برین دو چیز إطلاق ثقلین نمود، و در کمال ظهور است که هر گاه حضرات اهل بیت علیهم السّلام مثل قرآن معدن علوم لدنیّه و أسرار و حکم نفیسه شرعیّه باشند و خزانه های دقائق و محلّ استخراج حقائق آن علوم و أسرار و حکم باشند لابدّ است که از غیر خود أعلم و أكمل بوده باشند: و هذا هو المطلوب.

و ابن حجر مکی نیز در بیان وجه تسمیه کتاب و عترت بثقلین، مسلک و طریق سمهودی پیموده عبارتی که قریب بعبارت اوست نسج نموده، چنانچه در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [سَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعُتْرَتَهُ، وَ هِيَ بِالْمِثْنَاءِ الْفَوْقِيَّةِ الْاَهْلَ وَ النَّسْلَ وَ الرَّهْطَ الْاَدْنَوْنَ، ثَقْلَيْنِ، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مَصُونٍ، وَ هَذَا كَذَلِكَ، إِذْ كُلُّ مِنْهُمَا مَعْدَنٌ لِلْعُلُومِ الدُّنْيِيَّةِ وَ الْاَسْرَارِ وَ الْحُكْمِ الْعَلِيَّةِ وَ الْاِحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، وَ لَذَا حَثَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْاِقْتِدَاءِ وَ التَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ التَّعَلُّمِ مِنْهُمْ، وَ

قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمه أهل البيت. و قيل: سمّيا ثقلين لثقل وجوب رعايه حقوقهما].

و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی نیز درین باب اقتفای اثر ابن حجر نموده بتغییر یسیر این معنی را بزبان فارسی ذکر فرموده، چنانچه در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و شاید که وجه تسمیه کتاب الله و عترت طاهره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بالثقلین از آنکه ثقل بفتح ثاء مثلثه در لغت شیء نفیس و مطهر و محفوظ را می گویند، و بلا شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفیس اند، زیرا که معدن علوم دنیّه و مخزن أسرار حکمیّه و عملیّه و شرعیّه هستند، و همین موجب حثّ رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم مردمان را باقتدا و تمسک و تعلّم ازیشانست.

قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم، الحمد لله الذي جعل فينا الحكمه أهل البيت و بعض (بعضی. ظ) گفته اند که نامیده اند اهل بیت و کتاب الله بثقلین برای ثقل

وجه ۲۷- دلالت اعلیّت اهل بیت از تعبیر بتقلین بر وجی دیگر و عبارات

علمای سنت

وجه بیست و هفتم آنکه: تعبیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب خدا و اهل بیت خود سلام الله علیهم بتقلین بوجه دیگر هم دلالت بر اعلیّت این حضرات دارد. بیانش اینک: علمای اعلام سنیّه در بیان وجوه تسمیه کتاب و عترت بتقلین این هم افاده کرده اند که: کتاب و عترت سبب صلاح و آبادی دین می باشد، و پر ظاهر است که نفوس قدسیّه که مثل قرآن مبین سبب آبادی دین باشند بلا شبهه و ارتیاب أعلم خلق الله أجمعین خواهند بود، و لا أقل رجحان ایشان در علم بر زمره أصحاب محلّ خفا و احتجاب نخواهد بود، و فی هذا قمع لرأس المعاند الجحود.

حالا شواهد این مطلب که اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم أجمعین مثل قرآن مبین سبب صلاح و آبادی دین می باشند باید شنید.

جار الله زمخشری در کتاب «فائق» گفته:

[النّبی صلی الله علیه و آله و سلم: خلفت فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی. الثّقل: المتاع المحمول علی الدّابّه، و إنّما قیل للجنّ و الانس الثّقلان، لأنّهما قطان الارض، فكأنّهما ثقلاها و قد شبّه بهما الكتاب و العتره فی أنّ الدین یستصلح بهما و یعمر كما عمرت الدّنیاء بالثّقلین] و شرف الدین حسن بن محمّد الطّیّبی در «کاشف-شرح مشکاه» گفته: [قوله:

الثّقلین، الثّقل المتاع المحمول علی الدّابّه، و إنّما قیل للانس و الجنّ الثّقلان، لأنّهما قطان الارض، فكأنّهما ثقلاها و قد شبّه بهما الكتاب و العتره لأنّ الدّین یستصلح بهما و یعمر كما عمرت الدّنیاء بالثّقلین].

و ملا علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» گفته: [و سمّیا بالثّقلین إمّا لثقلهما علی نفوس کارهیها أو لكثره حقوقهما فهما شاقان، أو لعظم قدرهما، أو لشدّه الاخذ بهما، أو لثقلهما فی المیزان من قبل ما أمر به فیهما، أو لأنّ عماره الدّین بهما كما عمرت الدّنیاء بالانس و الجنّ المسّمین بالثّقلین فی قوله تعالی: سنفرغ لكم أيّها الثّقلان].

و نیز ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاه» گفته: [قال صاحب «الفائق»

الثقل المتاع المجعول (المحمول. ظ) على الدابة، و إنما قيل للجنّ و الانس الثقلان لأنهما ثقال (قطان. ظ) الارض فكأنهما ثقلاها، و قد شبه بهما الكتاب و العتره في أنّ الدّين يستصلح بهما و يعمر كما عمرت الدّنيا بالثقلين].

و شيخ عبد الحق دهلوی در «لمعات-شرح مشکاه» گفته: [و يقال للجنّ و الانس الثقلان لأنهما يسكنان الارض و تعمر بهما فكأنهما ثقلاها، و بهذا الاعتبار أيضا سميا (سمّى. ظ) الكتاب و العتره ثقلين لأنه يستصلح بهما الدّين و يعمر كما عمرت الدّنيا بالثقلين].

و شهاب الدين احمد بن محمد بن عمر الخفاجی در «نسيم الرياض-شرح شفاى قاضى عياض» گفته: [و الثقلين تشبه ثقل، و هو ما يثقل من الثقل ضدّ الخفه، و هما الانس و الجنّ، فسمّاهما ثقلين تعظيما لشأنهما، و إن عماره الدّين بهما كما تعمر الدّنيا بالانس و الجنّ].

وجه ۲۸- دلالت قرین قرآن بودن اهلیت بر اعلیّت آن حضرات

وجه بیست و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم درین حدیث شریف اهل بیت علیهم السلام را قرین قرآن مجید قرار داده، و این معنی عند الامعان دلیل اعلیّت این حضرات است، زیرا که قرآن مجید و فرقان حمید معدن علوم ربّانیّه و مجمع معارف صمدانیّه است، پس قرین قرآن از اّمّت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم احدی نمی تواند شد إلا کسی که أعلم خلق بآن بوده باشد، زیرا که با وجود أعلم، غیر أعلم را قرین قرآن و نمودن ظلم صریح و حیف فضح است، و تنزیه و تبریّه ساحت علیای نبوی از آن واجب و لازم. و هر گاه اعلیّت اهل بیت علیهم السلام باین تقریر متین و تحریر رصین ظاهر و مستبین گردید، و اینهم مژه بعد مژه بدلائل کتاب و سنّت واضح شده که اعلیّت مستلزم خلافت است و با وجود أعلم غیر أعلم خلیفه نمی تواند شد، دیگر کیست که در دلالت حدیث ثقلین بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام کلامی آغاز نهد، و در چنین حقّ واضح و صدق لائح، لم و لا نسلم را بر زبان آورده داد مکابره فضحیه بدهد؟!

وجه ۲۹- محکوم فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله امت را بگرفتن علم

از اهلیت و استلزام آن مر اعلیّت حضرات را و نقل کلمات عامه

وجه بیست و نهم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم

أُمَّتِ خُود رَا مَحْكُومَ نَمُودَه بَه اَيْنَكِه اُخَذَ عِلْمَ اَز اَهْلَ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ نَمَايِنْدَ، وَ بِرَ ظَاهِرِ اسْتِ كِه اَيْنَ مَعْنَى مُسْتَلْزَمِ اَعْلَمِيَّتِ اَيْنَ حَضْرَاتِ مِي بَاشَد، زِيْرَا كِه اِكْرَ مَعَاذَ اللّٰهِ دَرِ اَصْحَابِ جَنَابِ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ كَسِي مِي بُوْد كِه اَعْلَمَ اَز حَضْرَاتِ اَهْلِ بَيْتِ بُوْدَه بَاشَد مِي بَايَسْتِ كِه هَمَانِ كَسِ دَرِ اَيْنِ حَدِيثِ مَأْخُذِ عِلْمِ قَرَارِ دَاَدَه شُوْد، چِه اَرْجَاعِ مَرْدَمِ بَسُوِي غَيْرِ اَعْلَمَ بَا وَصْفِ اَعْلَمِ تَرْجِيحِ مَرْجُوحِ وَ ظَلَمِ مَقْبُوحِ وَ اِغْرَاءِ بِالْجَهْلِ وَ خَسْفِ عَلٰى الدَّلِّ مِي بَاشَد كِه اَحْدِي اَز اَرْبَابِ عُقُولِ وَ اَحْلَامِ اَرْتِكَابِ اَنْ نَمِي تُوَانَدِ كَرْدَ، چِه جَايِ حَضْرَتِ خَيْرِ الْاِنَامِ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ اَفْضَلِ الصَّلٰوَه السَّلَامِ. وَ چُونِ اَعْلَمِيَّتِ حَضْرَاتِ اَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ اَز اَيْنِ مَقَامِ بِرِ اَصْحَابِ اَفْهَامِ ظَاهِرِ وَ اَشْكَارِ كَرْدِيْدِ، دَرِ خِلَافَتِ وَ اِمَامَتِ اَيْنِ حَضْرَاتِ رِيْبِي نَمَايِنْدَ، وَ ذَلِكُ لِاَنَّ الْاَعْلَمَ اَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْاِمَامَةِ وَ لَا تَعُدُّ وَ عَنْهُ اِلَى عِيْرِهِ الرِّيَاسَةِ وَ الرِّعَايَةِ.

وَ هَرِ چِنْدِ دَلَالَتِ اَيْنِ حَدِيثِ شَرِيْفِ بِرِ اُخَذَ عِلْمَ وَ تَعَلَّمَ اَز اَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ اَوْضَحَ وَ اَصْرَحَ اَز اَنْسْتِ كِه مَحْتَاَجِ بَاسْتِشْهَادِ بُوْدَه بَاشَد، لِيَكُنْ بِنَا بِرِ اِفْحَامِ خِصَامِ شَطْرِي اَز كَلِمَاتِ عِلْمَايِ اَعْلَامِ سَيِّئِهِ مَتَعَلَّقِ بَاَنْ بَايَدِ شَنِيْدِ.

عِلْمَهُ تَفْتَازَانِي دَرِ «شَرْحِ مَقَاصِدِ» كَفْتَه: [فَانِ قِيْلَ: قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً وَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: اِنِّي تَرَكْتُ فَيْكُمْ مَا اِنْ اُخَذْتُمْ بِه لَنْ تَضِلُّوْا، كِتَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ عِتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي.

وَ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوَه وَ السَّلَامُ: اِنِّي تَارَكْتُ فَيْكُمْ التَّثَلُّيْنَ كِتَابَ اللّٰهِ فِيْهِ الْهُدٰى وَ النُّوْرُ، فَخُذُوْا بِكِتَابِ اللّٰهِ وَ اسْتَمْسِكُوْا بِه وَ اَهْلَ بَيْتِي، اُذْكَرْكُمْ اللّٰهُ فِيْ اَهْلِ بَيْتِي، اُذْكَرْكُمْ اللّٰهُ فِيْ اَهْلِ بَيْتِي، وَ مِثْلُ هٰذَا يَشْعُرُ بِفَضْلِهِمْ عَلٰى الْعَالَمِ وَ غَيْرِهِ. قُلْنَا: لَا تَصَافَهُمُ بِالْعِلْمِ وَ التَّقْوٰى مَعَ شَرَفِ النَّسَبِ. اَلَا تَرٰى اَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوَه وَ السَّلَامُ قَرْنَهُمْ بِكِتَابِ اللّٰهِ تَعَالٰى فِيْ كَوْنِ التَّمَسُّكِ بِهَمَا مُنْقِذًا عَنِ الضَّلٰلَةِ، وَ لَا مَعْنٰى لِّلْتَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ اِلَّا الْاِخْذَ بِمَا فِيْهِ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْهُدٰيَةِ، فَكَذَا فِي الْعِتْرَةِ وَ لِهٰذَا

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ اَبْطَأَ بِه عَمَلُهُ لَمْ يَسْرِعْ بِه نَسَبُهُ].

وَ عِلْمَهُ مُحَمَّدِ مَعِيْنِ بِنِ مُحَمَّدِ اَمِيْنِ سِنْدِي دَرِ «دِرَاسَاتِ اللَّيْبِ» دَرِ بَيَانِ حَدِيثِ

ثقلین گفته: [فظاهر الحث بالتمسک بهم التمسک بأخذ الاحکام الالهیه منهم دلیله قرانهم فی ذلك بکتاب الله و الاخبار بترتب عدم الضلال علیه كما بالتمسک بالکتاب].

و احمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المآل» گفته: [و محصل

حدیث السیفینه: و ائنی تارک فیکم، الحث علی التعلق بحبلهم و حبهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن اخلاقهم و شیمهم. فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه و اذی شکر النعمه و من تخلف عنهم غرق فی بحار الکفر و تیار الطغیان فاستوجب النیران، فقد ورد ان بغضهم یوجب دخول النار و کل عمل بدون و لائهم غیر مقبول و کل مسلم عن حبهم مسئول، و اذا هم علی کاهل الصبر محمول].

و نیز در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محصیله ما تقدم فی محصل حدیث السیفینه من الحث علی اعظامهم و التعلق بحبلهم و حبهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن اخلاقهم شکرا لنعمه مشرفهم صلوات الله علیه و علیهم].

و نیز در «ذخیره المآل» گفته:

تعلموا منهم و قدموهم تجاوزوا عنهم و عظموهم

أما التعلم منهم فقد صح أنهم معادن الحكمة، و صح فی

حدیث الثقلین: فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تعلموهما فأنهما أعلم منكم].

و عبارات سمهودی و ابن حجر مکی و ولی الله لکهنوی که عنقریب در وجه بیست و ششم گذشته نیز مصرح است به اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین مردم را حث و ترغیب فرموده بر اقتدا و تمسک و تعلم از اهل بیت علیهم السلام، فراجعها إن شئت.

وجه ۳۰- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه علم بنی صلی الله علیه و آله بطور

میراث بجناب امیر رسید، و دلالت آن بر اعلمیت آن حضرت و نقل کلام فرقانی

وجه سی ام آنکه: این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بطور میراث بجناب امیر المؤمنین علیه السلام رسیده بود، و این معنی نیز دلیل صریح اعلمیت آن جناب می باشد، و الأعلمیه تستلزم الامامه و الخلافه، كما لا يخفى علی أصحاب السلامه من الآفه.

اما اینکه این حدیث شریف دلیل رسیدن علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسوی

جناب أمير المؤمنين عليه السلام می باشد بنهج میراث، پس بحمد الله از افاده ارباب عرفان و اکابر اصحاب ذوق و وجدان سئیه واضح و عیانست.

سعید الدین محمد بن احمد فرقانی در «شرح فارسی قصیده تائیه فارضیه» بشرح شعر:

و أوضح بالتأویل ما کان مشکلا علی بعلم ناله بالوصیه

علی ما نقل عنه گفته: [پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه مشکل بود، و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر، چنانچه در آن معرض گفته است: لولا علی لهلك عمر. با آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی میراث رسیده بود از مصطفی (صلی الله علیه و آله) بوصیتی که از جهت وی فرموده بود:

إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، سه بار. و باز فرموده:

أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي. و بآنچه گفت:

أنا مدینه العلم و علی بابها] انتهى.

وجه ۳۱- تصریح نبی صلی الله علیه و آله بأعلمیت در جمله «و انهما

لن یفترقا...» و نقل کلام عجیلی

وجه سی و یکم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف أعلمیت اهل بیت علیهم السلام را بصراحت تمام واضح فرموده چنانچه ارشاد نموده:

و إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلک لهما، فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منکم. و این ألفاظ مبارکه را در ضمن حدیث ثقلین، بسیاری از علمای اعلام اهل سنت روایت کرده اند، کما ستدری عن قریب.

و علامه عجیلی در «ذخیره المآل» کما سمعت آنفا معترف شده بصحّت قول آن جناب در حدیث ثقلین:

فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تعلموهم فانهما أعلم منکم، و پر ظاهر است که أعلمیت اهل بیت علیهم السلام دلیل واضح و برهان لائح خلافت این نفوس قدسیه می باشد، پس ابای شاه صاحب از دلالت این حدیث شریف بر مقصود اهل حق جحد صریح و انکار فصیحست که هرگز عاقلی بر آن اقدام نمی نماید و أصلا کاری نمی گشاید!].

وجه ۳۲- اثبات اعلیت حضرات بجمله «فلا تسبقوا اهل بیتی...»

وجه سی و دوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف اعلیت اهل بیت علیهم السلام باین الفاظ بلیغه هم ثابت نموده:

«فلا- تسبقوا اهل بیتی ففترقوا و لا- تخلّفوا عنهم فتضلّوا و لا- تعلموهم فهم أعلم، و إنهم لن یخرجوكم من باب هدی و لن یدخلوكم فی باب ضلاله، أحلم الناس کبارا و أعلمهم صغارا». و این ارشاد باسداد آن حضرت را ابو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهّرين» روایت نموده، چنانچه عنقریب بحمد الله تعالی در وجه بیست دوّم دانستی، و پر ظاهر است که هر گاه جناب سرور کائنات علیه و آله أفضل الصّیلموات باین تصریح صریح و توضیح نصیح اعلیت اهل بیت خود را در این حدیث ثابت و مبرهن فرموده باشد، باز چگونه کسی از عقلای متدینین اقدام خواهد کرد که دلالت این حدیث شریف را بر مطلوب اهل حق منع نماید؟! چه اعلیت اهل بیت اطیاب علیهم سلام الملک الوهاب بلا شبهه و ارتیاب و بلا خفاء و احتجاب مستلزم امامت و خلافت این هادیان راه صواب است کما ظهر فی مجلّد حدیث مدینه العلم بنصّ الکتاب، و أفصح به الرسول المستطاب فی هذا الباب، علیه و آله سلام الله ما همر سحاب.

وجه ۳۳- دلالت عبارت «فتعلموا منهم..» بر اعلیت ایشان و نقل عبارات قندوزی

وجه سی و سوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اعلیت اهل بیت علیهم السلام را در این حدیث باین الفاظ هم ارشاد فرموده:

فتعلموا منهم و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم. چنانچه شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» گفته: [

و فی «المناقب» عن أحمد بن عبد الله بن سلام عن حذیفه بن الیمان رضی الله عنه. قال: صلّی بنا رسول الله صلّی الله علیه و سلم الظّهر، ثمّ أقبل بوجهه الکریم إلینا فقال: معاشر أصحابی! أوصیکم بتقوی الله و العمل بطاعته، و إنّی أدعی فأجیب، و إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیّتی، إنّ تمسکتُم بهما لن تضلّوا و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فتعلموا منهم و لا تعلموهم فانهم أعلم منکم].

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» این الفاظ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را در حدیث ثقلین بروایت جناب امام حسن علیه السلام هم آورده، چنانچه در ما بعد إنشاء الله می بینی. و در کمال ظهور است که اعلیت اهل بیت علیهم السلام مستلزم خلافت و

امامت این حضرات می باشد، زیرا که نصوص آیات قرآن مجید و نصوص احادیث رسول ربّ مجید صلوات علیه و آله ما سجع الحمام بالتغريد، دلالت واضح دارد بر آنکه متأهل خلافت و امامت همانست که أعلم امت بوده باشد و تأمیر عالم بر أعلم نهایت قبیح و شنیع است، چه جای آنکه جاهل اجهل بر عالم أعلم تأمر و ترانس نماید، و باین سبقت و تقدّم در ضلال و تهجّم خود بیفزاید!

وجه ۳۴- تنصیب نبی صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین بر أعلمیت حضرات

أهلیت و اعتراف اهل سنت بر ینمعنی

وجه سی و چهارم آنکه: تنصیب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در این حدیث شریف بر أعلمیت اهل بیت علیهم السلام، و دلالت این حدیث شریف بر أعلمیت این حضرات بحدی واضح و لائح است که اکابر علمای سنیه لب اعتراف بآن گشاده، داد انصاف و ترک اعتساف داده اند، و بحمد الله بعد سماع کلمات ایشان احدی از عقلا در دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام اصلا ریبی نمی دارد، و بسبب ظهور استلزام أعلمیت، امامت و خلافت را هرگز رو بسوی جحود و انکار نمی آرد.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در عداد تنبیهات متعلقه باین حدیث شریف گفته: [ثانیها: المذین وقع الحثّ علی التمسک بهم من اهل البيت النبوی و العتره الطاهره هم العلماء بكتاب الله عزّ و جل إذ لا یحثّ صلی الله علیه و سلّم علی التمسک بغيرهم، و هم الذین لا یقع بینهم و بین - الكتاب افتراق حتّی یردا الحوض، و لهذا

قال: لا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا. و قال فی الطریق الاخری فی عترتی (عترته. ظ):

لا تسبقوهم فتهلکوا و لا تعلموهم فهم أعلم منکم. و اختصّوا بمزید الحثّ عن غیرهم من العلماء لما تضمّنته الاحادیث المتقدمه و

لحدیث أحمد: ذکر عند النبی صلی الله علیه و سلّم قضاء قضی به علی رضی الله عنه، فأعجب النبی صلی الله علیه و سلّم و قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمه اهل البيت].

و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [ثمّ الذین وقع الحثّ علیهم منهم إنّما هم العارفون بكتاب الله و سنّه رسوله، إذ هم الذین لا یفارقون

ولا تعلموهم فانهم أعلم منكم. و تميزوا بذلك عن بقيه العلماء لأن الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهره و المزايا المتكاثره، و قد مر بعضها و سيأتي الخبر الذي في قریش:

و تعلموا منهم فانهم أعلم منكم. فاذا ثبت هذا العموم قریش فاهل البيت أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيها بقيه قریش].

و جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [باز بدانکه کسانی که ترغیب باقتدا و تمسک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف اند بکتاب الله و سنت پیغمبر صلوات الله علیه، و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی کنند، و حدیث سابق که فرمود:

لا تعلموهم فانهم أعلم منكم، مؤید این قول است، و باین صفت از بقیه علما ممتازاند زیرا که خدای تبارک و تعالی رجس و گناه از ایشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزایای متکاثره، چنانچه بعضی از آنها مذکور شد، و بعد ازین حدیثی در شأن قریش خواهد آمد که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود:

تعلموا منهم فانهم أعلم منكم: از قریش علم فرا گیرید که ایشان أعلم اند از شما، و هر گاه که این عموم اعلمیت از برای قریش ثابت شد، پس اهل بیت نبوت بثبوت اعلمیت اولی و انسب اند از قریش، زیرا که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتازاند از بقیه قریش که هیچکدام از ایشان در آن با اهل بیت شریک نیستند].

و ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاه» بعد نقل کلام طیبی در معنی حدیث ثقلین گفته: [و أقول: الأظهر هو أن أهل البيت غالبا يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقتة العارفون بحكمه و حكمته، و بهذا يصلح أن يكونوا مقابلا لكتاب الله سبحانه، كما قال: وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. و يؤيده ما

أخرجه أحمد في «المنقب» عن حميد بن عبد الله بن زيد أن النبي صَلَّى الله عليه و سلم ذكر عنده قضاء قضى به عليّ ابن أبي طالب فأعجبه و قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمه أهل البيت.

و أخرج

ابن ابی الدنیا فی «کتاب الیقین» عن محمد بن مسعر الیربوعی، قال: قال علیّ للحسن: کم بین الایمان و الیقین؟ قال: أربع أصابع قال: بین. قال: الیقین ما رآته عینیک، و الایمان ما سمعته أذنک و صدقت به. قال: أشهد أنك ممّن أنت منه، ذریه بعضها من بعض.

و فارق الزّهریّ (و قارف الزّهری ذنبا. ظ) فهم علی وجهه. فقال زین العابدین:

قنوطک من رحمہ اللّٰہ الّتی وسعت کلّ شیء أعظم علیک من ذنبک! فقال الزّهری: اللّٰہ أعلم حیث یجعل رسالته، فرجع إلی أهله و ماله].

و عبارت مولوی ولیّ اللّٰہ لکهنوی و عبارت علامه عجیلی که در وجه بیست و چهارم گذشته، و همچین عبارت علامه عجیلی که در وجه بیست و نهم مرقوم شده نیز مظهر دلالت حدیث ثقلین بر اعلیّت اهل بیت علیهم السّلام می باشد، فلا تغفل

وجه ۳۵- دلالت حدیث بر افضلیت ایشان از کلمات بزرگان سنیان و دلالت

افضلیت بر امامت

وجه سی و پنجم آنکه: این حدیث شریف بلا شبهه دلیل افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام از غیر ایشان می باشد. و افضلیت، کما سمعت غیر مرّه دلیل امامت است لقبح إمامه المفضول عند وجود الفاضل، و فی ذلک رغم أنف المجادل المناضل.

اما دلالت این حدیث شریف بر افضلیت اهل بیت علیهم السّلام، پس بر هیچ عاقل مخفی نیست. زیرا که جناب رسالت مآب صلیّ اللّٰہ علیه و آله و سلّم در این حدیث شریف اهل بیت خود را بقرآن مجید و فرقان حمید که أفضل کتب منزله می باشد، و فضائلش لا تعدّ و لا تحصی هست مقرون و منضمّ فرموده، و مجرّد این معنی کاشف از افضلیت این حضرات بر تمامی خلائق می گردد. زیرا که اگر از خلق خدا کسی دیگر این منزلت را دارا می بود که مقارن قرآن مجید شود البتّه جناب رسالت مآب صلیّ اللّٰہ علیه و آله و سلّم که أفضل معصومین و أعدل خلق اللّٰہ أجمعین است همان کس را قرین قرآن قرار می داد، و هرگز روا نمی داشت که اهل بیت خود را سلام اللّٰہ علیهم با وجود آن کس مقرون بقرآن گرداند.

و هر گاه که این معنی، علی خلاف مزعوم المعاندین، صورت نگرفت بر هر ذی عینین کالصبح لدی الاسفار، واضح و آشکار گردید که حضرات اهل بیت علیهم السّلام أفضل خلق اللّٰہ می باشند، و آنانکه در این حق صریح و صدق نصیح کلامی دارند گونه دین و

ایمان بناخن کفر و الحاد می خراشند!

و بحمد الله تعالی دلالت مقارنت حضرات اهل بیت علیهم السّلام با قرآن مجید بر کمال فضل و جلالت و شرف و نبالت این حضرات از افادات علمای اعلام و محققین فخام سنیّه نیز ظاهر و باهر است.

علامه تفتازانی در «مقاصد» که متن «شرح مقاصد» است گفته: [و فضل العتره الطاهره بكونهم اعلام الهدایه و أشیاع الرّسالة علی ما یشیر إلیه ضمّمهم إلی کتاب الله فی إنقاذ المتمسک بهما عن الضلاله].

و ملک العلماء شهاب الدّین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السّعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: فیکم الثقلین،

و قوله: إن تمسکتُم بهما، و

قوله:

لن یتفرّقا حتّی یردا، و

قوله: کیف تخلفونی فیهما، در جمیع ضمائر مذکوره قرآن و فرزندان را رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع، یعنی قرآن و فرزندان برابر است، و هیچ کسی از گویندگان، نؤمن ببعض و نکفر ببعض نباشد.

اگر از یکی منکر شوی و بر یکی ایمان آری ایمان نباشد، و اگر هر دو بمرتبه تعظیم برابر نبودندی جمع ضمیر جائز نشدی. بنس الخطیب أنت. قاله لمن قال فی الخطبه: من أطاع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی.

قوله: کتاب الله و عترتی ذکر بالعطف. قال الشیخ الامام عبد القاهر الجرجانی: العطف هو الجمع بین الشیئین فی العطف (الحکم. ظ.) و الاصل فیہ الواو و هو لمطلق الجمع عندنا، أى الجمع بین - المعطوف و العطف فی الحکم الّذی هو الاثبات أو النّفی، و علیه عامّه اهل اللّغه و أئمّه الفتوی. [انتهی ما أردنا نقله من کلام الدّولتآبادی، و فیہ کمال الرّغم لآناف الأعدای! و از عجائب آیات ظهور امر حق این ست که ملک العلماء دولت آبادی در «هدایه السّعداء» حدیثی از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده که در آن حدیث، خود آن جناب مذکور بودن اهل بیت علیهم السّلام را با قرآن یکجا در حدیث ثقلین ذکر فرموده و آن را در مقام اثبات کمال شرف این حضرات بمنزله دلیل وانموده چنانچه

در «هدایه السید عدا» كما سمعت سابقا گفته: [در «جامع نصرت» می گوید: چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از مکه در حجه الوداع بمدینه در آمد، فاطمه را در کنار گرفت و گفت: فرزندم! اجل من بقریب رسیده. فاطمه بیهوش گشت، بعد ساعتی بیهوش باز آمد و گفت: ای بابای مهربان من! نیکو می دانی که دختر بی مادر شکسته دل باشد تو از مادر مشفق تر بوده و فرزندان مرا از تو بهتر کسی مشفق و مریبی نبوده، حال من و حال فرزندان من چه باشد؟ گفت: ای فاطمه! در حق فرزندان من که إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ،

و اِنِّي سائلکم غدا در شأنشان باشد، و محبوب و محفوظ و عزیز و نفیس باشند بنص

اِنِّي تارك فيکم الثقلين، و با قرآن یکجا مذکور،

و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض در حقشان وارد است: مادر این چنین فرزندان غم فرزند چرا خورد؟ [الخ.

و سید محمد بخاری در «تذکره الابرار» در خطبه مقاله اولی گفته: [الحمد لله الذي شرف السادات بخطاب: اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. و أنزل في حقهم لتعظيم قدرهم، لا- أَشَيْتُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. و الصلوة و السلام على النبي الامي الذي ذكر اولاده لعلوهم في الشأن مساويا بالقرآن، حيث

قال اِنِّي تارك فيکم الثقلين كتاب الله و عترتي، فان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی] [الخ.

وجه ۳۶- دلالت لفظ ثقلين بر عظمت قدر قرآن و عترت و برابر بودن

عظمت آندو و دلالت افضلیت بر امامت و نقل عبارات جمعی کثیر از اکابر اهل

سنت در معنای ثقل و ثقلین

وجه سی و ششم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام را معبر بثقلین فرموده، و مجرد این تعبیر رزین و تنویه مبین دلیل کمال عظمت قدر و علو امر و کبر شأن و سمو مکان قرآن مجید و حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد، و افضلیت این حضرات را مثل افضلیت قرآن بنهایت انجلا و سفور می رساند، و افضلیت این حضرات دلیل امامت ایشان است بلا شبهه و ارتیاب، و الله العاصم عن التبار و التباب. و چون علمای کبار و عظمای اخبار اهل سنت در بیان معنی ثقلین افاده این مطلب شریف بعبارات عدیده و کلمات سدیده فرموده اند، مناسب آنست که شطری از آن در اینجا مذکور گردد.

پس باید دانست که علامه فقیه ابو منصور محمد بن احمد الازهری اللغوی

در «تهذيب اللغة» على ما نقل عنه، در بيان معانى حديث ثقلين گفته: [قال (۱) و أصل الثقل أن العرب تقول لكل شيء نفيس خطير مصون: ثقل. فسمّاهما ثقلين إعتاداً لقدرهما و تفخيماً لشأنهما، و أصله فى بيض النعام المصون. و قال ثعلبه بن صعير المازنى يذكر الظليم و النعامه:

فتذكرا ثقلاً رثيداً بعد ما ألقى ذكاء يمينها فى كافر

و يقال للسيد العزيز: ثقل، من هذا. و سمى الله تعالى الجنّ و الانس الثقلين. سمياً ثقلين لتفضيل الله تعالى إياهما على سائر الحيوان المخلوق فى الارض بالتميز و العقل الذى خصّ به].

و أبو إسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى در كتاب «الكشف و البيان» بتفسير آيه سَيَنْفُرُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ گفته: [و قال بعض أهل المعانى: كل شيء له قدر و وزن ينافس فيه فهو: ثقل، و منه قيل لبيض النعامه: ثقل، لأنّ واجده و صائده يفرح إذا ظفر به، قال الشاعر:

فتذكرا ثقلاً رثيداً بعد ما ألقى ذكاء يمينها فى كافر

و قال النبى صلى الله عليه و سلم: انى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتى. فجعلهما ثقلين إعتاداً لقدرهما].

و ابو محمد حسين بن مسعود الفراء البغوى در «معالم التنزيل» در تفسير آيه سَيَنْفُرُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و قال أهل المعانى: كل شيء له قدر و وزن ينافس فيه فهو ثقل.

قال النبى صلى الله عليه و سلم: انى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتى. فجعلهما ثقلين إعتاداً لقدرهما].

و مجد الدين ابن الاثير الجزرى در «نهاية اللغة» در لغت ثقل گفته: [و يقال لكل خطير نفيس: ثقل. فسمّاهما ثقلين إعتاداً لقدرهما و تفخيماً لشأنهما].

و نیز ابن الاثير در «جامع الأصول» در شرح غريب فضل أهل البيت گفته:

[قيل العرب تقول لكل خطير نفيس: ثقل. فجعلهما ثقلين إعتاداً لقدرهما و تفخيماً لشأنهما].

و سبط ابن الجوزى در «تذكرة خواصّ الأمّة»، بعد ذكر بعض طرق

ص: ۱۱۳

حدیث ثقلین گفته: [و الثقلان: الخطیران العظیمان].

و محمد بن یوسف الکنجی در «کفایه الطالب» بعد ذکر حدیثی که در آن ذکر ثقلین وارد است گفته: [و أما الثقلان فأحدهما کتاب الله عزّ و جلّ، و الآخر عتره النّبیّ و أهل بیته علیهم السّلام، و هما أجلّ الوسائل و أکرم الشفعاء عند الله عزّ و جلّ].

و محیی الدین یحیی بن شرف النّووی در «منهاج-شرح صحیح مسلم» در شرح حدیث ثقلین گفته: [

قوله صلّی الله علیه و سلّم: و أنا تارک فیکم الثقلین (ثقلین.ظ) ف ذکر کتاب الله و أهل بیته. قال العلماء: سمّیا ثقلین لعظمها و کبیر (کبر.ظ) شأنهما.

و قیل: لثقل العمل بهما].

و محمد بن مکرم الأنصاری در «لسان العرب» در لغت ثقل نقلا عن «التّهذیب» للازهري گفته: [قال (۱): و أصل الثقل أنّ العرب تقول لكلّ شیء نفیس خطیر مصون: ثقل، فسمّاهما ثقلین إعظاما لقدرهما و تفخیمًا لشأنهما، و أصله فی بیض النّعام المصون. و قال ثعلبه بن صعیر المازنی ی ذکر الظلم و النّعامه:

فتذاکرا ثقلًا رثیدا بعد ما ألفت ذکاء یمینها فی کافر

و یقال للسیّد العزیز: ثقل من هذا، و سمّی الله تعالی الجنّ و الانس الثقلین.

سمّیا ثقلین لتفضیل الله تعالی إیّاهما علی سائر الحیوان المخلوق فی الارض بالتمیز و العقل الذی خصّ به].

و أبو العباس أحمد بن محمّد قمولی در «تکمله تفسیر مفاتیح الغیب» بتفسیر آیه سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و الثقل: الامر العظیم.

قال علیه السّلام: إنّی تارک فیکم الثقلین].

و علاء الدین علی بن محمّد بن ابراهیم البغدادی المعروف بالخازن در «لباب التّأویل» بتفسیر آیه: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و قیل: کلّ شیء له قدر و وزن ینافس فیة فهو ثقل. و منه

قول النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم: إنّی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، فجعلهما ثقلین إعظاما لقدرهما].

ص: ۱۱۴

و حسن بن محمد الطیبی در «کاشف-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و سَمِی الْجَنِّ و الْاِنْسِ ثَقَلِیْنِ لِاَنْهُمَا فَضْلًا بِالْتَّمِیْزِ عَلٰی سَائِرِ الْحِیْوَانِ، و کُلُّ شَیْءٍ لَهٗ وَزْنٌ و قَدْرٌ یَّتَنَافَسُ فِیْهِ فَهُوَ ثَقِلٌ].

و أبو حیان أندلسی در «بحر محیط» بتفسیر آیه: سَنَفْرُغُ لَكُمْ اَیَّهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و الثقل الامر العظیم. و

فی الحدیث: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ، کتاب اللّٰه و عترتی.

سَمِّیَا بِذَلِکَ لِعَظْمَهُمَا و شَرَفَهُمَا].

و محمد بن یوسف زرندی در «نظم درر السمطین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[و قد جعلهما ثقلین لِأَنَّ کُلَّ نَفِیْسٍ و خَطِیْرٍ ثَقِلَ. و منه: الثَّقَلَانِ الْاِنْسِ و الْجَنِّ، لِأَنْهُمَا فَضْلًا بِالْتَّمِیْزِ و الْعَقْلِ عَلٰی سَائِرِ الْحِیْوَانِ، و کُلُّ شَیْءٍ لَهٗ وَزْنٌ و قَدْرٌ یَّتَنَافَسُ فِیْهِ فَهُوَ ثَقِلٌ، و سَمَّاهُمَا بِذَلِکَ اِعْظَامًا لِقَدْرَهُمَا].

و محمد بن یعقوب فیروزآبادی در «قاموس» گفته: [الثقل، محرّکه: متاع المسافر و حشمه و کُلُّ شَیْءٍ نَفِیْسٍ مَصُونٍ. و منه

الحدیث: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ کتاب اللّٰه و عترتی].

و محمد بن خلفه الوشتانی الابی در «اکمال اِکمال المعلم» در حدیث ثقلین گفته:

[و الْعَرَبُ تَقُولُ لِکُلِّ شَیْءٍ نَفِیْسٍ: ثَقِلَ، فَجَعَلَهُمَا ثَقَلِیْنِ لِعَظْمَهُمَا].

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[و فی «الدّرر»: فی سوره الرّٰحْمٰنِ و فی الْعِلْمِ ذِکْرُ اَبُو عَمْرٍو اَنَّ اَصْلَ کَلِمَہِ ثَقِلَ مِنْ التَّنَافَسِ لِاَنَّ مِنَ الثَّقَلِ و الثَّقَلِ بَیْضَ النِّعَامِ لِسَوَائِهِ (لَا سَوَائِهِ ظ) و بَقَائِهِ فَسَمَّاهُمَا ثَقَلِیْنِ اِعْظَامًا لِقَدْرَهُمَا و تَفْخِیْمًا لِشَأْنِهِمَا، کَذَا فی «الْتَّهَائِیَہ»، و فی «الصَّیْحَاح»: الثَّقَلُ، بِالْتَّحْرِیْکِ مَتَاعِ الْمَسَافِرِ و حَشْمِهِ. و فی «التَّنَکَاتِ» الثَّقَلُ اسْمٌ لِشَیْءٍ یَثْقُلُ، و سَمِّی الثَّقَلُ لِأَنَّ الْعَرَبَ یَسَمِّی الْعَظِیْمَ ثَقْلًا و ثَقِیْلًا. قَالَ مَجَاهِدٌ: الثَّقَلُ و الثَّقِیْلُ وَاحِدٌ یَذْکُرَانِ فی التَّعْظِیْمِ. کَذَا فی الرَّاهِدِیِّ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالٰی: قَوْلًا ثَقِیْلًا. دَرِ قَوْلِ ثَقِیْلِ قَوْلِهَا سَتِ، اَوَّلُ اَنِّکَہ:

قول شریف است، و عرب را عادت است چیزی که بفضل و شرف یاد کنند آن را بثقل و رجحان و وزن وصف کنند و گویند: هذا أرجح من ذلك، و هذا الکلام له وزن

أى قدر، و كان المراد منه أشرف منه و أحسن. يعنى ما بتو و حى كنيم قرآنى شريف و بزرگوار. دوم آنکه: قولاً ثقیلاً فى الثواب كما قال: كلمتان ثقیلتان فى المیزان و خفیفتان فى اللسان. سوم آنکه: قولاً- ثقیلاً- فى العمل و حفظ حدوده و أحكامه لا فى القراءه، و هذا كمن قال لآخر: ارفع هذا العدل على السطح، فقال: ينقل على السامع هذا الكلام لأن عين الكلام ليس بثقیل و لكن العمل ثقیل، چون بر موحدان و متدینان عمل ایشان ثقیل باشد.

و محمد بن محمد بن یوسف السنوسى در «مکمل إكمال الاكمال» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و العرب تقول لكل شیء نفیس: ثقل، فجعلتهما ثقلین لعظمتها].

و شمس الدین سخاوى در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [و قد أشرت إلى شیء من فوائد هذا الحدیث، فالثقلان و هما كما تقدم كتاب الله و العتره الطيبه إنما سماهما بذلك إعظاماً لقدرهما و تفخيماً لشأنهما فإنه يقال لكل شیء خطير نفیس: ثقل. و أيضاً فلائح الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل، و منه قوله تعالى: سَيُنْفِئُكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، أى له وزن و قدر. أو لأنه لا يؤدى إلا بتكليف ما يثقل.

و كذا قيل للجنّ و الانس: الثقلان لكونهما قطان الارض و فضلاً بالتمييز على سائر الحيوان].

و حسين بن على الكاشفى در «رساله عليه» گفته:

[قال رسول الله صلعم:

إنى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله فيه الهدى و التور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به و أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى. يعنى مى گذارم در میان شما دو چیز بزرگ] الخ.

و نیز حسين كاشفى در «مواهب عليه» كه معروفست بتفسير حسینی بتفسير آیه: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ، گفته: [عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آن را ثقل گویند،

إنى تارك فيكم الثقلين].

و جلال الدین سیوطی در «درّ نثر- مختصر نهاییه ابن اثیر» در لغت ثقل گفته: [

إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى. سماهما ثقلین لعظم قدرهما، و يقال لكل نفیس خطير: ثقل].

و نیز سیوطی در «مجاز الفرسان إلى مجاز القرآن» گفته: [و قد يكون ثقل

المعاني مجازا عن شرفها و علوّ قدرها، و منه قوله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا .

قيل: شاقًا العمل به، و قيل: نفيسا لا نظير له ليس بخفيف و لا سفساف. و

قال عليه الصلوة و السّلام: خلفت فيكم الثّقلين، كتاب الله و أهل بيته. تجوّز بثقلهما عن عظم قدرهما].

و نور الدين علي بن عبد الله السّمهودي در «جواهر العقدين» بعد ذكر حديث ثقلين گفته: [قلت: و هنا تنبيهات: أحدها

قوله في حديث مسلم و غيره: و أنا تارك فيكم ثقلين، أي كتاب الله و العتره الطاهره كما سبق، سمّاهما ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما كما قاله النّووي، إنّ الثّقل محرّكا يطلق لغه كما في «القاموس» على متاع المسافر و كلّ شيء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث: إنّني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي، و الثّقلان الانس و الجنّ، و الاثقال كنوز الارض، و موتاهها، انتهى. و قال غيره:

كلّ خطر (خطير. ظ) نفيس ثقل، و منه الثّقلان الانس و الجنّ لأنّهما فضلا بالتمييز و العقل على سائر الحيوان و هما قطان الارض و سكانها].

و شهاب الدين قسطلاني در «مواهب لدينه گفته: [و الثقل محرّكه كما في «القاموس»: كلّ شيء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث: إنّني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي].

و شمس الدين علقمي در «كوكب منير- شرح جامع صغير» گفته: [

قوله و أنا تارك فيكم الثقلين، فذكر كتاب الله و أهل بيته. قال النّووي: قال العلماء: سمّيا ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما].

و محمد بن أحمد المعروف بالخطيب الشّربيني در تفسير «سراج منير» گفته:

[و الثقل العظيم الشريف.

قال صلّى الله عليه و سلّم: إنّني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عز و جلّ و عترتي].

و ابن حجر مكي در «صواعق محرّقه» بعد ذكر حديث ثقلين گفته: [سمّى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم القرآن و عترته، و هي بالمتناه الفوقيه الاهل و النّسل و الرّهط الأدنون: ثقلين، لأنّ الثّقل كلّ نفيس خطير مصون، و هذان كذلك إذ كلّ منهما معدن للعلوم الدّيّنيه و الاسرار و الحكم العليّه و الاحكام الشرعيه].

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و سَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرَهُمَا، إِذْ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ شَرِيفٍ: ثَقِيلٌ، أَوْ لِأَنَّ الْعَمَلَ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ مِنْ حَقُوقِهِمَا ثَقِيلٌ جِدًّا، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، أَيْ لَهُ وَزْنٌ وَ قَدْرٌ لِأَنَّهُ لَا يُؤَدَّى إِلَّا بِتَكْلِيفٍ مَا يَثْقُلُ، وَ سَمِيَ الْإِنْسُ وَ الْجَنُّ ثَقَلَيْنِ لِإِخْتِصَاصِهِمَا بِكَوْنِهِمَا قَطَانَ الْأَرْضِ وَ بِكَوْنِهِمَا فَضْلًا بِالْتَّمِيْزِ عَلَى سَائِرِ الْحَيَوَانَ].

و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» گفته: [

فيه: إِنِّي تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي. سَمِّيَا بِهِ لِأَنَّ الْإِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ نَفِيسٍ: ثَقِيلٌ، فَسَمَاهُمَا بِهِ إِعْظَامًا لِقَدْرَهُمَا وَ تَفْخِيمًا لِسَانِهِمَا].

و مرزا مخدوم شریفی در «نواقض» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: وَ أَنَا تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، سَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْإِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا وَ الْمَحَافِظَةَ عَلَى رِعَايَتِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ قِيلَ: سَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّهُ كَلٌّ نَفِيسٌ وَ خَطِيرٌ ثَقِيلٌ.

و منه: الثَّقَلَانِ الْإِنْسُ وَ الْجَنُّ، لِأَنَّهُمَا فَضَّلَا بِالْتَّمِيْزِ عَلَى سَائِرِ الْحَيَوَانَاتِ. وَ كَلٌّ شَيْءٌ لَهُ وَزْنٌ وَ قَدْرٌ يَتَنَافَسُ فِيهِ فَهُوَ ثَقِيلٌ. وَ سَمَاهُمَا بِذَلِكَ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» در ترجمه حدیث ثقلین گفته:

[بتحقیق که من در میان شما می گذارم ثقلین. یعنی: دو چیز نفیس عظیم در میان شما می گذارم].

و نیز جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [تنبیه: بدانکه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قرآن و عترت خود را که بمعنی أهل و نسل و رهط است ثقلین خواند، زیرا که ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشأن محفوظ است و قرآن و عترت طاهره این حال دارند، زیرا که هر یک از ایشان معدن علوم دینی و منبع أسرار و حکمت عملی و احکام شرعیّه اند].

و جمال الدین محدث در «روضه الاحباب» در ترجمه حدیث ثقلین گفته:

[بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم].

و ملا علی قاری در «شرح شفاء» در شرح قول ماتن: و أَوْصِي بِالْتَّقَلَيْنِ بَعْدَهُ، گفته: [و سَمِّيَا بِالْتَّقَلَيْنِ إِمَّا لِثِقَلِهِمَا عَلَى نَفُوسِ كَارِهِيْهِمَا، أَوْ لِكَثْرَةِ حَقُوقِهِمَا، فَهَمَا

شاقان، أو لعظم قدرهما].

و نیز ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاہ» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[و أنا تارك فيكم الثقلين. بفتحين، أي الامرين العظيمين، سمي كتاب الله و أهل بيته بهما لعظم قدرهما و لأن العمل بهما ثقیل علی تابعهما].

و مناوی در «فیض القدر-شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین گفته:

]

و أنا تارك فيكم ثقلين. سميا بهما لعظم شأنهما و شرفهما].

و نیز مناوی در «تیسیر-شرح جامع صغیر» گفته:

و أنا تارك فيكم ثقلين. سميا به لعظمهما و شرفهما].

و شیخانی قادری در «صراط سوی» بعد ذکر روایات حدیث ثقلین گفته:

[و معنى الثقلين فى الاحاديث المذكوره: العظيم و كبير الشأن، كما قاله النووى.

و فى «القاموس»: يطلق الثقل على متاع المسافر، و كل شىء نفيس مصون، و الثقلان الانس و الجن لتفضيلهما عن (على.ظ) غيرهما بالتميز و العقل. و الاثقال: كنوز الأرض و موتاها].

و شیخ عبد الحق دهلوی در «مدارج النبوه» در ترجمه حدیث ثقلین گفته:

[بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم].

و نیز عبد الحق دهلوی در «لمعات-شرح مشکاہ» در شرح حدیث ثقلین گفته:

]

قوله: إني تارك فيكم الثقلين. الثقل بكسر المثلثة و فتح القاف ضد الخفه.

و الثقل (1) بالضم و بفتحين: متاع المسافر و حشمه و كل شىء نفيس مصون. و منه

الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، كذا فى «القاموس». و قيل:

سميا بهما لأن الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل. و يقال للجنّ و الانس: الثقلان، لأنهما يسكنان الارض و تعمر بهما فكانتا ثقلاها، و

بهذا الاعتبار أيضا سَمِيَ الكتاب و العتره ثقلين، لأنه يستصلح بهما الدّين و يعمر كما عمرت الدّنيا بالثقلين. و قيل: وجه تسميه الجنّ و الانس بالثقلين أيضا باعتبار نفاستهما و قدرهما و لفضل تميّزهما على

ص: ١١٩

١- هذا و هم نشأ من عدم فهم عباره « القاموس » فراجعه ان شئت ، و الله العاصم (١٢) .

و شهاب الدين خفاجي در «نسيم الرياض» در شرح

حديث «أوصيكم بكتاب الله و عترتي» گفته: [و هذا حديث صحيح رواه مسلم في خطبه خطبها صلى الله عليه و سلم و سمّاهما فيه ثقلين، كما يأتي تعظيما لشأنهما،

فقال: إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض].

و نیز خفاجي در «نسيم الرياض» در شرح قول قاضي عياض: و أوصى بالثقلين بعده، گفته: [فسمّاهما ثقلين تعظيما لشأنهما و إنّ عماره المدين بهما كما تعمّر الدنيا بالانس و الجنّ و لرجحان قدرهما، لأنّ الرجحان في الميزان بثقل ما فيها، أو لأنّه يثقل رعايه حقوقهما].

و علي عزیزی در «سراج منير-شرح جامع صغير» در شرح ثقلين گفته:

]

و أنا تارك فيكم ثقلين. سمّيا ثقلين لعظمتها و شرفهما و كبر شأنهما].

و محمد بن عبد الباقي زرقاني در «شرح مواهب لديّته» در شرح حديث ثقلين گفته: [و

أنا تارك فيكم ثقلين، بفتحيتين و دون ال كما في مسلم. سمّيا به لعظم شأنهما و شرفهما].

و نیز زرقاني در «شرح مواهب لديّته» گفته: [و الثقل، محرکه أي بفتح المثلثه و القاف كما في «القاموس»: كلّ شيء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي. فسمّاهما ثقلين لنفاستهما. و في «المعلم» للمازري: قال ثعلب: سمّاهما ثقلين لأنّ العمل و الاخذ بهما ثقلين، و العرب تقوله (تقول. ظ) لكلّ شيء، نفيس ثقل، فسمّاهما ثقلين لعظمتها] انتهى.

و حسام الدين سهارنپوري در «مرافض» در ترجمه حديث ثقلين گفته: [و من گذارنده ام در میان شما دو متاع نفيس را].

و نیز سهارنپوري در «مرافض» در ترجمه حديث ثقلين نقلا عن «المدارج» و «روضه الاحباب» گفته: [من می گذارم در میان شما دو أمر عظيم].

و مرزا محمد بدخشاني در «مفتاح النجا» بعد ذکر حديث ثقلين گفته: [أقول:

سَمِيَ الْقُرْآنَ وَ عِترته الثَّقَلَيْنِ، لَانِ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مِصُونٍ، وَ هَذَاكَ كَذَلِكَ إِذْ كُلُّ مِنْهُمَا مَعْدِنُ الْعِلْمِ الدِّيْتِيهِ وَ الْاَسْرَارِ وَ الْحَكْمِ الْعَلِيهِهِ وَ الْاِحْكَامِ الشَّرْعِيهِ، وَ لَذَا حَتَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى الْاِقْتِدَاءِ وَ التَّمَسُّكِ بِهِمْ].

و ملا معین بن محمد امین در «دراسات اللیب» در ذکر حدیث ثقلین گفته:

[فَنظَرْنَا فِيهِ فَوَجَدْنَا (فَوَجَدْنَا. ظ.) يَعْبُرُ عَنِ الْقُرْآنِ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ بِالْثَّقَلَيْنِ وَ هُوَ كُلُّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مِصُونٍ، فَفَهَمْنَا نَفَاسَهُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ خَطَرَ وَ صُونَهُ (وَ خَطَرَهُمْ وَ صُونَهُمْ. ظ.) مِنْ قَبِيلِ كُلِّ تَلْكَ الْاَوْصَافِ الَّتِي لِلْقُرْآنِ لِلْجَمْعِ بَيْنَهُمَا].

و محمد بن علی الصبان المصری در «إسعاف الزاغیین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [وَ الثَّقَلَ مَحْرَّكَ كَمَا فِي «الْقَامُوسِ» وَ هُوَ كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٍ مِصُونٍ].

و محمد مرتضی الواسطی الزبیدی الحنفی در «تاج العروس» گفته:

[وَ الثَّقَلَ، مَحْرَّكَهُ: مَتَاعُ الْمَسَافِرِ وَ حَشْمُهُ، وَ الْجَمْعُ: أَثْقَالٌ، وَ كُلُّ شَيْءٍ خَطِيرٍ نَفِيسٍ مِصُونٍ لَهُ قَدْرٌ وَ وَزْنٌ ثَقُلَ عِنْدَ الْعَرَبِ. وَ مِنْهُ قِيلَ لِبَيْضِ النَّعَامِ: ثَقُلَ، لِأَنَّ آخِذَهُ يَفْرَحُ بِهِ وَ هُوَ قَوْتُ، وَ كَذَلِكَ

الْحَدِيثُ: إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی، جَعَلَهُمَا ثَقَلَيْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَ تَفْخِيمًا لَهُمَا. وَ قَالَ ثَعْلَبُ: سَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّهُ الْاِخْذُ بِهِمَا وَ الْعَمَلُ بِهِمَا ثَقِيلٌ].

و أحمد بن عبد القادر العجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [قال علمائنا، رحمهم الله: إنما سَمِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ الْعِترَةَ الثَّقَلَيْنِ. لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلُّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ، وَ هُمَا كَذَلِكَ مَعْدِنُ الْاَسْرَارِ وَ الْحَكْمِ وَ الْاِحْكَامِ. وَ قِيلَ: سَمَّيَا ثَقَلَيْنِ لِثِقَلِ وَ جُوبِ رِعَايَةِ حَقُوقِهِمَا].

و مولوی محمد مبین أنصاری در «وسيله النجاه» در ترجمه حدیث ثقلین گفته: [می گذارم در میان شما دو چیز نفیس عظیم، اول آن قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هدی است، پس بگیرید و عمل کنید بأوامر و نواهی آن و چنگل زبید بوی، و تحریر فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود باستمساک وی. بعد از آن فرمود: دوّم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند]

و عبد الرحيم بن عبد الكريم صفى پورى در «منتهى الارب» گفته: [ثقل محرّكه: رخت مسافر و حشم وى. أثقال: جمع. و هر چیز نفيس و محفوظ. و منه

الحديث إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي].

و ولى الله بن حبيب الله أنصاری در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و شاید که وجه تسمیه کتاب الله و عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و سلم بالثقلین از آنکه ثقلین بفتح ثاء مثلثه در لغت شیء نفيس و مطهر و محفوظ را می گویند و بلا- شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفيس اند، زیرا که معدن علوم دینیه و مخزن اسرار حکمیّه و عملیه و شرعیّه هستند].

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج و هياج» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قال أهل العلم: سمّيا ثقلین لعظمهما و کبر شأنهما. و قيل لثقل العمل بهما].

وجه ۳۷- دلالت حدیث ثقلین بر امر بیغمبر بامت که در امر دین تمسک بأهل

بیت نمایند و دلالت اینمعنی بر أفضلت آن حضرات

وجه سی و هفتم آنکه: حدیث ثقلین بلا شبهه دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را امر فرمود که تمسک بأهل بیت علیهم السلام در امر دین نمایند، و اهل بیت علیهم السلام را در امور دینیه متمسک خود قرار دهند، و این معنی بلا شبهه و ارتیاب مفید افضلیت اهل بیت اطياب، علیهم السلام ما نفع مسک و طاب ملاب، می باشد، چه بر هر ناظر بصیر واضح و مستنیر است که کسی که متمسک و متمسک به در دین باشد او یقینا أعلى و أفضل و أرفع و أكمل است از کسی که این مرتبه را نداشته باشد، بلکه مأمور و محکوم بتمسک و لزوم دیگری بود، و ذلك ظاهر لا ستره علیه.

و از آنجا که بکرات و مرات پیایه ثبوت و تحقق رسیده که أفضل و أكمل متعین برای خلافتست، پس بعد ازین در دلالت حدیث ثقلین بر خلافت اهل بیت رسول الثقلین صلوات الله علیه و علیهم مدی اختلاف الملوین، شک آوردن و راه منع و جحود سپردن ضلالیست مبین، و الله العاصم عن نزغات الشیاطین.

و هر چند دلالت این حدیث شریف بر امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امت را بتمسک اهل بیت علیهم السلام در دین از ألفاظ مقدسه خود آن جناب أظهر من الشمس

و أبین من الامس است، لیکن اگر جاحدی عنید و مشککی مرید درین خصوص قیل و قال نماید، بحمد الله المتعال برای إفحام و اذلال او نصوص علمای اعلام سنیه که در وجوه سابقه و لاحقه مکرر مذکور شده کافی و وافیت.

وجه ۳۸- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه حکم تمسک باهلیت در حکم تمسک

بقرآن است

وجه سی و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف حکم تمسک و اعتصام باهلیت علیهم السیلام را بامر حکم تمسک و اعتصام بکتاب ملک علام در یک سلک منسلک فرموده، و باین عنوان بلاغت اقتران ابواب هدایت حتمیه جزمیه و نجات قطعیه بتیه بر وجوه رعایای خود گشوده، و بر هر ناظر بصیر واضح و مستتیر است که این معنی بلا شبهه مخبر از افضلیت این حضرات می باشد، زیرا که اگر بفرض محال کسی دیگر افضل از ایشان موجود می بود لابد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مصداق «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و مشرف بقول خداوند عالم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» می باشد تمسک و اعتصام همان شخص را بلا ادهان و ایهان در این حدیث شریف قرین تمسک و اعتصام با کتاب ربّ منعم می نمود.

و بر ترک آن و ذکر تمسک اهل بیت خود سلام الله علیهم أجمعین در مثل این محلّ و مقام هرگز اقدام نمی فرمود. زیرا که ارتکاب این امر بلا ارتیاب، ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول و إجحاف صریح و إضرار قبیح است، و حاشا جنابه عن ذلك.

و هر گاه افضلیت این حضرات ازین بیان ساطع البرهان واضح و نمایان گردید امامت این نفوس قدسیه هم بحدّ تحقق و قطعیت رسید.

وجه ۳۹- دلالت جمله «لن يتفرقا...» بر اینکه اهلیت از روی شرف و

فضل قرین قرآن شده اند و دلالت آن بر افضلیت

وجه سی و نهم آنکه: در این حدیث در حق قرآن و اهل بیت علیهم السّلام جمله:

لن يتفرقا حتی یردا علیّ الحوض، وارد شده، و این جمله بنا بر تصریح بعض اعظام اهل سنّت دلالت دارد بر آنکه قرآن و اهل بیت علیهم السّلام از روی شرف و فضل جدا نخواهند شد.

چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در «هدایه السعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته: [

قوله: لن يتفرقا، در محلّ «لن ترانی». لن برای تاکیدست، و لن اینجا

برای تأییدست. یعنی جدا نشوند این هر دو از تعظیم و فضل و شرف در دنیا و عقبی.

حَتَّى يردا عَلَى الحوض :هرگز جدا نشود تعظیم قرآن و فرزندان رسول الله تا آنکه بیایند بر حوض کوثر].

و نیز ملك العلماء دولت آبادی در «هدایه السعداء» گفته:]

و فی «المصابیح» و «المشکوه» عن زید بن أرقم. قال: قام رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، و قال: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا من بعدى. أحدهما أعظم من الآخر، كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي، و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما. ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی صلعم، و در آن حال ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیری آن را هرگز گمراه و بی راه نشوید بعد من. یکی از ایشان بهترست از دیگری، و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسنی است که درازی او از آسمان سوی زمین. دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل هرگز پراکنده و جدا نشوند [إلخ.

و پر ظاهر است که این شرف و فضل که اهل بیت علیهم السّلام بآن مقارن قرآن شده اند و بسبب آن هرگز جدا نخواهند شد و ملك العلماء اعتراف بآن نموده، شرف و فضل جزئی نیست بلکه شرف و فضل کلی است که بالای هر شرف و فضل می باشد. پس لابد افضلیت اهل بیت علیهم السّلام بمنصّه ظهور خواهد رسید، و افضلیت دلیل قاطع خلافتست، کما مرّ غیر مرّه.

وجه ۴۰- اظهار نمودن رسول صلی الله علیه و آله افضلیت اهل بیت را در بن

حدیث بوجه دیگر و نقل بسیاری از عبائر اکابر

وجه چهارم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف علاوه بر مقرون کردن اهل بیت علیهم السّلام بقرآن مجید و تعبیر این دو چیز بثقلین و امر بتمسک ایشان و نظم تمسک ایشان با تمسک بکتاب الله در یک سلک و اظهار عدم مفارقت ایشان از قرآن تا بحوض کوثر بوجه عدیده دیگر در تعظیم و توقیرشان قولا و فعلا مبالغه نموده، در اظهار افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام إلى أقصى الغایه افزوده، و چون بعض کبرای اهل سنت در کلمات بلاغت سمات خود تصریح

و توضیح آن کرده و بعضی از ایشان تلویح و تلمیح بآن نموده اند لهذا پاره از افادات ایشان که قابل استماع و اعتبار اولی الاسماع و الابصارست باید شنید، و بعد ادراک افضلیت اهل بیت علیهم السلام ازین افادات و تحقیقات بامامت ایشان که حق حقیق و صدق انیقست باید گروید.

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: قام. از آنکه او از ایستاده أشهرست و أبلغ، و غرض مصطفی (صلی الله علیه و آله) در قیام تعلیم اکرام و تعظیم ایشان بود. قوله یخطب: تا بدانی هر که را در خطبه مصطفی (صلی الله علیه و آله) ذکر کند و در خطبه خواندن بایستد معظم و مکرم باشد. قوله: فحمد الله و أثنی علیه. تا معلوم شود که قرآن و فرزندان عظیم القدراند و تمسک بدیشان امری عظیم است].

و نیز شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: أذکرکم الله. بدانکه ذکر را از باب تفعیل فرمود از بهر بزرگی دادن ایشان.

فی «تاج المصادر»: فی الحدیث: فذکره. أي: فأجلّوه، لأنّ فی تذکیر الشیء إجلاله. و الاجلال: بزرگ داشتن].

و حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [دوم اهل بیت من، بیاد می دهم شما را حضرت خداوند تعالی را و گواه می گیرم در نیکو داشت اهل بیت من. و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان].

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در شمار تنبیهات عدیده که متعلق باین حدیث شریف آورده، گفته: [خامسها: قد تضمّنت الاحادیث المتقدمه الحثّ البلیغ علی التمسّیک بأهل البیت النبوی و حفظهم و احترامهم و الوصیّه بهم، لقیامه صلی الله علیه و سلم بذکر خطیبیا یوم غدیر خمّ، كما فی أكثر الروایات المتقدمه، مع ذکره لذلك فی خطبته یوم عرفه علی ناقته، كما فی روایه الترمذی عن جابر، و فی خطبته لما قام خطیبیا بعد انصرافه من حصار الطائف

كما في روايه عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه، و في مرضه الذى قبض فيه و قد امتلأت الحجره من أصحابه، كما سبق في روايه لأم سلمه، بل سبق قول ابن عمر رضى الله عنهما، آخر ما تكلم به رسول الله صلى الله عليه و سلم:

اخلفونى فى أهل بيتى، مع

قوله صلى الله عليه و سلم: انظروا كيف تخلفونى فيهما،

و قوله: -ألا و إنى سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و أهل بيتى،

و قوله: ناصرهما لى ناصر و خاذلها لى خاذل و أوصيكم بعترتى خيرا، و أذكركم الله فى أهل بيتى، على اختلاف الالفاظ فى الروايات المتقدمه، مع

قوله فى روايه عبد الله بن زيد، عن أبيه: فمن لم يخلفنى فيهم بتر عمره و ورد على يوم القيمه مسودا وجهه.

و فى الحديث الآخر: فأنى أخاصمكم عنهم غدا و من أكن خصيمه أخصمه و من أخصمه دخل النار.

و فى الآخر: من حفظنى فى أهل بيتى فقد اتخذ عند الله عهدا، مع ما اشتملت عليه ألفاظ الاحاديث المتقدمه على اختلاف طرقها، و ما سبق فى ما أوصى به أمته و أهل بيته. فأى حث أبلغ من هذا و أكد منه؟ فجزى الله تعالى نبيّه صلى الله عليه و سلم و على آله عن أمته و أهل بيته أفضل ما جزى أحدا من أنبيائه و رسله عليهم الصلوه و السلام].

و فضل بن رزبهان شيرازى در «شرح رساله اعتقاديّه» خود على ما نقل عنه گفته: [قوله: اعتقاد كنيم كه آل حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم واجب التعظيم و لازم الاقتداء. أقول: أما تعظيم آل پيغمبر صلى الله عليه و سلم اعتقاد آنست كه فرضست بنابر أحاديث صحيحه كه در اين باب وارد شده. از آن جمله: آنكه در حجّه الوداع در خطبه پيغمبر صلى الله عليه و سلم فرموده: يا أيها الناس! إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى ما إن تمسّ بكم بهما لن تضلوا بعدى (إلى آخره). و در حديث ديگر فرموده:

أذكركم الله فى أهل بيتى، و اين كلمه را به سه نوبت تكرر فرمودند.

ازينجا مستفاد شد كه تعظيم و محبت ایشان واجب باشد، و رعايت حقوق ایشان لازم].

و كمال الدين جهرمى در «براهين قاطعه» در ترجمه حديث ثقلين كه از طبرانى و غيره بسند صحيح «نقل نموده گفته:

[أيها الناس! من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض، و شما و ورود خواهيد نمود بر من و حاضر خواهيد شد در حوض

و عرض حوض من زیاده خواهد بود ما بین بصری و صنعاء، و در آن حوض بعد دستاره ها قدحها از نقره خواهد بود، و زمانی که بر من وارد شوید در حوض سؤال خواهم کرد شما را از ثقلین. پس نظر کنید که بعد از من در شأن این هر دو و تعظیم آن چه نوع سلوک خواهید کرد؟ و ثقل اکبر کتاب الله است و آن وسیلتی و جلی است که یک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و طرفی دیگر بدست های شماست، آن را نگاهدارید و تمسک جوید بآن تا آنکه گمراه نشوید، و هیچ چیزی را بآن بدل مکنید، و یکی دیگر عترت طاهره و اهل بیت منست، بتحقیق که خبر داد مرا خدای تعالی که عالم بخفیات و جلیات امورست بآنکه کتاب الله و اهل بیت انقضا نمی یابند و از هم جدا نمی شوند، یعنی زائل نمی شود حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقیست تا آنکه حاضر شوند نزد من در حوض].

و نیز جهرمی در «براهین قاطعه» در ترجمه حدیث ثقلین که ترمذی آن را روایت نموده، گفته: [رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ گفت: بتحقیق که می گذارم در میان شما دو چیز که اگر بآن متمسک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی ازین دو اعظمست از دیگری، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ، جلی است که از آسمان تا زمین کشیده است، و دیگری عترت و اهل بیت من، حکم ایشان از یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتی که وارد شوند بر من در حوض. پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل می کنید!].

و ملا علی قاری در «شرح شفا» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته:

[أُنشِدُكُمْ اللهُ بِفَتْحِ الْهَمْزِ وَ بَضْمِ الشَّيْنِ،

أَهْلُ بَيْتِي، بِالنَّصْبِ عَلَى نَزْعِ الْخَافِضِ، وَ

فِي نَسْخِهِ طَبَقَ رِوَايَةَ أُخْرَى: فِي أَهْلِ بَيْتِي. أَيِ أَسْأَلُكُمْ اللهُ فِي حَقِّ أَهْلِ بَيْتِي بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ الشَّفَقَةِ عَلَيْهِمْ. أَوْ: أَقْسَمُ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَرَاعُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي، ثَلَاثًا. أَيِ: قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَبَالِغَةً فِي الْحَثِّ عَلَى إِحْتِرَامِهِمْ].

و نیز علی قاری در «شرح مشکاه» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته: [ثُمَّ قَالَ، أَيِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ أَهْلِ بَيْتِي: أَيِ وَ ثَانِيَهُمَا أَهْلُ بَيْتِي.

أَذْكُرُكُمْ اللهُ بِكَسْرِ الْكَافِ الْمَشْدَدَةِ أَيِ أَحْذَرُكُمْ فِي أَهْلِ بَيْتِي، وَضَعُ الظَّاهِرِ مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ اِهْتِمَامًا بِشَأْنِهِمْ وَ إِشْعَارًا بِالْعَلَّةِ

و المعنى: أتبّهكم حقّ (لحقّ.ظ) الله في محافظتهم و مراعاتهم و إكرامهم و محبتهم و موّدتهم. و قال الطّيبى أحذركم الله فى شأن أهل بيتى و أقول لكم: اتّقوا الله و لا تؤذوهم و احفظوهم، فالّتذكير بمعنى الوعظ يدلّ عليه. قوله: وعظ و ذكر. قلت:

و قد تقدّم التّغاير بينهما و الحمل على التّأسيس أولى].

و نیز علی قارى در «شرح مشکاه» بعد نقل كلامى از طيبى، كما سمعت سابقا گفته: [و أقول: الاظهر هو أنّ أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه و حكمته، و بهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه، كما قال: وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. و يؤيده ما

أخرجه أحمد فى «المنقب» عن حميد بن عبد الله بن زيد أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم ذكر عنده قضاء قضى به علىّ بن أبى طالب فأعجبه، و قال: الحمد لله الذى جعل فىنا الحكمه أهل البيت،

و أخرج ابن أبى الدنيا فى «كتاب اليقين» عن محمّد بن مسعر اليربوعى. قال: قال علىّ للحسن: كم بين الايمان و اليقين؟ قال: أربع أصابع. قال: بين! قال: اليقين ما رآته عينيك (عيناك.ظ)، و الايمان ما سمعته أذنك و صدقت به. قال: أشهد أنّك ممّن أنت منه، ذريّه بعضها من بعض. و فارق الزّهرى (و قارف الزّهرى ذنبا.ظ) فهم على وجهه. فقال زين العابدين:

قنوطك من رحمه الله التى وسعت كلّ شيء أعظم عليك من ذنبك! فقال الزّهرى:

الله أعلم حيث يجعل رسالته!، فرجع إلى أهله و ماله].

و عبد الرؤوف مناوى در «فيض القدير» بشرح حديث ثقلين كه از زيد بن أرقم منقولست گفته:

[أذكركم الله فى أهل بيتى، أى فى الوصيّيه بهم و احترامهم، و كرّره ثلاثاً للتّأكيد. قال الفخر الرّازى: جعل الله تعالى أهل بيته مساوين له فى خمس أشياء: فى المحبّه و تحريم الصدقه و الطّهاره و السّلام و الصّلوه، و لم يقع ذلك لغيرهم].

و نیز مناوى در «فيض القدير» در شرح این حدیث كه از زيد ثابت مرویست گفته: [قال القرطبى و غيره: هذه الوصيّيه و هذا التّأكيد العظيم يقتضى وجوب احترام

آله و أبرارهم (بِرَّهم.ظ) و توقیرهم و محبتهم و جوب الفروض المؤكده التي لا عذر لاحد في التخلف عنها. و هذا مع ما علم من خصوصيتهم بالنبي صلى الله عليه و سلم و ما لهم من حرمة فانهم اصوله التي نشأ عنها و فروعها التي نشؤا، كما قال (صلى الله عليه و آله):

فاطمه بضعه مني. و مع ذلك فقابل بنو أمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من أهل البيت دمائهم، و سبوا نسائهم، و أسروا صغارهم، و خزبوا ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم، و خالفوا المصطفى في وصيته و قابلوه بنقيض مقصوده و امتيته، فوا خجلهم إذا وقفوا بين يديه، و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه!].

و عبد الحق دهلوی در «لمعات» شرح حدیث زید بن أرقم که ترمذی آن را در «صحیح» خود روایت کرده، گفته: [

و قوله: لن يتفرقا، أى لا يفارقان فى مواطن القيمة و مشاهدتها حتى يردا على، بتشديد الياء و الحوض منصوب مفعول يردا.

يعنى: فيشكرانكم (فيشكران.ظ) صنيعكم عندي].

و نیز عبد الحق دهلوی در «أشعة اللّمعات» در شرح حدیث «صحیح مسلم» گفته: [ثم

قال: و أهل بيتي. پستر گفت آن حضرت: دوّم اهل بيت من.

أذكركم الله فى أهل بيتي. یاد می دهانم شما را خدا را و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق اینها. أذكركم الله فى أهل بيتي. مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تأکید، و معنی اهل بيت معلوم شد، حمل این بر جمیع آن معانی درست است، خصوصا بر معنی اخیر که محبت و تعظیم و رعایت حقوق و آداب ایشان أقدم و أهمّ و أتمّ است و ظاهر چنان می نماید].

و شهاب الدین خفاجی در «نسيم الرّياض» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته: [

أنشدكم الله، أى أسألكم بالله و أقسم عليكم به. يقال: أنشدك الله و بالله. أى أذكرك به، ثم استعمل فى القسم و صار حقيقة فيه، و ليس السؤال بمراد هنا بل المراد حقيقته و تقدّم فيه كلام. و أهل بيتي، معطوف على الله، أى و أذكركم أهل بيتي فلا تنسوا حقوقهم و رعيتهم، فإنّ رعيتهم رعايه لى].

و علی عزیزی در «سراج منیر» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته:]

أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أي: في احترامهم، وإكرامهم و القيام بحقهم. و كزره للتأكيد.]

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنيه» در شرح جمله

«أذكركم الله في أهل بيتي» گفته:]و كزره ثلاثا للتأكيد. قال الفخر الرازي: جعل الله أهل بيته مشاركين له في خمسة أشياء، في المحبة، و تحريم الصدقه، و الطهاره، و السلام و الصلوه، و لم يقع ذلك لغيرهم.]

و نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنيه» در شرح حدیث ثقلین که از أبو سعید خدری منقول است گفته:]

و ان اللطيف المنعم عليكم بهذه النعمه الخبير، فيه تحذير عن مخالفتها أخبرني أنهما لم و في روايه لن يفترقا أي يستمرا ملازمین حتی یردا علی الحوض يوم القیمه. زاد فی روايه: كهاتین، و أشار باصبعیه.]

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» در شرح جمله

«فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما» گفته:]قال القرطبي: و هذه الوصيه و هذا التأكيد العظيم يقتضى وجوب احترام آله و بزهم و توقيرهم و محبتهم و وجوب الفرائض التي لا عذر لاحد في التخلف عنها. هذا مع ما علم من خصوصيتهم به صلى الله عليه و سلم و بأنهم جزء منه، كما

قال: فاطمه بضعه مني. و مع ذلك فقابل بنو أميه هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق فسفكوا من أهل البيت دمائهم، و سبوا نسائهم، و أسروا صغارهم، و خرّبوا ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم. فخالفوا وصيته صلى الله عليه و سلم و قابلوه بنقيض قصده، فوا خجلتهم إذا وقفوا بين يديه، و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه! انتهى.]

و حسام الدين سهارنپوری در «مرافض» در ترجمه حدیث ثقلین که مسلم آن را در «صحيح» خود روایت نموده گفته:]دوم اهل بیت من اند، بیاد می دهم شما را خدا را، و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق ایشان و ایذا دادن شما ایشان را، و این کلمه را جهت مبالغه و تاکید مکرر فرمودند.]

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير در «روضه نديّه» بعد ذكر ذكر حديث طولاني زيد بن أرقم كفته: [و تكلم الفقيه الحميد على معاينه و أطال، و لنقل بعض ذلك. قال رحمه الله: منها فضل العتره عليهم السّلام و وجوب رعايه حقهم، حيث جعلهم أحد الثقلين الذين يسأل عنهما، و أخبر بأنّه سأل اللطيف الخبير، و قال: فأعطاني، يعنى استجاب له دعائه فيهم] إلخ.

و أحمد بن عبد القادر عجيلي در «ذخيره المآل» كفته:

[أوصى بهم أبوهم و أكدا و حثّ في حفظهم و شددا

و منه

قوله: أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي. و في روايه: استوصوا بأهليتي خيرا، فأني أخاصمكم غدا و من أكن خصمه أخصمه، و من أخصمه دخل النار].

و نیز در «ذخيره المآل» در شرح شعر: «و قد تركت الثقلين فيكم - إلخ» كفته:

و قوله: تبياني اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فثبت لهم بذلك النجاه و جعلهم وصله إليها فتم التمسك المذكور].

و نیز در «ذخيره المآل» در شرح شعر: ذكرتكم ربي بأهل البيت - إلخ» كفته: [هكذا رواه زيد بن أرقم رضى الله عنه في سياق

حديث «إني تارك فيكم» ثم قال: أذكركم الله في أهل بيتي، ثلاثا. و في ذلك شدّه الاعتناء بهم و الاهتمام بأمرهم و التحذير من جفوتهم ما لا يخفى، و ما يذكر إلا أوّل الاباب].

و نیز در «ذخيره المآل» در شرح شعر:

و إن حملت مصحفا فلا تقم لأحد من الوري إلا لهم

كفته: [لأنه يستحبّ القيام للمصحف الكريم، و قد كان صلى الله عليه و سلم يقوم لفاطمه رضى الله عنها إذا قدمت عليه و يقبل يدها و يجلسها في مجلسه. و من الآداب المستحسنه الشرعيه أنّ من كان المصحف الكريم بين يديه و في حجره لا يقوم لاحد و لو كان والدا أو عالما لشرف المصحف. أمّا أولاد النبي صلى الله عليه و سلم فأنه يقوم لهم و المصحف بين يديه حاله القيام أدبا للثقلين معا لأنهما لا يفترقان إلى ورود الحوض

فمن فَرَّقَ بينهما بهواه و عقله فَرَّقَ اللهُ شمله في الدنيا و الآخرة. أمّا إذا كان ترك القيام للشريف يؤذيه و ينكسر به خاطره، فالذي ينشرح له صدرى أنّ القيام و الحاله هذه واجب].

و نیز در «ذخیره المآل» در شرح شعر:

و سوف نلقاه غدا و نسأل كيف فعلنا بعده؟ يعدل (فيعدل. ظ)

گفته: و قد مرّ

في حديث خَمٍّ أَنَّهُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ. حَوْضٌ أَعْرَضَ مَا بَيْنَ بَصْرَى، وَ صِنْعَاءَ! فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْحَانِ مِنْ فَضِّهِ،

وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا، كِتَابَ اللهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَاسْتَعِدَّ (فَأَعَدَّ. ظ) لِهَذَا السُّؤَالِ جَوَابًا سَدِيدًا فِي زَمَنِ الْإِمْكَانِ، فَإِنَّ مَحَلَّ السُّؤَالِ أَضْيَقُ مَكَانٍ! وَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ. وَ نَسَأَلُهُ كَمَا شَرَحَ صَدُورُنَا لِمَحَبَّتِهِمْ أَجْمَعِينَ أَنْ يَرْزُقَنَا حَسَنَ الْخِلَافَةِ فِيهِمْ حَتَّى نَرُدَّ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ].

و مولوی محمد مبین بن محبّ اللہ لکهنوی در «وسیلہ النجاء» گفته: [وَ آيَةُ كَرِيمَةٍ « وَ قَفُوهُمْ إِنِّيهِمْ مَسْئُولُونَ » دَالٌّ اسْتِ بَرِ اَيْنَكِه در روز حشر از همه بشر سئوال خواهد شد که در حقّ أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب صلوات اللّٰه على نبينا و عليه و اهل بيت خير البشر چه سلوک کردید؟ و حقوق موالات ایشان کما حقّه بجا آوردید یا نه؟ و آنچه رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم در ادای حقوق و اطاعت و انقیاد اوامر ایشان فرموده آن را سمعا و طاعه امتثال کردید یا تخلف نمودید؟ پس کسانی که مطابق فرموده رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم محبّت آل سيّد الوری نمودند و فرموده ایشان بدل و جان قبول کردند بروضه رضوان و حور و قصور جنان فائز خواهند شد، و هر که نعوذ باللّٰه انحرافی از ایشان ورزید بعذاب نيران گرفتار خواهد گردید. و ازینجاست که روایت کرد مسلم از زید بن أرقم که: ایستاده شد رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم روزی در میان ما در حالی که خطبه می خواند بموضعی که آنجا آبی بود، خوانده می شود آن موضع به خَمٍّ، بضمّ خاء معجمه و تشدید میم، یعنی در غدیر خم میان مکه و مدینه بود،

ص: ۱۳۲

شکر و ثنا بجناب جلّ و علا- کما هو أحرى بجا آورد، و نصیحت و پند بمردمان کما هو ألیق و أولى بود داد، و بعد از آن فرمود: أمّا بعد حمد و ثنا، بدانید و آگاه باشید آی مردمان! بدرستی که من بشرم قریبست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من و قبول کنم او را. مراد ملک الموت است. یعنی ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال نمایم، لهذا بشما وعظ می کنم و می گویم که می گذارم میان شما دو چیز نفیس و عظیم. اول قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هدی است، پس بگیریید و عمل کنید بأوامر و نواهی آن و چنگال زنید بوی، و تحریر فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود باستمساک وی، بعد آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند، یاد می دهانم خدا را در حق اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله فرض است همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت (علیه السلام) بجوارح و ارکان و محبت و عقیدت و موذت و رسوخیت بایشان بقلب و جان واجب و فرض است. و از زید بن ثابت مرویست: و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. یعنی کتاب و آل عبا جدا از هم نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر، از مطیعان و متخلفان خود خبر خواهند داد.

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج و هاج» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و سیاق هذا الحدیث کسباق الوصیه، و الاخذ بکتاب الله أن یتلوه آناء اللیل و النهار و یعمل بما فیہ من الحلال و الحرام و غیرهما ممّا اشتمل علیه و لا یتخذ مهجورا.

و الذّکری فی اهل البیت أن یرف فضلهم و یخدمهم بما یصل إلیه یده و یجتنب أذاهم و حطّهم و یقتدی بهم فیما یوافق الکتاب و السنّه و یقرهم و یعزّزهم لا سیما العلماء الصّلحاء منهم فانّهم بضعه الرّسول و مضغه البتول و أحبّاء الله و أبناء رسوله صلّی الله علیه و آله و سلّم].

و نیز فاضل معاصر در «سراج و هاج» گفته: [و المقصود هنا بیان فضیلتهم و أنّهم قسیم کتاب الله فی التّعظیم و الا-کرام و فی التسمیه بالثقل و أنّه لا بدّ من الاخذ بهما فانّهما لا یفترقان حتّی یردا علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم الحوض].

وجه ۴۱- دلالت حدیث ثقلین بر آنکه قرآن و عترت بمنزله توأمین خلیفین

رسولند و وصیت آنحضرت بحسن معاشرت ایشان و دلالت آن بر افضلیت و امامت

اهلیت و عبارات فضلی سنی

وجه چهل و یکم آنکه: این حدیث دلالت دارد بر آنکه کتاب و عترت بمنزله توأمین خلیفین از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن جناب وصیت می نماید اُمت را بحسن معاشرت با ایشان، و نیز وصیت می نماید بآنکه اُمت حق ایشان را بر نفوس خود مقدم کند چنانکه وصیت می نماید پدر شفیق برای اولاد خود، و پر ظاهر است که این معنی دلالت واضحی بر خلافت مطلقه و امامت کبری و عصمت کامله این نفوس قدسیه دارد و کم از کم مفید افضلیت قطعی این حضرات بالضروره می باشد. و در هر حال بحمد الله المفضل مطلوب و مدّعی اهل حق حاصل، و انکار شاه صاحب بأسفل درکات بطلان واصل می شود.

حالا بعض عبارات اهل سنت که مصرح بما ذکرست باید شنید.

حسن بن محمد بن عبد الله الطیبی در «کاشف-شرح مشکاه» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن ارقم مروی است گفته: [

و قوله: إني تارك فيهم (فيكم. ظ) اشاره إلى أنّهما بمنزله التوأمين الخلفين عن رسول الله صلى الله عليه و سلم يوصي الامة بحسن المعاشرة معهما و إيثار حقهما على أنفسهم كما يوصي الاب المشفق لأولاده، و يعضده الحديث السابق في الفصل الاول:

أذكركم الله في أهل بيتي، كما يقول الاب المشفق: الله! الله! في حق أولادي].

و ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین که از زید ابن ارقم منقول است گفته: [قال الطیبی فی

قوله: إني تارك فيكم اشاره إلى أنّهما بمنزله التوأمين الخلفين عن رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنّه يوصي الامة بحسن المخالفة معهما و إيثار حقهما على أنفسهم، كما يوصي الاب المشفق الناس في حق أولاده. و يعضده الحديث السابق في الفصل الاول:

أذكركم الله في أهل بيتي، كما يقول الاب المشفق: الله! الله! في حق أولادي].

و مناوی در «فیض القدر-شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین که از زید بن ثابت منقولست بعد شرح جمله

«و إنّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» گفته: [و فی هذا مع قوله أولاً:

إني تارك فيكم، تلويح بل تصريح بأنّهما كتوأمين

خلفهما و وصی أمته بحسن معاملتهما و إیثار حقهما علی أنفسهما(أنفسهم.ظ) و الاستمساك بهما فی الدین].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدیته» بشرح حدیث ثقلین که مروی از ابو سعید خدریست بعد شرح جمله

«و إن اللطیف الخیر أخبرنی أنهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض»، گفته: [و فی هذا مع قوله أوّلا:

إنی تارک فیکم، تلویح بل تصریح بأنهما کتوأمین خلفهما و وصی أمته بحسن معاملتهما و إیثار حقهما علی أنفسهما(أنفسهم.ظ) و التمسک بهما فی الدین].

وجه ۴۲- دلالت حدیث بر آنکه اهلیت قائم مقام نفس نفیس حضرت رسالتند

و وضوح دلالت این مطلب بر خلافت و امامت حضرات و نقل کلمات علمای عظام

وجه چهل و دوم آنکه: این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه حضرات أهل بیت علیهم السّلام قائم مقام نفس نفیس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و این معنی بلا- شبهه و ارتیاب دلیل واضح خلافت و امامت این ذوات مقدّسه است، و لا أقلّ حجت قطعیه افضلیت مطلقه این حضرات می باشد، و افضلیت کما علمت مرّه بعد مرّه، موجب و مستلزم امامت و خلافت است.

أمّا اینکه این حدیث شریف دلیل قائم مقام بودن این حضرات است برای نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، پس بحمد الله تعالی از تصریحات و افادات علمای کبار و کملاهی أخبار سنیّه واضح و آشکار است.

نظام الدین حسن بن محمّد بن حسین النیسابوری المعروف بالنظام الاعرج در تفسیر «غرائب القرآن» بتفسیر آیه «وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَیْکُمْ آیَاتُ اللَّهِ وَ فِیْکُمْ رَسُولُهُ» گفته: [وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ استفهام بطریق الانکار و التّعجب، و المعنی:

من این یتطرّق إلیکم الکفر و الحال أنّ آیات الله تتلی علی لسان الرسول (صلی الله علیه و آله) غضه فی کلّ واقعه و بین أظهرکم رسول الله یبیین لکم کلّ شبهه و یزیح عنکم کلّ عله، و مع هذین النورین لا یبقی لظلمه الضلال عین و لا أثر. فعلیکم أن لا تلتفتوا إلی قول المخالف و ترجعوا فیما یعنّ لکم إلی کتاب و النبی (صلی الله علیه و آله).

قلت: أمّا کتاب فأنه باق علی وجه الدهر. و أمّا النبی (صلی الله علیه و آله) فان کان قد مضی إلی رحمہ الله فی الظاهر، و لکنّ نور سرّه باق بین المؤمنین فکأنّه باق علی أنّ

عترته (صلى الله عليه وآله) وورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضا، ولهذا

قال: (صلى الله عليه وآله) إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي].

و نور الدين سمهودى در «جواهر العقدين» در ذكر امور عظيمه كه از آيه تطهير ظاهر شده گفته: [حادى عشرها: أن جمعهم معه صلى الله عليه وسلم فى هذا التّطهير الكامل و ما نشأ عنه من الصلوه عليه و عليهم و نحو ذلك، مقتضى للاحاقهم بنفسه الشّريفه كما يشير إليه

قوله: اللهم إنهم منى و أنا منهم، فلذا

قال فى بعض الطّرق المتقدّمه: أنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدوّ لمن عاداهم. و قال فى بعض الطّرق الآتیه فى العاشر(1):

ألا من آذى قرابتي فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله تعالى. فأقامهم فى ذلك مقام نفسه، و كذا فى المحبّه كما سيأتى أيضا من

قوله فى بعض الطّرق: و الذى نفسى بيده الا يؤمن عبد حتّى يحبّنى و لا يحبّنى حتّى يحبّ ذوى. و كذلك

قوله: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتي. و كذا

قوله فى الحديث الآتى: و إني تارك فيكم الثقلين، الحديث.

و كذا ألحقوا به فى قصّه المباهله المشار إليها بقوله تعالى: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ، الآية. فغدا صلى الله عليه وسلم محتضنا الحسين، آخذا بيد الحسن، و فاطمه تمشى خلفه، و على خلفها، و هؤلاء هم أهل الكساء، فهم المراد من الآيتين].

و ابن حجر مكى در «صواعق» در بيان آيه تطهير مى گويد: [و حكمه ختم الآيه بتطهير المبالغه فى وصولهم لاعلايه و فى رفع التّجوز عنه، ثم تنوينه تنوين التّعظيم و التّكثير و الاعجاب المفيد إلى أنه (لأنه ظ) ليس من جنس ما يتعارف و يؤلف.

ثم أكد صلى الله عليه وسلم ذلك كله بتكرير طلب ما فى الآية لهم

بقوله: اللهم هؤلاء أهل بيتى، إلى آخر ما مرّ. و بادخاله نفسه معهم فى العدّ لتعود عليهم برکه اندراجهم فى سلكه، بل فى روايه أنه اندرج معهم جبرئيل و ميكائيل، اشاره إلى على قدرهم و أكدّه أيضا بطلب الصّلاه عليهم

بقوله: فاجعل صلاتك، إلى آخر ما مرّ. و أكدّه أيضا بقوله. أنا حرب لمن حاربهم، إلى آخر ما مرّ أيضا. و

فى روايه أنه قال بعد

بعد ذلك: ألا من آذى قرابتي فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله تعالى. و في أخرى:

و الذي نفسى بيده لا يؤمن عبد بي حتى يحبني و لا يحبني حتى يحب ذوى، فأقامهم مقام نفسه. و من ثم صح

أنه صلى الله عليه و سلم قال: إنى تارك فيكم ما إن تمسيكتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتى. و ألحقوا به أيضا فى قصيدته المباهله فى آيه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» الآية. فعدا صلى الله عليه و سلم محتضنا الحسن (الحسين. ظ) آخذًا بيد الحسين (الحسن. ظ). و فاطمه تمشى خلفه، و على خلفها.

و هؤلاء هم أهل الكساء، فهم المراد فى آيه المباهله].

و جهرمى در «براهين قاطعه» گفته: [و حكمت در ختم آيت بتطهير مبالغه است در رسيدن اهل بيت بمرتبه أعلى بأن تطهير، و در رفع تجوز نیز، و تنوين از برای تعظيم و تنكير (تكثير. ظ) و إعجاب است و افاده این معنى مى كند كه اين تطهير از جنس متعارف و مؤلف (مألوف. ظ) میان مردم نیست. باز رسول الله صلى الله عليه و سلم طلب آنچه در آيتست مؤكّد و مكرّر ساخت بقول خود:

اللهم هؤلاء أهل بيتى، تا آخر حديث، و نفس خود را تحت عبا و در عدد داخل است (كرد. ظ) تا برکت اندراج آن حضرت با ایشان عائد گردد، بلکه در روايتى ديگر چنين وارد شده كه جبرئيل و ميكائيل را با اهل بيت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان، و أيضا مؤكّد ساخت بطلب صلوات بر ایشان بقول خود:

فاجعل صلواتك، تا آخر حديث، و

بقول: أنا حرب لمن حاربهم، تا آخر حديث. و در روايتى ديگر وارد شده كه بعد از آن فرمود:

ألا من آذى قرابتي فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله تعالى. آگاه باشيد! كه هر كه رنجانيد قرابت مرا بتحقيق مرا رنجانيده، و هر كس كه مرا رنجانيد خدای تعالى را رنجانيده. و در روايتى ديگر آنكه فرمود:

و الذى نفسى بيده لا يؤمن عبد حتى يحبني، و لا يحبني حتى يحب ذوى. بأن خدای كه نفس من بيد قدرت اوست كه مؤمن نیست هيچ بنده تا آنكه مرا دوست دارد، و دوست ندارد مرا تا آنكه دوست دارد ذوى القربى و اهل بيت مرا. پس ایشان را قائم مقام نفس خود ساخت، و از اين جهت است كه بصحت رسیده از رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَه فَرَمُود:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي. بَدْرَسْتِي كَه مِنْ مِي كُذَارِمُ دَر مِيَان شَمَا چيزِي كَه اِگَر دَسْت بَانَ زَنِيْد كَمْرَاه نَخَوَاهِيْد شُد، وَ اَن چيز قَرَأَسْت وَ اَهْل بِيْت مِنْ. وَ دَر قَصِيْءَه مَبَاهِلَه دَر اَيْت «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا» الْاَيَه، كَه رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حَسَن (حَسِيْن.ظ) رَا دَر بَر كَرَفْت وَ دَسْت حَسِيْن (حَسَن.ظ) رَا كَرَفْتَه وَ فَاطْمَه اَز عَقَب رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِي اَمَد وَ عَلِي اَز عَقَب فَاطْمَه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِي اَمَد، مَرَاد اِيْن جَمَاعَت اَز اَهْل عِبَا].

وَ مَحْمُوْد قَاْدَرِي شَيْخَانِي دَر «صِرَاطِ سُوِي» كَفْتَه: [وَ كَفِيْ بِاَهْلِيَّتِه شَرَفَا حَيْثُ عَدَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نَفْسَه الشَّرِيْف (الشَّرِيْفَه.ظ) مِنْهُمْ

بِقَوْلِه: اَللّٰهُمَّ اِنِّهْم مَنِّي وَ اَنَا مِنْهُمْ.

وَ بِقَوْلِه: اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ.

وَ بِقَوْلِه: اَلَا! مَنْ اَذَى قَرَابَتِي فَقَدْ اَذَانِي، وَ مَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى! اَللّٰهُ

وَ بِقَوْلِه: وَ الَّذِيْ نَفْسِيْ بِيْدِه لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحِبَّنِي، وَ لَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذُوِي.

وَ بِقَوْلِه: اَنَا تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

وَ بِقَوْلِه:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، وَ سِيَّاتِي تَمَامُ الْحَدِيثِ. وَ بِالْحَاقِقِ اَهْلُ الْكِسَاءِ فِي الْمَبَاهِلِه اِلَى نَفْسِه لَمَّا نَزَلَ قَوْلُه تَعَالَى: نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَكُمْ، الْاَيَه،

فَعَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَحْتَضِنًا الْحَسِيْن، اَخَذَ بِيْدِ الْحَسَنِ، وَ فَاطْمَه تَمَشَى خَلْفَه، وَ عَلِيٌّ خَلْفَهَا، فَقَالَ: هُوَ لَاءُ اَهْلِيْ].

وَ عَجِيْلِي دَر «ذَخِيْرَه الْمَالِ» كَفْتَه: [وَ اِذَا صَحَّحَ وَ ثَبَتَ اَنَّ النَّبِيَّ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِه) اَفْضَلُ مِنْ اَيَّاتِه وَ مِنْهَا الْقُرْآنُ دَخَلَ فِيْ ذَلِكِ الْاَلَّ الْكِرَامِ الْعَلِيْدِيْنَ اِصْطَفَاهُمْ اللَّهُ وَ خَصَّيْهُمْ بِالْوَلَاْدِه (بِالْوَلَاْيَه.ظ) وَ الْوَرَاثَه لِمَقَامِه الْاِبْرَاهِيْمِي فَقَدْ اَلْحَقُوا بِنَفْسِه الشَّرِيْفَه فِيْ اُمُوْر كَثِيْرَه كَمَا يَشِيْرُ اِلَيْه

قَوْلِه: اَللّٰهُمَّ اِنِّهْم مَنِّي وَ اَنَا مِنْهُمْ، وَ ذَلِكُ مِنْ قَبِيْلِ الْاِخْبَارِ.

وَ قَوْلِه اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ.

وَ قَوْلِه: اَلَا! مَنْ اَذَى قَرَابَتِي فَقَدْ اَذَانِي.

وَ قَوْلِه فِي الْمَحَبَّه: وَ الَّذِيْ نَفْسِيْ بِيْدِه لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحِبَّنِي، وَ لَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذُوِي

وقوله: إني تارك فيكم. وقصه المباهله و دخولهم معه فى قصه الكساء و دعائه لما تضمّنته الآيه بأن يجعل الله صلّاته و رحمته و بركاته و مغفرته و

ص: ١٣٨

رضوانه عليه و عليهم، و طلب ذلك له و لهم من تعظيم قدرهم حيث ساوى بين نفسه و بينهم. و

قوله: فاطمه بضعه منى. قال البيهقي: الحديث يدل على أن من سبها فقد كفر، و من صلى عليها فقد صلى على أبيها. و ليستنبط من ذلك أن أولادها مثلها لأنهم بضعه منها، و

قوله: على منى و أنا من على،

و قوله: على بمنزلة من ربى.

و قوله:

من أبغض علياً فقد أبغضنى، و من فارق علياً فقد فارقنى، إن علياً منى و أنا منه، خلق من طينتى و خلقت من طينه إبراهيم، و أنا أفضل من إبراهيم، ذريه بعضها من بعض، و الله سميع عليم.

و قوله: الحسن منى و الحسين من على. و الدلائل الثقلية فى التحاقهم بنفسه الشريفه كثيره، و الدليل العقلى ما سيأتى أن فكّ الفرع من أصله هو فكّ الشىء من أصله، و هو محال غير ممكن باعتبار أن هذا الفرع إنما هو الشخص المعمول من مادّه و ذلك الاصل و نتيجته المتولده منه، و عنه سيأتى تحقيق ذلك إنشاء الله تعالى، و الاعاده تظهر الافاده و هذا الاّصال على الاطلاق مختصّ بالعترة الشريفه لحديث

«كل نسب و سبب منقطع يوم القيّمه» كما سيأتى.]

وجه ۴۳- دلالت حديث بر افضليت اهليت از ديگران باعتراف قاضى

يوسف حنفى

وجه جهل و سوم آنكه: دلالت حديث ثقلين بر افضليت اهل بيت عليهم السّلام از ديگران بحدى ظاهر و مستبين است كه علمای اعلام سّنيه در ضمن شرح ديگر احاديث اظهار آن بعنوان بليغ مى نمايند، چنانچه قاضى أبو المحاسن يوسف بن موسى الحنفى در كتاب «المعتصر من المختصر» در شرح حديث سّته ملعونين آنچه افاده نموده قابل اعتبار اهل ابصارست.

قال فى الكتاب المذكور ما نصّه: [فى السّته الملعونين.

روى أن رسول الله صلى الله عليه و سلّم قال: ستّه ألعنهم لعنهم الله، و كلّ نبىّ مجاب: الرّائد فى كتاب الله عزّ و جلّ، و المكذب بقدر الله، و المتسلّط بالجبروت يذلّ به من أعزّ الله و يعزّ من أذلّ الله و التّيارك لسّنتى، و المستحلّ لحرم الله عزّ و جلّ، و المستحلّ من عترتى ما حرّم الله عزّ و جلّ. الجبروت: اشتقاقه من الجبر كالملكوت من الملك. و معنى استحلال الحرم جعله كسائر البلاد من اصطياد صيده و الدّخول فيه بغير إحرام و عدم جعل من دخله آمناً و عدم الامتناع من القتال فيه و غير ذلك. و قد أعلمنا رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنْ مَكَّهَ لَا تَغْزَى بَعْدَ الْعَامِ الَّذِي غَزَاهَا وَ أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ قُرَشِيَّ بَعْدَ عَامِهِ هَذَا صَبْرًا لِأَنَّهُ لَا يَكْفُرُ أَهْلَهَا فَيَغْزُونَ لَا يَكْفُرُ قُرَشِيَّ بَعْدَ ذَلِكَ الْعَامِ الَّذِي أَبَاحَ دِمَاءَ أَهْلِهَا الْقُرَشِيِّينَ.

فَمَنْ أَنْزَلَ الْحَرَمَ هَذِهِ الْمَنَازِلَ كَانَ بِهِ مَلْعُونًا وَ الْعَتْرَةَ هُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ عَلَى دِينِهِ وَ التَّمَسُّكَ بِهِدِيهِ.

روى أَنَّهُ خَطَبَ بِمَاءٍ يَدْعَى خَمًّا (خَمًّا ظ) بَيْنَ مَكَّهَ وَ الْمَدِينَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنْتَظِرُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ، فَاسْتَمْسِكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خُذُوا بِهِ. ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَمَنْ أَخْرَجَ عَتْرَتَهُ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي جَعَلَهُمُ اللَّهُ بِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَجَعَلَهُمْ كَسَوَاهِمِ مَمَّنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عَتْرَتِهِ، كَانَ مَلْعُونًا. وَ الْبَاقِي ظَاهِرٌ.

ازین عبارت ظاهرست که صاحب «معتصر» در شرح جمله

«والمستحل من عترتي ما حرم الله عزَّ و جلَّ» اولاً بیان معنی عترت کرده و افاده فرموده: که ایشان اهل بیت جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هستند که بر دین آن جناب می باشند و تمسک بسیرت آن حضرت می نمایند. و ثانیاً بذکر حدیث ثقلین تأیید و تشدید این مطلب نموده، و ثالثاً تصریح کرده که هر که عترت آن جناب را خارج کند از مکانی که خداوند عالم ایشان را در آن مکان قرار داده بر زبان نبی خود پس بگرداند ایشان را مثل دیگر اشخاصی که نیستند از اهل بیت و عترت آن جناب، او ملعون خواهد بود، و درین تصریح دلالت واضحی است بر اینکه حدیث ثقلین دلیل افضلیت اهل بیت علیهم السَّلام بر ماسوای ایشان است، و مراد جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حدیث سته ملعونین از کسی که استحلال ما حرم الله در حق عترت آن جناب نماید همان کس است که بمخالفت حدیث ثقلین اهل بیت علیهم السَّلام را در مکان رفیع افضلیت قرار نمی دهد و ایشان را از آن مکان رفیع خارج نموده و با دیگران مساوی الاقدام گردانیده بار لعنت خدا و لعنت رسول بر گردن خود می نهد، پس اینجا قدری بنظر عبرت باید دید و خسران و ملعونیت کسانی که قائل بأفضلیت اهل بیت علیهم السَّلام از دیگران نیستند و در حدیث ثقلین

و دلالت آن بر افضلیت اهل بیت رسول الثقلین صلوات الله علیه و علیهم مدی اختلاف الملوین انواع شکوک و شبهات دارند بمیزان عقل باید سنجید، و پر ظاهر است که هر گاه این حدیث شریف دلیل افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السلام باشد، و کسی که منکر افضلیت این حضرات شود و ایشان را با دیگران برابر گرداند ملعون خدا و رسول گردد. و باز چگونه می توان گفت که این حدیث با مدّعی اهل حق مساسی ندارد؟!، زیرا که افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السلام بلا شبهه مستلزم امامت ایشانست، و همین است عین مدّعی اهل حق کرام، و الحمد لله المنعم علی إرغام أنف ألدّ الخصام بظهور افضلیت اهل بیت خیر الانام، علیه و علیهم آلاف التحیة و السلام، و ثبوت ملعونیه الاعداء الطغام علیهم لعائن الله و الرسول تتری ما همم غمام.

وجه ۴۴-درینکه ابن عباس از جناب امیر باحد ثقلین تعبیر نموده و کلمات

فضلائی سنیه

وجه چهل و چهارم آنکه: حضرت عبدالله بن عباس که صحابی جلیل الشأن و مفسر کامل قرآن و حبر و بحر اُمت نزد حضرات اهل سنت می باشد، جناب امیر المؤمنین علیه السلام را معبر بأحد الثقلین نموده، و این فضیلت را بر دیگر فضائل عظیمه آن جناب که بلا-ارتیاب موجب افضلیت و اکرمت است در ذکر مقدم فرموده، پس لابدست که این حدیث حقیقت اساس نزد حضرت ابن عباس، کم از کم دلیل افضلیت مطلقه آن جناب باشد. و در کمال ظهورست که افضلیت موجب امامت و خلافتست، و بعد از این چگونه کسی از عقلا اقدام بر نفی مساس این حدیث مثبت المرام با مدّعی اهل حق کرام می تواند کرد؟! أبو المؤید موفق بن أحمد المکی الخوارزمی در کتاب «مناقب امیر المؤمنین علیه السلام» در فصل تاسع عشر گفته: [و أنبأني الامام الحافظ صدر الحقاظ أبو العلاء الحسن ابن أحمد العطار الهمداني و الامام الأجلّ نجم الدین أبو منصور محمّد بن الحسين بن محمّد البغدادي. قالوا: أنبأنا الشّريف الامام الاجلّ نور الهدى أبو طالب الحسين بن محمّد بن علی الزّیبي، عن الامام محمّد بن أحمد بن علی بن الحسن بن شاذان. قال: حدّثنا أبو محمّد عبد الله ابن يوسف بن نامويه الاصبهاني بنيسابور، عن حامد بن محمّد بن الهروي، عن علی بن محمّد ابن عيسى، عن محمّد بن عكاشه، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سلمه، عن خصيف، عن

ص: ۱۴۱

مجاهد. قال: قيل لابن عباس: ما تقول في علي بن أبي طالب؟ فقال: ذكرت و الله أحد الثقلين، سبق بالشهادتين، و صلى القبلتين، و بايع البيعتين، و أعطى السيفين، و هو أبو السبطين الحسن و الحسين، و ردت عليه الشمس مرتين بعد ما غابت عن القبلتين، و جرد السيف تارتين، و هو صاحب الكرتين، فمثله في الأئمة مثل ذي القرنين، ذاك مولاي و مولاك علي بن أبي طالب عليه السلام!].

شيخ سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع الموده» در باب سابع و أربعون آورده: [أخرج موفق بن أحمد الخوارزمي بسنده عن مجاهد، قال: قيل لابن عباس ما تقول في شأن علي بن أبي طالب؟ فقال: و الله هو أحد الثقلين سبق بالشهادتين، و صلى القبلتين، و بايع البيعتين، و هو أبو السبطين الحسن و الحسين، و ردت عليه الشمس مرتين، فمثله في الامه مثل ذي القرنين، و هو مولاي و مولى الثقلين].

وجه ۴۵- درین که رسول صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در غدیر خم

نیز ارشاد فرموده و دلالت آن بر امامت حضرت امیر و نقل کردن اعلام سنت

آن روایت را

وجه چهل و پنجم آنکه: در بسیاری از روایات وارد شده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر بعد ارشاد

حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» یا قبل آن حدیث ثقلین را ارشاد فرموده و در مجلد حدیث غدیر بعون الله الجلیل بتفصیل جمیل دانستی که حدیث غدیر دلیل واضح و مستنیر بر امامت جناب امیر کلّ امیر علیه سلام الملک القدیر می باشد، پس چگونه بعد از این می توان گفت که حدیث ثقلین مساسی با مدعای اهل حق ندارد؟! حالا بعض روایات داله بر این مطلب اختصارا باید شنید.

پس مخفی نماند که از آن جمله است روایتی که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و اکابر اعیان و أجلة أركان سنیّه، مثل ابن جریر و ابن ابی عاصم و محاملی روایت کرده اند.

ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن علي أن النبي صلى الله عليه و سلم حضر الشجرة بخم ثم خرج آخذا بيد علي، فقال: أيها الناس! أستم تشهدون أن الله و رسوله أولى بكم من أنفسكم و أن الله و رسوله مولاكم؟ قالوا: بلى! قال:

فمن كان الله و رسوله مولا فأن هذا مولا، و قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدى، كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي، ابن جریر و ابن ابی

و از آن جمله است: روایت حدیفه بن اسید الغفاری، چنانچه ملاً علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[یا ایها الناس! إني قد نبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبي إلا - نصف عمر العدي يليه من قبله، و إني قد يوشك أن أدعى فأجيب، و إني مسئول و إنكم مسئولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جاهدت و نصحت. قال: أليس تشهدون أن لا - إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن الجنة حق و نارها حق، و أن الموت حق، و أن البعث حق بعد الموت، و أن الساعة آتية لا - ريب فيها، و أن الله يبعث من فى القبور، قالوا: بلى! نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاى، و أنا مولى المؤمنين أولى بهم من انفسهم فمن كنت مولا فهذا مولا، يعنى علياً، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، يا أيها الناس! إني فرطكم و إنكم واردون على الحوض، أعرض ممياً بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان من فضه، و إني سائلكم حين تردون على عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما! الثقل الا - كبر كتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فاستمسكوا به لا - تضلوا و لا - تبدلوا، و عترتى أهل بيتى، فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض. الحكيم، «طب» عن أبى الطفيل، عن حدیفه بن أسید].

و این روایت را ابن کثیر شامی در تاریخ خود، و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»، و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» و جمال الدین محدث شیرازی در «أربعين فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السلام»، و أحمد بن الفضل المكي در «وسيلة المآل»، و محمود قادری در «صراط سوى» نیز آورده اند.

و از عجائب آنکه متعصب شدید و جاحد عنید ابن حجر مکی در «صواعق» نیز این روایت را از طبرانی و غیره نقل نموده و بتصحیح سند آن راه اعتراف بامر حق پیموده، و سهارنپوری هم در «مرافض» این روایت را از طبرانی و غیر او مع تصحیح السند آورده طریق إثبات آن بأقدام اذعان سپرده، و مرزا محمد بدخشانی نیز

در «مفتاح النجا» این حدیث را از «معجم کبیر» طبرانی با تصحیح سند آن نقل کرده، و نیز مرزا محمد بدخشانی این حدیث را بروایت حکیم ترمذی و طبرانی در کتاب «نزل الابرار بما صح من مناقب أهل البيت الاطهار» آورده، و محمد صدر عالم نیز از حکیم ترمذی و طبرانی این حدیث شریف را نقل نموده و تصحیح سند آن هم فرموده، و عجیلی نیز در «ذخیره المال» این حدیث را از طبرانی در ذکر حدیث غدیر آورده، و مولوی ولی الله لکهنوی هم در «مرآة المؤمنین» این حدیث را از طبرانی بواسطه «صواعق» ابن حجر نقل کرده و تصحیح سند آن نموده، و شیخ سلیمان بلخی در «ینایع الموده» نقل - عن جواهر العقدين - این حدیث را از «معجم کبیر» طبرانی و «مختاره» ضیاء مقدسی آورده، و مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذکر طرق حدیث غدیر این حدیث را از «نوادر الاصول» حکیم ترمذی و «معجم کبیر» طبرانی ذکر نموده، بعد از آن گفته: [و فیہ الحث علی متابعه الثقلین بعد حدیث الموالاه، و کذا فی روایه ابن راهویه و ابن جریر و ابن ابی عاصم و المحاملی و الطحاوی بأسانید صحیحه].

و از آن جمله است: روایت عامر بن لیلی بن ضمیره و حذیفه بن أسید، چنانچه نور الدین سمهودی «در جواهر العقدين» گفته:

[عن عامر بن لیلی بن ضمیره، و حذیفه ابن أسید (۱)، رضی الله عنهما. قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجّه الوداع و لم یحج غیرها أقبل حتّی إذا کان بالجحفه نهی عن سمرات بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهنّ، حتی إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن أرسل إلیهنّ فقمّ ما تحتهنّ، و شدّبن عن رءوس القوم حتی إذا نودی للصلوه غدا إلیهنّ فصلّی تحتهنّ ثمّ انصرف إلی الناس، و ذلك یوم غدیر خمّ. و خم من الجحفه و له بها مسجد معروف فقال: أيها الناس! إنّه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنّه لن یعمّر نبی إلاّ - نصف عمر المدی یلیه من قبله، و إنّی لأظنّ أن أدعی فأجیب، و إنّی مسؤل و أنتم مسؤلون، هل بلغت؟ فما أنتم قائلون؟ قالوا: نقول: قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاک الله

ص: ۱۴۴

خیرا. قال: أستم تشهدون أن لا إله إلا الله، وأن محمدا عبده ورسوله، وأن جنته حق، وأن ناره حق، وبعث بعد الموت حق؟ قالوا: بلى نشهد! قال: اللهم اشهد.

ثم قال: أيها الناس! ألا تسمعون؟! ألا فإن الله مولاي، وأنا أولى بكم من أنفسكم ألا! و من كنت مولاه فهذا مولاه، وأخذ بيد علي فرفعها حتى عرفه القوم أجمعون.

ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: أيها الناس! إنني فرطكم و أنتم واردون علي الحوض أعرض مما بين بصري و صنعاء فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة. ألا! و إنني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما حين تلقوني! قالوا: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا و لا- تبدلوا. ألا! و عترتي، فإني قد نبأني اللطيف الخبير أن لا يتفرقا حتى يلقينني، و سألت الله ربّي لهم ذلك فأعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فهم أعلم منكم. أخرج ابن عقده في الموالاه من طريق عبد الله بن سنان، عن أبي الطفيل عنهما به. و من طريق ابن عقده، أورده أبو موسى المدني في الصّحابة، و قال: إنّه غريب جدا، و الحافظ أبو الفتوح العجلي في كتابه «الموجز» في فضائل الخلفاء].

و این حدیث را ابن الاثیر الجزری (۱) در «أسد الغابه» و ابن حجر عسقلانی در «إصابة» و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و أحمد بن الفضل المکی در «وسيله المآل» نیز آورده اند.

و از آن جمله است: روایتی که از خزیمه بن ثابت، و سهل بن سعد، و عدی بن حاتم، و عقبه بن عامر، و أبو ایوب أنصاری و أبو سعید خدری، و أبو شریح خزاعی، و أبو قدامه أنصاری، و أبو یعلی، و أبو الهیثم بن التیهان و دیگر اصحاب مروی شده، چنانچه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر طریق حدیث ثقلین آورده و اما

حدیث خزیمه، فهو عند ابن عقده من طریق محمّد بن کثیر عن فطر و أبی

ص: ۱۴۵

۱- ابن اثیر و ابن حجر هر دو این حدیث را در ترجمه عامر بن لیلی بن ضمیره مختصرا ذکر کرده اند (۱۲ ن)

الجارود، كلاهما عن أبي الطفيل، أنّ عليّاً رضي الله عنه قام فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خمّ الآ قام، و لا يقوم رجل يقول: تبیت، أو: بلغنی، إلاّ رجل سمعت أذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلاً منهم: خزيمه بن ثابت، و سهيل بن سعد، و عدی بن حاتم، و عقبه بن عامر، و أبو أيوب الانصاری، و أبو سعید الخدری، و أبو شریح الخزاعی، و أبو قدامه الانصاری، و أبو لیلی، و ابو الهيثم بن التيهان و رجال من قريش. قال عليّ رضي الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا:

نشهد أنّا أقبلنا مع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّه الوداع، حتّى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فأمر بشجرات فشدّ بن و ألقى عليهن ثوب. ثمّ نادى بالصّلاه فخرجنا فصلينا. ثمّ قام فحمد الله و أثنى عليه. ثم قال: أيّها النّاس! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت. قال: اللّهمّ اشهد، ثلاث مرّات. قال: إنّي أوشك أن ادعى فأجيب، و إنّي مسئول و أنتم مسؤلون. ثمّ قال: ألا! إنّ أموالكم و دماءكم حرام كحرمة يومكم هذا و حرمة شهركم هذا، أو صيكم بالنساء، أو صيكم بالجار، أو صيكم بالمماليك، أو صيكم بالعدل و الاحسان. ثم قال: أيّها النّاس! إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي: فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. تبيّأني بذلك اللّطيف الخبير، و ذكر الحديث في قوله صلّى الله عليه و سلّم: من كنت مولاه فعليّ مولاه. فقال عليّ رضي الله عنه: صدقتم و أنا على ذلك من الشّاهدين].

و این روایت را ابن الاثیر جزری (۱) در «أسد الغابه» و ابن حجر عسقلانی در «إصابة» و نور الدّین سمهودی در «جواهر العقدين» و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی در «وسيله المآل» و محمود قادری در «صراط سوی» و شیخ سلیمان بلخی در «ینابيع المودّه» هم آورده اند.

و از آن جمله است: روایت أم سلمه رضي الله عنها، چنانچه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [و أمّا

حدیث أم سلمه، فحدیثها عند ابن عقده من حدیث

ص: ۱۴۶

۱- ابن اثير و ابن حجر این روایت را در ترجمهء أبو قدامه انصاری باختصار ذکر کرده اند (۱۲ ن)

هارون بن خارجه عن فاطمه ابنه علي عن أم سلمه رضي الله عنها. قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد علي رضي الله عنه بغدير خم فرفعها حتى رأينا بياض إبطه، فقال: من كنت مولاه، الحديث.

و فيه قال: يا أيها الناس! إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي و لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض].

و این حدیث را سمهودی در «جواهر العقدين» و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در «وسيله المال» و سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» نیز آورده اند.

و از آن جمله است: روایتی که از جابر بن عبد الله انصاری وارد شده، چنانچه سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

]

أخرج ابن عقده عن جابر بن عبد الله قال: كنا مع النبي صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع، فلما رجع إلى الجحفة نزل ثم خطب الناس، فقال: أيها الناس! إني مسئول و أنتم مسئولون، فما أنتم قائلون؟ قالوا نشهد أنك بلغت و نصحت و أديت.

قال، إني لكم فرط و أنتم واردون علي الحوض، و إني مخلف فيكم الثقلين إن تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. ثم قال: أ لستم تعلمون أني أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا بلى! فقال آخذنا بيد علي: من كنت مولاه فعلي مولاه. ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه].

و از آن جمله است: روایتی که از زید بن أرقم وارد شده، چنانچه حاکم در «مستدرک علی الصحیحین» بسند خود آورده:]

عن أبي الطفيل عامر بن واثله أنه سمع زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكة و والمدينه عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرة، ثم راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشية فصلي، ثم قام خطيبا فحمد الله و أثني عليه و ذكر و وعظ، فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال: أيها الناس! إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و أهل بيتي عترتي. ثم قال:

أ تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ثلاث مرّات. قالوا: نعم؟ فقال رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.]

و این روایت را از «مستدرک حاکم»، سیوطی هم در «جمع الجوامع» باختصار آورده، چنانچه گفته:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرِينَ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِترَتِي. تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. ك (١)، عن زيد بن أرقم.]

و از آن جمله است: روایتی دیگر از زید بن أرقم که آن را طبرانی و حاکم روایت کرده اند، چنانچه ملا- علی متقی در «کنز العمال» آورده:]

كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأَجَبْتُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. ط. ك (٢) عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم.]

و این حدیث شریف را بهمین سیاق از طبرانی و حاکم، بسیاری از علمای سنیّه در کتب خود نقل کرده اند، کما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: روایتی دیگر از زید بن أرقم، چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:]

عن زيد بن أرقم قال: أقبل نبى الله صلى الله عليه و سلم فى مكة فى حجة الوداع حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة، فأمر بدوحات فقم ما تحتهن من شوكة، ثم نادى الصيْلوه جامعه، فخرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فى يوم شديد الحر، إن منا لمن يضع رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدة الحر حتى انتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فصلّى بنا الظهر ثم انصرف إلينا فقال: الحمد لله نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، الذى لا هادى لمن أضلّ و لا مضلّ لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله.

ص: ١٤٨

١- أى: أخرجه الحاکم فى «المستدرک» (١٢)

٢- أى: أخرجه الطبرانى و الحاکم (١٢)

أما بعد، أيها الناس! فإنه لم يكن لنبى من العمر إلا نصف ما عمر من قبله، وإن عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، وإنى قد أشرعت في العشرين، ألا- وإنى يوشك أن أفارقكم. ألا وإنى مسؤل و أنتم مسؤلون، فهل بلغتكم؟ فما ذا أنتم قائلون؟ فقام من كل ناحية من القوم مجيب يقولون: نشهد: أنك عبد الله و رسوله، و قد بلغت رسالته و جاهدت في سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتى أتاك اليقين، جزاك الله عنّا خير ما جازى نبيا عن أمته. فقال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله، و أن الجنه حقّ و النار حقّ، و تؤمنون بالكتاب كله؟ قالوا: بلى! قال: أشهد أن قد صدقتكم و صدقتموني. ألا وإنى فرطكم و إنكم تبعي، و توشكون أن تردون على الحوض و أسألكم حين تلقونى عن ثقلى كيف خلفتمونى فيهما. قال: فاعتل (فأعضل. ظ) علينا ما ندرى ما الثقلان؟ حتى قام رجل من المهاجرين فقال: بأبى أنت و أمى يا نبى الله! ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب الله سبب طرف بيد الله تعالى و طرف بأيديكم فتمسّكوا به و لا تولّوا (تزلّوا. ظ) و لا تضلّوا. و الأصغر منهما عترتى، من استقبل قبلى و أجاب دعوتى (فليستوص بهم خيرا. صح. ظ) فلا تقتلوهم و لا تعدوهم و لا تقصروا عنهم، فإننى قد سألت لهم (لهما. ظ) اللطيف الخبير فأعطانى أن يردا على الحوض كهاتين، و أشار بالمسبّحتين. ناصرهما لى ناصر و خاذلها لى خاذل، و وليهما لى ولي، و عدوهما لى عدو. ألا فإنّها (و إنّها. ظ) لم تهلك أمه قبلكم حتى تدين باهوائها و تظاهر على نبوتها (نبّيها. ظ) و تقتل من قام بالقسط، ثم أخذ بيد على بن أبى طالب رضى الله عنه فرفعها و قال: من كنت مولاه فهذا مولاه و من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و قالها ثلاثا. آخر الخطبه].

و اين روايت را بالتّمام علامه محمّد بن إسماعيل بن صلاح الامير الصّنعانى نيز در «روضه نديّه» آورده، كما سمعت سابقا.

و از آن جمله است: روايتى كه ابن الصباغ مالكى آن را در «فصول مهمه» از زهرى آورده، چنانچه گفته: و

روى الترمذى أيضا عن زيد بن أرقم رضى الله عنه.

قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: من كنت مولاه. هذا اللفظ بمجرده رواه الترمذى و لم يزد عليه، و زاد غيره و هو الزهرى ذكر اليوم و الزمان و المكان، قال: لَمَّا حَجَّ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حَجَّه الوداع و عاد قاصدا المدينة قام بغدير خم، و هو ماء بين مكه و المدينة، و ذلك فى اليوم الثامن عشر من ذى الحجه الحرام وقت الهاجره، و قال: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، هَلْ بَلَغْتُمْ وَ نَصَحْتُمْ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ: وَ أَنَا أَشْهَدُ مِثْلَ مَا شَهِدْتُمْ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا أَنْ تَمْسِيَكُمْ بِهِ لَنْ تَصَلُّوا بَعْدِي، كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي أَلَا! وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَعَهُ حَوْضِي مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، عَدَدَ آنِيَتِهِ عَدَدَ النَّجُومِ، إِنَّ اللَّهَ مَسْأَلُكُمْ (سَائِلُكُمْ). كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَ فِي أَهْلِ بَيْتِي. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ: يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ فِي الرَّابِعَةِ وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ مَوْلَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. أَلَا! فَيُلْبِغُ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ].

و از آن جمله است: روایتی که أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر اليعقوبى در تاريخ خود آورده، چنانچه در ذكر حجّه الوداع گفته،

[و خرج ليلا منصرفا إلى المدينة، فصار إلى موضع بالقرب من الجحفة يقال له غدير خم، لثمانى عشره ليلة خلت من ذى الحجة، و قام خطيبا و أخذ بيد على بن أبى طالب، فقال: أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدَى عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟، وَ قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الثَّقَلَانِ الْكَبِيرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفَهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفَ بَأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَبَدَّلُوا وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي].

و از آن جمله است: روایتی که جمال الدین محدّث در «روضه الاحباب» آن را آورده، چنانچه در ذکر حجّه الوداع گفته: [و در أثناء مراجعت چون بمنزل غدیر خمّ که از نواحی جحفه است رسید نماز پیشین را در اوّل وقت گذارد و بعد از آن رو بروی یاران بکرد و فرمود:

أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ یعنی: آیا نیستم اولی بمؤمنین از نفسهای ایشان؟ و روایتی آنکه فرمود: گویا مرا بعالم بقا خواندند و من اجابت نمودم، بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم، و یکی از دیگری بزرگتر است: قرآن و اهل البیت من، ببینید و احتیاط کنید که بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود؟ و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید کرد؟ و آن دو امر از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند.

آنگاه فرمود: بدرستی که خداوند تعالی مولای من است، و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی را بگرفت و فرمود: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أدر الحقّ معه حيث كان]. و این روایت را نور الدین حلبی در «إنسان العيون» و شیخ عبد الحق دهلوی در «مدارج النبوه» و عبد الرحمن چشتی در «مرآة الاسرار» و حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» نیز ذکر نموده اند.

مخفی نماند که مناسبت حدیث ثقلین با حدیث غدیر بحدی ثابت و مبرهنست که علمای اعلام سنیّه طوعاً و کرها بآن اعتراف می نمایند، بلکه در مقام اثبات خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بمزید اهلیت تمسک، حدیث غدیر را بمعرض احتجاج آورده اذعان و ایقان ارباب ابصار و اعیان می افزایند.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» کما سمعت سابقاً در شمار تنبیهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین ذکر نموده گفته: [رابعها: هذا الحثّ شامل للتمسک بمن سلف من أئمة أهل البيت و العتره الطاهره و الاخذ بهديهم، و أحقّ من تمسک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن أبی طالب رضی الله عنه، فی فضله و علمه و دقائق

مستنبطاته و فهمه و حسن شيمه و رسوخ قدمه، و يشير إلى هذا ما

أخرجه الدار قطنى فى الفضائل عن معقل بن يسار. قال: سمعت أبا بكر رضى الله عنهما يقول: على بن أبى طالب رضى الله عنه عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم، أى الذين حث على التمسك بهم فخصه أبو بكر رضى الله عنه بذلك لما أشرنا إليه و لهذا خصه صلى الله عليه و سلم من بينهم يوم غدیر خم بما سبق من

قوله: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و هذا حديث صحيح لا مرية فيه.]

و ابن حجر مكى در «صواعق» بعد ذكر حديث ثقلين كفته: [و فى أحاديث الحث على التمسك بأهل البيت إشاره إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيمة، كما أن الكتاب العزيز كذلك، و لهذا كانوا أمانا لاهل الارض كما يأتى. و يشهد لذلك الخبر السابق:

فى كل خلف من أمتى عدول من أهل بيتى إلى آخره. ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم على بن أبى طالب كرم الله وجهه لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثم قال أبو بكر: على عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم: أى الذين حث على التمسك بهم، فخصه لما قلنا، و لذلك خصه صلى الله عليه و سلم بما مر يوم غدیر خم].

و احمد بن الفضل بن محمد با كثير المكي در «وسيله المال» در ذكر حديث غدیر كفته: ش [و أخرج الدارقطنى فى الفضائل عن معقل بن يسار رضى الله عنه. قال:

سمعت أبا بكر رضى الله عنه يقول: على بن أبى طالب عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم أى الذين حث النبي صلى الله عليه و سلم على التمسك بهم و الاخذ بهديهم، فإنهم نجوم الهدى من اقتدى بهم اهتدى، و خصه ابو بكر بذلك رضى الله عنه لأنه الامام فى هذا الشأن و باب مدينه العلم و العرفان فهو إمام الأئمة و عالم الأمة، و كأنه أخذ ذلك من تخصيصه صلى الله عليه و سلم له من بينهم يوم غدیر خم بما سبق، و هذا حديث صحيح لا مرية فيه و لا شك ينافية، و روى عن الجم الغفير من الصحابه و شاع و اشتهر و ناهيك بمجمع حجه الوداع].

و أحمد بن عبد القادر العجيلى در «ذخيره المال» در شرح شعر:

و إني لغفار لمن تاب و من قد اهتدى إلى و لا أبي الحسن

گفته: [و لذلك قال الشيخ ابن حجر في صواعقه في حديث التمسك: أحق من يتمسك به منهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، و من ثم قال أبو بكر: علي عتره رسول الله، أي الذين حث على التمسك بهم، و لذلك خصه بما قاله يوم الغدير].

وجه ۴۶-مقارنه حديث ثقلين با حديث «من كنت مولاه» و حديث منزله

در روز غدیر و دلالت آن و کلمات اکابر عامه

وجه چهل و ششم آنکه: حسب اعتراف بعض اکابر علمای سنیّه ثابت و متحقق است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث ثقلین را با

حدیث من كنت مولاه و با

حدیث أنت منی بمنزله هارون من موسی روز غدیر بالمقارنه ارشاد فرموده، چنانچه ابن حجر مکی در «فتاوی فقهیّه کبری» در ذکر حجّه الوداع گفته:

[و لا زال صلی الله علیه و سلم یشیر إلیهم (یسیر بهم. ظ) إلى أن وصل و هو راجع للمدينه إلى غدیر خمّ قرب رابغ، فأمر بجمعهم ثمّ خطبهم و وصّاهم بالاستمساک بالقرآن و بأهلبیته، و قال فی حقّ علی: من كنت مولاه فعلیّ مولاه. و قال له: أنت منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی].

و در کمال ظهورست که حدیث منزلت نیز مثل حدیث غدیر دلیل مزهر منیر خلافت و امامت بلا فاصله جناب امیر علیه و آله سلام الله القدير می باشد، و قد بسطنا الکلام علی ذلك فی مجلد حافل هو لبیان البینات و قمع الشبهات کافل.

پس آیا ممکن است که عاقلی بعد ازین در دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت حضرت ابي الحسنین علیه آلاف السّلام من ربّ المشرقین شکّ و ریب درین داشته باشد؟! لا و الله! زیرا که قطع نظر از دیگر دلائل و براهین ماضیه و آتیّه، قضیه تناسب ذکرى اصدق شاهدست برینکه حدیث ثقلین مثل حدیث غدیر و حدیث منزلت دلیل واضح و برهان لائح بر خلافت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.

و بر ارباب االباب در حیز خفا و احتجاب نیست که بسیاری از اسلاف سنیّه در تفسیر آیات کتاب الله بقضیه تناسب فی الذکر کاربند می شوند، پس احادیث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم که در یک سیاق و یک محلّ وارد شود اولی و اجدرست باین قضیه و احتجاج اهلّ حق باتحاد حدیث ثقلین و حدیث غدیر و حدیث منزلت در

مقصد و مراد سلوک طریقه ایست مرضیه. حالاً بعض شواهد این مطلب باید شنید.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر آیه مودت و اثبات نزول آن در وجوب مودت اهل بیت عليهم السلام گفته: [و قد يستشهد له بما أخرجه الثعلبي في تفسيره من طريق السدي عن أبي مالك عن ابن عباس، قال: «و من يقترف حسنه نزد له فيها حسنا» قال: المودّه لأل محمّد عليه و عليهم الصلوه و السلام، و أخرجه الفقيه أبو الحسن ابن المغازلي عن السيدي و وجه الاستشهاد أنّ هذه الآية بأثر قوله «قُلْ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» فتفسير الثانيه بذلك يفهم أنّ ما قبلها كذلك من أجل التناسب بل هو مقتضى ما جزم به الثعلبي و البغوي بنقله عن ابن عباس في تفسير قوله بأثر ذلك «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» إلى قوله «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ». فقال: قالوا ابن عباس: لما نزل قوله تعالى «قُلْ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» الآية، قال قوم في نفوسهم: ما يريد إلا أن يحتنا على أقاربه من بعده! فأخبر جبرئيل النبي صلى الله عليه و سلم أنّهم اتهموه، فأنزل «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» الآية، فقال القوم: يا رسول الله! نشهد أنّك صادق، فنزل «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ». قلت: و هذا التناسب هو الذي حمل السدي على أنه قال:

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لذنوب آل محمّد شكور لحسناتهم. نقله عنه القرطبي و غيره، و كلّ جار على ما سبق في قوله تعالى: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى].

و ثعلبي در تفسير خود در تفسير آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» از بعض مفسرين أسلاف خود كلامی نقل کرده که مبنای استدلال در آن بر قضیه تناسب است، چنانچه در ذکر وجوه تسمیه فاتحه الكتاب بسبع مثنای گفته:
و قال الحسين (۱) بن الفضل و غيره: لأنها نزلت مرّتين كلّ مرّه معها سبعون ألف ملك، مرّه بمكّه من أوائل ما نزل من القرآن و مرّه بالمدينه، و السبب فيه أنّ سبع قوافل وافت من بصرى و أذرعات ليهود بنى قريظه و النّظير في يوم واحد و فيها أنواع

ص: ۱۵۴

۱- له في «لسان الميزان» لابن حجر العسقلاني ترجمه حسنه تدل على جلالته و كونه من كبار أهل العلم و الفضل (۱۲ ن)

من البز و أفاويه الطيب و الجواهر و أمتعه البحر، فقال المسلمون: لو كانت هذه الأموال لتقوينا بها و لأنفقناها في سبيل الله، فأنزل الله عز و جل هذه الآية و قال: لقد أعطيناكم سبع آيات هي خير لكم من هذه السبع قوافل، و دليل هذا التأويل قوله عز و جل عقيها: «لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الآية].

ازین عبارت ظاهرست که حسین بن فضل و دیگر مفسرین در وجه تسمیة فاتحه الكتاب بسبع مثنائی بیان نموده اند که چون این سوره دو مرتبه نازل شد، یک بار در مکه و یک بار در مدینه، لهذا آن را خداوند عالم بمثنائی تعبیر فرمود، و سبب نزول آن در مدینه چنین ذکر کرده اند که بای یهود بنی قریظه و بنی نضیر هفت قافله از مقام بصری و أذرعَات در یک روز وارد شد و در آن قافلها انواع جام ها و اقسام خوشبوها و جواهر و أمتعه بحر بود، پس مسلمین گفتند: اگر این همه أموال برای ما می بود ما قوت حاصل می کردیم بآن و خرج می کردیم آن را در راه خدا پس خداوند عالم نازل فرمود این آیه را و فرمود که ما شما را هفت آیت بخشیدیم که آن هفت آیه بهترست برای شما ازین هفت قافله. و بعد ذکر این قصه مفسرین مذکورین افاده کرده اند که دلیل این تأویل قول خداوند عالمست که در عقب این آیه فرموده:

«لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» مراد آنست که چون در آیه ما بعد خداوند عالم جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را منع فرموده ازین که آن جناب نظر نماید بسوی چیزی که خداوند عالم آن را بأصناف کفّار از قبیل مال و متاع دنیا عطا نموده لهذا بحسب قضیه مناسبت بین الآيات باید که سبب نزول آیه ما قبل هم قصه ورود قوافل که مشتمل بر تمنای مسلمین أموال آن قوافل را و منع خداوند عالم مسلمین را ازین تمنّا و تسلیت بعطای سبع مثنائی است قرار داده آید.

و افراط اهل سنت در تفسیر آیات بقضیه تناسب بجایی رسیده که عاقل بصیر را در بعض موارد بچار موجه حیرت می اندازد و کمال خلاعت و جلالت این حضرات را در کتمان حق ابلج و نصرت باطل لجلج واضح و عیان می سازد! مگر نمی بینی که نظام نیسابوری أعرج در تفسیر «غرائب القرآن» اولاً آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» الآية را که بلا-شبهه در شأن والا شأن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نازلست کما علمت فی المنهج الاوّل باتّباع فخر رازی بکمال گاو تازی در حقّ ابو بکر فرود آورده و باین تفسیر سفاهت تخمیر خود راه پا مالی بسیاری از نصوص احادیث نبویه و اقوال اسلاف خود سپرده، من بعد بر آیه وافی هدایه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» نیز دست تصرف دراز نموده و از نهایت رقاعت خواسته که بقضیه مناسبت این آیه را نیز در حقّ ابو بکر فرود آرد، و همت قالصه خود بر مباحته و لداد و مخاصمه و عناد بر گمارد! اگر باور نمی کنی قدری از عبارت «غرائب القرآن» که در تفسیر آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» واقع شده ببین، و هی هذه: [استدلّت الشّیعه بها علی أنّ الامام بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ هو علی بن ابي طالب لأنّ الولیّ هو الوالی المتصرّف فی أمور الامّه و أنّه علیّ بروایه ابي ذر و غیره. و اوجب بالمنع من أنّ الولیّ ههنا هو المتصرّف، بل المراد به الناصر و المحبّ، لأنّ الولاية المنهی عنها فیما قبل هذه الآية و فیما بعدها هو بهذا المعنی فكذا الولاية المأمور بها. و ایضا أنّ علیاً لم یکن نافذ التصرف حال نزول الآية و إنّها تقتضی ظاهراً أنّ یكون الولاية حاصله له فی الحال. و ایضا إطلاق لفظ الجمع علی الواحد لأجل التعظیم مجاز، و الأصل فی الاطلاق الحقیقه، فالمراد بالذین آمنوا عامه المؤمنین و أنّ بعضهم یجب أن یكون ناصراً لبعض، كقوله «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و ایضا الآية المتقدمه نزلت فی ابي بکر کما مرّ من أنّه هو العذی حارب المرتدین، فالمناسب أن یكون هذه ایضا فیهِ].

و افراط اهل سنت در تفسیر آیات بقضیه تناسب بجایی رسیده که عاقل بصیر را در بعض موارد بچار موجه حیرت می اندازد و کمال خلاعت و جلالت این حضرات را در کتمان حق ابلج و نصرت باطل لجلج واضح و عیان می سازد! مگر نمی بینی که نظام نيسابوری أعرج در تفسیر «غرائب القرآن» آولا آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» الآیه را که بلا- شبهه در شأن والا شأن جناب امیر المؤمنین علیه السلام نازلست کما علمت فی المنهج الاول باتباع فخر رازی بکمال گاو تازی در حق ابو بکر فرود آورده و باین تفسیر سفاهت تخمیر خود راه پا مالی بسیاری از نصوص احادیث نبویه و اقوال اسلاف خود سپرده، من بعد بر آیه وافی هدايه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» نیز دست تصرف دراز نموده و از نهایت رقاعت خواسته که بقضیه مناسبت این آیه را نیز در حق ابو بکر فرود آرد، و همت قالصه خود بر مباحته و لداد و مخاصمه و عناد بر گمارد! اگر باور نمی کنی قدری از عبارت «غرائب القرآن» که در تفسیر آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» واقع شده بین، و هی هذه: [استدللت الشیعه بها علی أن الامام بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم هو علی بن ابي طالب لأن الولی هو الوالی المتصرف فی أمور الامه و أنه علی بروایه ابي ذر و غیره. و اوجب بالمنع من أن الولی ههنا هو المتصرف، بل المراد به الناصر و المحب، لأن الولاية المنهی عنها فیما قبل هذه الآیه و فیما بعدها هو بهذا المعنی فكذا الولاية المأمور بها. و أيضا أن علیا لم یکن نافذ التصرف حال نزول الآیه و إنها تقتضی ظاهرا أن یكون الولاية حاصله له فی الحال. و أيضا إطلاق لفظ الجمع علی الواحد لأجل التعظیم مجاز، و الأصل فی الإطلاق الحقیقه، فالمراد بالذین آمنوا عامه المؤمنین و أن بعضهم یجب أن یكون ناصرا لبعض، كقوله «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و أيضا الآیه المتقدمه نزلت فی ابي بکر کما مر من أنه هو الالذی حارب المرتدین، فالمناسب أن یكون هذه أيضا فیه].

و شاه ولی الله دهلوی والد حقیقی مخاطب که تعصب و عناد و تمرد و لداد از اساتذه حروریه آنکاد، و سرکردگان نواصب اوغاد بشمار می رود باضلال رازی و نيسابوری همین مسلک مظلم را پیموده و جابجا بزعم باطل، نازل بودن آیه «مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» در حق ابو بکر، آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» را نیز در حق ابو بکر وانموده، چنانچه در «إزاله الخفا» در فصل سوم مقصد اول جائی که برای باطل خود تفسیر آیه «مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»

و آیه «إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ» را یکجا مذکور ساخته، می گوید: [قوله تعالى: إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. إِنَّمَا در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می آید یعنی: ای مسلمانان! از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می ترسید؟! جز این نیست که کار ساز و ناصر و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که می ریزد إلهام خیر و می نماید تدبیر امور، و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد در عالم آورده اوست و برای اُمت خود بدعای خیر دستگیر ایشان است. و در ظاهر محققین أهل ایمان که باقلمه صلاه و إیتاء زکاه بوصف خشوع و نیایش متّصف اند، تحمّل داعیه الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید، و سبب نزول و ما صدق این آیه صدیق اکبر است! لفظ آمنوا عامست شامل همه محققین و دخول سبب قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبد الله گفته است: نزلت فی عبد الله بن سلام لَمَّا هَجَرَ قَوْمَهُ مِنَ الْيَهُودِ.

أخرج البغوی عن أبي جعفر محمد بن علی الباقر: «إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» نزلت فی المؤمنین. فقیل له: إِنَّمَا نزلت فی علی؟ فقال: هو من المؤمنین، نه چنانکه شیعه گمان کرده اند و قصیه مصنوعه روایت می کنند و راکعون را حال از یوتون الزکوه می گیرند و بر برتافتن انگشتی بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می آرند، و سیاق و سباق آیه را بر هم زنند، خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متّسقه بعضها ببعض را از هم جدا گیرند].

و نیز در «إزالة الخفا» در همین مقام گفته: [و نیز باید دانست که إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ هر چند لفظ عامّ است اما مورد نصّ صدیق اکبرست، و دخول مورد نصّ در عام قطعی است، پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کار ساز ایشانست و همین است معنی خلافت راشده، و صدیق اکبر متّصف باقلمه صلاه و إیتاء زکاه است با وصف خشوع یا با وصف إکثار نوافل صلاه! و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصّه است].

و نیز در «إزالة الخفا» در فصل هفتم مقصد اول جائی که از استدلال اهل حق بآیه «إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ» بزعم فاسد خود جواب داده گفته: [قوله: إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، إلخ. سیاق آیه ذکر مرتدّین است و

جهاد با ایشان، و این معنی باتفاق مفسّرین در حقّ صدیق اکبرست. قاله قتاده و الضحاک و الحسن البصری. و حوادثی که در عالم پیدا شد ادلّ دلیل است بر آن، از میان مورّخین کیست که یاد دارد که کسی در این مدد متطاوله بوصف جمع رجال نصب قتال با مرتدّین نموده باشد سوی صدیق اکبر؟! و لفظ انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه در تحقیق و تثبیت آن می آید، یعنی: ای مسلمانان! از ارتداد عرب و جموع متجمعه ایشان چرا می ترسید؟! غیر از این نیست که کار ساز شما در حقیقت خداست، إلهام می کند و تدبیر امور بآن إلهام می فرماید و رسول او سررشته ترغیب بر جهاد او در عالم آورده است و بدعای خیر دستگیر اُمّت خود است. و در ظاهر محقّقین اهل ایمان که باقامت صلاه و ایتناء زکاه بوصف نیایش و خشوع متّصفند و اهلیت تحمّل داعیه الهیه دارند و خدای تعالی بر دست ایشان اتمام اصلاح عالم می فرماید، پس إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ بَشَاهِدَةُ سِيقِ وَ سَبَاقِ نَازِلِ اسْتِ دَر بَابِ صَدِّيقِ أَكْبَرِ وَ تَعْرِیضِ اسْتِ بَاوِ وَ مَتَابَعَانِ اَوْ، و اگر بعموم صفت متمسک شویم جمیع محقّقین را شامل است، و لهذا

قال أبو جعفر محمّد بن علی الباقر حین قیل له: إنّها نزلت فی علی.

قال: هو من المؤمنین، أخرجہ البغوی. و قال جابر بن عبد الله: نزلت فی عبد الله بن سلام لَمَّا هَجَرَهُ قَوْمُهُ. حالا زیغ این مبتدعان را تماشا کن که این سیاق و سباق را گذاشته در پی ترویج هوای باطل خود افتاده اند!].

و نیز در «إزالة الخفا» در فصل ششم مقصد اول گفته: [قال الله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» فقیر گوید عفی عنه: این آیات اول دلیل است بر خلافت خاصه ابو بکر صدیق و بر فضائل و مناقب او و تابعان او بوجهی که جاهل آن معذور نباشد و منکر آن منقطع الحجه باشد در اسلام. تفصیل این اجمال آنکه: خدای تعالی

درین آیات خبر داد که جماعه از متکلمین بکلمه اسلام مرتد خواهند شد، و وعده فرمود که جماعه از محبین و محبوبین و کذا و کذا خواهم آورد، و معنی آوردن آنست که از میان قبائل عرب گروه گروه بر آمده بمحض توفیق الهی مجتمع شوند، و برابر مرتدین داد قتال دهند، و این وعده بهیأتها و صورتها در زمان صدیق اکبر واقع شد و گروه گروه از قبائل عرب بر آمده زیر رایت حضرت صدیق جمع شدند و بامر او مقاتله نمودند تا آنکه نائره فتنه فرونشست و عالم بشکل اول بازگشت و بعد از آن حادثه الی یومنا هذا که مدد متطاوله گذشته باین صفت قتال مرتدین واقع نشد. پس صدیق اکبر و اتباع او باین فضائل عظیمه که در اسلام فضیلتی بالاتر از آن نمی باشد متّصف بودند، و همینست معنی خلافت خاصّه و هو المقصود [انتهی].

و فساد و بطلان و وهن و هوان این هفوات سخیفه بحمد الله تعالی از آنچه در منهج اول در مجلد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» بشرطی که قسطی از حیا داشته باشند.

و از جمله عجائب آنست که شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفا» بجواب استدلال اهل حقّ بحديث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چنان غریق بحر تعصب شده که در منع بودن لفظ مولی بمعنی اولی و ادعای بودن آن بمعنی محبوب دست تمسک بأحادیث وارده در قرب زمان صدور حدیث غدیر زده و چون آن را بخیال فاسد خود مطابق مطلوب خود دانسته لهذا خواسته که حدیث غدیر را نیز هم رنگ آن گرداند، و هر گاه حال بر چنین منوال باشد اهل حقّ را بالاولی استحقاق حاصل می شود که بعد اثبات دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بحمد الله بأدله قاهره و براهین باهره بعمل آورده اند، محض ورود حدیث ثقلین را با حدیث غدیر در یک مورد، دلیل دلالت آن بر امامت و خلافت حضرت امیر کلّ امیر علیه سلام الملک القدر گردانند، و باین احتجاج و استدلال که بوجه عدیده اولی و اکمل از احتجاج مزعومی شاه ولی الله می باشد دمغ رأس مخاطب نافی مساس بمنصه شهود رسانند.

حالا عبارت شاه ولی الله باید شنید و بهره وافی از اعتبار و استبصار باید

شاه مذکور در «إزالة الخفا» بعد ذکر حدیث غدیر می گوید: [تَعَنَّتْ شِيعَهُ رَا تَمَاشَا كُنْ! چُونِ دَرِينِ حَدِيثِ هَمْ جَايِ نَاخِنِ زَدْنِ رَا نَدِيدَنْدِ كَفْتَنْدِ بِمَعْنَى أُولَى اسْتِ، وَ أُولَى بِتَصْرَفِ دَرِ حَقِّ تَمَامِ أَمِيَّتِ مِي كِيرِيمِ وَ أُولَى بِتَصْرَفِ دَرِ حَقِّ جَمِيعِ أَمِيَّتِ إِمَامِ اسْتِ. پَسِ مَرْتَضَى اِمَامِسْتِ. كَوِييمِ مَوْلَى بِمَعْنَى مَحْبُوبِسْتِ اَزِ جِهْتِ قَرِينَهُ اَسْبَابِ مَتَقَدَّمَهُ وَ اَزِ جِهْتِ اِحَادِيثِي كِه قَرِيبِ بِمَضْمُونِ اَيْنِ حَدِيثِ وَ نَزْدِيكَ بَزْمَانِ اَوْ وَاوَرْدِ شُدِه اَنْدِ] انتهي ما أردنا نقله في هذه المقام من كلام هذا الناصب الجالب للملام.

وجه ۴۷- دلالت لفظ خلیفتین در حدیث ثقلین بر مطلوب اهلحق و نقل روایاتی

که مشتمل برین لفظست از طرق سنت

وجه چهل و هفتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را معبر بخلیفین نموده و گمانم نیست احدی از ارباب انصاف و تارکین جور و اعتساف، بصدق دل درین ارشاد باسداد نظری کند و باز در خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام تأملی نماید، یا سبحان الله حضرت بشیر نذیر علیه و آله آلائف السلام من الملك القدیر چنین تصریح صریح در باب خلافت اهل بیت علیهم السلام نماید و باین توضیح نصیح مزید بصیرت ارباب ابصار بیفزاید، و جاحدین اُمت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین مثل شاه صاحب و دیگر منکرین بکمال جرأت و جسارت، این حدیث شریف را متعلق بخلافت امامت ندانند و تعلق آن را باین مطلب واضح و مقصد لائح، نموده انکار و جحود خویش را بأقصای حدود رسانند! اما اینکه جناب رسالت مآب علیه و آله الاطیاب سلام الملك الوهیاب درین حدیث شریف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را معبر بخلیفین نموده، پس بر متبع طرق این حدیث شریف مخفی نیست، لیکن بغرض سهولت ناظر بصیر بعض آن را در اینجا ذکر می نمایم:

احمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» خود گفته: [

حدَّثَنَا الاسود بن عامر ثنا، شریک عن الزّکین، عن القسم بن حسان، عن زید بن ثابت، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: إني تارك فيكم خلیفتین، کتاب الله حبل ممدود بین السّماء إلى الارض، و عترتی اهل بیتی، و إنهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض].

ص: ۱۶۰

و نیز در «مسند» گفته:]

حدَّثنا أبو أحمد الزَّيْرِيُّ. ثنا: شريك، عن الزَّكِينِ عن القاسم بن حسان، عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنَّهما لن يتفرَّقا حتَّى يردا عليَّ الحوض جميعاً.]

و أبو اسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثَّعلبي در تفسیر خود که مسمی به «الكشف و البيان عن تفسیر القرآن» می باشد در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» گفته:]

حدَّثنا الحسن بن محمد بن حبيب المفسِّر. قال: وجدت في كتاب جدِّي بخطه نا: أحمد بن الاحجم القاضي المرندی. نا: الفضل بن موسى الشَّيباني. أنا:

عبد الملك بن أبي سليمان، عن عطيه العوفی، عن أبي سعيد الخدری، قال: قال:

سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول: يا أيها النَّاس! إني قد تركت فيكم خليفين» إن أخذتم بهما لن تضلُّوا بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السَّماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي. ألا! و إنَّهما لن يتفرَّقا عليَّ الحوض.]

و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرَّازی در صدر «أربعين فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السَّلام» گفته:

[فترجو من الله أن يحشرنا في زمره نبيه و عترته و يرزقنا رؤيتهم و شفاعتهم بفضله و سعه رحمته الذين أذهب الله عنهم الرِّجس و طهرهم تطهيرا.]

و قال النَّبِيُّ: إني تارك فيكم كتاب الله و عترتي أهل بيتي فهما خليفتاى بعدی أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السَّماء إلى الارض، فان استمسكتم بهما لن تضلُّوا فانَّهما لن يفترقا حتَّى يردا عليَّ الحوض يوم القيمة.] الخ.

و صدر الدين ابراهيم بن محمد الحموي در كتاب «فرائد السمطين» على ما نقل عنه آورده:]

عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم: إني تارك فيكم الثقلين:

كتاب الله عزَّ و جلَّ و عترتي أهل بيتي، ألا! و هما الخليفتان من بعدی، و لن يفترقا حتَّى يردا عليَّ الحوض.]

و نور الدين أبي بكر بن سليمان الهيثمي القاهري الشافعي در كتاب «مجمع الزوائد» گفته:]

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم، قال: إني تركت فيكم خليفين:

کتاب الله و أهل بيته و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. رواه الطبرانی فی الكبير و رجاله ثقات].

و شمس الدين سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر طریق حدیث ثقلین گفته: [و أما

حدیث زید، فرواه أحمد فی مسنده، و لفظه: قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين - السماء و الارض، و عترتي أهل بيته، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض].

و جلال الدين سيوطی در «إحياء الميت بفضائل أهل البيت» گفته: [الحدیث السادس و الخمسون:

أخرج أحمد و الطبرانی عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض، و عترتي أهل بيته و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض].

و نیز سيوطی در کتاب «البدور السافره عن أمور الآخرة» گفته: [

أخرج ابن أبي عاصم في السنيته عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم الثقلين الخليفين من بعدى كتاب الله و عترتي، فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض].

و نیز سيوطی در «درّ منثور» بتفسير آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» گفته:

]

و أخرج أحمد عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيته و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض].

و نیز سيوطی در «جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيته، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. حم. طب، عن زيد بن ثابت].

و نور الدين سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

]

و عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الارض، أو ما بين السماء إلى الارض و

عترتی أهل بیتی و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. أخرجه أحمد فی مسنده، و عبد بن حمید بسند جید، و لفظه: إنّی تارک فیکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا، کتاب اللّٰه و عترتی أهل بیتی، الحدیث.

و أخرجه الطبرانی فی الکبیر برجال ثقات، و لفظه: إنّی تارک فیکم خلیفتین کتاب اللّٰه و أهل بیتی و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. صح.].

و عبد الوهاب بن محمّد بن رفیع الدّین البخاری در «تفسیر أنوری» بتفسیر آیه موذّت در ذکر فضائل اهلبیت علیهم السّلام گفته: [و عن أبی سید الخدری رضی اللّٰه عنه، قال: خطب رسول اللّٰه صلیّ اللّٰه علیه و سلّم، فقال: أيّها النّاس! إنّی ترکت فیکم الثّقلین خلیفتین إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: کتاب اللّٰه جبل ممدود من السّماء إلی الارض و عترتی، و هم أهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض أورده الثّعلبی، و ذکر الامام أحمد بن حنبل فی مسنده بمعناه].

و ملا علی متقی در «کنز العمّال» گفته:

[إنّی تارک فیکم خلیفتین کتاب اللّٰه جبل ممدود ما بین السّماء و الارض و عترتی أهل بیتی، و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. حم. طب. عن زید بن ثابت].

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمّال» گفته:

[إنّی تارک فیکم خلیفتین، کتاب اللّٰه جبل ممدود ما بین السّماء و الارض و عترتی أهل بیتی، و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. حم. طب. ض. عن زید بن ثابت. طب. عن زید بن أرقم].

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمّال» گفته:

[عن زید بن ثابت عن رسول اللّٰه صلیّ اللّٰه علیه و آله و سلّم أنّه قال: قد ترکت فیکم خلیفتین: کتاب اللّٰه و أهل بیتی، یردان علیّ الحوض جمیعاً. ابن جریر].

و ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاه» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [و

رواه أحمد و الطبرانی عن زید بن ثابت، و لفظه: إنّی تارک فیکم خلیفتین کتاب اللّٰه جبل ممدود ما بین السّماء و الارض و عترتی أهل بیتی، و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض].

و عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير-شرح جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والارض و عترتي أهل بيتي، تفصيل بعد اجمال بدلا أو بيانا، و هم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا].

و نیز در «فیض القدير» در شرح همین حدیث گفته: [و إنهما، و الحال إنهما، و

فی روايه إن اللطيف الخبير نبأني بهما (أنهما.ظ) لن يفترقا، أي الكتاب و العتره، أي يستمران متلازمين

حتى يردا على الحوض، أي الكوثر يوم القيمة.

زاد فی روايه:

كهايتين، و أشار باصبعيه. و فی هذا مع

قوله: ألا! و إني تارك فيكم، تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما و وصي أمته بحسن معاملتهما و إشار حقهما على أنفسهما (أنفسهم.ظ) و الاستمساك بهما في الدين].

و نیز در «فیض القدير» در شرح همین حدیث گفته: [تنبيه. قال الشريف السيهودي: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلا للتمسك من أهل البيت و العتره الطاهره فی كل زمان إلى قیام السیاعه حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أن الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض حم. طب. و الضیاء فی «المختاره» عن زید بن ثابت، قال الهیثمی: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو یعلی بسند لا بأس به، و الحافظ عبد العزيز بن الاخضر، و زاد أنه قال (قاله.ظ) فی حجه الوداع، و وهم من زعم ضعفه كابن الجوزی. قال السيهودي:

و فی الباب ما یزید علی عشرين من الصحابه. انتهى].

و نیز مناوی در «تیسیر-شرح جامع صغير» گفته:

[انی تارك فيكم بعد موتی خليفتين. زاد فی روايه: أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله القرآن جبل أي هو جبل ممدود ما زائده بين السماء و الارض. قيل: أراد به عهده، و قيل: السبب الموصل لرضاه، و عترتي بمثناه فوقيه، أهل بيتي تفصيل بعد اجمال بدلا او بيانا، و هم أصحاب الكساء. یعنی: إن عملتم بالقرآن و اهتديتم بهدي عترتي العلماء لم تضلوا،

و إنهما لن يفترقا أي الكتاب و العتره

حتى يردا على الحوض الكوثر يوم القيمة [الخ.

و أحمد بن فضل بن محمد باکثیر المکی در «وسيله المال» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و عن زید بن ثابت رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض. أخرجه أحمد في مسنده و أخرجه عبد بن حميد بسند جيّد و لفظه: إني تارك فيكم ما إن تمسيّ بكم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.

و أخرجه الطبراني في الكبير و لفظه: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله تعالى و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض].

و محمود شيخاني قادري در «صراط سوى» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و عن زید بن ثابت، قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الأرض، أو: ما بين السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض. أخرجه أحمد في مسنده].

و علی عزیزی در «سراج منیر-شرح جامع صغیر» گفته:

[إني تارك فيكم خليفين كتاب الله بالتّصّب بدلا أو عطف بيانه جبل بالرفع خبر عن محذوف أي هو جبل ممدود ما زائده بين السماء و الأرض و عترتي عطف على كتاب الله أهل بيتي يحتمل رفعه و نصبه، أي أعني أو هم، و المراد العلماء منهم، أي أحثكم على اتّباعهما لا تخالفوهما و إنهما أي الكتاب و العتره

لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض يحتمل أنّ المراد العلماء منهم يستمرونّ أمرين بما في الكتاب إلى قيام الساعة، و الله أعلم بمراد نبيه. حم. طب عن زید بن ثابت].

و محمد بن عبد الباقي زرقاني در «شرح مواهب لديّته» گفته:]

و أخرج أحمد عن أبي سعيد الخدري معنى حديث زيد بن أرقم السابق قريبا مرفوعا بلفظ:

إني أوشك أن أدعى إلى لقاء ربّي فأجيب، و إني تارك فيكم بعد وفاتي الثقلين. الرّواية:

ثقلين بدون ال، و في روايه: خليفين. زاد في أخرى: أحدهما أعظم من الآخر]. الخ.

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در «مفتاح النّجا» در ذکر طرق

حدیث ثقلین گفته:]

و فی روایه أخرى للطبرانی: عن زید بن ثابت، بلفظ: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والارض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض].

و محمد مرتضى الواسطى الزبيدى در «شرح إحياء العلوم» در ذكر أحاديث متعلقه بحوض گفته: [و أما

حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه فرواه ابن أبی عاصم فی کتاب السنه و أبو بكر بن أبی شهبه و الطبرانی فی کتاب السنه من طریق القاسم ابن حیّان (حسان.ظ) عن زید بن ثابت، رفعه: إني تارك فيكم الخليفين من بعدى كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض].

و شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّه» گفته:]

عن زید بن ثابت، قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض].

و نیز در «ینابیع المودّه» گفته:]

و أخرج الطبرانی فی الكبير برجال ثقات، و لفظه: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «جامع الصغیر» للسيوطی گفته:]

إني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض، لأحمد و الطبرانی فی الكبير، عن زید بن ثابت].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن کتاب «السبعين فی فضائل أمير المؤمنين» گفته: [الحديث الثامن و الستون-

عن أبی سعید الخدری، قال: خطب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم، فقال: يا أيها الناس! إني تركت فيكم الثقلين خليفتي إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدى، أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي و هم أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. أورده الثعلبي، و ذكر الامام أحمد بن حنبل في مسنده بمعناه].

و مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» گفته: [و قد قال المناوی

فى حدیث ائى تارك فىكم خلیفتین كتاب الله جبل ممدود ما بین السّماء و الارض و عترتى اهل بیتى و ائهما لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض.

رواه أحمد و الطبرانی و الضیاء فى «المختاره» عن زید بن ثابت. قال الهیتمى: رجاله موثّقون. و رواه أيضا أبو یعلی بسند لا بأس به، و الحافظ عبد العزیز بن الاخضر، و زاد كونه فى حجّه الوداع و وهم من زعم وضعه كابن الجوزى. قال السّمهودى: و فى الباب ما یزید على عشرين من الصّحابه].

و از آنجا كه دلالت لفظ خلیفتین در قول آن جناب صلّى الله علیه و آله و سلّم

«ائى تارك فىكم خلیفتین» بر خلافت اهل بیت علیهم السّلام در کمال وضوح و ظهور بود، بعضى از منصفین اهل سنت اخفای آن نتوانستند، لیکن با بدای بعض احتمالات بعیده، نور ایقان خود را بظلمت شبهه ناسدیده کاستند! و معدلك بر ناظر بصیر حقّ واضح منیر از کلام و تقریر ایشان ظاهر و مستنیرست.

رضى الدین بن محمد بن علی بن حیدر الحسینى در كتاب «تنضید العقود السّتیة بتمهید الدّوله الحسّتیة» در ترجمه أحمد أفندى الشّهر بمنجم باشى گفته: [قلت:

و قد رأیت له رحمه الله تعلیقه على الحدیث الشّریف، و هو

قوله صلّى الله علیه و سلّم:

ائى تارك فىكم خلیفتین كتاب الله تعالى جبل ممدود بین السّماء و الأرض و عترتى اهل بیتى ما إن تمسّی کتم به لن تضلّوا، و ائهما لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض، الحدیث. و

فى بعض الرّوايات زیاده: فاعرفوا (فانظروا. ظ) کیف تخلفونى فیهما.

قال رحمه الله تعالى و قد نقلها سیدى الوالد دام فضله من خطّه رحمه الله، و من خطّه نقلت: لا- یخفى أنّ فى هذا الحدیث الشّریف مواضع ینبغى للنّاظر المتبصّر أن یقف فیها حتّى یقف على ما فیها من النّکات و المزايا، اولها: تصدیر الکلام بالجمله الاسمیة المؤکده بکلمه إنّ. ثانیها: وجه نصب الخلیفتین و عدم الاکتفاء بواحد منهما. ثالثها: أنّ الظّاهر من خلافه الکتاب أن یرى فى إفاده الأحكام الشّرعیة الاعتقادیة و العملیة و سائر ضرورات الدّین، و أمّا خلافه العتره ففیها احتمال أمور. منها: کونها فى بیان ما خفى من أحكام الکتاب و توضیح مشکلاته. و منها: أن یرى فى إجراء

الاحكام بين الأُمَّه. و منها: تعليم الأخلاق المحمديه و الصفات الأحمديه بطريق الحال لا المقال و على سبيل الاراءه دون الرّوايه. و منها: الوقوف على أسرار النبوه و باطن الشريعه. و منها: المحبه الخالصه التي تجب على كلّ مؤمن لأن أصل الايمان إنّما يحصل بتصديق النبيّ صلّى الله عليه و سلّم في جميع ما جاء به، و كمال الدّين إنّما يحصل بالمحبّه الخالصه في حقّه كما نطق به في بعض الأحاديث الشريفة، فتكون المحبّه لتلك الخليفه عين المحبه في حقّه عليه الصلوه و السلام. رابعها:

تشبيه كتاب الله تعالى بالجبل ثم وصفه بكونه ممدودا بين السماء و الارض. خامسها:

تأكيد العتره بأهل البيت. سادسها: تعليق النّجاه عن الضلال بالتمسك بهما جميعا. و هذا يشعر بأنّ كلّ واحد من الخليفين في أمر غير ما استخلف فيه الآخر و إلا قيل بأيّهما أو بأحدهما. سابعها: تعقيب هذا الكلام بعد تمامه (بقوله. ظ) و

إنّهما لن يفترقا، إلخ: و وجه ارتباطه بما سبق. ثامنها: إتيانه بجمله اسميه مؤكده بأنّ، خبرها جمله فعليّه منفيّه بأداه دالّه على تأكيد النّفى. تاسعها: تخصيص الحوض بالذكر من بين سائر المواضع. عاشرها: ما وقع في الزيادة المرويّه من

قوله: فاعرفوا (فانظروا. ظ) الظاهر منه أن يكون للتنبيه، فعلى أيّ شيء تبه؟ و ما قصد بقوله: كيف تخلفوني فيهما؟ الحادي عشر: أنّ العتره إن أريد بها معناها الحقيقي على ما يقتضيه التأكيد بأهليتي، كان الحديث نصّا في خلافه أهل البيت، و هذا خلاف ما عليه أهل السّنه، و إن أريد بها المعنى المجازي كان التأكيد لغوا بالنظر إلى ما هو الأغلّب في التأكيد إذا الغالب فيه دفع توهم المجازي، و كلامه عليه الصلوه و السلام مبرّء عن الاشتمال على اللغو. الثاني عشر: أنّ الحديث الشريف يدلّ بطريق المفهوم على و عيد عظيم و هو أنّ من لم يتمسك بشيء من الخليفين أو تمسك بأحدهما و لم يتمسك بالآخر يقع في الضلال و لا ينجو منه مع خفاء ما هو المراد من الخليفه الثاني، إذ لو لم يكن فيه خفاء لم يقع الخلاف بأنّ المراد من العتره هل هو المعنى الحقيقي؟ كما يقتضيه التأكيد، أو المعنى؟ المجازي كما يقتضيه ما اتفق عليه أهل السّنه، و الله تعالى أعلم.

رحم الله من يكشف القناع و يرفع الحجاب عن وجوه هذه النكات الجليله و يزيل

ظلمه الشَّبهه بالتَّوْجِیْهِ و التَّوْضِیْح، و من اللّٰه التَّوْفِیْقِ لِلتَّحْقِیْقِ. انْتَهَتْ الرِّسَالَه الْمَشَارِ اِلَیْهَا وَ هِی تَدَلُّ عَلٰی تَمَكِّن عَظِیْمٍ فِی عِلْمِ الْعَرَبِیَّهِ وَ غَیْرِهِ، رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی].

وجه ۴۸- دلالت منع پیغمبر صلی الله علیه و آله از تقدم و سبقت بر اهلیت

اشاره

بر مطلوب و الفاظ عدیده این ارشاد با سداد از روایات اهل سنت

وجه چهل و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین بصراحت تمام اُمت خود را منع کرده از سبقت و تقدّم بر اهل بیت علیهم السلام، و ارشاد فرموده که: اگر شما بر اهل بیت علیهم السلام سبقت کردید هلاک خواهید شد! و بر ظاهر است که این معنی بوضوح تمام متید و مثبت امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام می باشد، و دلالت ظاهره باهره دارد برینکه حضرات ثلاثه که بر رأس و رئیس اهل بیت نبوی، اُعنی جناب امیر المؤمنین، علیه و علیهم آلائف السلام، سبقت و تقدّم نمودند و طریق مهلک تراءس و تفوّق برین حضرات پیمودند بلا شبهه، و ارتیاب در مگاک هلاک افتادند و داد مخالفت و معاندت ارشاد حضرت خیر العباد علیه و آله آلائف السلام من ربّ العباد بأشنع و اقّطع طرق دادند! و بعد ادراک این مطلب اُدنی سفیهی هم نمی تواند گفت که حدیث ثقلین با مدّعی اهل حق مساس ندارد، و اُحدی از بلها هم روی خود را بسوی اِنکار و جحود مخاطب عنود نمی آرد! حالا أَلْفَاظ عَدِیْدَه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و آله که متعلّق باین ارشاد با سدادست از کتب و أسفار اُتْمَه کبار و أعلام اُحبار سَیِّئه باید شنید.

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهّرين» علی ما نقل عنه بسند خود آورده

[عن البراء بن عازب، قال: لَمَّا نَزَلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْغَدِیْرَ قَامَ فِی الظَّهْرِ فَأَمَرَ بِقَمِّ الشَّجَرَاتِ وَ أَمَرَ بِاللَّاهِ فَنَادَى فِی النَّاسِ وَ اجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ، فَحَمِدَ اللّٰهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا- وَ یُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ وَ أُجِيبَ. وَ إِنَّ اللّٰهَ سَأَلَنِي وَ سَأَلَكُمْ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ. قَالَ: وَ إِنِّي تَارِكٌ فِیكُمْ الثَّقَلَيْنِ، قَالُوا: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ قَالَ: كِتَابُ اللّٰهِ سَبَبٌ عِنْدَهُ (بیده. ظ) فِی السَّمَاءِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ فِی الْاَرْضِ، وَ عَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ قَدْ سَأَلْتَهُمَا رَبِّي فَوَعَدَنِي أَنْ يُوْرِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَارِيقُهُ كَعَدَدِ نَجْمِ السَّمَاءِ، فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي فَتَفْرَقُوا، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَصَلُّوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهَمَّ

أعلم، لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم فى باب ضلاله، أحلم الناس كبارا و أعلمهم صغارا].

و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن أبى الفوارس الرّازى در صدر «أربعين فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السّلام» گفته: [فخرجو من الله أن يحشرنا فى زمرة نبيه و عترته و يرزقنا رؤيتهم و شفاعتهم بفضلهم و سعة رحمته، الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. و

قال النبى، صلى الله عليه و سلّم (فيهم. ظ)، إنى تارك فيكم كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فهما خليفتان بعدى، أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السّماء إلى الارض، فان استمسكتم بهما لن تضلّوا، فإنهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض يوم القيمة، فلا تسبقوا أهل بيتى بالقول فتهلكوا و لا تقصّروا عنهم فتذهبوا، إلخ].

و محمد بن يوسف الاندلسى الغرناطى المعروف بأبى حيان در تفسير «بحر محيط» گفته: [

و روى عنه صلى الله عليه و سلّم أنه قال فى آخر خطبه خطبها و هو مريض:

أيها الناس! إنى تارك فيكم الثقلين، إنهما إن تمسّيتم بهما. صح. ظ) لن تعمى أبصاركم و لن تضلّ قلوبكم و لن تزلّ أقدامكم و لن تقصر أيديكم: كتاب الله سبب بينكم و بينه طرفه بيده و طرفه بأيديكم، فاعملوا بمحكمه و آمنوا بمتشابهه و أحلّوا حلاله و حرّموا حرامه. ألا! و أهل بيتى و عترتى و هم الثقل الآخر، فلا تسبقوهم فتهلكوا].

و حافظ شمس الدين سخاوى در كتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذكر طرق حديث ثقلين گفته: [

و أخرجه الطبرانى أيضا من حديث حكيم بن جبیر، عن أبى الطفيل، عن زيد، و فيه من الزيادة عقب قوله «و إنهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض»: سألت ربّى ذلك لهما فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصّروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم].

و نیز سخاوى در سياق طرق این حديث گفته: [و أمّا

حديث عامر فأخرجه ابن عقده فى «الموالاه» من طريق عبد الله بن سنان عن أبى الطفيل عن عامر بن لیلی بن ضميره و حذيفه بن أسيد رضى الله عنهما. قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلّم من حجّه الوداع، و لم يحجّ غيرها، حتّى إذا كان بالجحفة نهى عن سمّرات بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهن، حتّى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهنّ أرسل إليهنّ

فقم ما تحتهنّ و شدّبن على (عن ظ) رءوس القوم حتّى إذا نودى للصّ لموه غدا إلهنّ فصلّى تحتهنّ ثمّ انصرف علىّ (إلى.ظ) الناس، و ذلك يوم غدیر خمّ. و خمّ من الجحفه و له بها مسجد معروف. فقال: أيّها النّاس! إنّه قد نبأنى اللطيف الخبير أنّه لن يعمر نبىّ إلاّ نصف عمر الذى يليه من قبله، و ذكر الحديث، و القصد منه

قوله صلّى الله عليه و سلّم أيّها النّاس! أنا فرطكم و إنكم واردون علىّ الحوض أعرض ممّا بين بصرى، و صنعاء فيه عدد النّجوم قد حان من فضه، ألا! و إني سائلكم حين تردون علىّ عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفونى فيهما حين تلقونى! قالوا: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرف (طرفه.ظ) بيد الله و طرف بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلّوا و لا تبدلوا، ألا! و عترتى، قد نبأنى اللطيف الخبير ألاّ يفرّقا حتّى يلقىانى، و سألت ربّى لهم ذلك فأعطانى، فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلموهم فهم أعلم منكم. و من طريق ابن عقده أورده أبو موسى المدينى فى ذيله فى الصّحابه، و قال: إنّه عزيز جدّا].

و جلال الدين سيوطى در «إنافه- فى رتبه الخلافه» گفته:]

و أخرج الطبرانى عن عبد الله بن حنطب، قال: خطبنا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، فقال: أ لست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: فيأني سائلكم عن اثنين: عن القرآن و عن عترتى. ألا!- لا- تقدّموا فضلّوا و لا- تخلفوا عنها (عنهما.ظ) فتهلكوا].

و نیز سيوطى در «درّ منثور» در تفسير آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» گفته:

]

و أخرج الطبرانى عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: إني لكم فرط و إنكم واردون علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفونى فى الثقلين. قيل: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا، و الاصغر عترتى، و إنهما لن يفرّقا حتى يردا علىّ الحوض، و سألت لهما ذاك ربّى فلا تقدّموهما لتهلكوا (فتهلكوا.ظ) و لا تعلموهما فانّهما أعلم منكم].

و نور الدين سمهودى در «جواهر العقدين» در ذكر طرق حديث ثقلين گفته:]

و أخرجه الطبرانى و زاد فيه عقب قوله: إنهما لن يفرقا حتى يردا علىّ

الحوض سألت ربّي ذلك لهما فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

و نیز سمهودی در «جواهر العقدين» در طرق این حدیث شریف سیاق طولانی منقول از عامر بن لیلی و حذیفه بن أسید آورده که در آخر آن در حقّ اهل بیت علیهم السّلام واردست:

«فلا- تسبقوهم فتهلكوا و لا- تعلّموهم فهم أعلم منكم» و بعد ذکر این سیاق افاده نموده که ابن عقده آن را در «کتاب الموالاته» اخراج نموده و أبو موسی المدینی آن را در «کتاب الصّیاحابه» و حافظ أبو الفتوح العجلی آن را در «کتاب موجز» خود در فضائل خلفا وارد کرده.

و نیز نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در شمار تنبیهات متعلّقه باین حدیث شریف گفته: [ثانیها: العذین وقع الحثّ علی التّمسّیک بهم من أهل البيت النبوی و العتره الطّاهره هم العلماء بکتاب الله عزّ و جلّ إذ لا یحثّ صلی الله علیه و سلّم علی التّمسّیک بغيرهم، و هم العذین لا- یقع بینهم و بین الکتاب افتراق حتّی یردا الحوض. و لهذا قال: لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا. و

قال فی الطّریق الاخری فی عترتی (عترته.ظ): لا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلّموهم فهم أعلم منكم].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

و فی روایه صحیحه: إني تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتبعتموها و هما كتاب الله و أهل بيتي عترتي. زاد الطبرانی: إني سألت ذلك لهما فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

و فی روایه صحیحه: کأني قد دعيت فأجبت و إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله عزّ و جلّ و عترتي، أي بالمشأه، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض. و فی روایه: و إنّهما لن يتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض، سألت ربّي ذلك لهما فلا تتقدّموهما فتهلكوا و لا تقتصروا

عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان و الاسلام گفته:

[إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ و إِنْكُمْ وَاوَدُونَ عَلِيَّ الْحَوْضِ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بَصْرَى فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قَدْحَانَ الذَّهَبِ و الْفَضَّةِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ. قِيلَ: و مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْكَبِيرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفَهُ بِيَدِ اللَّهِ و طَرَفَهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّيْكُمْ بِهِ لَنْ تَزَلُّوا و لَا- تَضَلُّوا، و الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي و إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ، و سَأَلْتُ لَهُمَا ذَلِكَ رَبِّي و لَا (فلا.ظ) تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا و لَا تَعْلَمُوهُمَا فَانَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ. ط.ب. عن زيد بن أرقم].

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته: [إِنِّي لَا أَجِدُ لِنَبِيِّ إِلَّا نَصْفَ عَمْرِ الدِّي كَانَ قَبْلَهُ، و إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَصَحْتَ! قَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ و رَسُولُهُ و أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ و أَنَّ النَّارَ حَقٌّ و أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ! قَالَ و أَنَا أَشْهَدُ مَعَكُمْ أَلَا أَهْلُ تَسْمَعُونَ؟

فَأَنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ و أَنْتُمْ وَاوَدُونَ عَلِيَّ الْحَوْضِ و أَنَّ عَرْضَهُ أَبْعَدُ مِمَّا بَيْنَ صَنْعَاءَ و بَصْرَى فِيهِ أَقْدَاحُ عَدَدِ النُّجُومِ مِنْ فَضَّةٍ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: و مَا الثَّقَلَانِ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ طَرَفَهُ بِيَدِ اللَّهِ و طَرَفَهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ و لَا- تَضَلُّوا و الْآخِرُ عِتْرَتِي و إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَيَّنَى أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ فَسَأَلْتُ (و سَأَلْتُ.ظ) ذَلِكَ لَهُمَا رَبِّي فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا و لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا و لَا تَعْلَمُوهُمَ فَانَّهُمَ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى وَلِيِّهِ. اللَّهُمَّ وَاوَالِهِ وَاوَالِهِ وَاوَالِهِ ط.ب. عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم.

و جهرمی در «براهین قاطعه ترجمه صواعق» در ذکر حدیث ثقلین گفته:

[و در روایت صحیحہ وارد شدہ کہ فرمود: من در میان شما دو امر می گزارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد، و آن دو امر یکی کتاب اللہ است و دیگری اهل بیت و عترت من، و طبرانی زیادہ کرد آنکہ گفت: بتحقیق کہ من سؤال

کردم این را برای ایشان، پس باید سبقت نگیرید، بر احکام قرآن و بر علماء اهل بیت و ترک نکنید ایشان را که در هلاکت نیفتید و تعلیم ایشان نکنید چرا که ایشان أعلم اند از شما بکتاب و سنت].

و أحمد بن فضل بن محمد باکثیر المکی در «وسيله المآل» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و أخرجه الطبرانی أيضا عن حکیم بن جبیر عن أبي الطفيل عن زيد ابن أرقم، وفيه من الزيادة عقب قوله: إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض رسالت ربي ذلك لهما فلا تتقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم].

و نیز أحمد مکی در «وسيله المآل» سیاق طویل حدیث ثقلین که بروایت عامر بن لیلی و حذیفه بن أسید منقولست و مشتمل بر قول آن جناب

«فلا- تسبقوهم فتهلكوا و لا- تعلموهم فهم أعلم منكم» می باشد آورده و مثل سمهودی آن را از «كتاب الموالاه» ابن عقده و «كتاب الصحابه» أبو موسى المدینی و كتاب «فضائل الخلفاء» حافظ أبو الفتوح عجلی نقل کرده.

و محمود شیخانی قادری بعد ذکر حدیث ثقلین از «مستدرک» حاکم گفته:

]

و فی لفظ آخر علی شرطهما: إنی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتی و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و زاد فيه عقب قوله: حتى يردا على الحوض:

سألت ربي ذلك لهما فلا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تتقدموهما فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم].

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» در ذکر حدیث ثقلین گفته:]

و أخرجه الطبرانی فی الكبير عنه مطولا- بلفظ: إنی لكم فرط و إنکم واردون على الحوض عرضه ما بين صنعاء إلى بصرى، فيه عدد الكواكب من قدحان الذهب و الفضه، فانظروا كيف تخلفوني فی الثقلين. قيل: و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسكوا به لن تضلوا. و لا- تزلوا و الاصغر عترتی، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و سألت لهما ذلك ربي،

فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهما فإنّهما أعلم منكم].

و احمد بن عبد القادر العجيلی در «ذخیره المآل» گفته: «و صحّ

فی حدیث الثقلین: فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

و شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّه» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [و

أخرجه الطبرانی و زاد: سئلت ربّي لهما فأعطاني، فلا- تقدّموهما فتهلكوا و لا- تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

و نیز شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّه» گفته: [و

و أخرج ابن عقده في الموالاه عن عامر بن لیلی بن ضميره و حذيفه بن أسيد. قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم: أيها الناس! إنَّ الله مولاي و أنا أولى بكم من أنفسكم، ألا- و من كنت مولاه فهذا مولاه، و أخذ بيد عليّ فرفعها حتّى عرفه القوم أجمعون. ثمّ قال: اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. ثمّ قال: و إني سائلكم حين تردون عليّ الحوض عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. قالوا: و ما الثقلان؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، و الاصغر عترتي، و قد نبأني اللطيف الخبير أن لا- يفترقا حتّى يلقىاني، سئلت ربّي لهم ذلك فأعطاني، فلا- تسبقوهم فتهلكوا و لا- تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم. أيضا: أخرجه ابن عقده من طريق عبد الله بن سنان، عن أبي الطفيل عن عامر و حذيفه بن أسيد نحوه].

و نیز در «ینابیع المودّه» نقلا عن «الصّواعق» گفته: [و

و فی روایه صحیحه: إني تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتبعتموهما، و هما كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و زاد الطبرانی: [إني سألت ذلك لهما، فلا تقدّموهم فتهلكوا، و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

تنبیه

در ما بعد انشاء الله تعالی حسب افاده علماء كبار اهل سنّت مثل علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء العرف»، و حافظ ابن حجر مکی در «صواعق»، و علامه عجیلی در «ذخیره المآل» خواهی دانست که این ارشاد باسداد جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم دلالت

بر تقدّم اهل بیت علیهم السّلام بر غیر خود در خلافت و دیگر وظائف دینیّه دارد، و بعد ملاحظه آن إنشاء اللّٰه تعالی مصداق «أطف المصباح فقد طلع الصّباح» بظهور خواهد رسید، فانظره بعون الله الحمید المجدید.

و از جمله آیات علو حق این ست که فخر رازی در «نهایه العقول» حدیث قدّموا قریشا و لا تقدّموها را که از متفردات مرویات اهل نحلّه اش می باشد دلیل شرطیّت قرشیّت در إمام شمرده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و هنا صفة تاسعه و هی کونه، أی کون الامام، قرشیّاً، و هی عندنا و عند أبی علی و أبی هاشم معتبره] و در مقام بیان دلیل گفته: [دلیلنا: الاجماع و السّیّئه]. و بعد ذکر إجماع گفته: [و أمّا السّیّئه فما رواه أبو بکر و کثیر من أكابر الصّحابه عنده علیه السّلام

أنّه قال:

الائمه من قریش، و یدعی هنا أنّ الالف و اللام، للاستغراق فیکون معنی الحدیث أنّ کلّ الائمه من قریش و سواء کان المراد منه الامر أو الخبر فأنّه یمنع من کون الامام غیر قرشی ترکنا العمل باللفظ إلاّ فی الامام الاعظم، فبقی الحدیث حجه فیه. و قال علیه السّلام الولاه من قریش ما أطاعوا الله و استقاموا لأمره.

و قال أيضاً: قدّموا قریشا و لا تقدّموها].

و پر ظاهر است که هر گاه حدیث

«قدّموا قریشا و لا تقدّموها» بحالت کذائی دلیل قرشی بودن إمام باشد، این همه اقوال صحیحّه و ارشادات صریحه و جملات نصیحّه و کلمات فصیحّه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم متعلّق بنهی سبقت و تقدّم بر اهل بیت علیهم السّلام که در طرق حدیث ثقلین وارد شده بالا- ولی بلکه بهزار اولویّت دلیل لزوم و وجوب بودن إمام از اهل بیت کرام علیهم آلائف التّحیه و السّلام خواهد بود، و الحمد لله الودود علی دمع رأس المعاند الجحود

وجه ۴۹- دلالت کلام عتبی بر مطلوب اهلحق در «تاریخ یمینی»

وجه چهل و نهم آنکه: أبو نصر محمّد بن عبد الجبار العتبی در صدر کتاب «تاریخ یمینی» در ذکر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم گفته: [إلی أن قبضه الله جلّ ذکره إلیه مشکور السّعی و الأثر ممدوح النّصر و الظفر مرضیّ السّمع و البصر محمود العیان و الخبر فاستخلف فی أمته الثقلین کتاب الله و عترته الّمدین یحییان الاقدام أن تزلّ و الأحلام أن تضلّ و القلوب أن تمرض و الشّکوک أن تعرض. فمن تمسک بهما فقد سلك الخیار و

أمن العثار و ربح. اليسار. و من صدف عنهما فقد أساء الاختيار و ركب الخسار و ارتدفا الادبار، أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين].

ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که وفات فرمود ثقلین را که کتاب خدا و عترت آن جناب هستند در اُمت خود استخلاف نمود، و این هر دو مانع هستند ازین که اقدام اُمت بلغزد و عقول ایشان گمراه گردد و قلوب ایشان مریض شود و شکوک ایشان را عارض آید، پس هر که باین دو چیز تمسک نمود پس راه صواب پیموده و از لغزش بی خوفست و غنا را استفاده کرده، و هر که ازین دو چیز اعراض نموده پس بتحقیق که سوء اختیار کرده و زیان کاری را مرتکب شده و ادبار را ردیف خود ساخته، و اینها کسانی هستند که خریده اند گمراهی را بعوض هدایت پس سود نه بخشید تجارتشان و ایشان از هدایت یافتگان نشدند!.

و ازینجا بحمد الله تعالی بنهایت وضوح ثابت و محقق گردید که حدیث ثقلین بلا شبهه دلالت صریحه بر استخلاف عترت طاهره دارد و دمار از روزگار ارباب سوء اختیار که اُغیار را خلیفه ساختند بر می آرد، و نفی تعلق آن با مسئله خلافت که شاه صاحب و اتباعشان از قلت حیا اقدام بر آن نموده اند جحد صریح و انکار فضحست، و لقد صدق فیهم و فی أسلافهم الذين أساء و الاختیار و ركبوا الخسار و ارتدفا الادبار و أصبحوا بتقدیم الاغیار ظالمین معتدین، قوله تعالی: **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ !**

وجه ۵۰- دلالت کلام خلخالی در «مفاتیح» بر مطلوب

وجه پنجاهم آنکه: شمس الدین محمد بن مظفر الخلخالی در «مفاتیح- شرح مصابیح» در شرح حدیث ثقلین گفته: [الثقلین، قال فی «شرح السنه»:

قيل: سمّاهما ثقلین لأینّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقلین، لأینّ الكتاب عظیم القدر و العمل بمقتضاه ثقلی، و كذا. محافظه: أهل بیته (بیتی ظ) و احترامهم و انقیادكم لهم إذا كانوا خلفاء بعدی].

ازین عبارت ظاهرست که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف این است که بر اُمت خود ظاهر فرماید که تعبیر من از کتاب و عترت بثقلین بجهت

آنست که کتاب عظیم القدر می باشد و عمل بمقتضای آن گرانست و همچنین محافظت اهل بیت علیهم السّلام و احترام ایشان و اطاعت نمودن شما مر ایشان را وقتی که ایشان بعد من خلیفه شوند گران خواهد بود، و در کمال ظهورست که هر گاه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله درین حدیث خلافت اهل بیت علیهم السّلام بحدی ملحوظ نظر آنور داشته باشد که در تعبیر بلفظ ثقلین هم رعایت آن نماید و اّمّت را آگاه کند که اهل بیت علیهم السّلام بعد من خلفا خواهند شد و بر شما محافظت و احترام و انقیادشان ثقلین خواهد شد، چگونه مسلمی بلکه عاقلی می تواند گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟! اهل هذا إلاّ جحود فاضح و حیود واضح!؟

وجه ۵۱- دلالت کلام دولت آبادی در «هدایه السعداء» بر مطلوب

وجه پنجاه و یکم آنکه: شهاب الدین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السعداء» گفته: حضرت رسالت صلعم چون از حجّه الوداع بازگشت، یعنی چون مصطفی صلعم در حجّ حاجیان را وداع کرد و فرمود: سلام من بر کسی که درین مقام بیاید، در حاجیان نوحه و غلغله شد و خلق را هر چند باز می گردانیدند نه- ایستاده تا خم که منزل است رسیده پس مصطفی صلعم فرمود که پالانهای اشتران اُنبار کنند و بطریق منبر سازند، پس مصطفی صلعم بر آمد، یاران گفتند: یا رسول الله! قائم مقام بجای تو کرا به بینیم؟ فرمود: قرآن و فرزندان من بجای من بعد من به بینید، و اگر چنگک برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید. پس بدین حدیث ثابت شد که بقای ایشان تا قیام قیامت باشد و از ایشان راه نمایان بحقّ اند، متمسک ایشان هرگز گمراه نگردد. [انتهی].

ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که هر گاه اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حجّه الوداع بمقام خمّ عرض کردند، یا رسول الله قائم مقام بجای تو کرا بینیم؟ آن حضرت صلوات الله علیه و آله بجواب ایشان ارشاد فرمود که قرآن و فرزندان من بجای من بعد من بینید، و اگر چنگک برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید، و بر هر عاقل خبیر واضح و مستنید که بعد این سؤال و جواب موضح راه

صواب، انکار دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت اهل بیت علیهم السّلام مکابره صریحه و مباهته فضحیه است که اصلاً از عاقلی سر نمی زند، و جز آنکه ارعن اعفک مصدر آن شود کسی دیگر ارتکاب آن نمی کند!

وجه ۵۲- دلالت کلام دیگر دولت آبادی بر مطلوب

وجه پنجاه و دوم آنکه: نیز شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السّعدا» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [مصطفی صلعم فرمود در حدیث سابق:

«و لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض» یعنی قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده و دشمن که بوده؟ و بعد من فرمان تمسک من که بجا آورده و که ترک داده؟ و من بر حوض ایستاده باشم می بینم هر که خواهد آمد بر من با دوستی جمله قرآن و فرزندان من و هر که بایشان تمسک نکرده و خلاف امر من کرده بخدا که او را فرشتگان برانند راندنی غضب چنانچه اشتر و اسب یله را برانند از حوض، پس من ندا کنم: بیارید این از اّمّت منست و از آن منست! فرمان آمد: ای محمّد! تو نمی دانی بعد تو ایشان با قرآن و فرزندان تو خلاف فرمان تو کرده اند، و بجای ودّ و موّدت، بغض و عداوت کرده اند، پس بگویم من: ای فرشتگان! از من این مرد را دورتر برید. و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموماً، کلّ علم و کلّ قول دلّ علی مخالفه النّبیّ صلی الله علیه و سلّم فهو زندقه و شیطنه، پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسک ندارد اگر چه علم اولین و آخرین بخواند چون کتابیست، و اگر زهد کند مانند راهبست، و فردای قیامت او را بر رو اندازند در دوزخ! [انتهی.

ازین عبارت بوضوح تمام آشکار می گردد که فاضل دولت آبادی حدیث ثقلین را بلا تردّد و ارتیاب متعلّق بامامت اهل بیت علیهم السّلام می داند، و ازینجاست که در بیان معاین و توضیح مبانی آن جمله بلیغه «و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً، و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموماً» آورده، و بر ارباب عقول و أحلام و أصحاب أذهان و أفهام واضح نموده که چون جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اّمّت را بمتابعت اهل بیت علیهم السّلام مأمور نموده، لهذا این حضرات تبع اّمّت نمی توانند شد و چون آن

جناب اُمّت خود را دعوت بسوی امامت اهل بیت خود سلام الله عليهم اجمعين نموده، لهذا آن حضرات مأموم اُمّت نمی شوند، و بعد ازین چگونه عاقلی می تواند گفت که حدیث ثقلین معاذ الله با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟ و از جمله لطائف آنست که دولت آبادی درین عبارت سراسر بشارت، مضمون حدیث حوض هم گنجانیده بکمال لطافت تارکین تمسّک بثقلین را مصداق حدیث حوض گردانیده و بجملةً بلیغةً [کُلّ علم و کُلّ قول دلّ علی مخالفه النبی صلی الله علیه و سلّم فهو زندقه و شیطنه] نهایت سوء حال و خسران مآل أصحاب سقیفه باثبات رسانیده، غاصبین خلافت را که تراؤس و تأمر و تقدّم و تصدّر بر اهل بیت عليهم السّلام بترک تمسّک بثقلین اختیار نمودند بأسفل درک نشانیده!

وجه ۵۳- دلالت کلام سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»

وجه پنجاه و سوم آنکه: شمس الدّین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و ناهیک بهذا الحدیث فخرا لاهل بیت النبی صلی الله علیه و سلّم، لأنّ

قوله صلی الله علیه و سلّم: انظروا کیف تخلفونی، و اوصیکم بعترتی خیرا، و اذکرکم الله فی اهل بیتی علی اختلاف الالفاظ فی الروایات الّتی آوردتها، یتضمّن الحثّ علی المودّه لهم و الاحسان إلیهم و المحافظه بهم و احترامهم و إکرامهم و تأدیة حقوقهم الواجبه و المستحبّه فانّهم من ذریّه طاهره من أشرف بیت وجد علی وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا و لا سیما إذا كانوا متبعین للسنّنه النبویه الصّحیحه الواضحه الجلیّه كما كان علیه سلفهم کالعبّاس و بنیه و علیّ کرم الله وجهه و اهل بیته و ذریّته رضی الله عنهم، و کذا یتضمّن تقدیم المتأهلّ منهم للولايات علی غیره، بل و فی

قوله صلی الله علیه و سلّم كما تقدّم: لا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم، اشاره إلی ما جاءت الاحادیث الصّریحه من کون الخلافه فی قریش و وجوب الانقیاد لهم فی مالا معصیه فيه].

ازین عبارت بکمال صراحت آشکار است که حدیث ثقلین چنانچه متضمّن بترغیب بر مودّت و إحسان و محافظت و احترام و إکرام اهل بیت عليهم السّلام و ادای حقوق واجبه و مستحبّه ایشانست همچنین متضمن است بر مقدّم کردن کسی

که از جمله ایشان قابل حکومت باشد بر غیر او، بلکه قول: آن جناب درین حدیث شریف

«لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم» اشاره است بسوی احادیث حصر خلافت در قریش و وجوب اطاعتشان در امری که خالی از معصیت بوده باشد. پس مقام کمال عجیبت که چگونه شاه صاحب با این همه تصریح علامه سخاوی، حدیث ثقلین را متعلق بامر خلافت نمی دانند؟! و بادّعی این که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد مکابره و جحود را بأعلای مراتب آن می رسانند!

و باید دانست که آنچه سخاوی در آخر کلام ادّعا نموده که قول آن جناب

«لا تقدّموهما فتهلكوا، إلخ» اشاره است بسوی احادیث حصر خلافت در قریش، کلامیست خارج از دائرة انصاف، زیرا که هر عاقل که ادنی بهره از انصاف داشته باشد می داند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف ذکر اهل بیت خود می فرمایند نه ذکر قریش، و هرگز مسلمی قائل نشده به اینکه مراد آن جناب درین حدیث از اهل بیت خود تمامی قریش هستند، پس چگونه می توان گفت که درین ارشاد باسداد اشاره مذکوره خواهد بود؟! آری ارشاد فرمودن آن جناب این کلام بلاغت نظام را در این حدیث شریف در حقیقت تصریح است بحصر خلافت و امامت در اهل بیت خود (سلام الله علیهم) کما تبّهنا علیه. و نیز دلالت دارد بر آنکه اگر بالفرض حدیث «الائمّه من قریش» صحیح باشد مراد از آن ائمّه اهل بیت علیهم السلام خواهند بود که سادات قریش هستند لا غیرهم.

وجه ۵۴- دلالت کلام ابن حجر در «صواعق» بر مطلوب اهلحق

وجه پنجاه و چهارم آنکه: ابن حجر مکی در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب اهل البیت» للحافظ السیخاوی بعمل آورده، بعد ذکر بعض طرق حدیث ثقلین گفته: [و فی هذه الاحادیث سیما (لا سیما. ظ)]

قوله صلی الله علیه و سلم:

انظروا کیف تخلفونی فیهما، و اوصیکم بعترتی خیرا، و اذکرکم الله فی اهل بیتی، الحثّ الاکید علی مودّتهم و مزید الاحسان إلیهم و احترامهم و إکرامهم و تأدیه حقوقهم الواجبه و المندوبه، کیف و هم أشرف بیت وجد علی وجه الارض فخرا و حسبا

و نسبا، و لا- سیما إذا كانوا متبعين للسنة النبوية كما كان عليه سلفهم كالعيس و بنیه و علی و أهل بيته و عقيل و بنیه و بنی جعفر، و

فی قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم، دليل على أنّ من تأهّل منهم للمراتب العلية و الوظائف الدينية كان مقدّما على غيره، و يدل له التصريح بذلك في كلّ قریش كما مرّ في الأحاديث الواردة فيهم، و إذا ثبت هذا لجمله قریش فأهل البيت النبويّ الذين هم غرّه فضلهم و محتد فخرهم و السبب في تميّزهم على غيرهم بذلك أحرى و أحقّ و أولى].

از این عبارت ظاهرست که در قول جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

«لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم» دلیلست بر اینکه از اهل بیت علیهم السلام هر که متأهّل مراتب علیه و وظائف دینیه باشد مقدّم خواهد بود بر غیر خود، و در کمال ظهورست که خلافت و امامت از مراتب علیه و وظائف دینیه می باشد پس تقدّم جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام درین مرتبه عالیّه و وظیفه دینیه حسب ارشاد باسداد حضرت خیر العباد علیه و آلّه آلاف الصلوة و السلام إلى يوم المعاد ثابت و محقق خواهد بود، و بعد ازین هر قدر اظهار تعجب بر جحود و انکار شاه صاحب از دلالت حدیث ثقلین بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده آید بجاست، و هر گونه عدل و ملامی که برین صنیع شنیع تجویز کرده آید رواست! اما آنچه ابن حجر متعلق بقریش گفته، پس آنچه حقّ حقیقت درین مقام از کلام سابق ما ظاهر و باهر گردیده، و بحمد الله خود ابن حجر درین کلام افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر سائر قریش بالحاء قادر علی الاطلاق ذکر نموده، و کفی بذلك دلیلا علی امامتهم الباهره و خلافتهم الظاهره.

وجه ۵۵- دلالت کلام خفاجی در «نسیم الریاض» بر مطلوب

وجه پنجاه و پنجم آنکه: شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی المصری الحنفی در «نسیم الریاض» - شرح شفاء قاضی عیاض - در شرح حدیث ثقلین گفته: [و هذا كما

رواه مسلم فی فضائل آل البيت فی خطبه خطبها صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ هُو راجع من حجّه الوداع فی آخر عمره، قال فیها: أمّا بعد، أيها الناس! إنّما أنا بشر مثلكم

يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيبه، و أنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى و النور فتمسكوا به و أهل بيتي. و فيه ما ذكره المصنّف رحمه الله من تفسيره لأهل بيته بما ذكر و هو الذي فهم عنه صلّى الله تعالى عليه و سلّم هنا، لأنّه علم بالوحي ما يكون بعده في أمر الخلافه و الفتن، فلذا خصّهم و حرّض على رعايتهم كما اقتضاه المقام].

ازين عبارت در كمال ظهورست كه جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم چون بوحى إلهى معلوم نمود آنچه واقع شدنى بود بعد آن جناب در أمر خلافت و فتن، لهذا اهل بيت عليهم السّلام را مخصوص فرمود، و ترغيب كرد أمت خود را بر رعايت حال ايشان، و بعد از اين افاده رشيقه علامه خفاجى كيست كه حديث ثقلين را متعلق بخلافت و امامت نداند؟ و باتّباع شاهصاحب در انكار و جحود، مباحته خود را بأعلى مدارج رساند؟! و لعمرى إنّ كلام الخفاجى هذا قد نضا عن وجه الحقّ الثّقاب و ألقى عنه كلّ ستر و حجاب، و فيه كفايه و معتبر لأولى الألباب، و الله الهادى إلى لقم الصدق و الصّواب.

وجه ۵۶- دلالت عبارت عجيبى در «ذخيره المآل»

وجه پنجاه و ششم آنكه: أحمد بن عبد القادر العجيلى الشافعى در «ذخيره المآل» بعد ذكر حديث ثقلين گفته: [و محضله ما تقدّم فى محضل حديث السفينه من الحثّ على إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الأخذ بهدى علمائهم و محاسن أخلاقهم شكرا لنعمه مشرّفهم صلوات الله عليه و عليهم. و يستفاد من ذلك بقاء الكتاب و السنّه و العتره إلى يوم القيمة، و الذى وقع الحثّ عليهم إنّما هم العارفون منهم بالكتاب و السنّه. إذ هم لا يفارقون الكتاب إلى ورود الحوض. و يؤيّدّه

حديث «تعلموا منهم و لا- تعلموهم فإنّهم أعلم منكم»، و تميّزوا بذلك عن بقيه العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهرهم تطهيراً، و شرفهم بالكرامات الباهرهات و المزاي المتكاثرات. و أمّا الجاهلون منهم فطريقتهم التّعلم و السؤال كغيرهم، و هذا فى الخلافه الظّاهره و الوراثه للمقام الابراهيمى المحمّدى، فقد تقدّم أنّ الخلافه الباطنه مختصّه بهم و أنّ قطب الأولياء لا يكون إلّا منهم فى كلّ زمان و مكان، و لست أريد بالخلافه العضوض فإنّهم يبعدون عنها غايه البعد، إنّما المراد الخلافه الاصطفائيه

ازین عبارت ظاهرست که نزد عجیلی محصل حدیث ثقلین مثل محصل حدیث سفینه این ست که آن جناب حث و ترغیب فرمود بر اعظام اهل بیت علیهم السلام و تعلق بحبل و محبت و علم ایشان و أخذ بسیرت علماء ایشان و محاسن أخلاق ایشان برای شکر نعمت رسولی که ایشان را باین شرف نواخته. و استفاد می شود ازین حدیث بقای کتاب و سنت و عترت تا بروز قیامت، و کسانی که حث بر ایشان واقع شده جز این نیست که ایشان همان اشخاص هستند که عارف بکتاب و سنت هستند، زیرا که همان اشخاص مفارق نمی شوند از کتاب تا ورود حوض. و مؤید این مطلبست

حدیث «تعلموا منهم و لا تعلموهم فانهم أعلم منکم» و متمیز شده اند این اشخاص باین حکم از بقیه علما برای اینکه خداوند عالم از ایشان رجس را دور گذاشته، و پاک داشته ایشان را چنانکه حق پاک داشتن بود، و مشرف نموده است ایشان را بکرامات باهرات و مزایای متکثرات، و این تمیز ایشان از دیگران در خلافت ظاهره و وراثت مقام ابراهیم محمّدیست، و خلافت باطنه مختص بایشانست، و قطب اولیا نمی شود مگر از ایشان در هر زمان و هر مکان. و مراد عجیلی از خلافت عضو نیست زیرا که ایشان از آن به غایت بعد بعید هستند، بلکه مراد خلافت اصطفاً است برای حفظ کتاب و سنت، و ایشان مفارقت کتاب نمی نمایند تا ورود حوض. و هر گاه بتصریح عجیلی اهل بیت علیهم السلام حسب مفاد حدیث ثقلین در خلافت ظاهره از سائر مردم متمیز باشند و خلافت باطنه مختص بایشان باشد، هرگز عاقلی شک نخواهد کرد که کلام مخاطب قمقام در نفی تعلق این حدیث شریف با مدعی اهل حق کلامیست باطل، و از حلیه صحت عاطل!، اما آنچه عجیلی در این کلام گفته [و اما الجاهلون منهم فطریقتهم التّعلم و السّؤال کغیرهم] پس مبنی بر تجاهل صریح و تغافل فضیحست، زیرا که هرگز در اهل بیت علیهم السلام که مورد حدیث سفینه و حدیث ثقلین هستند احدی جاهل نبود، همانا چون عجیلی کلام بعض اسلاف خود که مبنی بر توسیع دائره اهل بیستست در نظر دارد، لهذا بتقلید ناسدید

ایشان همت قاصه خود را بر چنین استدراک بیجا برمی گمارد! و لقد وقفت من غیر اریاب و لا نکیر علی ما هو الحق الصریح فی معنی أهل البيت فی مجلّد آیه التّطهیر و ستقف فی هذا المجلّد أيضا علی ذلك بالتّثنیه و التّکریر، و الله ولیّ التّوفیق و هو العلیّ القدير.

وجه ۵۷- دلالت سخن دیگر عجیلی در «ذخیره»

وجه پنجاه و هفتم آنکه: نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:

تعلّموا منهم و قدّموهم تجاوزا عنهم و عظّموهم

أما التّعلّم منهم فقد صحّ أنّهم معادن الحكمة و صحّ فی حدیث الثّقلین

«فلا- تقدّموهما فتهلكوا و لا- تعلّموهما فإنّهما أعلم منكم». و أما التّقدیم فهم أولى بذلك و أحقّ فی مواضع كثيره، منها الإمامه الكبرى و تقدیمهم فی الدّخول و الخروج و المشی و الكلام و غیر ذلك من أمور العادات، و

أخرج ابن سعد عن علیّ رضی الله عنه:

أخبرنی رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم أنّ أوّل من یدخل الجنّه أنا و الحسنان قلت: یا رسول الله! فمحبّونا؟ قال: من ورائكم. فاذا كان الأمر كما تسمع فتقدیمهم فی هذه الدّار من باب أولى، و قد تقدّم عند ذكر أحوال السّلف مع أهل البيت ما یغنی عن الاعاده].

الی أن قال العجیلی: [و لما أمرنا صلّى الله علیه و آله و سلّم بتقدیمهم، فتأخیرهم عن مقاماتهم الشّریفه مخالفه للمشروع، و من مقاماتهم مقارنه القرآن و دوام التّطهیر من المعاصری و البدع إمّا ابتداء و إمّا انتهاء، و وجوب التمسك بهم و اعتقاد أنّهم سفینه ناجیه منجیه و من قال خلاف ذلك فقد أحر من قدّم الله و رسوله.

قال صلّى الله علیه و آله و سلّم: إنّما جعل الامام لیؤتّم به، و المأموم أسیر الامام و المتابعه واجبه و التّقدّم علیه حرام، و من أحرهم عن مقاماتهم فصلاته باطله، و تاخیر من یستحقّ التّقدیم فی المواضع الّذی استحقّه من عکس الحقائق فاعتبروا یا أولى الأبصار! انتهى.

و لعمری بعد مطالعه هذا الكلام الّذی نطق به العجیلی، ذلك الحبر العظيم المقام، كيف یرتاب أحد من أولى الأحلام فی دلاله حدیث الثّقلین علی مرام أهل الحقّ الكرام؟! و الله ولیّ التّوفیق و الانعام.

وجه ۵۸- دلالت واضحه كلام جناب خیر الانام در حدیث ثقلین در بعضی مواقف

بر امامت و خلافت اهلیت بنابر روایت قندوری و ارشادات دیگر درینحد

وجه پنجاه و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلّى الله علیه و آله و سلّم حدیث ثقلین را در بعض

مواقف به نهجی ارشاد فرموده که در بودن آن بینة واضحة خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام و حجّت لائحہ بر حجّت این حجج الله علی الأنام صلوات الله علیهم مدی اللیالی و الأیام هرگز عاقل لیب و فطن اریب را شبهه پیرامون خاطر نمی آید و حقّ عزیز المثار و صدق مشرق المنار از آن کالشمس فی رابعه النهار پیدا و آشکار می نماید.

شیخ بلخی در «ینابیع المودّه» گفته:]

و فی «المناقب» عن عبد الله بن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی ابن علی المرتضی علیهم السلام، عن ابیه، عن جدّه الحسن السبط قال: خطب جدی صلی الله علیه و آله و سلّم یوما فقال بعد ما حمد الله و أثنی علیه:

معاشر الناس! إننی أدعی فأجیب، و إننی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی إن تمسّیکتم بهما لن تضلّوا، و إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فتعلّموا منهم و لا- تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم، و لا تخلوا الأرض منهم و لو خلت لانساخت بأهلها! ثم قال: اللهم إنک لا تخلی الأرض من حجّه علی خلقک لئلا تبطل حجّتک و لا تضلّ أولیاءک بعد إذ هدیتهم، أولئک الأقلون عددا و الأعظمون قدرا عند الله عزّ و جلّ، و لقد دعوت الله تبارک و تعالی أن یجعل العلم و الحکمه فی عقبی و عقب عقبی و فی زرعی و زرع زرعی إلی یوم القیمه، فاستجیب لی].

ازین روایت سراپا هدایت واضحست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بعد افاده فرمودن حدیث ثقلین و نصّ بر عدم افتراقشان تا بورود حوض، در ذیل این حدیث امور چند ارشاد فرموده که هر واحد دلیل ظاهر و برهان باهر خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد.

اول آنکه: اُمت خود را حکم تعلّم ازیشان داده، و ظاهرست که این حکم دلیل اُعلمیّت ایشانست، چه اگر غیر ایشان أعلم می بود البتّه آن جناب صلی الله علیه و آله الأَطیاب آن غیر را برای أخذ علم معین می نمودند. و با وجود او حکم تعلّم از اهل بیت خود نمی فرمودند، و مکرر گذشته که اُعلمیّت دلیل امامتست.

دوم آنکه: درین حدیث شریف آن حضرت اُمت خود را منع کرده اند از

تعلیم اهل بیت علیهم السّلام، و پر ظاهرست که جواز این معنی بدون اعلمیّت اهل بیت علیهم السّلام و نفی اعلمیّت غیر ایشان بلکه بدون عصمت مطلقه اهل بیت علیهم السّلام از خطا و نسیان صورت نمی بندد، زیرا که اگر معاذ الله غیر ایشان اعلم باشد یا از ایشان نعوذ بالله خطائی سرزند تعلیم و تنبیه دیگران ایشان را واجب و لازم خواهد بود، و دلالت اعلمیّت و عصمت بر امامت اظهر من الشمس و آیین من الأمس است.

سوم آنکه: آن جناب درین حدیث منیف تصریح صریح فرموده اند به اینکه حضرات اهل بیت از شما اعلم هستند، و بعد ازین در اعلمیّت این حضرات شک نمودن مثل شکست در اصل نبوت آن جناب، بلکه بنا بر نصّ قرآن مجید اُعْنَى «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» شکست در وحی ربّ الارباب، و هو قائد إلى أردی التّبار و التّباب بلا شکّ و لا ارتیاب.

چهارم آنکه: آن جناب درین حدیث شریف افاده فرموده که: زمین از ایشان خالی نمی شود، و اگر خالی شود بأهل خود فرو خواهد نشست، و این معنی بلا شبهه دلیل قائم مقامی این حضراتست برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم زیرا که چنانچه وجود ذی جود آن جناب باعث امن و امان ارض و اهل ارض بود، همچنین وجود مسعود این حضراتست، و این معنی بدو اعتبار دلیل خلافتست، یکی بعنوان قائم مقامی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلّم، و دیگری باعتبار افضلیّت از تمامی اهل ارض.

پنجم آنکه: آن حضرت درین حدیث اینهم ارشاد فرموده که: بار إلهای! تو زمین را خالی نمی گذاری از حجّت بر خلق خود تا که باطل نشود حجّت تو و گمراه نشوند اولیاء تو بعد از آنکه تو ایشان را هدایت کرده. و پر ظاهرست که این ارشاد باسداد دلیل قاطعست بر سه مطلب بزرگ، نخستین آنکه: حضرات اهل بیت علیهم السّلام حجج منصوبین من الله هستند بر خلق خدا. دومین آنکه: این حضرات سبب ثبات حجّت حقّ و عدم بطلان آن هستند و اگر وجود مسعود ایشان نباشد حجّت حقّ باطل می گردد. سومین آنکه:

این حضرات وجه بقای هدایت اولیای خدا می باشند و اگر ذوات قدسیه ایشان نباشد اولیای خدا بعد هدایت خدا هم گمراه خواهند شد، و تلك مراتب علیا لاتصل إليها العقول

و الأفهام، و تعثر دون أدناها الألباب و الأحلام.

ششم آنکه: آن حضرت صلوات الله عليه و آله در باب اهل بیت خود عليهم السلام ارشاد فرموده که ایشان عدداً اقل هستند و قدرایشان خدا اعظم می باشند، و این معنی دلیل صریح افضلیت این حضرات است.

هفتم آنکه: آن جناب علیه و آله آلاف السّلام و التّحیّه درین حدیث شریف افاده فرموده که من بدرگاه خدا دعا کرده ام که علم و حکمت را در عقب من و عقب عقب من و در کشت من و کشت کشت من تا بروز قیامت قرار دهد، و خداوند عالم این دعای مرا مستجاب هم فرموده است. و بعد ملاحظه این مطلب در اعلامیت حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله عليهم أجمعین که بمفاد این ارشاد هدایت بنیاد یکی بعد دیگری وارث علم و حکمت مانده اند و استجابت دعای آن جناب را بأقوال و أفعال خود علی رغم آناف الاعادی و الخصوم ثابت ساخته اند، هیچ عاقلی را ترددی عارض نمی شود، و أصلاً در حقیقت عقیده اهل حقّ که متعلّق باین حضرات و بقای سلسله مبارکه ایشان تا بقیام قیامتست شبهه بخاطر نمی خلد، و در کمال ظهورست که هر گاه حدیث ثقلین این همه گلهای رنگارنگ از ریاض امامت و خلافت حضرات اهل بیت عليهم السّلام در دامن خود داشته باشد باز آن را از مقصود و مرام اهل حقّ کرام اجنبی وانمودن و راه نفی مساس آن با مدّعی ایشان پیمودن که از مخاطب خلیع العذار گسسته مهار سرزده، جز تمامی و نصب و عناد بر چه محمول می توان کرد؟! و الله العاصم عن سوء المآل و ما ذا بعد الحقّ إلا الضّلال!؟

وجه ۵۹- دلالت احتجاج امیر المؤمنین در واقعه شوری بحدیث ثقلین و دلالت آن

بر امامت آنجناب و نقل بزرگان سنت این مطلب را

وجه پنجاه و نهم آنکه: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در واقعه شوری بحدیث ثقلین احتجاج فرموده، و پر ظاهرست که احتجاج آن جناب باین حدیث درین قضیه برای اثبات احقّیت خود بخلافت و امامتست لا غیر، پس بعد ازین چگونه عاقلی باور می توان کرد که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟! و سبحان الله! جناب امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث شریف را در أدلّه امامت و خلافت خود بیان فرمایند، و احتجاج بآن نموده بر اهل شوری ختم حجّت نمایند؟! و شاه صاحب

با آن همه طول باع و وسعت اطلاعاتشان در علم حدیث که اولیایشان بهزار زبان مدّعی آن می باشند، این حدیث شریف را از مقام خلافت و امامت اجنبی بدانند، و بنفی مساس آن باین مدّعا مباحته را إلى أقصى الغایه برسانند؟! حالا روایاتی که مخبر از استشهد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحدیث ثقلین بر أهل شوری می باشد باید شنید.

أبو الحسن علی بن محمّد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب «المناقب» گفته:

[أخبرنا أبو طاهر محمّد بن علی بن محمّد السّبیعی البغدادی، أنا: أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعید المعروف بابن عقده الحافظ. نا: جعفر بن محمّد بن سعید الأحمسی.

نا: نصر و هو ابن مزاحم. نا: الحکم بن مسکین. نا: أبو الجارود بن طارق، عن عامر بن واثله، و أبو ساسان و أبو حمزه، عن أبي اسحاق السّبیعی، عن عامر بن واثله.

قال: كنت مع علی فی البيت يوم الشوری، فسمعت علیا يقول لهم:

لأحتجّن علیکم بما لا- يستطيع عربیّکم و لا- عجمیّکم بغير ذلك! ثم قال: أنشدکم بالله أیها النّفر جمیعا! فیکم أحد و حدّ الله قبلی؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له أخ مثل أخی جعفر الطّیار فی الجنّه مع الملائکه غیری؟ قالوا:

اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له زوجة مثل زوجتی فاطمه بنت محمّد؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له سبطان مثل سبطی الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّه غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل منکم أحد ناجی رسول الله عشر مرّات، فقّدّم بین یدی نجواه صدقه قبلی؟ قالوا:

اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، لیلغ الشّاهد منکم الغائب، غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال (له. صح. ظ.) رسول الله ص اللّهم ائتنی بأحبّ الخلق إلیک و إلیّ و أشدّهم حبّا إلیّ، یا کل معی من هذا الطّائر، فأتاه فأکل معه، غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال له رسول الله ص: لا عطين الرّایه رجلا یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله، لا یرجع حتّی یفتح الله علی یدیّه إذا رجع منهزما، غیری؟ قالوا:

اللَّهُمَّ لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال (فيه. صح. ظ.) رسول الله صلعم لبنى لهيعة: أو لأبعثن إليكم رجلاً كنفسى، طاعته كطاعتي و معصيته كمعصيتي، يعضدكم بالسيف، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال (فيه. صح. ظ.) رسول الله صلى الله عليه و سلم: كذب من زعم أنه يحبنى و يبغض هذا، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد سلم عليه فى ساعه واحده ثلاثه آلاف من الملائكه فيهم جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل حيث جئت بالماء إلى رسول الله صلعم من القليب غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له جبرئيل: هذه هى المواساه، فقال رسول الله: إنه منى و أنا منه، فقال جبرئيل: و أنا منكما: غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد نودى به من السماء: لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا على؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلعم: إننى قاتلت على تنزيل القرآن و تقاتل أنت يا على على تأويل القرآن، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد ردت عليه الشمس حتى صلى العصر فى وقته، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد أمره رسول الله صلى الله عليه و سلم بأن يأخذ «براءه» من أبى بكر، فقال له أبو بكر أنزل فى شىء؟ فقال له: إنه لا يؤدى عنى إلا على، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال:

فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا- أنه لا- نبى بعدى، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: لا يحبك إلا مؤمن و لا يبغضك إلا كافر، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال: فأَنشدكم بالله أ تعلمون أنه أمر بسد أبوابكم و فتح بابى، فقلتم فى ذلك، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ما أنا سدت أبوابكم و لا أنا فتحت بابيه، بل الله سد أبوابكم و فتح بابيه، غيرى؟ قالوا: اللهم لا اِقال:

فأَنشدكم بالله أ تعلمون أنه ناجانى يوم الطائف دون الناس، فأطال ذلك، فقلتم:

ناجاه دوننا! فقال: ما أنا انتجيته، بل الله انتجاه، غيرى؟ قالوا: اللهم نعم! قال:

فأَنشدكم بالله أ تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إنى تارك فيكم الثقلين

كتاب الله و عترتى لن تضلّوا ما استمسكتم بهما و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض؟ قالوا: اللهمّ نعم! قال: فأنشدكم بالله هل فيكم أحد و قى رسول الله بنفسه من المشركين فاضطجع مضجعه، غيرى؟ قالوا: اللهمّ لا! قال: فأنشدكم بالله هل فيكم أحد بارز عمرو بن عبدود حيث دعاكم إلى البراز؟ قالوا: اللهمّ لا! قال: فأنشدكم بالله هل فيكم أحد أنزل الله فيه آية التّطهير، حيث يقول: إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهيل البيت و يطهّركم تطهيراً، غيرى؟ قالوا: اللهمّ لا! قال: فأنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: أنت سيّد العرب، غيرى؟ قالوا:

اللهمّ لا! قال: فأنشدكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ما سألت الله شيئا إلّا- سألت لك مثله، غيرى؟ قالوا: اللهمّ لا!].

و شيخ سليمان بن أحمد بلخى در «ينابيع المودّه» آورده:]

و عن أبى ذرّ رضى الله عنه قال: قال علىّ عليه السّلام لطلحه و عبد الرّحمن بن عوف و سعيد (سعد.ظ) بن أبى وقاص: هل تعلمون أنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم قال: إنّى تارك فيكم الثّقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض و إنّكم لن تضلّوا إن اتّبعتم و استمسكتم بهما؟ قالوا: نعم!].

وجه ۶۰- احتجاج جناب امير بحدیث ثقلین در زمان خلافت عثمان بدلالات

آن مر امامت را چنانکه قندورى آورده

وجه شصتم آنکه: علاوه بر واقعه شوری، در زمان خلافت عثمان نیز جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحدیث ثقلین بمقابله جماعتی از مهاجرین و أنصار احتجاج نموده و آن را با بسیاری از آیات و احادیث که دلالت واضح بر امامت و افضلیت آن جناب دارد ذکر فرموده، پس منع دلالت آن بر خلاف آن جناب که شاه صاحب در سر دارند خیال محالست، و نفی مساس آن با مدّعی أهل حقّ، محض خدع و احتیال، و ما ذا بعد الحقّ إلّا الضّلال؟! حالا روایتی که کاشف از احتجاج مذکورست باید شنید، و انجلای صبح حقّ بچشم حقیقت بین باید دید.

شيخ سليمان بلخى در «ينابيع المودّه» گفته:]

الحموينى، بسنده عن سليم بن قيس الهلالي. قال: رأيت عليّا في مسجد المدينة في خلافة عثمان و أنّ جماعه المهاجرين و الأنصار يتذاكرون فضائلهم و علىّ ساكت. فقالوا: يا أبا الحسن تكلم!

فقال: يا معشر قريش و الأنصار! أسألکم ممّن أعطاکم اللّٰه هذا الفضل أ بأنفسکم أو بغيرکم؟ قالوا: أعطانا اللّٰه و ممّن علینا بمحمّد صلّى اللّٰه علیه و سلّم. قال: أ لستم تعلمون أنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه علیه و سلّم. قال: إنّي و أهل بیّتی کنا نورا یسعی بین یدی اللّٰه تعالی قبل أن یخلق اللّٰه عزّ و جلّ آدم بأربعه عشر ألف سنه، فلما خلق اللّٰه آدم علیه السّلام وضع ذلك النور فی صلبه و أبطه إلى الأرض ثمّ حمّله فی السّفینه فی صلب نوح علیه السّلام ثمّ قذف به فی النار فی صلب إبراهیم علیه السّلام، ثمّ لم یزل اللّٰه عزّ و جلّ ینقلنا من الأصلاب الکریمه إلى الأرحام الطّاهره من الآباء و الأمّهات لم یکن واحد ممّا علی سفاح قطّ.

فقال: و أهل السّابقه اهل بدر و أحد: نعم! قد سمعناه.

ثمّ قال: أنشدکم اللّٰه أ تعلمون أنّ اللّٰه عزّ و جلّ فضّل فی کتابه السّابق علی - المسبوق فی غیر آیه، و لم یسبقنی أحد من الأمّه فی الإسلام؟ قالوا: نعم! قال:

فأنشدکم اللّٰه أ تعلمون حیث نزلت «و السّـ ابقون السّـ ابقون أولیـ ک المّقرّبون» سئل عنها رسول اللّٰه صلّى اللّٰه علیه و سلّم، فقال: أنزلها اللّٰه عزّ و جلّ فی الأنبياء، و أوصیائهم، فأنا أفضل أنبياء اللّٰه و رسوله و علیّ و صیّبی أفضل الأوصیاء؟ قالوا: نعم! قال: أنشدکم اللّٰه أ تعلمون حیث نزلت «یا أيّها الذّین آمنوا أطیعوا اللّٰه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم» و حیث نزلت «إنما وئیکم اللّٰه و رسوله و الذّین آمنوا الذّین یقیمون الصّلاه و یؤتون الزّکاه و هم راکعون» و حیث نزلت «لم یتخذوا من دون اللّٰه و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه» أمر اللّٰه نبیه أن یعلّمهم و لاه أمرهم و أن یفسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، فنصّبتی للنّاس بغدير خمّ، فقال:

أيّها النّاس! إنّ اللّٰه جلّ جلاله أرسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت أنّ النّاس یكذبونی (یکذبوننی. ظ) فأوعدنی ربّی. ثمّ قال: أ تعلمون أنّ اللّٰه عزّ و جلّ مولاى و أنا مولى المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلى یا رسول اللّٰه! فقال آخذاً بیّدی: من كنت مولاہ فعلىّ مولاہ، اللّٰهّم وال من والاه و عاد من عاداه. فقام سلمان و قال: یا رسول اللّٰه! و لایه علىّ ما ذا؟ قال: و لاؤه کولای، من كنت أولى به من نفسه فعلىّ أولى به من نفسه، فنزلت: «الّیوم أكملت لکم دینکم و أتّممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً» فقال صلّى اللّٰه علیه و سلّم: اللّٰه أكبر باکمال الدّین و إتمام النّعمه و رضاء ربّی برسالتی و و لایه علىّ بعدی! قالوا: یا رسول اللّٰه! هذه الآیات فی علىّ خاصّه؟ قال: بلى! فیہ و فی أوصیائی إلى یوم القیمه. قالوا:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَرْسَلَنِي بِرِسَالِهِ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ يَكْذِبُونِي. (ط) فَأَوْعَدَنِي رَبِّي. ثُمَّ قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ آخِذًا بِيَدِي: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. فَقَامَ سَلْمَانُ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ لِيَايَهُ عَلَيَّ مَا ذَا؟ قَالَ: وَ لَوَاقِيهِ كَوَلَايَ، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَتَزَلْتُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: اللَّهُ أَكْبَرُ بِأَكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا رَّبِّي بِرِسَالَتِي وَ وَ لِيَايَهُ عَلَيَّ بَعْدِي! قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيِّ خَاصَّةً؟ قَالَ: بَلَى! فِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالُوا:

بَيْنَهُمْ لَنَا! قَالَ: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ وَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. ثُمَّ ابْنِي - الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ التَّسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفَارِقُونَهُ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

قَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَ شَهِدْنَا، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جَلَّ مَا قَلْتُ وَ لَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ، وَ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءُ حَفِظُوا أَحْيَارَنَا وَ أَفْضَلْنَا.

ثُمَّ قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُفُومَكُمْ تَطْهِيرًا» فَجَمَعَنِي وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَتِي حَسَنًا وَ حُسَيْنًا ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي لِحَمِيمٍ لِحَمِي يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهُمْ وَ يَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ، فَازْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ. فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» فَقَالَ سَلِيمَانُ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ عَامَّةٌ أُمَّ خَاصَّةٌ؟ قَالَ: أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ أَخِي عَلِيِّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالُوا: نَعَمْ! فَقَالَ:

أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي غَزَاةِ تَبُوكَ: خَلَفْتَنِي عَلَى النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَيَّ بِي أَوْ بِكَ، وَ أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ» إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءُ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَ هُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الْعُلَمَاءُ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ! قَالَ: عَنِّي بِذَلِكَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا خَاصَّةً. قَالَ سَلْمَانُ:

بَيْنَهُمْ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَحَدُ عَشْرٍ مِنْ وَلَدِي؟ قَالُوا: نَعَمْ!.

قال: أنشدكم الله أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في خطبته في مواضع متعدده وفي آخر خطبه لم يخطب بعدها: أيها الناس! إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا، فإن اللطيف الخبير أخبرني و عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض؟ فقال كلهم: نشهد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذلك].

وجه ٦١- نقل کرن جناب امير حديث ثقلين را در جواب سايل و روايت

قندوری مضلب را و بیان فوائد بسیاری که مؤلف ازین حدیث استخراج نموده

وجه شصت و یکم آنکه: جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجواب سؤال سائلی این حدیث شریف را بعنوان بلیغ ذکر فرموده و دلالت آن را بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار نموده، چنانچه شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع الموده» در باب ثامن و ثلثون که مخصوص برای تفسیر آیه وافیة الهدایة «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» معقود کرده، می آرد: [

و فی «المناقب» بالسند المذكور عن سلیم بن قیس الهلالی، قال: سمعت علیا صلوات الله علیه یقول و أتاه رجل فقال:

أرني أدنی ما یكون به العبد مؤمنا و أدنی ما یكون به العبد كافرا و أدنی ما یكون به العبد ضالاً. فقال له: قد سئلت فافهم الجواب! أمّا أدنی ما یكون به العبد مؤمنا أن یعرفه الله تبارك و تعالی نفسه فیقز له بالطاعة و یعرفه نبیه صلى الله علیه و آله و سلم فیقز له بالطاعة و یعرفه إمامه و حجته فی أرضه و شاهده علی خلقه فیقز له بالطاعة. قلت: یا امیر- المؤمنین! وإن جهل جمیع الأشياء إلا ما وصفت؟ قال: نعم! إذا أمر أطاع و إذا نهى انتهى. و أدنی ما یكون العبد به كافرا من زعم أن شیئا نهى الله عنه أن الله أمره به و نصبه دینا یتولی علیه و یزعم أنه یعبد الله الذی أمره به و ما یعبد إلا الشیطان. و أمّا أدنی ما یكون العبد به ضالاً أن لا یعرف حجه الله تبارك و تعالی و شاهده علی عباده الذی أمر الله عزّ و جلّ عباده بطاعته و فرض ولايته. قلت: یا امیر المؤمنین صفهم لی! قال: الذین قرنهم الله تعالی بنفسه و بنبیه. فقال: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. فقلت له: جعلنی الله فداک، أوضح لی! فقال:

الذین قال رسول الله صلى الله علیه و سلم فی مواضع و فی آخر خطبه یوم قبضه الله عزّ و جلّ

إليه: إنّي تركت فيكم أمرين لن تضلّوا بعدى إن تمسّكتم بهما كتاب الله عزّ وجلّ و عترتى أهل بيتى، فإنّ اللطيف الخبير قد عهد إليّ أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض كهاتين، و جمع مسبّحتيه، و لا أقول كهاتين و جمع مسبّحته و الوسطى:

فتمسّكوا بهما و لا تقدّموهم فضّلوا].

حاصل این روایت سراپا هدایت آنست که مردی حاضر خدمت با برکت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گردید و از آن جناب پرسید که آگاه فرما مرا از کمتر چیزی که بآن بنده ئی مؤمن می شود.. از کمتر چیزی که بآن بنده ئی کافر می شود.. از کمتر چیزی که بآن بنده ئی گمراه می شود.. هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام این سؤال از آن مرد شنید ارشاد فرمود که بتحقیق که تو سؤال کردی پس بفهم جواب را، و من بعد ارشاد نمود که: کمتر چیزی که مرد بآن مؤمن می شود این ست که خدای تعالی او را معرفت خود عطا فرماید، پس إقرار کند آن بنده برای خدا بطاعت، و معرفت نبیّ خود کرامت کند، پس إقرار کند آن بنده برای آن حضرت صلیّ الله علیه و آله و سلّم بطاعت، و عنایت فرماید بآن بنده معرفت إمام او را که حجّت خدا در زمین او و شاهد خدا بر خلق اوست، پس إقرار کند آن بنده برای آن إمام بطاعت. راوی خبر می گوید که: من عرض کردم بآنحضرت که آیا آن بنده بمجّرد معرفت خدا و رسول و إمام، مؤمن می شود اگر چه دیگر چیزها را جاهل باشد، آن حضرت فرمود که: بلی مگر بشرط آنکه بوقت امر اطاعت کند و بوقت نهی بازماند. بعد از آن ارشاد فرمود که کمتر چیزی که بآن بنده ئی کافر می شود این ست که چیزی را که خدا از آن نهی فرموده گمان کند که مأمور به از جانب خداست و این مطلب را دین خود قرار دهد که بر آن دوستی نماید با دیگران و گمان کند که او عبادت خدا می کند که او را بآن چیز حکم کرده است حال آنکه او عبادت نمی کند مگر شیطان را. و کمتر چیزی که بآن بنده ئی گمراه می شود این ست که نشناسد آن حجّت خدا و شاهد خدا را بر عباد او که خداوند عالم حکم کرده است بندگان خود را بطاعت آن حجّت و فرض کرده است ولایت او را.

راوی خبر می گوید که: من عرض کردم یا امیر المؤمنین بیان بفرما برای من این حجج خدا را. آن حضرت فرمود که این حجج خدا همان اشخاص هستند که خداوند عالم ایشان را قرین کرده است بنفس خود و بنبی خود، پس فرموده است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ». پس عرض کردم من: فدایت شوم! واضح نما برای من این اشخاص را. پس آن حضرت فرمود که این اشخاص همان کسان هستند که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان بمقامات عدیده و در آخر خطبه خود روز رحلت ارشاد فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بَهْمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. یعنی: من گذاشته ام در شما دو چیز که اگر بآن دو چیز تمسک نمائید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن دو چیز کتاب خدا و عترت من اهل بیت من هستند، پس بتحقیق که لطیف خبیر خبر داده است مرا که این دو چیز هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه وارد شوند بر من در مقام حوض کوثر مثل این دو انگشت من، و اشاره فرمود بجمع هر دو انگشت شهادت خود نه مثل این دو انگشت، و اشاره فرمود بجمع انگشت شهادت و انگشت وسطی خود. بعد از آن فرمود که: پس بنمائید باین هر دو چیز و هرگز مقدم نشوید بر اهل بیت من که گمراه خواهید شد، انتهی الحاصل.

و از این خبر هدایت اثر فواید عدیده و عوائد سدیده که هر یک از آن مشید مبانی ایمان و موطن اساس عرفانست مثل مهر تابان روشن و نمایان می گردد.

اول آنکه: از آن ظاهر می گردد که معرفت ائمه علیهم السلام از ارکان ایمانست.

دوم آنکه: از آن واضح می شود که هر که ائمه علیهم السلام را مثل معرفت خدا و رسول شناسد او گمراه است. سوم آنکه: از آن عیان می شود که ائمه علیهم السلام حجج خدا در زمین خدا و شهداء خدا بر خلق خدا می باشند. چهارم آنکه:

ثابت می گردد که خداوند عالم ایشان را در آیه « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » بنفس خود و بنبی خود قرین فرموده و مراد او از اولی الامر ایشانند لا غیر. پنجم آنکه: از آن محقق می گردد که اولی الامر که در قرآن مسطورند

و اهل بیت که در حدیث ثقلین مذکور هستند متحد می باشند، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقام ایضاح و تصریح مصادیق اولی الامر حدیث ثقلین را ذکر فرموده، و ارشاد فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن را در مواضع عدیده و در آخر خطبه خود روز وفات خود مذکور ساخته و آن را بسیاقتی پرداخته که در حث بر تمسک بکتاب و عترت و اثبات عدم افتراق تا بحوض کوثر قولاً و فعلاً ابلغ و آسبغ می باشد، پس بعد ادراک این همه چگونه متدینی می توان گفت که حدیث ثقلین مساسی بمدعی اهل حق ندارد و آن را تعلقی بمسأله امامت و خلافت نیست؟ هل هذا إلا معانده الحق و الیقین و مضاده الصواب و الدین و مشاقه الرسول الامین و اتباع غیر سبیل المؤمنین و مخالفه سید الوصیین علیهما و آلهما سلام الله فی کل آن و حین!؟

وجه ۶۲- احتجاج جناب امام حسن بحدیث ثقلین بر خلافت و امامت اهل بیت

و روایت بزرگان آن احتجاج را و استفاده مؤلف فوائد عدیده از کلام آنحضرت

وجه شصت و دوم آنکه: جناب امام حسن علیه السلام بعد بیعت نمودن مردم بآن جناب بامر خلافت در خطبه بلیغه خود احتجاج بحدیث ثقلین فرموده و آن را در معرض اثبات احقیت خود بخلافت و امامت با دیگر أدله قاطعه و براهین ساطعه وارد نموده.

پس چگونه می توان گفت که این حدیث با مدعی اهل حق مساس ندارد؟! سلیمان بن خواجه کلان البلخی در «ینایع الموده» آورده:]

و فی «المناقب» عن هشام بن حسان، قال: خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد بیعه الناس له بالامر فقال: نحن حزب الله الغالبون و نحن عتره رسوله الأقربون و نحن اهل بيته الطيبون و نحن أحد الثقلين الذين خلفهما جدی صلی الله علیه و آله و سلم فی أمته و نحن ثانی کتاب الله، فيه تفصیل کل شیء لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، فالمعول علينا فی تفسیره و لا تظننا تأویلہ بل تیقنا حقائقه، فأطیعونا فإن طاعتنا مفروضه إذ كانت بطاعه الله عزّ و جلّ و طاعه رسوله مقرونه. قال جلّ شأنه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلی الله و إلی الرسول. و قال عزّ و جلّ: وَ لَوْ رَدُّوهُ إلی الرَّسُولِ وَ إلی أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. و احذروا الإصغاء لهتاف الشيطان فإنه لكم

ازین کلام بلاغت نظام ظاهر و باهرست که جناب امام حسن علیه السلام فرمود که: مائیم گروه خدا که غالب هستند و مائیم عترت رسول او که قریب تر می باشند و مائیم اهل بیت او که پاکیزه اند و مائیم یکی از ثقلین که خلیفه کرده ایشان را جد بزرگوار من در اُمت خود و مائیم ثانی کتاب خدا که دروست تفصیل هر شیء و نمی آید بسوی او باطل از پیش و نه از پس. پس اعتماد بر ماست در تفسیر قرآن و ما تأویل آن را بگمان دریافت نکرده ایم بلکه حقائق آن را بیقین دانسته ایم پس اطاعت ما کنید زیرا که طاعت ما فرضست و بطاعت خدا و طاعت رسول مقرون می باشد، چنانچه خدا فرموده است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ». و نیز فرموده است: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»، و بپرهیزید از گوش نهادن بسوی آواز شیطان پس بتحقیق که او برای شما دشمن آشکارست.

ص: ۱۹۸

۱- ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی نیز در «مروج الذهب» این خطبه را باختلاف بعضی الفاظ و زیادت بعضی جملات آورده، چنانچه گفته: (و من خطب الحسن رضی الله عنه فی أيامه فی بعض مقاماته أنه قال: نحن حزب الله المفلحون و عتره رسول الله صلی الله علیه و سلم الأقربون و أهل بيته الطاهرون الطيبون و أحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثانی کتاب الله فيه تفصیل كل شیء و لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و المعول علیه فی كل شیء لا یخطئنا تأویله بل نتیقن حقائقه فاطیعونا فاطاعتنا مفروضه إذ كانت بطاعه الله و الرسول مقرونه، قال الله عز و جل: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. و قال عز و جل: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. و أحذرکم الاصغاء لهتاف الشيطان انه لكم عدو مبین فتكونون كأولياته الذين قال لهم: لا غالب لكم اليوم من الناس و إني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه و قال إني بريء منكم إني أرى ما لا ترون. فتلقون للرماح و زرا و للسيوف جزرا و للعمد حطما و للسهم غرضا ثم لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا) (۱۲. ن)

و درین ارشاد با سداد فرزند حضرت خیر عباد صلوات الله علیه و آله إلى يوم المعاد برهانی چند بر اَحَقِّیت خود بخلاف آورده که هر یکی از آن دامغ رءوس اهل عنادست.

اول آنکه: در حق خود ارشاد کرده که: مائیم گروه خدا که غالب هستند و درین کلام بلاغت نظام اشاره فرموده بنزول آیه « وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ » در شأن اهل بیت علیهم السَّلام، و این خود دلیل اَکرمیت و افضلیت و امامت این حضراتست بوجه متعدده.

دوم آنکه: ارشاد فرموده که: مائیم عترت رسول خدا که قریب هستند، و درین ارشاد با سداد اثبات افضلیت خودست بر سائر عباد و ایما می باشد بسوی جمله احادیث و اخبار سرور کائنات که در فضل عترت وارد شده.

سوم آنکه: افاده فرموده که: مائیم اهل بیت آن جناب که پاکیزه هستند، و درین ارشاد کرامت بنیاد علاوه بر احادیث فضل اهل بیت علیهم السَّلام ایماى لطیفست بسوی نزول آیه تطهیر در شأن رفیع ایشان، و دلالت آیه تطهیر بر عصمت و امامت این حضرات در وضوح بحدی رسیده که آفتاب هم مقابل آن نمی تواند شد.

چهارم آنکه: خود را أحد الثَّقَلین فرموده، و ارشاد نموده که مائیم یکی از آن دو ثقل که خلیفه کرده آن هر دو را جدّ بزرگوار من در اُمَّت خود، و این احتجاج سوئی المنهاج خود بنسبای جهوری جار می زند که حدیث ثقلین دلیل خلافت و امامت این حضرات می باشد.

پنجم آنکه: افاده نموده که: مائیم ثانی کتاب خدا که دروست تفصیل هر شیء و نمی آید بسوی او باطل از پیش و نه از پس، و درین کلام هدایت التیام هم اشاره بأعلمیت خودست و هم بعصمت خود، زیرا که هر گاه در کتاب خدا تفصیل هر شیء مندرج باشد و حضرات اهل بیت علیهم السَّلام ثانی آن کتاب باشند لابد آگاه خواهند بود از تفصیل هر شیء، و کسی که از کتاب خدا تفصیل هر شیء بداند لابد او أعلمست از غیر خود، و همچنین هر گاه کتاب خدا از باطل مصون و محروس بوده باشد ثانی

آن کتاب که حضرات اهل بیت علیهم السّلام هستند بلا شبهه معصوم بعصمت کبری خواهند بود.

ششم آنکه: بعنوان نتیجه ثانی کتاب خدا بودن افاده فرموده که پس اعتماد در تفسیر کتاب بر ماست، و این کلام بلاغت نظام هم دلیل اعلّیّت این حضراتست و هم برهان مطاع و مقتدا امام و پیشوا بودن این نفوس قدسیّه، زیرا که اگر معاذ اللّٰه غیر ایشان اعلّم فرض کرده آید لابد اعتماد در تفسیر کتاب خدا بر او خواهد بود نه بر این حضرات، لقبح الاعتماد علی غیر الأعلّم مع وجود الأعلّم. و باین سبب که اُمت را احتیاج بتفسیر کتاب خدا یقینی می باشد و اعتماد در تفسیر آن بر این نفوس قدسیّه است پس اُمت را لازم خواهد بود که رجوع بایشان نماید و با دیگری کار نداشته باشد، و هذا هو المطلوب. و ازینجا بحال خسران مآل کسانی که رجوع در تفسیر کتاب خدا بأهلیت علیهم السّلام نمی نمایند بلکه معاندین و مضادینشان را مرجع و ملاذ خود می گردانند بخوبی پی توان برد، و اللّٰه الهادی.

هفتم آنکه: ارشاد فرموده است که: ما تأویل کتاب را بظنّ و تخمین نه دریافته ایم، بلکه حقائق آن را بیقین دانسته ایم، و درین ارشاد با سداد تعریض بلیغست بجهل اغیار رقاعت شعار و تصریح صریح بأفضلیت و اعلّیّت مطلقه این حضراتست از تمامی مردم، زیرا که حقائق کتاب خدا را بیقین دانستن کار شخصییست که وارث علم رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بود یا ملهم من عند اللّٰه باشد.

هشتم آنکه: ارشاد فرموده که ما را اطاعت کنید زیرا که طاعت ما فرض است و بطاعت خدا و رسول مقرون می باشد، و این ارشاد بچند وجه دلیل واضح امامت و افتراض طاعت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد بلا شکّ و لا ارتیاب کما لا یخفی علی اُولی الألباب.

نهم آنکه: برای اثبات مدّعی خود آیه وافی هدایه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را تلاوت فرموده، و ازینجا بکمال ظهور واضح می شود که این آیه وافی هدایه بلا شبهه در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده و هفواتی که مفسّرین و متکلمین اهل سنّت در صرف آن ازین نفوس قدسیّه

می آرند همه باطل و سرابست، و خانه تأویلات معاندین اهل بیت علیهم السّلام یکسر منهدم و خراب، و الله العاصم عن التّبار و التّباب.

دهم آنکه: برای احقاق مرام خود آیه وافی هدیّه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ» را نیز قرائت فرموده، و ازینجا بنهایت انجلا لائح می گردد که درین آیه هم مثل آیه سابقه مراد خدا از اولى الامر حضرات اهل بیت علیهم السّلام هستند، و این آیه مثل آن آیه در حقّ این ذوات مقدّسه نازلست و حکم ردّ مثل حکم اطاعت خدا و رسول و اولى الامر همه را شامل، تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ.

وجه ۶۳- خطبه بلیغه جناب امام حسن و استدلال آنحضرت بحديث ثقلین و

دلالت آن بر خلافت و امامت اهل بیت بروایت قندوزی

وجه شصت و سوم آنکه: جناب امام حسن علیه السّلام در بعض خطب بلیغه خود اولاً بسیاری از دلائل واضحه امامت و براهین لائحه خلافت حضرات اهل بیت علیهم السّلام بمعرض بیان آورده در همین سلسله ذکر حدیث ثقلین نیز بعنوان حسن فرموده و در اواخر کلام بلاغت نظام خود ارشاد نموده که:

نحن اولى الناس بالناس فى كتاب الله و على لسان نبيّه صلى الله عليه و آله و سلم. و ازینجا نزد عاقل فطن بلا شبهه ظاهر و باهر می گردد که حدیث ثقلین دلیل خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد، و انکار مفید مدعا بودن آن که از مخاطب صدود سر برزده ناشی از عناد و جحودست شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع الموده» گفته: [و ایضا،

عن جعفر الصادق، عن أبيه محمد الباقر، عن جدّه علی بن الحسین أنّ الحسن بن علی سلام الله عليهم قال فى خطبته الأخرى بعد الحمد و الثناء على الله و بعد التصلية على رسوله صلى الله عليه و آله و سلم إنّنا اهل بيت أكرمنا الله و اختارنا و اصطفانا و أذهب عنا الرجس و طهرنا تطهيرا، و تفرق الناس فرقتين إلا جعلنا الله فى خيرهما من آدم إلى جدّى محمد صلى الله عليه و آله و سلم فلمّا بعثه للنّبوه و اختاره للرّساله و أنزل عليه كتابه فكان أبى أول من آمن و صدق الله و رسوله.

و قد قال الله فى كتابه المنزل على نبيّه المرسل: أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ. فجَدَى الَّذِى عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ أَبِى الَّذِى يَتْلُوهُ وَ هُوَ شَاهِدٌ مِنْهُ.

و قد قال له جدّى صلى الله عليه و آله و سلم حين أمره أن يسير إلى مكه فى موسم الحجّ بسوره «براءه»: سر بها يا على فأنى أمرت أن لا يسير بها إلا أنا أو رجل منى، و أنت

مَنى، فأبى من جدى و جدى من الله.

و قال له جدى صلى الله عليه و آله و سلم حين قضى بينه و بين أخيه جعفر و مولاه زيد بن حارثه فى ابنه عمه حمزه: أما أنت يا على فمَنى و أنا منك و أنت ولّى كل مؤمن و مؤمنة بعدى.

فلم يزل أبى وقى جدى صلى الله عليه و سلم بنفسه و فى كل موطن يقدمه جدى صلى الله عليه و آله و لكل شدّه يرسله ثقه منه و طمأنينه إليه.

و قال الله جلّ شأنه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فكان أبى سابق السابقين و أقرب المقرّبين إلى الله و إلى رسوله، و ذلك أنه لم يسبقه إلى الايمان أحد غير خديجه سلام الله عليها، فكما أنّ الله عزّ و جلّ فضل السابقين على المتأخرين فضلّ سابق السابقين.

و قد قال الله عزّ و جلّ: أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. نزلت هذه الآيه فى أبى.

و كان حمزه و جعفر قتلا شهيدين فى قتلى كثيره من الصّحابه، فجعل الله حمزه سيّد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما فى الجنه مع الملائكه كيف يشاء من بينهم، و ذلك لقرايتهما من جدى صلى الله عليه و آله.

و صلى جدى على عمه حمزه سبعين صلاه من بين الشهداء يوم أحد.

و كذلك جعل الله تعالى لنساء نبيه صلى الله عليه و آله و سلم المحسنه منهنّ أجرين و للمسيئه منهنّ وزرين ضعفين لمكانهنّ من جدى صلى الله عليه و آله و سلم.

و جعل الله الصّلاه فى مسجد نبيه صلى الله عليه و آله و سلم بألف صلاه من بين سائر المساجد إلا المسجد الحرام لمكان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

فلما نزل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صِلُوا عَلَيَّ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا، قالوا: يا رسول الله! كيف نصلى عليك؟ فقال: قولوا: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد. فحقّ على كلّ مسلم أن يصلى علينا مع الصّلاه على جدى صلى الله عليه و آله و سلم فريضه واجبه.

و أحلّ الله خمس الغنيمه لرسوله و أوجه فى كتابه و أوجب لنا من ذلك ما

أوجب له و حرّم عليه الصدقه و حرّمها علينا، فلله الحمد نزهنا ممّا نزهه و طيّب لنا ما طيّب له كرامه أكرمنا الله بها و فضيله فضّلنا على سائر عباده.

و قال تعالى لجدى صلى الله عليه و آله و سلّم حين جحدته كفره أهل الكتاب و حاجّوه: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. فأخرج جدى صلى الله عليه و آله و سلّم معه من الأنفس أبى و من البنين أنا و أخى الحسين و من النساء أمى فاطمه، فحنن أهله و لحمه و دمه و نفسه و نحن منه و هو ممّا.

و قد قال الله تبارك و تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. فلما نزلت هذه جمعنا جدى صلى الله عليه و آله و سلّم إتيانى و أخى و أمى و أبى و نفسه فى كساء خيبرى فى حجره أم سلمه رضى الله عنها فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتى و خاصتى أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. فقالت أم سلمه: أنا أدخل معهم يا رسول الله؟ فقال لها: قفى مكانك يرحمك الله! أنت على خير و أنّها خاصه لى و لهم.

و لمّا نزلت: وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْيَاطِرُّ عَلَيْهَا (كان.ظ) يأتينا جدى صلى الله عليه و آله و سلّم كلّ يوم عند طلوع الفجر يقول: الصلاه يا أهل البيت! يرحمكم الله، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

و أمر بسدّ الأبواب فى مسجده غير بابنا، فكلموه فى ذلك فقال: إننى لم أسدّ أبوابكم و لم أفتح باب على من تلقاء نفسى و لكن أتبع ما أوحى إلىّ إنّ الله أمرنى بسدّ أبوابكم و فتح باب على.

و قد سمعت هذه الأئمه جدى صلى الله عليه و آله و سلّم يقول: ما ولّت أمّه أمرها رجلا و فيهم من هو أعلم منه إلا لم يزل يذهب أمرهم سفلا حتى يرجعوا إلى ما تركوه! و سمعوه صلى الله عليه و سلّم يقول لأبى: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنّه لا نبىّ بعدى.

و قد رأوه و سمعوه صلى الله عليه و آله حين أخذ بيد أبى بغدير خمّ و قال لهم:

من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. ثمّ أمرهم أن يبلغ الشاهد منهم الغائب.

ثم قال الحسن بن عليّ سلام الله عليهما: أيها الناس! إنكم لو التمستم ما بين جابلقا و جابرصا رجلا جدّه نبى و أبوه وصيه لم تجدوا غيرى و غير أخى، فاتقوا الله و لا تضلّوا. أيها الناس! لو أذكر الذى أعطانا الله تبارك و تعالى و خصصنا به من الفضائل فى كتابه و على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم لم أحصه، و أنا ابن البشير و أنا ابن النذير، و أنا ابن السراج المنير الذى جعله رحمه للعالمين. و أقسم بالله! لو تمسكت الأمتة بالثقلين لأعطتهم السماء قطرها و الأرض بركتها و لأكلوا نعمتها خضراء من فوقهم و من تحت أرجلهم من غير اختلاف بينهم إلى يوم القيمة. قال الله عزّ و جلّ: **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ**، الآية. و قال عزّ و جلّ: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**. نحن أولى الناس بالناس فى كتاب الله و على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم. أيها الناس! اسمعوا و عووا و اتقوا الله و راجعوا إليه، هيهات منكم الرجعة إلى الحقّ و قد صار عكم النكوص و خامركم الطغيان و الجحود! أنزكموها و أنتم لها كارهون؟! و السلام على من اتبع الهدى.

وجه ٦٤- احتجاج ديگر آنحضرت بحديث ثقلين هنگام صلح با معاويه

بروايت سبط ابن جوزى

وجه شصت و چهارم آنکه: جناب امام حسن عليه السّلام هنگام صلح با معاويه غاويه بحديث ثقلين احتجاج بر أفضلیت اهل بيت عليهم السّلام فرموده و آن را با ديگر فضائل كه نصوص قاطعه امامت و خلافت و افتراض طاعت و عصمت اين حضراتست ذكر نموده، پس چگونه عاقلی باور توان كرد كه اين حديث حكمت اساس با مدعاى اهل حقّ أكياس مناسب و مساس ندارد؟! علامه سبط ابن الجوزى در «تذکره خواصّ الأئمّه» در سياق قضيه صلح آورده:

[ثمّ سار معاويه فدخل الكوفه فأشار عليه عمرو بن العاص أن (يأمر الحسن فيصعد المنبر و.ظ) يخطب ليظهر عيه. فقال: قم فاخطب! فقام و خطب فقال:

أيها الناس! إن الله هداكم بأولنا و حقن دماءكم بأخرنا، و نحن اهل بيت نبيكم أذهب الله عننا الرّجس و طهّرنا تطهيرا، و إنّ لهذا الامر مدّه و الدّنيا دول، و قد قال الله تعالى لنبيه: **وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**. فضجّ الناس بالبكاء

ص: ٢٠٤

فالتفت معاويه إلى عمرو و قال: هذا رأيك؟! ثم قال للحسن: حسبك يا أبا محمد!. و في روايه أنه قال: نحن حزب الله المفلحون و عتره رسوله المطهرون و أهل بيته الطيبون الطاهرون و أحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيكم، فطاعتنا مقرونه بطاعه الله قال الله عز و جل: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. و إن معاويه دعانا إلى أمر ليس فيه عز و لا نصفه، فإن وافقتم رددناه عليه و خاصمناه إلى الله تعالى بطبي السيف، و إن أبيتم قبلناه. فناداه الناس من كل جانب: البقيه!]

وجه ۶۵- استدلال عمرو بن عاص بحديث ثقلين برای اثبات حقیقت و خلافت

و امامت جناب امیر، در نامه یی که بمعاولیه نوشته و خواریزمی آنرا در

«مناقب» آورده

وجه شصت و پنجم آنکه: عمرو بن عاص که نزد اهل سنت از اکابر صحابه با اختصاص است حدیث ثقلین را در نامه خود که بنام معاویه نوشته از جمله فضائل و مآثر و مناقب و مفاخر جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و آن را بعد «حدیث منزلت» و «حدیث غدیر» و «حدیث خیبر» و «حدیث طیر» و

«حدیث علی امام البرره»

و «حدیث علی و لیکم من بعدی» که هر واحد از آن دلیل صریح و برهان صحیح امامت و خلافت آن جنابست آورده، و بصراحت تمام اعتراف نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث ثقلین تأکید قول بر معاویه و بر عمرو بن عاص و بر جمیع مسلمین فرموده، و عمرو بن العاص درین مکتوب براءت أسلوب بعد ذکر حدیث ثقلین دیگر أدله خلافت حقّه و براهین افضلیت مطلقه آن جناب نیز مذکور ساخته، اعلام إفحام و إلزام معاویه ألد الخصام بأحسن وجوه افراخته، پس بعد ازین چگونه کسی که ادنی حظی از انصاف و ترک اعتساف داشته باشد نفی مساس این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ خواهد نمود؟، و بر جحود و عناد و إنکار و لداد اقدام نموده، در تفصیح و تقبیح خود خواهد افزود؟!

حالا مکتوب عمرو بن عاص را که بجواب نامه معاویه نوشته بالتّمام باید شنید و ظهور امر حقّ کالشمس فی رابعه النهار بعین تیقظ و استبصار باید دید.

أبو المؤید موفق بن أحمد الخواریزمی در کتاب «المناقب» گفته: [و

روی أن امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام أرسل إلى معاویه رسله: الطرمّاح و

جرير بن عبد الله البجلي وغيرهما قبل مسيره إلى صفين وكتب إليه مرّه بعد أخرى يحتج عليه ببيعة أهل الحرمين له و سوابقه في الإسلام لئلا يكون بين أهل العراق و أهل الشام محاربه، و معاويه يعتلّ بدم عثمان و يستغوى بذلك جهال أهل الشام و أجلاف العرب و يستميل طلبه الدنيا بالأموال و الولايات، و كان يشاور في أثناء ذلك ثقاته و أهل مودته و عشيرته في قتال علي عليه السلام، فقال له أخوه عتبه: هذا أمر عظيم لا يتم إلا بعمر بن العاص فإنه قريع زمانه في الدهاء و المكر، يخدع و لا يخدع و قلوب أهل الشام مائله إليه. فقال معاويه: صدقت و لكنّه يحبّ علينا فأخاف أن لا يجيئني.

فقال: اخذعه بالأموال و مصر! فكتب إليه معاويه:

«من معاويه بن أبي سفيان؛ خليفه عثمان بن عفان إمام المسلمين و خليفه رسول رب العالمين ذى النورين ختن المصطفى على ابنتيه و صاحب جيش العسره و بئر رومه المعدوم الناصر الكثير الخاذل المحصور في منزله المقتول عطشا و ظلما في محرابه المعدب بأسيايف الفسقه، الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم و ثقته و أمير عسكره بذات السلاسل المعظم رأيه المفخم تديره. أما بعد! فلن يخفى عليك احتراق قلوب المؤمنين و ما أصيبوا به من الفجيعه بقتل عثمان و ما ارتكب به جاره حسدا او بغيا بامتناعه من نصرته و خذلانه إياه و إشلائه الغاغه عليه حتى قتلوه في محرابه، فيا لها من مصيبه عمّت جميع المسلمين و فرضت عليهم طلب دمه من قتله! و أنا أدعوك إلى الحظّ الأجزل من الثواب و التّصيب الأوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتله عثمان (رضى الله عنه. ظ.) و أحله جنّه المأوى».

فكتب إليه عمرو: «من عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم، الى معاويه بن أبي سفيان. اما بعد! فقد وصل كتابك فقرأته و فهمته، فأما ما دعوتني إليه من خلع ربقه الاسلام من عنقى و التّهوّر في الضلاله معك و إعانتى إيّاك على الباطل و اختراط السييف على وجه عليّ بن أبي طالب عليه السلام و هو أخو رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصيه و وارثه و قاضى دينه و منجز وعده و زوج ابنته سيده نساء أهل الجنّه و أبو السبطين الحسن و الحسين سيدي شباب أهل الجنّه. و أمّا ما قلت: فإنك (من أنك. ظ.) خليفه

عثمان، فقد صدقت و لكن تبين اليوم عز لك عن خلافته و قد بويغ لغيره و زالت خلافتك.

و أميا ما عظمتنى و نسبتنى إليه من صحبه رسول الله صلى الله عليه و سلم و أتى صاحب جيشه، فلا أغتر بالتركيه و لا أميل بها عن المله. و أميا ما نسبت أبا الحسن أخوا رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصيته إلى الحسد و البغى على عثمان و سميت الصحابه فسقه، و زعمت أنه أشلاهم على قتله، فهذا غوايه.

و يحك يا معاويه! ما علمت أن أبا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم و بات على فراشه، و هو صاحب السبق إلى الإسلام و الهجره، و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم: هو منى و أنا منه، و هو منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى، و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير خم: ألا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، و هو الذى قال فيه عليه السلام يوم خير: لأعطين الزايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، و هو الذى قال فيه عليه السلام يوم الطير: اللهم ائتنى بأحب خلقك إليك، فلما دخل عليه قال: و إلى و إلى، و قد قال فيه يوم التضير: على إمام البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله، و قد قال فيه: على وليكم من بعدى، و أكد القول عليك و على و على جميع المسلمين و قال: إنى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله عز و جل و عترتى، و قد قال: أنا مدينه العلم و على بابها.

و قد علمت يا معاويه! ما أنزل الله تعالى من الآيات المتلوات فى فضائله التى لا يشرك فيها أحد، كقوله تعالى: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ . إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ . أ فمن كان على بينه من ربه و يتلوه. شاهد منه. رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه. و قال الله تعالى لرسوله عليه السلام:

قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودّه فى القربى و قد قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم:

أ ما ترضى أن يكون سلمك سلمى و حربك حربى و تكون أختى و وليى فى الدنيا والآخرة؟! يا أبا الحسن! من أحببك فقد أحببني و من أبغضك فقد أبغضنى و من أحببك أدخله الله الجنه و من أبغضك أدخله النار.

و کتابک یا معاویہ! الذی کتبت و هذا جوابه لیس مما ینخدع به من له عقل أو دین و السلام»].

وجه ۶۶- آوردن حسن بصری حدیث ثقلین را در جزو فضائل عظیمه جناب

امیر که هر یک دلیل خلافت و افضلیت آنجناب است بروایت ابن ابی الحدید

وجه شصت و ششم آنکه: حسن بصری که از تابعین عظام و أسلاف کرام سئیه است حدیث ثقلین را در ضمن فضائل عظیمه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که هر یک از آن دلیل خلافت صریحه محققه و افضلیت تامه مطلقه آن جناب می باشد بمعرض بیان آورده، پس چگونه عاقلی می توان گفت که این حدیث شریف بر مطلوب أهل حقّ دلالت ندارد و شاهد مقصودشان را پیش روی أهل سداد نمی آرد؟!.

عبد الحمید بن هبه الله المدائنی المعروف بابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گفته: [

و روی الواقدی، قال: سئل الحسن عن علی (رض) و کان یظنّ به الانحراف و لم یکن كما یظنّ. فقال: ما اقول فیمن جمع الخصال الأربع: ایتمانه علی براهه و ما قال له فی غزاه تبوک، فلو کان غیر النبّه شیء یفوته لاستثناه.

و قول النبی صلی الله علیه و آله و سلّم:

الثقلان کتاب الله و عترتی، و إنه لم یؤمر علیه امیر قطّ، و قد أمرت الأمراء علی غیره].

ازین عبارت ظاهرست که حسن بصری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام چار چیز را ممتاز انگاشته بغرض اظهار کمال علو مراتب آن جناب بذکر آن اعلام اعلام برای ارباب عقول و أحلام برافراشته. اول: قضیه امین ساختن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را برای ادای سوره براءت ذکر نموده. دوم: ارشاد فرمودن آن جناب در غزوه تبوک حدیث منزلت را مذکور ساخته و بعد آن گفته که:

اگر چیزی غیر نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام فوت می شد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم ضرور، آن را مستثنی می نمود. سوم: حدیث ثقلین را ذکر کرده. چهارم: امیر نشدن کسی بر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و امیر شدن امراء بر غیر آن جناب بمعرض ذکر آورده.

و پر ظاهرست که قضیه امین ساختن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را در ادای سوره براءت و عزل ابو بکر از ادای آن بطوری که اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و ابطال خلافت ابو بکر می نماید، محتاج به بیان نیست،

و بحمد الله المنعم كتب أهل حقّ كرام خصوصاً «تشييد المطاعن» والد ماجد علامّ أحله الله دار السّلام متكفّل مزید إيضاح آن گردیده، و همچین حدیث منزلت بلا شبهه دلیل باهر و برهان قاهر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد، كما یتناه بحمد الله الودود فی المجلّد المعقود لهذا الحدیث المشید للمقصود المدّمّر علی نزغات الجاحد الحقود.

و همین جور فضیلت امیر نشدن کسی بر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و امیر شدن امرا بر غیر آن جناب حجّت قاطعه و بیّنۀ ساطعۀ امارت و خلافت آن جناب و مأموریت ثلثه خسارت مآب می باشد. پس لابدّ است که حدیث ثقلین نیز بر سیاق همین فضائل عالیّه و مناقب متعالیه نزد هر عاقل ماهر دلیل زاهر و برهان باهر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام خواهد بود، و هرگز ناقد بصیر و متأمل خبیر بعد ملاحظه کلام حسن بصری که حدیث ثقلین را در سلك أدلّۀ امامت و براهین خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام منظم نموده مسلک انکار و جحود نخواهد پیمود.

معارض آوردن صاحب «تحفه» حدیث «علیکم بسنی و سنه الخلفاء...» را

در مقابل حدیث ثقلین

قوله: سلمنا، لیکن این حدیث هم صحیحست:

[علیکم بسنی و سنه الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالتواجذ].

جواب مؤلف بکلام صاحب «تحفه» و ابطال معارضه او بسیزده وجه

اشاره

أقول: این معارضه باطله و مقاوله عاطله مردود و مطرودست بچند وجه:

وجه ۱- تفرد بعضی از عامه بنقل حدیث سنت خلفا

أول آنکه: این حدیث از احادیثی است که بعض اهل سنت بنقل آن متفرد هستند، و پر ظاهرست که اخبار حضرات سنیّه اگر چه بأعلای مدارج صحّت هم نزدشان برسد لائق احتجاج بمقابله اهل حق نیست، پس ذکر آن درین مقام که از مخاطب قمقام سرزده بعید از دأب مناظره است!

وجه ۲- درینکه استدلال صاحب «تحفه» باین حدیث، مخالف تعهد و

و التزام اوست

دوم آنکه: احتجاج مخاطب باین خبر خلاف التزام بین الانفصام خود نیز می باشد، بیانش آنکه مخاطب در صدر همین کتاب خود اعی «تحفه اثنا عشر» گفته:

[و در این رساله التزام کرده شده که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب

معتبره ايشان منقول عنه نباشد، و إزاماتی که

ص: ۲۰۹

عائد باهل سنت می شود نمی باید که موافق روایات اهل سنت باشد و إلا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق هست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع [انتهی].

و ازین عبارت، بنحوی که التزام مخاطب قمقام در مقام إلیزام اهل حق کرام بروایات ایشان واضح می شود در کمال ظهورست، لیکن نمی دانم که چرا مخاطب، وفا باین التزام نمی فرماید و جابجا متمسک بروایات خود شده بمقابله اهل حق راه اخلاف و اخفار می پیماید؟!

وجه ۳- مخالفت شاهصاحب با التزام مبرم و عهد محکم خود بوجه دیگر

سوم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه (۱) کدام یک متمسک باین دو جبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می کند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش می گیرد؟! برای خدا این بحث را بنظر تأمل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای است، و در این بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود، چنانچه در تمام رساله، از ملتماتست [انتهی].

و بعد ملاحظه این کلام مخاطب طمطم که مشتمل بر ادعای التزام نقل از کتب اهل حق کرامست عاقل با خبر، غریق لجه تفکر و تحیر می شود در این که مخاطب آخر بچه حد در وقاحت و صفاقت رسیده بود که با وصف التزام مبرم و عهد محکم نقل از کتب شیعه عموما و در مبحث حدیث ثقلین خصوصا بيمحابا حدیث

«علیکم بسنتی و سننه الخلفاء» را بمقابله حدیث ثقلین آورده راه زیغ و عدوان باقدام بغی و طغیان سپرده، الحق که این صنیع شنیع مخاطب بقول خودش طرفه کاری و عجب ماجرای است!

وجه ۴- ایضا نقض عهد شاهصاحب با التزام خود در همین «تحفه»

چهارم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب ششم در ذکر عقیده تفضیل خیر انبیاء بر انبیاء علیهم السلام گفته: [و چون زیدیه درین باب، ردّ شنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه

«من قال إن إماما من الائمه أفضل من الأنبياء فهو هالك» از ائمه ثلاثه یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده اند،

ص: ۲۱۰

اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب از اقوال عترت مرتفع شد، لیکن بنابر التزام این رساله، از کتب امامیه نیز چیزی منقول شود [انتهی].

و این کلام جالب الملام مخاطب مخدوم العوام که صدر آن مشتمل بر کذب و ارتکاب خلاف دأب مناظره است از ذیل خود ظاهر می نماید که مخاطب در هر مبحث کتاب خود التزام نقل از کتب امامیه دارد، و این معنی در حقیقت فطن لیب را بچار موجه حیرت می اندازد و با تعجب بالایی تعجب دوچار می سازد! چه مخاطب عظیم الاخفار، در مقامات بسیار نکث عهد و اخلاف و عد خود نموده احادیث اهل نحلّه خود را بمقابله اهل حقّ پیش نموده، چنانچه در همین جا در معارضه حدیث ثقلین،

حدیث «علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء» را پیش نموده، پس این معارضه حسب کلام خودش که مثبت التزام نقل از کتب اهل حقّ کرامست ارتکاب امر قبیح و ایثار باطل فضح باشد!

وجه ۵- قباحه مقابله شاه صاحب «علیکم بسنتی» را با حدیث ثقلین

پنجم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در همین باب امامت گفته: [و أمّا أقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حدّ حصر و احصاست، در همان کتاب (۱) باید دید، و چون در این رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد، آنچه از اقوال عترت در این باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می آید] [انتهی و ناظر این کلام مخاطب عظیم الاجرام اگر حظی از انصاف داشته باشد یقینست که بی محابا تلاوت آیه مباهله خواهد نمود و کذب و افترا و جسارت و اجترای مخاطب او را تعجبها خواهد افزود، و چه بعد اظهار این معنی که درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد، باز در همین کتاب و همین باب بمقابله حدیث تمسک بثقلین، تمسک بروایت

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء» نمودن وقاحتیست که آن سرش پیدا نیست! او صفاقتیست که انتهایش هویدا نه!

بالجمله این التزام صریح و عهد صحیح که مخاطب در کتاب خود مژه بعد مژه و کزه بعد کزه بغیر الجاء و اضطرار بر زبان خلاعت شعار آورده، و نه یک بار بلکه چار بار بعد دچار یار

ص: ۲۱۱

خود آن را إعادة و تکرار نموده، بکمال وضوح و ظهور ثابت می نماید که ذکر او

حدیث «علیکم بسنتی» را بمقابله حدیث ثقلین، معارضه قبیحه و اهیة و مجادله فزیحه جالبه الداهیه می باشد!

وجه ۶- درین که احتجاج مخاطب باین خبر مخالف التزام والد ماجدش

نیز میباشد

ششم آنکه: احتجاج مخاطب باین خبر، مخالف افاده والد ماجدش نیز می باشد زیرا که او در آخر «قره العینین» گفته: [این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم، بقیه الکلام رفع شبهات مخالفین است، و ما را درین رساله بأجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بطور دیگر باید نه بأحادیث «صحیحین» و مانند آن] انتهى.

از این عبارت در نهایت توضیح است که شاه ولی الله با وصف آن همه تنطع و تشدق و توسیع و تفهیق احادیث «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و مانند آن را نیز در مناظره امامیه بلکه زیدیه هم بیکار و می نماید و بمستفیدین خود ارشاد می فرماید که مناظره ایشان بطور دیگر باید نه بأحادیث صحیحین. پس کمال عجبست از مخاطب که چسان بر مخالفت سراسر جسارت و مشاقت سرا پا خسارت والد ماجد خود کمر خویش بسته و در مناظره اهل حق بأحادیث واهی که در کتب مذهب خود یافته تمسک جسته! بالجمله هر گاه بنص شاه ولی الله احادیث صحیحین و مانند آن قابل ذکر در مناظره اهل حق نباشد،

حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء» که اصلاً نشانی از آن در صحیحین هم نیست چگونه قابلیت احتجاج بر اهل حق و أنهم بمقابله و معارضه حدیث ثقلین خواهد داشت؟! او ذکر آن درین مقام در مناظره اهل حق کرام، حضرتش جائز و سائغ خواهد انگاشت، فثبت أن المخاطب المخفوق، قد تاه من الغی فی أوحش السباسب و الخروق، و ركب بذکر هذا الخبر المقلوع العروق، عقبه العدوان و المروق.

و امتطی فی خلاف أبیه صهوه العصیان و العقوق، و الله ولی التوفیق للوفاء بالحقوق، و منه العصمه عن التورط فی موبقات الفسوق.

وجه ۷- فساد معارضه صاحب «تحفه» باعتراف شاگردش رشیدخان دهلوی

هفتم آنکه: این احتجاج باطل و خداج مخاطب بادی الاعوجاج حسب افاده

ص: ۲۱۲

تلمیذ رشید او نیز مستقیم و سدید نیست. رشید الدین خان دهلوی در «شوکت عمریه» می گوید: [اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه، مستند امت اند، و اخبار آن اخبار، مفاتیح مغلفات و مصاییح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعتست، لیکن کلام در طریق وصول اخبار آن اخبارست و بسا اوقات روایات یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نزد غیر آن مطعون می باشد، لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد] انتهی.

ازین عبارت بکمال وضوح و اوضحست که هر فرقه اخبار مرویه در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد، و پر ظاهر است که هر گاه هر فرقه اخبار فرقه مخالف خود را مقدوح می داند، لابدست که شیعه هم اخبار فریق مخالف خود را مقدوح خواهند دانست، خصوصاً اخباری را که اهل سنت برای ترویج مقاصد باطله خود آورده باشند که آن اخبار بأولویت تمام نزدشان مقدوح و مجروح، و متمسک بآن نزد ایشان بأقصى الغایه مطعون و مقبوح خواهد بود، و چون این خبر که شاهصاحب بمقابله اهل حق آورده اند از همین قبیل می باشد، لهذا ظاهر گردید که این خبر نزد اهل حق نهایت مقدوح و مطعون و مجروح و موهونست و کسی که احتجاج بآن در مقابله اهل حق نماید خاسر و مغبون.

پس کمال عجیبت که چرا شاهصاحب از امری که بر تلمیذ رشیدشان واضح و آشکار است تمامی صریح ورزیده بارتکاب خلاف آن مرتکب حیف و عدوان گردیده؟! اهل هذا إلا صنیع الخدوع الغرور؟! وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ!

وجه ۸- اعراض بخاری و مسلم از حدیث علیکم بسنتی

هشتم آنکه:

حدیث علیکم بسنتی و سنه الخلفاء، حدیثی است که بخاری و مسلم از آن اعراض کرده اند و در «صحیحین» آن را اخراج نموده اند، و اعراض بخاری و مسلم از حدیثی امریست که علمای کبار اهل سنت آن را جا بجا در مقام قدح و جرح احادیث ذکر می نمایند، و قد آوردنا شطرا من کلماتهم فی ذلک الباب فی مجلّد حدیث الطیر فی ردّ حدیث الاقتداء. پس چگونه مخاطب را روا خواهد شد که این حدیث را که حسب افاده بسیاری از علمای اعلام او بوجه اعراض بخاری و مسلم مقدوح و مجروح

ص: ۲۱۳

است، بمقابله اهل حق آرد و همت را بر تخدیع عوام کالأنعام بذکر این خبر موهون کالثمام بر گمارد؟!.

وجه ۹- مقدوح و مجروح بودن رجال سند این حدیث و نقل عبارت ابن داود

اشاره

و ابن ماجه و تفصیل جرح رجال سند باعتراف علمای سنیه

نهم آنکه: اگر ناقد بصیر در سند

حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء» نظر کند خواهد دانست که رجال این حدیث نزد نقاد اهل سنت خیلی مقدوح و مطرود و مجروح و مردود می باشند، پس ادعای صحت آن باطل و مدعی چنین دعوای فاسده کائنا من کان در زمره مغفلین داخل خواهد بود، و نحیف، برای توضیح این مطلب این حدیث را اولاً- از «سنن ابو داود» و «سنن ترمذی» و «سنن ابن ماجه» نقل می نمایم، و من بعد بر رجال اساتید آن کلام نموده در تخجیل مخاطب نبیل می افزایم! ابو داود در «سنن» خود گفته: [حدثنا أحمد بن حنبل، قال: أتينا العرياض بن سارية و هو ممن نزل فيه قوله تعالى «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» فسلمنا و قلنا: أتيناك زائرین و عائدين و مقتبسين.

فقال العرياض: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ذات يوم ثم أقبل علينا فوعظنا موعظه بليغه ذرفت منها العيون و وجلت منها القلوب فقال قائل: يا رسول الله! كان هذه موعظه مودع فما ذا تعهد إلينا؟ فقال: أوصيكم بتقوى الله و السمع و الطاعة و إن كان عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدى فسيري اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي و سنه الخلفاء الراشدين المهديين، تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ، و إياكم و محدثات الأمور، فإن كل محدثه بدعه و كل بدعه ضلاله]. و ترمذی در «سنن» خود آورده:

حدثنا علي بن حجر، نا: بقیه بن الولید، عن بحیر بن سعد عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمر و السلمی، عن العرياض بن ساریه قال: و عظنا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يوم بعد صلاة الغداه موعظه بليغه ذرفت منها العيون و وجلت منها القلوب، فقال رجل: إن هذه موعظه مودع فما ذا تعهد إلينا يا رسول الله؟ قال أوصيكم بتقوى الله و السمع و الطاعة و ان عبد حبشي فإنه من يعش منكم يرى اختلافا كثيرا و إياكم و محدثات الامور، فإنها

ضلاله، فمن أدرك ذلك منكم فعليه بسنتي و سنته الخلفاء الراشدين المهديين، عضوا عليها بالنواجذ. هذا حديث حسن صحيح قد روى ثور بن يزيد عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمر و السلمى، عن العرياض بن ساريه عن النبي صلى الله عليه و سلم نحو هذا، حدثنا بذلك الحسن بن علي الخلال و غير واحد، قالوا: نا: أبو عاصم عن ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي، عن العرياض ابن ساريه، عن النبي صلى الله عليه و سلم نحوه. و العرياض بن ساريه يكنى أبا نجیح، و قد روى هذا الحديث عن حجر بن حجر عن عرياض بن ساريه عن النبي صلى الله عليه و سلم نحوه].

و ابن ماجه در سنن خود گفته: [باب اتباع سنته الخلفاء الراشدين المهديين.

حدثنا عبد الله بن أحمد بن بشر بن ذكوان الدمشقي. ثنا: الوليد بن مسلم. ثنا: عبد الله بن العلاء، يعنى ابن زبر (1) حدثني يحيى بن أبي المطاع. قال سمعت العرياض بن ساريه يقول: قام فينا رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات يوم فوعظنا موعظه بليغه و جلت منها القلوب و ذرفت منها العيون فقيل: يا رسول الله! وعظتنا موعظه مودع فاعهد إلينا بعهد، فقال: عليكم بتقوى الله و السمع و الطاعة و إن عبدا حبشيا و سترون من بعدى اختلافا شديدا فعليكم بسنتي و سنته الخلفاء الراشدين المهديين و عضوا عليها بالنواجذ و إياكم و الأمور المحدثات فإن كل بدعه ضلاله.

حدثنا، إسماعيل بن بشر بن منصور و إسحاق بن إبراهيم السواق. قال: ثنا: عبد الرحمن ابن مهدي، عن معاوية صالح، عن ضمرة بن حبيب، عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي أنه سمع العرياض بن ساريه يقول: وعظنا رسول الله صلى الله عليه و سلم موعظه ذرفت منها العيون و وجلت منها القلوب، فقلنا: يا رسول الله! إن هذه لموعظه مودع فما ذا تعهد إلينا؟ قال: قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها، لا - يزيغ عنها بعدى إلا - هالك، من يعش منكم فيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي و سنته الخلفاء الراشدين المهديين، عضوا عليها بالنواجذ، و عليكم بالطاعة و إن عبدا حبشيا فإتما

ص: ٢١٥

١- زبر بفتح الزاء المعجمه و سكون الباء الموحده و الراء المهمله (١٢) « تقريب »

حدثنا يحيى بن حكيم، ثنا: عبد الملك ابن الصباح المسمعى. ثنا: ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمرو عن العرباض بن ساريه. قال: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم صلاه الصبح، ثم أقبل علينا بوجهه فوعظنا موعظه بليغه. فذكر نحوه].

و هر که کلمات و اقوال علمای رجال را تتبع نموده باشد بر او در کمال ظهورست که اکثر رجال این آسانید بقوادح و معایب و مطاعن و مثالب موسوم و مرجوم می باشند.

کذاب بودن عرباض بن ساریه

* اما عرباض بن ساریه صحابی که مدار این حدیث بر اوست، پس در کذبیت او شکی نیست، زیرا که او از فرط رقاعت ادعا می کرد که من ربع اسلام هستم! این ادعای او باطل محض و کذب صرفست، و هر که روایات و اخبار محققه و احادیث و آثار مصدقه را که در ذکر سابقین فی الاسلام در کتب اهل سنت وارد شد دیده باشد در فساد این دعوی کاذبه عرباض تأمل نخواهد کرد. و از عجائب آنست که عمرو بن عبسۀ صحابی نیز همین ادعای باطل را بر زبان خلاعت ترجمان خود می راند، و لهذا محمد بن عوف بیچاره در وادی تحیر افتاده می گفت: لا أدري أيهما أسلم قبل صاحبه؟! حال آنکه دعوی هر واحد که من ربع اسلام هستم علاوه بر آنکه مشتمل بر تکذیب یکدیگرست از سر ساقط و در وادی بطلان هابط می باشد.

ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» در ترجمۀ عرباض می آرد:

[قال محمد بن عوف: كل واحد من العرباض بن ساريه و عمرو بن عبسه يقول: أنا ربع الإسلام، لا ندري أيهما أسلم قبل صاحبه].

و از جمله دلائل کذب عرباض در ربع اسلام بودن خود اینست که او می گفت که عتبه بن عبد از من بهتر است، زیرا که او سابق شد بر من بسوی نبی صَلَّى الله عليه و آله و سلم بیک سال.

ابن الاثیر الجزری در «أسد الغابه» بترجمه عتبه بن عبد گفته: [أخبرنا أبو ياسر بن هبه اللّٰه باسناده عن عبد اللّٰه بن أحمد، قال: حدّثني أبي، حدّثنا الحكم

ابن نافع، حدّثنا إسماعيل بن عیاش، عن ضمضم بن زرعه، عن شريح بن عبد: قال:

كان عتبه يقول: عرباض خير منّي، و عرباض يقول: عتبه خير منّي سبقني إلى النّبي صلّى الله عليه و سلّم بسنه].

و ابن حجر در «تهذيب التهذيب» آورده: [قال ضمضم بن زرعه، عن شريح ابن عبيد كان عتبه بن عبد، يقول: عرباض خير منّي، و كان عرباض يقول: عتبه خير منّي سبقني إلى النّبي صلّى الله عليه و سلّم بسنه].

و نیز ابن حجر در «إصابة» گفته: [و روی أحمد من طريق شريح بن عبيد قال: كان عتبه بن عبد يقول: عرباض خير منّي و كان عرباض يقول: عتبه خير منّي سبقني إلى النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم بسنه، و

رواه الطبرانی من هذا الوجه و زاد: و كان النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم إذا أتاه الرّجل و له اسم لا يحبه حوّله].

و پر ظاهرست که اگر قول اول عرباض «أنا ربع الإسلام» صحیح باشد، چون بنا بر قول دیگرش عتبه بن عبد بر او بیك سال سابق الإسلامست، لهذا عتبه بن عبد را ثلث اسلام باید گفت، و علاوه بر آنکه احادیث و اخبار بیشمار مکذّب این معنی است، کسی عتبه بن عبد را ثلث اسلام نگفته و خود او هم اجترأ برین دعوی فاسده نموده، پس قول عرباض «أنا ربع الإسلام» ازین جهت هم غلط محض باشد.

و از جمله براهین کذب عرباض در ادّعی بودنش ربع اسلام این ست که عتبه بن عبد در قصّه اسلام خود می گوید که من با هفت نفر از بنی سلیم حاضر خدمت نبوی شدیم و اکبر ما عرباض بن ساریه بود، پس با آن حضرت جمیعا بیعت نمودیم و ازینجا کاذب بودن عرباض در قول خود: أنا ربع الإسلام، و نیز کاذب بودنش در قول او: عتبه «خير منّي سبقني إلى النّبي صلّم بسنه» بکمال ظهور و انجلا واضح و لائح می شود.

ابن الاثیر الجزری در «أسد الغابه» در ترجمه عتبه بن عبد آورده: [

روی إسماعيل بن عیاض، عن ضمضم بن زرعه، عن شريح بن عبيد، قال: قال عتبه بن عبد السلمی:

كان النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم إذا أتاه الرّجل و له الاسم لا يحبه حوّله، و لقد أتیناه و إنا لسبعه

من بنی سلیم اکبرنا العرباض بن ساریه فبايعناه جميعا].

بیان حال عبد الرحمن بن عمرو سلمی و حجر بن حجر و خالد بن معدان

أما عبد الرحمن بن عمرو السلمی که راوی اول این خبر از عرباض است پس بنا بر افاده ابن قطن فاسی مجهول الحالست، كما ستعرف عن قریب إنشاء الله تعالی.

*اما حجر بن حجر که راوی دیگر این خبر از عرباضست پس او نیز مقدوح و مجروح می باشد، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [حجر بن حجر الکلاعی].

ما حدّث عنه سوی خالد بن معدان بحديث العرباض مقرون (مقرونا.ظ) بآخر].

و پر ظاهرست که مراد ذهبی از حدیث عرباض همین حدیثست که ما در صدد تنقید او هستیم، و مقصود از آخر عبد الرحمن بن عمرو سلمی است که ذکر قدح و جرحش آنفا گذشته و در ما بعد هم انشاء الله می آید.

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه حجر بن حجر گفته: [و قال ابن القطن لا يعرف].

و از جمله قوادح حجر بن حجر این ست که او از اهل حمص بوده و عداوت و انحراف اهل حمص از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کمال وضوح و ظهورست، كما أثبتناه فی مجلد حدیث مدینه العلم بالتفصیل.

اما خالد بن معدان پس از قوادح عظیمه او آنست که او از اهل حمص بوده، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» گفته: [خالد بن معدان بن ابي كریب الکلاعی أبو عبد الله الشّامي الحمصي]. و انحراف و ناصیّت اهل حمص بر متبّع خیر مخفی و محتجب نیست، و قد ذكرناه عن كتب القوم فی مجلد حدیث مدینه العلم.

و از جمله مخازی فاحشه خالد بن معدان این ست که او در أعوان جبار طاغیه یزید بن معاویه، علیه آلاف اللعنه و العذاب فی هاویه، منسلک گردیده بمنصب صاحبیّت شرطه آن ظالم لعین بی دین که أقبح مناصب است رسیده بود، چنانچه أبو جعفر محمّد ابن جریر طبری در کتاب «ذیل المذیل» در ترجمه خالد بن معدان گفته: [حدّثني الحارث عن الحجاج، قال: حدّثني أبو جعفر الحداني، عن محمد بن داود، قال: سمعت عيسى بن يونس، يقول: كان خالد بن معدان صاحب شرطه يزيدي بن معاوية و كان خالد

غير متهم فيما روى و حدث من خبر في الدين].

و آنچه عیسی بن یونس در آخر کلام خود ادعا نموده که خالد غیر متهم بود در آنچه روایت و حدیث می کرد از خبر در دین، پس ادعای باطل و تقوّل شیعیست، چه ظالمی که رأس و رئیس شرطه یزید لعین بوده باشد یقیناً زندیق ملعون خواهد بود، پس چگونه او را در خبر دین معتمد می توان گفت؟! اهل هذا إلا خلاعه ظاهره تنادی علی ضلال صاحبها فی الدنیا و الآخره؟!.

بیان حال نور بن یزید

و اما ثور بن یزید که راوی این حدیث از خالد بن معدانست، پس بمثالب شیعه مجروح و معایب فظیعه مقدوح می باشد.

از آن جمله آنکه او از اهل حمص بوده، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [ثور بن یزید الکلاعی أبو خالد الحمصی]. و انحراف و ناصبیت اهل حمص حسب افادات علمای اعلام سنیّه ثابت و مبرهن می باشد، کما او مانا إلیه غیر مرّه.

از آن جمله آنکه ثور شقیّ بسبب مقتول شدن جدّش در صفّین بهمراهی معاویه اعتراف صاف بانحراف خود از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می کرد، و هر گاه ذکر آن جناب می کرد بکمال اجهار می گفت که: من دوست نمی دارم کسی را که جدّ مرا قتل کرده است، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» بترجمه ثور آورده: [و کان جدّه قتل یوم صفّین مع معاویه، فکان ثور إذا ذکر علیاً قال: لا أحبّ رجلاً قتل جدّی!].

و از آن جمله آن که ثور بدبخت مخالطت با اشخاصی می کرد که از جهت غایت شقاوت در حقّ جناب امام همان امیر المؤمنین علیه السّلام اساتت ادب می کردند و او اینکاری بر ایشان نمی کرد، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» بترجمه ثور می آرد:

[و قال (۱) فی موضع آخر: أزر الحرّازی و أسد بن وداعه و جماعه، و كانوا یجلسون و یستبّون علی بن أبی طالب، و کان ثور لا یسبّه فاذا لم یسبّ جرّوا برجله!].

و از آن جمله آنکه او قدری بوده، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او می آرد: [قال أحمد بن حنبل: کان ثور یری القدر و کان اهل حمص نفوه و أخرجوه

ص: ۲۱۹

و قال ابو مسهر عن عبد الله بن سالم: أدركت أهل حمص و قد أخرجوا ثور و أحرقوا داره لكلامه فى القدر].

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب» آورده: [و قال أبو مسهر عن عبد الله بن سالم:

أدركت أهل حمص و قد أخرجوا ثور بن يزيد و أحرقوا داره لكلامه فى القدر. و قال ابن معين: كان مكحول قدرياً ثم رجع، و ثور بن يزيد قدرى].

و بدر الدين محمود بن أحمد عینی در «عمده القارى-شرح صحيح بخارى» در شرح حديث

«ما أكل أحد طعاماً قط خيراً من أن يأكل من عمل يده» در ذكر رجال اين حديث گفته: [الثالث: ثور-بالتاء المثلثة-ابن يزيد من الزيادة، الكلاعى، بفتح الكاف و تخفيف اللام و بالعين المهملة، الشامى الحمصى الحافظ. كان قدرياً فأخرج من حمص و أحرقوا داره بها فارتحل إلى بيت المقدس و مات به سنة خمسين و مائه].

و صفى الدين أحمد بن عبد الله خزرجى در «مختصر تذهيب تهذيب الكمال» بترجمه ثور آورده: [قال أحمد: كان يرى القدر، تكلم فيه جماعه بسبب ذلك، و لم يكن فيه شىء سوى القدرية].

از آن جمله آنکه: مالک که از ائمه اربعه سئيه است ثور را، بحدی مذموم و مطعون می دانست که از مجالست با او مردم را نهی می کرد، چنانچه ابن حجر در «تهذيب» بترجمه ثور آورده: [قدم المدینه فنهى مالک عن مجالسته و ليس لمالک عنه روايه لافى «الموطأ» و لافى الكتب السنه و لافى «غرائب مالک» اللدار قطنى، فما أدري أين وقعت روايته عنه مع ذمه له].

از آن جمله آن که: اوزاعى که إمام مشهور از ائمه سئيه است در ثور قدح و جرح می کرد و روايت حديث را از او بد می داند بلکه هجو او می نمود.

ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه ثور آورده: [قال الوليد: قلت للأوزاعى:

حدّثنا ثور بن، يزيد: فقال لى فعلتها! و قال سلمه بن المعيار كان الاوزاعى سيئ القول فى ثور و ابن إسحاق و زرعه بن إبراهيم]. و ابن حجر در «تهذيب» بترجمه او گفته: [و قال أبو مسهر و غيره: كان الأوزاعى يتكلم فيه و يهجو].

و از آن جمله آن که: عبد الله بن المبارك که امام معروف و مشهور سنیه می باشد طالب علم دین را تحذیر و تنفیر از ثور می کرد و او را از جمله آن اشخاص که فاسد المذهب بودند معدود می نمود. ابن حجر در «تهذیب» آورده: [قال نعیم بن حماد:

قال عبد الله بن المبارك:

أيها الطالب علما ائت حماد بن زيد فاطلبن العلم منه ثم قتيده بقيد

لا كثور و كجهم و كعمرو بن عبيد! و از آن جمله آن که: يحيى القطان که از اکابر اعیان سنیه است ثور را در روایت از کسی که اصغر از او باشد معتمد نمی دانست و روایتش را نمی نوشت. ابن حجر در «تهذیب» آورده: [و قال عبد الله بن أحمد عن أبيه عن يحيى القطان: ثور إذا حدثني عن رجل لا أعرفه قلت: أنت أكبر أم هذا؟ فإذا قال: هو أكبر مني، كتبتة، و إذا قال:

هو أصغر مني، لم أكتبه].

بیان حال ولید بن مسلم

*اما ولید بن مسلم که راوی این خبر از ثور است و در سند ابو داود واقع شده پس مقسود و حیث او بر منتجع خبیر واضح و مستنیرست. ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او آورده: [و قال أبو مسهر: الوليد مدلس و ربما دلّس عن الكذابين].

و نیز در «میزان» در ترجمه او آورده: [و قال أبو عبيد الآجری: سألت أبا داود عن صدقه بن خالد، قال: هو أثبت من الوليد بن مسلم، الوليد، روى عن مالك عشرة أحاديث ليس لها أصل، منها عن نافع أربعة. قلت: و من أنكر ما أتى به حديث حفظ القرآن،

رواه الترمذی و حديثه عن ابن لهيعة عن عبيد الله بن جعفر عن عبد الله بن أبي قتاده عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: من قعد على فراش مغيبه قبض الله له يوم القيامة ثعبانين. و قال أبو حاتم: هذا حديث باطل. قلت: إذا قال الوليد عن ابن جريح أو عن الأوزاعي فليس بمعتمد لأنه يدلّس عن كذابين فإذا قال: حدثنا، فهو حجّه و قال أبو مسهر: كان الوليد يأخذ من ابن السيف حديث الأوزاعي و كان ابن السيف كذابا و هو يقول فيها: قال الأوزاعي، و قال صالح جزره: سمعت الهشيم بن خارجة يقول: قلت للوليد ابن مسلم: قد أفسدت حديث الأوزاعي! قال: و كيف؟ قلت: تروى عنه عن نافع و عنه

عن الزّهرى و عنه عن يحيى و غيرك يدخل بين الأوزاعى و بين نافع عبد الله بن عامر الأسلمى، و بينه و بين الزّهرى قرّه فما يحملك على هذا؟ قال أنبأنا (أنبل.ظ) الأوزاعى أنه يروى عن مثل هؤلاء. قلت: فإذا روى الأوزاعى عن هؤلاء و هم ضعفاء مناكير فأسقطتهم و صيرتها من روايه الأوزاعى عن الاثبات ضعف الأوزاعى، فلم يلتفت إلى (قولى.ظ).]

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التّهذيب» بترجمه او گفته: [و قال الإسماعيلى: أخبرت عن عبد الله بن أحمد عن أبيه، قال: كان الوليد رفاعا، و قال المروزى أحمد: كان الوليد كثير الخطاء، و قال حنبل عن ابن معين: سمعت أبا مسهر يقول كان: الوليد ممّن يأخذ عن ابن السّيف حديث الأوزاعى و كان أبو السّيف كذابا و قال مؤمل بن إهاب عن أبى مسهر كان الوليد بن مسلم يحدث حديث الأوزاعى عن الكذابين ثمّ يدلّسها عنهم، و قال صالح بن محمّد: سمعت الهيثم بن خارجه، يقول:

قلت للوليد: قد أفسدت حديث الأوزاعى!، قال: كيف؟ قلت: تروى عن الأوزاعى عن نافع و عن الأوزاعى عن الزّهرى و يحيى بن سعيد، و غيرك يدخل بين الأوزاعى و بين نافع عبد الله بن عامر، و بينه و بين الزّهرى إبراهيم بن مرّه و قره و غيرهما، فما يحملك على هذا؟ قال: أنبل الأوزاعى عن هؤلاء. قلت: فإذا روى الأوزاعى عن هؤلاء و هؤلاء و هم ضعفاء أحاديث مناكير فأسقطتهم أنت و صيرتها من روايه الأوزاعى عن الثّقات ضعف الأوزاعى.

قال: فلم يلتفت إلى قولى. و قال الدّارقطنى: كان الوليد يرسل، يروى عن الأوزاعى أحاديث عند الأوزاعى عن شيوخ ضعفاء عن شيوخ قد أدركهم الأوزاعى فيسقط أسماء الضّعفاء و يجعلها عن الأوزاعى عن نافع و عن عطاء].

و نیز ابن حجر در «تهذيب» بترجمه او آورده: [و قال الآجرى: سألت أبا داود عن صدقه بن خالد، فقال: هو أثبت من الوليد، الوليد روى عن مالك عشره أحاديث ليس لها أصل، منها أربعة عن نافع و قد تقدّم هذا فى الأصل فى ترجمه صدقه بن خالد، و قال مهنيّا: سألت أحمد عن وليد، فقال: اختلطت عليه أحاديث ما سمع و ما لم يسمع، و كانت له منكرات منها: حديث عمرو بن العاص: لا تلبسوا علينا ديننا، و لم يثبت شيء صحّ فى

هذا عن النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم، و قال عبد الله بن أحمد: سئل عنه أبي فقال:

كان رفاعا].

و نیز ابن حجر در «تهذیب» در ترجمه صدقه بن خالد نقلا عن أبي داود آورده:

[روى الوليد عن مالك عشرة أحاديث ليس لها أصل، منها عن نافع أربعة].

بیان حال ابو عاصم نبیل و حسن بن علی خلال و بحیر بن سعید

* أما أبو عاصم نبیل که راوی این خبر از ثورست و در سند ترمذی واقع شده پس او هم مطعونست، زیرا که یحیی بن سعید قطن که از اکابر و اعیان سنیّه است درو کلام می کرد.

ذهبی در «میزان» بترجمه او آورده: [و قال النباتی: ذکر لأبی عاصم أنّ یحیی بن سعید یتکلم فیک، فقال: لست بحیّ و لا میت إذا لم أذكر!] * أما حسن بن علی الخلال الحلوانی که راوی این خبر از أبو عاصم نبیل است و در سند ترمذی واقع شده، پس خیلی مقدوح و مجروح می باشد. ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال أبو داود: کان عالما بالرجال و کان لا يستعمل علمه. و قال أيضا: کان لا ينتقد الرجال].

و نیز ابن حجر در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال داود بن الحسین البیهقی:

بلغنی أنّ الحلوانی قال: لا- أكفر من وقف فی القرآن. قال داود: فسألت سلمه بن شیبب عن الحلوانی فقال: یرمی فی الحش من لم یشهد بکفر الکافر فهو کافر. و قال الامام أحمد:

ما أعرفه بطلب الحدیث و لا رأیته یطلبه و لم یحمده، ثم قال: بلغنی عنه أشياء أکرهه، و قال مرّه أهل الثغر عنه غیر راضین، أو ما هذا معناه].

* أما بحیر بن سعید که راوی دیگر این حدیث از خالد بن معدان می باشد و در سند ترمذی واقعست، پس مطعونیت و مجروحیت او نیز محلّ شکّ و ریب نیست زیرا که او بلا شبهه از أهل حمص بوده و انحراف و عداوت أهل حمص با جناب امیر المؤمنین علیه السلام أظهر من الشمس و ابین من الأمس است، کما مرّ مرارا.

ابن حجر در «تهذیب» آورده: [بحیر بن سعید السحولی أبو خالد الحمصی، روى عن خالد بن معدان و مکحول، و عنه اسماعیل بن عیاش و بقیه بن الولید و ثور بن یزید

و هو من أقرانه و معاويه بن صالح و غيرهم].

و صفى الدين خزرجى در «مختصر تذهيب تهذيب الكمال» گفته [بحير بكسر المهمله، ابن سعيد السحولى أبو خالد الحمصى، عن خالد بن معدان و مكحول و عنه معاويه بن صالح و إسماعيل بن عيَّاش].

بيان حال بقيه بن الوليد و طعن و ذم و قدح و ملام او بتفصيل تمام

*أما بقيه بن الوليد(1) که راوى اين خبر از بحير بن سعيدست و در سند ترمذى

ص: ۲۲۴

۱- او حاتم رازى که از كبار حفاظ و قدمای اثبات ايقاظست مره بعد آخرى بقيه را مقدوح ساخته و باظهار تدليس و تليس او پرده از روى کار انداخته ، چنانچه در « کتاب العلل » ابن أبى حاتم رازى مذکور ، مسطورست : (سمعت أبى ، و ذکر الحديث الذى رواه اسحاق بن راهويه عن بقيه قال : حدثنى ابو وهب الاسدى ، قال : حدثنا نافع عن ابن عمر قال : لا تحمدوا اسلام امرء حتى تعرفوا عقده رأيه . قال أبى : هذا الحديث له عله قل من يفهمها . روى هذا الحديث عبيد الله بن عمرو عن اسحاق بن أبى فروه عن نافع عن ابن عمر عن النبى صَلَّى الله عليه و سلم ، و عبيد الله ابن عمرو كنيته ابو وهب و هو اسدى ، فكان بقيه بن الوليد كنى عبيد الله بن عمرو و نسبه الى بنى اسد لكيلا يفظن به حتى إذا ترك اسحاق بن أبى فروه من الوسط لا يهتدى له و كان بقيه من افعال الناس لهذا و اماما . قال اسحاق فى روايته عن بقيه عن أبى وهب : حدثنا نافع ، فهو و هم غير أن وجهه عندى أن اسحاق لعله حفظ عن بقيه هذا الحديث و لما يفظن لما عمل بقيه من تركه اسحاق من الوسط و تكنيته عبيد الله بن عمرو فلم يفتقد لفظه بقيه فى قوله : حدثنا نافع او عن نافع) و نیز در « کتاب العلل » مذکورست : (سألت أبى عن حديث رواه بقيه عن الاوزاعى عن الزهرى عن عروه عن عائشه عن النبى صَلَّى الله عليه و سلم ، قال : ان الله عز و جل يحب الملحجين فى الدعاء . قال أبى : هذا حديث منكر نرى ان بقيه دلسه عن الاوزاعى) . و نیز در « کتاب العلل » مذکورست : (سمعت أبى روى عن هشام بن خالد الارزق ، قال : حدثنا بقيه بن الوليد ، قال : حديث ابن جريح عن عطاء عن ابن عباس ، قال : قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم : إذا جامع احدكم زوجته او جاريتها فلا- ينظر الى فرجها فان ذلك يورث العمى و ابن عباس : قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم : من أصيب بمصيبه من سقم او ذهاب مال فاحتسب و لم يشك الى الناس كان حقا على الله ان يغفر له . و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم : لا- تأكلوا بهاتين الابهام و المشيره و لكن . واقع شده ، پس نهايت مطعون و مدموم و مقدوح و ملومست ، و علاوه بر حمصى بودنش که أكبر قبائح و أعظم مطاعنست ، علمای رجال ديگر معايب و مثالب براى او ثابت مينمايند . ابن الجوزى در كتاب « الموضوعات » در قدح حديث « من مات و هو يقول : القرآن مخلوق ، لقي الله يوم القيامة و وجهه الى قفاه » گفته : [و قد ذكرنا أن بقيه كان يروى عن المجهولين و الضعفاء و ربّما أسقط ذكرهم و ذكر من روى له عنه] . و نیز ابن الجوزى در كتاب « الموضوعات » در قدح حديث « نعمت الانسان » گفته : [و قال ابن حبان لا- يحتج بقيه] . و نیز ابن الجوزى در كتاب « الموضوعات » در قدح حديث « من تعلم العلم و هو شاب كان بمنزله رسم فى حجر » گفته : [و بقيه مدلس يروى عن الضعفاء ، و أصحابه يسوّون حديثه و يحذفون الضعفاء منه] . و ذهبى در « ميزان » در ترجمه او گفته : [و قال غير واحد : كان مدلسا ، كلوا بثلاث فانها سنه ، و لا تأكلوا به خمس فانها أكله الاعراب] . قال أبى :

هذه الثلاث الاحاديث موضوعه لا اصل لها ، و كان بقيه يدلس ، فظن هؤلاء أنه يقول في كل حديث : حدثنا ، و لم يفتقدوا الخير منه) . و نیز در کتاب العلل مذکورست : سألت أبي عن حديث رواه محمد بن المصطفى عن بقيه عن ابن جريح عن عطاء عن أبي الدرداء ، قال : رأني النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم و أنا أمشي أمام أبي بكر فقال : لم تمشي أمام من هو خير منك ؟ ! ان أبا بكر خير من طلعت عليه الشمس أو غربت ! قال أبي : هذا حديث موضوع ، سمع بقيه هذا الحديث من هشام الرازي عن محمد بن الفضل عن ابن جريح ، فترك الاثنين من الوسط . قال أبي : محمد بن الفضل ابن عطيه متروك الحديث) . و مدلس بودن بقيه حسب اعتراف زين الدين العراقي نیز ثابت و محقق است ، چنانچه حافظ مذکور در کتاب « تخريج احياء العلوم » گفته : (حديث ابن عمر : « اين الله ؟ قال : في قلوب عباده المؤمنين » لم أجده بهذا اللفظ ، و للطبراني من حديث أبي عتبه الخولاني يرفعه الى النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال : ان لله آنيه من أهل الارض ، و آنيه ربكم قلوب عباده الصالحين ، الحديث . فيه بقيه بن الوليد و هو مدلس لكنه صرح فيه بالتحديث) فاذا قال : « عن » فليس بحجّه ! قال ابن حبان : سمع من شعبه و مالك و غيرهما أحاديث مستقيمه ثم سمع من أقوام كذابين عن شعبه و مالك ، فروى عن الثقات بالتدليس ما أخذ عن الضعفاء . و قال أبو حاتم : لا يحتجّ به . و قال أبو مسهر : أحاديث بقيه ليست نقيه ، فكن منها على تقيه ! قال حيوة بن شريح : سمعت بقيه يقول : لما قرأت على شعبه أحاديث بحير بن سعد قال : يا بايحمد ! لو لم أسمعها منك لطرت ! و قال أبو إسحاق الجوزجاني : رحم الله بقيه ! ما كان يبالي إذا وجد خرافه عمّن يأخذه ، فإن حدّث عن الثقات فلا بأس به [. و نیز ذهبي در « ميزان » گفته : [و قال أبو التقيّ اليزني : من قال إنّ بقيه قال : حدثنا ، فقد كذب ، ما قال قطّ إلّا « حدّثني فلان » و قال الحجاج بن الشاعر ، سئل ابن عيينه عن حديث من هذه الملح ، فقال : أنا : أبو العجب . أنا : بقيه بن الوليد . و قال ابن

واقع شده، پس نهایت مطعون و مذموم و مقذوح و ملومست، و علاوه بر حمصی بودنش که اکبر قبائح و أعظم مطاعنست، علمای رجال دیگر معایب و مثالب برای او ثابت می نمایند.

ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «من مات و هو یقول:

القرآن مخلوق، لقی الله یوم القیامه و وجهه إلى قفاه» گفته: [و قد ذكرنا أنّ بقيه كان یروی عن المجھولین و الضعفاء و ربّما أسقط ذكرهم و ذكر من رووا له عنه].

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح حدیث «نعمت الانسان» گفته: [و قال ابن حبان لا یحتجّ ببقیه]. و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «من تعلم العلم و هو شابّ كان بمنزله رسم فی حجر» گفته: [و بقیه مدلس یروی عن الضّعفاء، و أصحابه یسوّون حدیثه و یحذفون الضّعفاء منه].

و ذهبی در «میزان» در ترجمه او گفته: [و قال غیر واحد: كان مدلسا، كلوا بثلاث فانها سنه، و لا تأكلوا بخمس فانها أكله الاعراب.

قال أبی: هذه الثلاث الاحادیث موضوعه لا اصل لها، و كان بقیه یدلس، فظن هؤلاء أنّه یقول فی كل حدیث: حدثنا، و لم یفتقدوا الخیر منه).

و نیز در کتاب العلل مذکورست: سألت أبی عن حدیث

رواه محمد بن المصطفی عن بقیه عن ابن جریح عن عطاء عن أبی الدرداء، قال: رأی النبی صلی الله علیه و سلّم و أنا أمشی أمام أبی بکر فقال: لم تمشی أمام من هو خیر منك؟! ان أبا بکر خیر من طلعت علیه الشمس أو غربت! قال أبی: هذا حدیث موضوع، سمع بقیه هذا الحدیث من هشام الرازی عن محمد بن الفضل عن ابن جریح، فترك الاثنین من الوسط. قال أبی: محمد بن الفضل ابن عطیه متروك الحدیث).

و مدلس بودن بقیه حسب اعتراف زین الدین العراقی نیز ثابت و محقق است، چنانچه حافظ مذکور در کتاب «تخریج احیاء العلوم» گفته:

(حدیث ابن عمر: «این الله؟ قال:

فی قلوب عباده المؤمنین» لم أجده بهذا اللفظ، و للطبرانی من

حدیث أبی عتبّه الخولانی یرفعه الى النبی صلی الله علیه و سلّم قال: ان لله آنیه من أهل الارض، و آنیه ربکم قلوب عباده الصالحین، الحدیث. فی بقیه بن الولید و هو مدلس لكنه صرح فیہ بالتحذیر).

بقیه پاورقی در صفحه بعد

ص: ۲۲۵

فاذا قال: «عن» فليس بحجّه! قال ابن حبان: سمع من شعبه و مالك و غيرهما أحاديث مستقيمه ثم سمع من أقوام كذابين عن شعبه و مالك، فروى عن الثقات بالتدليس ما أخذ عن الضعفاء. و قال أبو حاتم: لا يحتجّ به. و قال أبو مسهر: أحاديث بقيه ليست نقيّه، فكن منها على تقيّه! قال حيوه بن شريح: سمعت بقيه يقول: لَمَّا قرأت على شعبه أحاديث بحير بن سعد قال: يا بايحمد! لو لم أسمعها منك لطرت! و قال أبو إسحاق الجوزجاني:

رحم الله بقيه! ما كان يبالي إذا وجد خرافه عمّن يأخذه، فإن حدّث عن الثقات فلا بأس به.

و نیز ذهبی در «میزان» گفته: [و قال أبو التقيّ الزينى: من قال إنّ بقيه قال:

حدّثنا، فقد كذب، ما قال قطّ إلاّ حدّثنى فلان] و قال الحجاج بن الشاعر، سئل ابن عيينه عن حديث من هذه الملح، فقال: أنا: أبو العجب. أنا: بقيه بن الوليد. و قال ابن

خزيمه: لا أحتج بقيته. حدثنا أحمد بن الحسن الترمذى، سمعت أحمد بن حنبل، يقول: توهمت أن بقيته لا يحدث المناكير إلا عن المجاهيل، فإذا هو يحدث المناكير عن المشاهير فعلمت من أين أتى!].

و نیز ذهبی در «میزان» نقلا عن ابن حبان آورده: [حدثنا سليمان بن محمد الخزاعي بدمشق، حدثنا هشام بن خالد، حدثنا بقيته، عن ابن جريح، عن عطاء، عن ابن عباس مرفوعا: من أدمن على حاجبيه بالمشط عوفى من الوباء. وهذا من نسخه كتبناها بهذا الاسناد كلها موضوعه يشبه أن يكون بقيته سمعه من إنسان واه عن ابن جريح فدلّس عنه و التزق به].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و ذكر العقيلي: حدثنا محمد بن سعيد، حدثنا عبد الرحمن بن حكيم، عن وكيع، قال: ما سمعت أحدا أجرا على أن يقول:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم، من بقيته].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و قال مسلم: حدثنا ابن راهويه، سمعت بعض أصحاب عبد الله، قال: قال ابن المبارك: نعم الرجل بقيته، لولا - أنه يكنى الأسامي و يسمى الكنى! كان دهرا يحدثنا عن أبي سعيد الوحاظي، فنظرنا فإذا هو عبد القدوس! و قال أبو داود: أنبأنا أحمد، قال: روى بقيته عن عبد الله مناكير].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و روى عباس عن ابن معين، قال: إذا لم يسم بقيته شيخة و كناه فاعلم أنه لا يساوى شيئا].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [قال يعقوب الفسوي: و بقيته يذكر بحفظ إلا أنه يشتهي الملح و الطرائف من الأحاديث، فيروى عن الضعفاء].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [عمرو بن سنان: حدثنا عبد الوهاب ابن الضحّاك، قال: قال لى بقيته، شعبه يا أبا يحمدا! نحن أبصر بالحديث و أعلم به منكم! قلت:

تقول ذا يا أبا بسطام؟ قال: نعم! قلت فما تقول في رجل ضرب على أنفه فذهب شمه فتفكر فيها و جعل ينظر فقال إيش تقول يا أبا يحمدا؟ قلت: أنبأنا ابن ذى جمانه قال كان مشايخنا يقولون: يجعل في أنفه الخردل فإن حرّكه علمنا أنه كاذب و إن

لم يحزّ كه فقد صدق! و بقيه ذو غرائب و عجائب و مناكير، قال عبد الحقّ في غير حديث بقيه لا يحتج به، و روى له أيضا أحاديث و سكت عن تليينها، و قال أبو الحسن ابن القطان: بقيه يدلّس عن الضّعفاء و يستبيح ذلك، و هذا إن صحّ مفسد لعدالته قلت:

نعم و الله صحّ هذا عنه أنّه فعله، و صحّ عن الوليد بن مسلم بل و عن جماعه كبار فعله و هذه بليته منهم و لكنّهم فعلوا ذلك باجتهاد و ما جوزوا على ذلك الشخص الذي يسقطون ذكره بالتدليس أنّه تعمّد الكذب. هذا أمثل ما يعتذر به عنهم].

و عذري كه ذهبي در آخر كلام خود ذكر کرده و هن و سخافتش پر ظاهرست، زیرا كه اگر بقيه و أمثال او خوفی از خدا بلکه شرمی از خلق می داشتند صاف صاف وقت تحدیث نام آن شخص ضعیف را ذكر می کردند و اظهار می نمودند كه بنابر اجتهاد ما این شخص اگر چه ضعیفست لیکن تعمّد كذب درین حدیث نكرده است نه آنكه يكسر نام آن شخص ضعیف را از اسناد براندازند و ناظر غير ماهر را بتدليس خود غریق ورطه ضلالت سازند! و فیروزآبادی در «قاموس» در لغت بقي گفته: [و بقيه محدث ضعیف].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او آورده: [قال يحيى بن معين:

كان يحدث عن الضّعفاء بمائه حدیث قبل أن يحدث عن الثقات!]. و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال أبو حاتم: يكتب حديثه و لا يحتج به و هو أحبّ إلى من إسماعيل بن عیاش]. و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال حيوه: سمعت بقيه يقول: لما قرأت على شعبة أحاديث بحير بن سعيد، قال لي: يا أبا يحمدا! لو لم أسمع هذا منك نظرت (لطرت. ظ). و قال أبو داود: سمعت أحمد يقول: روى بقيه عن عبيد الله بن عمر مناكير]. و نیز در «تهذیب» آورده: [قال ابن خزيمة:

لا- أحتجّ بقيه، حدّثني أحمد بن الحسن الترمذی، سمعت أحمد بن حنبل يقول: توهمت أنّ بقيه لا- يحدث المناكير إلا عن المجاهيل، فإذا هو يحدث المناكير عن المشاهير، فعلمت من أين أتى! قلت: أتى من التدليس!]. و نیز در «تهذیب» آورده:

[وَأورد ابن حبان له عن ابن جريح عن عطاء عن ابن عباس أحاديث، منها: تروا الكتاب، و منها: من أدمن على حاجبيه بالمشط عوفى من الوباء، و منها: إذا جامع أحدكم فلا ينظر إلى فرجها فإن ذلك يورث العمى، و قال: هذه من نسخه موضوعه كتبناها يشبه أن يكون بقيه سمعها من إنسان ضعيف عن ابن جريح فدلس عنه فالترق ذلك به].

و نیز در «تهذيب» آورده: [و قال الجوزقاني. إذا تفرّد بالروايه فغير محتجّ به لكثره وهمه، مع أن مسلما و جماعه من الأئمّه قد أخرجوا عنه اعتبارا و استشهادا لا أنهم جعلوا تفرّده أصلا].

و نیز در «تهذيب» آورده: [و قال البيهقي في الخلافيات: أجمعوا على أن بقيه ليس بحجّه، و قال عبد الحقّ في «الاحكام» في غير ما حديث بقيه لا يحتجّ به. و قال ابن القطان. بقيه يدلس عن الضعفاء و يستبيح ذلك، و هذا إن صحّ مفسد لعدالته].

و نیز ابن حجر در كتاب «تقريب التهذيب» گفته. [بقيه بن الوليد بن صاعد بن كعب الكلاعي، أبو يحمّد بضمّ التّحتانيه و سكون المهمله و كسر الميم، صدوق كثير التّدليس عن الضعفاء من الثّامنه. مات سنه سبع و سبعين].

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي در «فيض القدير- شرح جامع صغير» در ذيل

حديث «أ تحبّ أن يلين قلبك» گفته: [قال المنذرى: رواه الطبراني من روايه بقيه، و فيه راو لم يسمّ. قال الهيثمي تبعاً لشيخه الزّين العراقي: و في إسناده من لم يسمّ، و بقيه مدلس].

و محمد مرتضى الحسينى الواسطى الزّبيدى در كتاب «تاج العروس- في شرح القاموس» در لغت (بقى) گفته: [و بقيه بن الوليد محدث ضعيف يروى عن الكذابين و يدلسهم قاله الذّهبى في «الميزان» و قال في ذيله: هو صدوق في نفسه حافظ، لكنّه يروى

عمّن دبّ و درج فکثرت المناکیر و العجائب فی حدیثه. قال ابن خزیمه: لا أحتجّ ببقیّه: و قال أحمد: له مناکیر عن الثقات. و قال ابن عدی: لبقیّه أحادیث صالحه و یخالف الثقات و إذا روی عن غیر الشامیین خلط كما یفعل إسماعیل بن عیاش].

بیان حال یحیی بن ابی المطاع و عبد الله بن علاء و ضمیره بن حبیب

اما یحیی بن ابی المطاع که در سند ابن ماجه واقع شده و روایت این حدیث از عرباض بن ساریه می کند، پس نزد ابن القطان مجهول الحالست، و اکابر و اعیان سنیّه در لقای او با عرباض بن ساریه کلام می کنند و این امر را مستبعد و مستنکر می دانند.

ذهبی در «میزان الاعتدال» ترجمه یحیی آورده: [و قد استبعد دحیم لقیه للعرباض فلعله أرسل عنه فهذا فی الشامیین کثیر الوقوع یروون عمّن لم یلحقوهم].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» ترجمه او گفته: [و قال أبو زرعه لدحیم تعجبا من حدیث الولید بن سلیمان، قال: صحبت یحیی بن ابی المطاع، کیف یحدّث عبد الله بن العلاء بن زبر عنه أنه سمع العرباض مع قرب عهد یحیی؟! قال أنا من أنکر الناس لهذا، و العرباض قدیم الموت. قلت: و زعم ابن القطان أنه لا یعرف حاله].

و نیز ابن حجر در «تقریب» ترجمه او گفته: [و أشار دحیم إلى أن روايته عن عرباض بن ساریه مرسله].

اما عبد الله بن علاء که راوی این حدیث از یحیی بن ابی المطاعست و در سند ابن ماجه واقع شده، پس او هم خالی از قدح نیست.

ذهبی در «میزان الاعتدال» ترجمه او گفته: [و قال ابن حزم: ضعفه یحیی و غیره].

*اما ضمیره بن حبیب که راوی این خبر از عبد الرحمن بن عمر سلمیست و در سند ابن ماجه واقع شده، پس او هم مقدوحست و از آیین دلائل مقدوحیت او آنست که از اهل حمص بوده، كما لا یخفی علی ناظر «التّهذیب» و «التقریب» لابن حجر العسقلانی و بودن اهل حمص از نواصب در ما سبق مکتر مذکور شده. و از جمله قوادح او

این ست که در عهد ظلمه بنی امیه، مؤذن مسجد جامع دمشق بوده، چنانچه در «تهذیب» ابن حجر عسقلانی نقلاً عن ابن حبان مذکورست: [مات سنه ثلاثین و مائه، و کان مؤذن المسجد الجامع بدمشق].

بیان حال معاویه بن صالح

*اما معاویه بن صالح که راوی این حدیث از ضمیره است و در سند ابن ماجه واقع شده، پس بسیاری از نقاد اعلام اهل سنت قدح و جرح او نموده اند.

ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او گفته: [و قال أبو حاتم: لا یحتج به و لم یخرج له البخاری و لئینه ابن معین]. و نیز در «میزان» بترجمه او آورده:

[قال اللیث بن عبده: قال یحیی بن معین: کان ابن مهدی إذا حدّث بحديث معاویه ابن صالح زجره یحیی بن سعید و کان ابن مهدی لا یبالی!]. و نیز ذهبی در «مغنی» بترجمه او گفته: [فقال أبو حاتم: لا یحتج به، و کان یحیی القطان لا یرضاه].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال ابن أبی «خثیمه» و الدوری فی تاریخهما عن ابن معین: کان یحیی بن سعید لا یرضاه]. و نیز در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال الدوری عن ابن معین: لیس بمرضی، هکذا نقله ابن أبی حاتم عن الدوری، و لیس ذلك فی تاریخه. و قال اللیث بن عبده: قال یحیی بن معین: کان ابن مهدی إذا تحدّث بحديث معاویه بن صالح زبره (۱) یحیی بن سعید، و قال: إیش هذه الأحادیث؟! و قال علی بن المعانی عن یحیی بن معین: ما کنّا نأخذ عنه]. و نیز در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال أبو صالح الفراء فعن أبی إسحاق الفزاری: ما کان بأهل أن یروی عنه]. و نیز در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال یعقوب بن شیبّه: قد حمل الناس عنه، و منهم من یری أنّه وسط لیس بالثبّت و لا بالضعیف، و منهم من یضعفه]. و نیز در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال ابن عمّار: زعموا أنّه لم یکن یدری أئی شیء فی الحدیث!].

و از آن جمله قوادح عظیمه معاویه بن صالح این ست که او از نواصب اهل حمص بود، و بظلمه بنی امیه که در اندلس حکومت می کردند اتصال تام داشت تا آنکه از جانب ایشان اختیار منصب قضا که موجب مذبحیت بغیر سکین است

ص: ۲۳۱

کرده بود! و بحدی راه خلاعت و جلاعت با ایشان می پیمود که ایشان ملاحی و ملاعب را نزد او می فرستادند و او تحاشی از قبول آن نمی کرد، و بهمین سبب موسی ابن سلمه ترکش نمود و کتابت حدیث ازو نفرمود! ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» می آرد: [معاویه بن صالح بن حدیر بن سعید بن سعد بن فهر الحضرمی أبو عمرو، و قیل: أبو عبد الرحمن الحمصی، أحد الأعلام و قاضی الأندلس]. و نیز در «تهذیب» در ترجمه او آورده: [و قال محمّد بن عوف عن یزید بن عبد ربّه: خرج من حمص سنه خمس و عشرين و مائه فسار إلى الغرب فولى قضاءهم] و نیز در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال ابن یونس: قدم مصر سنه خمس و عشرين ثم دخل الأندلس، فلما ملک عبد الرحمن بن معاویه الأندلس أتصل به فأرسله إلى الشام فی بعض أمره، فلما رجع إليه ولّاه قضاء الجماعة بالأندلس و توفی سنه ثمان و خمسين و مائه و قال سعید بن أبی مریم: سمعت خالی موسی بن سلمه، یقول: أتیت معاویه بن صالح لأکتب عنه فرأیت عنده أراه قال الملاحی فقال:

ما هذا؟ قال: شیء یهدیه إلی صاحب الأندلس. قال: فترکتہ و لم أکتب عنه].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقریب» بترجمه او گفته: [معاویه بن صالح بن حدیر بالمهمله مصغراً الحضرمی أبو عمرو أبو عبد الرحمن الحمصی قاضی الأندلس، صدوق له أو هام، مات سنه ثمان و خمسين، و قیل: بعد السبعین].

بیان حال اسمعیل بن بشر بن منصور و عبد الملك بن صباح

* أما اسماعیل بن بشر بن منصور که شیخ ابن ماجه است و در سند دوّم او واقع شده، پس او هم بسبب قدری بودن مقدوح می باشد.

ابن حجر در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال الأجرى: سألت أبا داود عنه، فقال: صدوق و كان قدریاً]. و نیز ابن حجر در «تقریب» گفته: [إسماعیل بن بشر بن منصور السّلمی، بفتح المهمله و بعد اللّام آخر الحروف تحتائیه. بصری یکنی أبا بشر، صدوق تکلم فیہ للقدر]. و صفی الدین خزرجی در «مختصر تذهیب التّهذیب» گفته: [إسماعیل بن بشر بن منصور السّلمی بفتح المهمله و بعد اللّام المكسوره تحتائیه أبو بشر البصری، تکلم فیہ].

* أما عبد الملك بن الصباح که راوی این خبر از ثورست و در سند ثالث ابن ماجه

واقع شده، پس او هم خالی از قدح نیست و متهم بسرقت حدیث می باشد! ذهبی در «میزان الاعتدال» آورده: [عبد الملک بن الصّباح الصنعانی عن مالک، متهم بسرقة الحدیث. قاله الخلیل وحده، و هذا هو عبد الملک المسمعی].

وجه ۱۰- تصریح بزرگان اهلیت بطلان حدیث سنت خلفا و نقل ابن حجر

اشاره

در «تهذیب التهذیب» عقیده ابن قطان فاسی را در بطلان این حدیث

دهم آنکه: وهن و هوان و فساد و بطلان

حدیث «علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الراشدين» بحدی رسیده که بعض علمای اعلام و متقدمین فخام سنیّه خود تصریح صریح بعدم صحّت این حدیث می نمایند و جهالت حال بعض روای آن را علّت این مطلب قرار داده در معرفت ناقد بصیر می افزایند، چنانچه ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه عبد الرحمن بن عمرو بن عنبسه السّلمی الشّامی که راوی این خبر از عرباض است گفته: [له فی الکتب حدیث واحد فی الموعظه، صحّحه الترمذی. قلت:

و ابن حبان و الحاکم فی «المستدرک» و زعم ابن القطان الفاسی أنّه لا یصح لجهالته].

ازین عبارت ظاهرست که برای عبد الرحمن بن عمرو در کتب، یک حدیث در موعظه وارد شده که آن را ترمذی و ابن حبان و حاکم تصحیح نموده اند، لیکن ابن قطان فاسی گمان نموده که این حدیث بسبب جهالت حال عبد الرحمن بن عمرو صحیح نیست.

و در کمال ظهورست که مقصود از حدیث واحد عبد الرحمن بن عمرو و در موعظه، همین

حدیث «علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الراشدين» می باشد، زیرا که در صدر آن واقع شده است: [وَعظنا رسول الله صلعم یوما بعد صلاحه الغداه موعظه بلیغه ذرفت منها العیون و وجلت منها القلوب]. و قطع نظر ازین تفحص، خود شاهد است که علاوه برین حدیث، حدیث دیگر که دارای موعظه باشد و از عبد الرحمن بن عمرو منقول باشد عینی و اثری از آن در «کتب سنّه» و غیر آن نیست.

و محتجب نماند که ابن القطان فاسی از حفاظ اعیان و نقاد ارکان سنیّه می باشد، و مدائح جلیله و محامد جمیله او در أسفار کبار، مرقوم و مسطور، و مآثر مفحمه و مفاخر مسلمه اش نزد این حضرات، بر ناظر کتب رجال در کمال وضوح و ظهورست.

شمس الدين ذهبى در «تذكرة الحفاظ» آورده: [ابن القطان الحافظ العلامة الناقد، قاضى الجماعة، أبو الحسن على بن محمد بن عبد الملك بن يحيى بن إبراهيم الحميرى الكتانى الفاسى، الشهير بابن القطان. سمع أبا عبد الله ابن الفخار و أبا الحسن بن الفرات و أبناء جعفر بن يحيى الخطيب و أبا ذر الحينى و طبقتهم. قال الأبار فى ترجمته: كان من أبصر الناس بصناعه الحديث و أحفظهم لأسماء رجاله و أشدهم عنايه بالروايه، رأس طلبه مراکش و نال بخدمه السيد لطان دنيا عظيمه، و له تولىف، حدث و درس (إلى أن قال:) و مات و هو على قضاء سجلماسه فى ربيع الأول سنه ثمان و عشرين ستمائه. قال ابن مسدى:

كان معروفًا بالحفظ و الإتقان و من أئمه هذا الشأن، مصرى الأصل مراکشى الدار كان شيخ شيوخ أهل العلم فى الدوله المؤمنيه، فتمكّن من الكتب و بلغ غايه الأمتيه و لى قضاء الجماعة فى أثناء تقلّب الدوله فنقمت عليه أغراض انتهكت فيها أعراض! (إلى أن قال:) سمع أبا عبد الله بن زرقون و أبا بكر بن الجند و عدّه، عاقت الفتن المدلهّمه عن لقاءه، و قد أجاز لى مروياتّه. قلت: طالعت كتابه المسمى ب «الوهم و الإبهام» المذى وضعه على «الأحكام الكبرى» لعبد الحقّ يدلّ على حفظه و قوه فهمه، لكنّه تعنّت فى أحوال رجال فما أنصف بحيث إنّه أخذ يلين هشام بن عروه و نحوه!].

و جلال الدين سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته: [ابن القطان الحافظ الناقد العلامة، قاضى الجماعة، أبو الحسن على بن محمد بن عبد الملك بن يحيى بن إبراهيم الحجرى الكنانى الفاسى، سمع أبا ذر و الخشوعى و طبقتّه، و كان من أبصر الناس بصناعه الحديث و أحفظهم لأسماء رجاله و أشدهم عنايه فى الروايه، معروف بالحفظ و الاتقان، صنّف «الوهم و الإبهام على الأحكام الكبرى» لعبد الحقّ. مات فى ربيع الأول سنه ٦٢٨].

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته: [أبو الحسن

علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی المشهور بابن القطان بفتح قاف و تشدید ط. حافظ علامه است أبصر مردم بود بصناعت حدیث و أحفظ ایشان برای رجال حدیث و أشد الاعتناء بروایت آن، تدریس و تحدیث کرد و تألیف نمود، ازوست کتاب «الوهم و الإیهام» و آن را بر «أحكام کبیر» عبد الحق وضع کرده، دلالت دارد بر مزید حفظ و قوت فهم وی، و لکن تعنت کرد در احوال رجال، وفاتش در سنه ثمان و عشرين و ست مائه بوده، هکذا فی «سبیل السّلام شرح بلوغ المرام».

وجه ۱۱- عدم معارضه این حدیث، فرض صحت آن با حدیث ثقلین

یازدهم آنکه: اگر بالفرض و التّقدیر، صحت این خبر بحسب طریقی از طرق مخالفین تسلیم هم کرده شود، معارض و مقابل حدیث ثقلین نخواهد شد، زیرا که حدیث ثقلین نظر بآن طرق متکاثره که در کتب اهل سنت موجود است، و نیز بنا بر آن افادات متضافه علمای کبار سنیّه که بآن در کتب خود معترف شده اند بلا شبهه و ارباب، متواتر و قطعی الصدور است، و در خبر

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الراشدين من بعدی» أصلاً این معنی متحقّق نیست. پس چگونه نزد عاقل بصیر و متتبع خیر، احتجاج شاه صاحب بآن بمقابله حدیث ثقلین درست خواهد شد؟! حاشا و کلاً که احدی از ارباب انصاف و تارکین جدل و اعتساف، این مطلب را قبول نماید و باختیار، این سبیل معوج، راه سفاهت و سفساف پیماید!

وجه ۱۲- عدم معارضه بوجه دیگر

دوازدهم آنکه: اگر صحت خبر

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء» بحسب روایت اهل سنت مفروض هم شود، معارضه و مقابله آن با حدیث ثقلین هرگز درست نخواهد شد، زیرا که حدیث شریف ثقلین متفق علیه بین الفریقین است، و کتب و أسفار موالفین و مخالفین از طرق کثیره آن مملوّ می باشد، و این خبر که شاه صاحب بمقابله آن آورده اند بجز بعض کتب اهل سنت، نشانی از آن در دیگر أسفار این فرقه هم نیست، پس ذکر آن بمقابله حدیث ثقلین یقیناً جور و جفا و صراحه مجانبت انصاف و وفا خواهد بود، فلا یجنح إليه إلاّ الجاحد العنود و المعاند الکنود!

وجه ۱۳- درین که حدیث سنت خلفا بر فرض صحت، محمول میشود بر ائمه

اهل بیت و ذکر دلایل بر صحت این حمل بهیجده دلیل قاطع

سیزدهم آنکه: اگر بالفرض و التّسلیم، این حدیث را صحیح هم بدانیم، کدام دلیل است بر آنکه مراد از خلفا در آن خلفای اهل سنت باشند، بلکه می توان

گفت که مقصود جناب نبوی علیه و آله آلاف الصلوه و السلام از خلفا در این حدیث، ائمه اهل بیت سلام الله علیهم أجمعین هستند. و این قول را تأیید می کند چند دلیل صریح که هر یکی از آن برای اهل انصاف و تارکین جدل و اعتساف نور مبین و ضیاء مستبین است.

دلیل اول آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حدیث «اثنا عشر خلیفه» بر ائمه اهل بیت علیهم السلام إطلاق خلفا فرموده، و اگر چه ایراد طرق این حدیث از کتب اهل سنت، و اثبات مراد بودن ائمه معصومین علیهم السلام از آن و جواب از هفوات و طامات و تأویلات و تسویلات اهل سنت در آن موکول بر مجامد خاص این حدیث می باشد، لیکن روما للاختصار در این جا بر کلام بعض اعلام سنی که داد حق گویی و انصاف جویی در باب این حدیث شریف داده اند اکتفا می نمایم.

شیخ سلیمان بلخی در «ینایع الموده» در باب سابع و سبعون که معقود برای تحقیق همین حدیث گفت: [قال بعض المحققين: إن الأحاديث الدالة على كون الخلفاء بعده صلى الله عليه وسلم اثنا عشر قد اشتهرت من طرق كثيرة، فبشرح الزمان و تعريف الكون و المكان علم أن مراد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حديثه هذا الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته و عترته، إذ لا يمكن أن يحمل هذا الحديث على الخلفاء بعده من أصحابه لقلتهم عن اثني عشر، و لا يمكن أن يحمل على الملوك الأمويين لزيادتهم على اثني عشر و لظلمهم الفاحش إلا عمر بن عبد العزيز، و لكونهم غير بني هاشم، لأن

النبي صلى الله عليه وسلم قال: «كلهم من بني هاشم» في روايه عبد الملك عن جابر و إخفاء صوته صلى الله عليه وسلم في هذا القول يرجح هذه الروايه لأنهم لا يحسنون خلافة بني هاشم و لا يمكن أن يحمل على الملوك العبّاسيّه لزيادتهم على العدد المذكور و لقله رعائيتهم لآيه: «قُلْ لاَ أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلاَّ المَوَدَّةَ فِي القُرْبى» و حديث الكساء، فلا بدّ من أن يحمل هذا الحديث على الأئمة الاثنا الاثني. (ظ) عشر من اهل بيته و عترته صلى الله عليه وسلم، لأنهم كانوا أعلم اهل زمانهم و أجلهم و أورعهم و أتقاهم و أعلاهم نسبا و أفضلهم حسبا و أكرمهم عند الله، و كانت علومهم عن آبائهم متّصلة بجدهم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِالْوَرَاثَةِ وَاللَّدْنِيَّةِ، كَذَا عَرَفَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ وَ التَّحْقِيقِ وَ أَهْلُ الْكَشْفِ وَ التَّوْفِيقِ، وَ يُؤَيِّدُ هَذَا الْمَعْنَى، أَيْ أَنَّ مَرَادَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْأَثَمَةَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ يَرْجِّحُهُ حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ وَ الْأَحَادِيثُ الْمُتَكَثِّرَةُ الْمَذْكُورَةُ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ غَيْرِهَا. وَ أَمَّا

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأَثَمَةُ» فِي رِوَايَةٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، فَمَرَادُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنَّ الْأَثَمَةَ تَجْتَمِعُ عَلَى الْإِقْرَارِ بِإِمَامَتِهِ كُلُّهُمْ وَقَدْ ظَهَرَ قَائِمُهُمُ الْمَهْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ].

*دلیل ثانی آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حدیثی که آن را جناب امیر المؤمنین علیه السَّلَام از آن جناب روایت فرموده اند ائمهٔ اهل بیت علیهم السَّلَام را بخلفاء خود تعبیر فرموده.

سید علی بن شهاب الدین همدانی در کتاب «المودّه فی القربی» در مودّه عاشره که آن را معنون باین عنوان نموده: «المودّه العاشره فی عدد الأئمه و أنّ المهديّ منهم» می آرد:

[عن عليّ عليه السَّلَام، قال: قال رسول الله ص: من أحبّ أن يركب سفينه النّجاه و يستمسك بالعروه الوثقى و يعتصم، بحبل الله المتين فليوال عليّا بعدى و يعاد عدوّه و ليأتّم بالأئمه الهداه من ولده، فإنّهم خلفائى و أوصيائى و حجج الله على خلقه بعدى و سادّه أمّتى و قاده الاتقياء إلى الجنّه، حزبهم حزبيّ و حزبيّ حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشّيطان].

و شيخ سليمان بن إبراهيم بلخي در «ينابيع المودّه» در باب سادس و خمسون نقلا عن مودّه القربى گفته:

[عليّ عليه السَّلَام - رفعه: من أحبّ أن يركب سفينه النّجاه و يستمسك بالعروه الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين فليوال عليّا بعدى و ليعاد عدوّه، و ليأتّم بالأئمه الهداه من ولده فإنّهم خلفائى و أوصيائى و حجج الله على خلقه بعدى و سادات أمّتى و قادات الاتقياء إلى الجنّه حزبهم حزبيّ و حزبيّ حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشّيطان].

و نیز شيخ سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع المودّه» در باب سابع و سبعون که معقود برای تحقیق

حدیث «يكون بعدى اثنا عشر خليفه» است، نقلا

عن «مودّه القربى» كفته:]

و عن علىّ كرم الله وجهه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

من أحبّ أن يركب سفينه النّجاه و يستمسك بالعروه الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين فليوال عليا و ليعاد عدوّه، و ليأتّم بالأئمّه الهداه من ولده فإنّهم خلفائى و أوصيائى و حجج الله على خلقه من بعدى و سادات أمتى و قواد (قاده. ظ) الأتقياء إلى الجنّه حزبهم حزبى و حزبى حزب الله، و حزب أعدائهم حزب الشيطان].

*دليل ثالث آنكه جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم در حدیثی كه ابن عیّاس آن را از آن جناب روایت کرده، ائمه اثناعشر عليهم السلام را بخلفاء خود معبر فرموده، چنانچه صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الحموي در كتاب «فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين» على ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن سعيد ابن جبیر، عن عبد الله بن عباس، قال: قال رسول الله صلعم: إنّ خلفائى و أوصيائى و حجج الله على الخلق بعدى الاثنى عشر (اثنا عشر. ظ) أولهم أخى و آخرهم ولدى قيل: يا رسول الله! من أخوك؟ قال: على بن أبى طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهدي الذي يملؤها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و الذي بعثنى بالحقّ بشيرا لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدى المهدي، ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب].

و عطاء الله بن فضل الله الشيرازى المعروف بجمال الدين المحدث در «روضه الأحياء» در ذكر إمام ثانى عشر عليه السلام در بيان احاديثى كه دلالت بر ظهور آن جناب دارد، آورده: [و از عبد الله بن عباس رضى الله عنه روايتست كه رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود كه: خلفا و أوصياء من و حجج ايزد تعالى بر خلق بعد از من دوازده خواهند بود،

أولهم أخى و آخرهم ولدى. گفتند: يا رسول الله كيست برادر تو؟ فرمود كه: على بن أبى طالب. گفتند: كيست پسر تو؟

قال: المهدي الذي يملؤها قسطا و عدلا: كما ملئت جورا و ظلما، و الذي بعثنى بالحقّ بشيرا لو لم يبق، من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج ولدى المهدي فينزل روح الله عيسى

ابن مریم فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب].

و شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّه» در باب ثامن و سبعون گفته:

]

و فی هذا الكتاب (یعنی «فرائد السیمطین»): عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: إنّ خلفائی و أوصیائی و حجج الله على الخلق بعدی لاثنی عشر أولهم علیّ و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدی و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب].

*دلیل رابع آنکه جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم در حدیثی که جابر بن عبد الله أنصاری آن را از آن جناب روایت نموده اثنیه اثنا عشر علیهم السّلام را بخلفای خویش تعبیر فرموده، چنانچه عطاء الله بن فضل الله الشّیرازی المعروف بجمال الدّین المحدث در «روضه الأحاب» در ذکر امام ثانی عشر علیه السّلام در بیان احادیث و اخباری که دلالت بر ظهور آن جناب دارد آورده:

[از جابر بن یزید الجعفی مرویست که گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله أنصاری رضی الله عنه که می گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه که «یا ایّهیا الذّین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم» گفتم: یا رسول الله! می شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند أصحاب امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است بطاعت تو؟ پس گفت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم:

هم خلفائی من بعدی یا جابر و أئمّه الهدی بعدی، أولهم علیّ بن أبی طالب ثمّ الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ علی بن الحسین، ثمّ محمّد بن علی المعروف فی التّوراه بالباقر، و سندر که یا جابر، فإذا لقیته فاقرأه منی السّلام، ثمّ الصادق جعفر بن محمّد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علی بن موسی، ثمّ محمّد بن علی، ثمّ علی بن جابر، ثمّ الحسن بن علی، ثمّ سمی و کتبی حجّه الله فی أرضه و بقیته فی عباده محمّد بن الحسن بن علی، ذلك الّذی یفتح الله عزّ و جلّ علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها، و ذلك الّذی یغیب عن شیعته و أولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول یا امامته إلا من امتحن الله قلبه للإیمان. جابر گوید:

گفتم یا رسول الله! آیا در غیبت امام، شیعه انتفاع یابند؟

فقال: ای و الذی بعثنی

بالتَّبَوِّه لِيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ عَلَاهَا سَحَابٌ. أَي جَابِر! إِنْ مِنْ أَسْرَارٍ مَكْنُونَةٍ إِلَهِيَّةٍ، يَسْتَكْتُمُ بِهَا دَارَ الْوَيْلِ رَأْسَ الْوَيْلِ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْوَيْلِ.

*دلیل خامس آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگر از که از جابر منقول است ائمه اهل بیت علیهم السّلام را بخلفاء خود تعبیر نموده، و این معنی برهان قاطع و سلطان ساطعست بر اینکه اگر

حدیث «علیکم بسنتی و سنّ الخلفاء الزّاشدین» را صحیح بدانیم، مراد نبوی ازین خلفا همین حضرات ائمه اهل بیت علیهم السّلام خواهند بود لا غیر، و فی هذا دمع لرأس أهل الشرّ و شدّ لظهر أهل الخیر.

حالا حدیث مشار إليه را که مشتمل بر فضل عظیم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بلکه تمامی ائمه کرام علیهم صلوات الرّب المنعامست باید شنید، و علوّ کلمه حقّ را بچشم حقیقت بین باید دید.

حافظ جلیل و جهند نبیل أبو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی در کتاب «مسند الفردوس» علی ما نقل عنه آورده:

[عن جابر رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَكْتُوبٌ عَلَى الْجَنَّةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيُّ أَخُوهُ وَوَلِيُّ اللهِ أَخَذَتْ وَوِلَايَتُهُ عَلَى الدَّرَجِ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللهَ وَهُوَ رَاضٍ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَعَتْرَتَهُ فَإِنَّهُمْ أَوْلِيَايَ وَنَجَابِي وَأَحْبَائِي وَخَلَفَائِي].

*دلیل سادس آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرات ائمه احدى عشر علیهم السّلام را که از نسل جناب سیده سلام الله علیها بوجود آمده اند بخلفا معبر فرموده، و این معنی هم بحمد الله الودود برای اثبات مطلوب و مقصود و دمع رأس جاحد عنود کافی و وافیست.

شیخ الاسلام عزّ الدّین عبد العزیز بن عبد السّلام بن أبی القاسم السّیلمی الدّمشقی الشّافعی که از أجلة أعلام و ائمة فخام نزد سنیّه است و مفاخر و مآثر او نزد این حضرات بر ناظر «عبر» ذهبی «و مرآة الجنان» یافعی و «طبقات شافعیّه» سبکی و «طبقات شافعیّه» أسنوی و «طبقات شافعیّه» أسدی و «حسن المحاضرة» سیوطی

و غیر آن ظاهر و باهرست، در «رساله مدح خلفا» علی ما نقل عنها در ضمن حدیث طویل آورده:

[فلما حملت خديجه رضى الله عنها بفاطمه كانت فاطمه تحدثها من بطنها و تونسها في وحدتها، و كانت تكتم ذلك عن رسول الله صلعم، فدخل النبي صلعم يوما فسمع خديجه رضى الله عنها تحدث فاطمه، فقال لها يا: خديجه! لمن تحدثين؟ قالت أحدث الجنين العذى في بطنى فإنه يحدثنى و يؤنسنى. قال: يا خديجه! أبشرى فإنها أنثى و إنها النسله الطاهره الميمونه، فإن الله تعالى قد جعلها من نسلى و سيجعل من نسلها خلفاء فى أرضه بعد انقضاء وحيه].

*دلیل سابع آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز ائمه اثنا عشر علیهم السلام را خلفای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، و این معنی را بخطاب یهودی هارونی بنحوی افاده نموده که او نیز معترف بامر حق گردید و از بادیة کفر و ضلال خارج شده بمنزل مقصود اسلام و ایمان رسید، چنانچه صدر الدین ابراهیم بن محمد الجوینی الحموی در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه در ضمن حدیث طولانی آورده:

[قال (١) فأخبر عن الثلث الآخر: أخبرني عن محمد صلعم كم بعده من إمام عدل؟ و فى أى جنه يكون؟ و من يساكنه معه فى جنته؟ فقال: يا هارونى! إن لمحمد صلعم من الخلفاء اثنى عشر إماما عدلا لا يضر من خذلهم و لا يستوحشون بخلاف من خالفهم فإنهم أرسب فى الدين من الجبال الرواسى فى الأرض و مسكن محمد صلعم فى جنته (جنه عدن. ظ) مع أولئك الاثنى عشر إماما العدل (الائمة العدول. ظ) قال: صدقت و الله العذى لا إله إلا هو إنى لأجدها فى كتب (كتاب. ظ) أبى هارون كتبه بيده و أملاه موسى. قال: فأخبرني عن الواحده أخبرني عن وصى محمد صلعم كم يعيش من بعده؟ و هل يموت أو يقتل؟ قال: يا هارونى! يعيش بعده ثلاثين سنة ثم يضرب ضربه هنا يعنى قرنه، فتخضب هذه من هذا، فصاح الهارونى و قطع تسيحه (كستيجه. ظ) و هو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أنك و صيّه، ينبغى أن تفوق و لا تفاق، و أن تعظم و لا تستضعف. ثم مضى به على إلى منزله فعلمه معالم الدين].

ص: ٢٤١

دلیل ثامن آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کلام بلاغت نظام خود که به خطاب صحابی جلیل خویش کمیل بن زیاد نخعی ارشاد نموده، ائمه اهل بیت علیهم السلام را بخلفاء الله معبر فرموده، و این کلام إعجاز اعلام آن جناب را کبار علمای اهل سنت در کتب و أسفار خود آورده اند.

حافظ أبو نعیم احمد بن عبد الله الأصفهانی در «حلیه الأولیاء» در ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[حدَّثنا حبيب بن الحسن.نا:موسى بن إسحاق، و نا:سليمان بن أحمد.نا:محمد بن الحسن الخثعمي.نا:إسماعيل بن موسى الفزاري قال:حدَّثنا عاصم بن حميد الخياط(الحناط.ظ)نا:ثابت بن أبي صفية أبو حمزه الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب، عن كميل بن زياد.قال: أخذ علي بن أبي طالب بيدي فأخرجني إلى ناحيه الجبانة، فلتمّيا أصحرتنا جلس ثم تنفس، ثم قال: يا كميل ابن زياد!القلوب أوعيه فخيرها أوعاها، احفظ ما أقول لك!الناس ثلثه:فعالم ربّاني و متعلّم على سبيل نجاه، و همج رعاع أتباع كلّ ناعق، يميلون مع كلّ ريح، لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن و ثيق.العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال.العلم يزكوا على العمل و المال ينقصه النفقه، و محبه العالم دين يدان بها العلم.يكسب العالم الطّاعه في حياته و جميل الأحدوثة بعد موته و صنيعه المال تزول بزواله، مات خزّان الأموال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدّهر أعيانهم مفقوده و أمثالهم في القلوب موجوده.هاه!إنّ هيهنا، و أشار بيده إلى صدره، علما لو أصبت له حملة!بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه يستعمل آله الدّين للدّنيا يستظهر بحجج الله على كتابه و بنعمه على عباده، أو منقاد الأهل الحقّ لا بصيره له في احيائه، يقتدح الشّك في قلبه بأولّ عارض من شبهه و لا- ذا و لا- ذاك، أو منهوما باللّذات سلس القياد للشّهوات، أو مغرى بجمع الأموال و الادّخار و ليسا من رعاه الدّين، أقرب شبها بهما الأنعام السّائمه، كذلك يموت العلم بموت حامله.اللّهم بلى!الن تخلو الأرض من قائم لله بحجّه لكى لا يبطل حجج الله و بيناته، أولئك هم الأقلون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتّى يؤدّوها إلى نظرائهم و يزرعوها

فى قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقه الأمر فاستلنا ما استوعر منه المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدنیا بأبدان أرواحها معلقه بالمنظر الأعلى، أولئك خلفاء الله فى بلاده و دعاته إلى دینه. هاه! هاه! شوقا إلى رؤيتهم فأستغفر الله لى و لك، إذا شئت فقم!].

و علامه أبو المؤید موفق بن أحمد الخوارزمی المعروف بأخطب خوارزم در كتاب «المناقب» در فصل رابع و عشرون كه آن را معنون باین عنوان نموده:

«الفصل الرابع و العشرون فى بیان شیء من جوامع كلمه و بوالغ حکمه» بعد ذکر بعض احادیث به سندى كه منتهى مى شود بسوى أحمد بن الحسين البيهقى گفته: [و بهذا الإسناد

عن أحمد بن الحسين هذا، قال: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، قال: حدثني بكير بن محمد بن سهل بن الحداد الصوفي بمكة. قال البيهقى: و أخبرنا أبو طاهر الحسين ابن على بن الحسن بن محمد بن سلمه الهمداني بها، قال: حدثنا موسى بن إسحاق الأنصاري قال: حدثنا أبو نعيم ضرار بن سرد، قال: حدثنا عاصم بن حميد الحنطاط، عن أبي حمزه الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب الفزاري، عن كميل بن زياد النخعي، قال: أخذ بيدي على عليه السلام فأخرجني إلى ناحية الجبانه، فلما أصرح جلس ثم تنفس، ثم قال: يا كميل بن زياد! احفظ ما أقول لك: القلوب أوعيه خيرها أوعاها، الناس ثلثه: فعالم رباني، و متعلم على سبيل نجاه، و همج رعاع أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العالم و لم يلجئوا إلى ركن و ثيق، العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال، و العلم يزكوا على العمل و المال ينقصه النفقه، محبه العلم دين يبدان يكتسب به الطاعة فى حياته. و فى روايه عبد الله: صحبه العالم دين يبدان بها باكتساب الطاعة فى حياته و جميل الأحداثه بعد موته، و العلم حاكم و المال محكوم عليه، و ضيعه المال تزول بزواله. و فى روايه أبى عبد الله: يفتى المال بزوال صاحبه، مات خزّان الأموال و هم أحياء، و العلماء باقون ما بقى الدهر أعيانهم مفقوده و أمثالهم فى القلوب موجوده. ها! إن هيهنا، و أوما بيده إلى صدره، علما لو أصبت له حملة، بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه يستعمل آله الدين للدنيا و

يستظهر بنعم الله على عباده و بحججه على كتابه، أو منقاد لأهل الحق لا بصيره له في احيائه، ينقذح الشك في قلبه بأول شبهه لا ذا و ذاك، أو منهوما باللذه .و

في روايه أبي عبد الله: بالدنيا سلس القياد للشهوات، أو مغترًا بجمع الأموال و الادخار، ليسا من رعاه الدين أقرب شباها، بهما الأنعام السائمه، كذلك يموت العلم بموت حامله.

اللهم بلى الا تخلوا الأرض من قائم بحججه كيلا يبطل حجج الله و بيناته، أولئك الأقلون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتى يؤدوها إلى نظرائهم و يزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقه الأمر فاستلنا ما استوعر منه المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقه بالمحل الأعلى أولئك خلفاء الله في عباده و الدعاه إلى دينه، هاه! هاه! شوقا إليهم، و استغفر الله لي و لك إذا شئت فقم!].

و علامه شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزغلي البغدادي الحنفي المعروف بسبط ابن الجوزي در «تذكره خواص الأمه» كفته:

]

ذكر وصيته لكميل بن زياد. أنا:

عبد الوهاب بن علي الصوفي. أنا: علي بن محمد بن عمرو. أنا: رزق الله. أنا: عبد الوهاب.

أنا: أحمد بن علي بن الباذام. أنا حبيب بن الحسين الفزار أنا: موسى بن إسحاق الأنصاري. حدثنا ضرار بن سرد. ثنا: عصام بن حميد. ثنا: أبو حمزه الثمالي، عن عبد الرحمن بن محمّد، عن كميل بن زياد، قال: أخذ بيدي أمير المؤمنين علي (عليه السلام) فأخرجني إلى ناحيه الجبانه: فلما أصحرتنا جلس فتنفّس الصّعداء، ثم قال: يا كميل ابن زياد! إنّ هذه القلوب أوعيه فخيرها أوعاها احفظ ما أقول لك: الناس ثلثه: عالم ربّاني، و متعلّم على سبيل نجاه، و همج رعا ع أتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن وثيق، يا كميل! العلم خير من المال العلم يحرسك و أنت تحرس المال. العلم يزكوا على النّفقه و المال يزول، محبّه العالم دين يدان به يكسبه الطّاعه في حياته و جميل الأحدوثه بعد مماته، المال تنقصه النّفقه و العلم يزكوا على الإنفاق، العلم حاكم و المال محكوم عليه، يا كميل! مات خزّان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدّهر، أعيانهم مفقوده و أمثالهم في القلوب موجوده

ص: ٢٤٤

ثم قال: آه إن ههنا لعلومًا جمّة لو أصبت لها حملها، وأشار بيده إلى صدره، ثم قال اللهم بلى! لقد أصبت أمينًا غير مأمون عليه يستعمل آله الدّين بالدّنيا يستظهر بنعم الله على عباده و بحججه على كتابه، أو منقادًا لأهل الحقّ ينقدح الشكّ في قلبه بأوّل عارض من شبهه، لا ذا ولا ذاك! أو منهوما باللذات سلس القياد للشّهوات، أو مغرّى بجمع الأموال والادّخار، ليسا من الدّين في شيء، أقرب شيها بالبهايم السّائمة، كذلك يموت العلم بموت العلماء حامليه. اللهم بلى! لن تخلو الأرض من قائم لله بحجّته لكيلا تبطل حجج الله على عباده، أولئك هم الأقلّون عددا الأعلون عند الله قدرًا، بهم يحفظ الله دينه حتّى يؤدّونه إلى نظرائهم و يزرعون في قلوبهم. و في روايه: في قلوب أشباههم، بهم يحفظ الله حججه، هجم بهم العلم على الحقيقة فاستلنا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقه بالمحلّ الأعلى، أولئك خلفاء الله في أرضه و دعائه إلى دينه، آه! ثمّ آه! وا شوقاه إلى رؤيتهم! و أستغفر الله لي و لك، إذا شئت فقم!].

و شمس الدين ذهبى در «تذكرة الحفاظ» بترجمه جناب أمير المؤمنين عليه السّلام گفته:

[قرأت على أبي الفضل بن عساكر، عن عبد المعز بن محمّد. أنا: تميم بن أبي سعيد المقرئ. أنا: أبو سعيد محمّد بن عبد الرّحمن سنه تسع و أربعين و أربعمائه.

أنا: محمّد بن محمّد الحافظ. أنا: أبو جعفر محمّد بن الحسين الخثعمي بالكوفة. أنا: إسماعيل ابن موسى الفزاري. أنا: عاصم بن الحميد الحنّاط، أو رجل عنه. قال: ثنا: ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب، عن كميل بن زياد النخعي قال: أخذ علي رضي الله عنه بيدي فأخرجني إلى ناحيه الجبّانه، فلما أصرحنا جلس ثمّ تنفّس فقال: يا كميل! القلوب أوعيه فخيرها أوعاها، احفظ ما أقول لك: النّاس ثلاثة، فعالم ربّاني، و عالم متعلّم على سبيل نجاهه، و همج رعا ع أتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ربح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن وثيق، العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال، العلم يزكو على العمل المال ينقصه النّفقه، و صحبه العالم دين يدان بها باكتساب الطّاعة في حياته و جميل الأحدثه

بعد موته و صنيعه المال تزول بزوال صاحبه. مات خزّان الأموال و هم أحياء، و العلماء باقون ما بقى الدّهر، أعيانهم مفقوده و أمثالهم فى القلوب موجوده. ها! إنّ هيهنا، و أشار بيده رضى الله عنه إلى صدره، علما لو أصبت له حملة، بلى! أصبت لقنا غير مأمون عليه، يستعمل آله الدّين للدّنيا يستظهر بحجج الله على كتابه و بنعمه على عباده، أو منقادا لأهل الحق لا بصيره له فى حياته، يقتدح الشّكّ فى قلبه بأوّل عارض من شبهه، اللّهم لا- ذا و لا ذاك! او منهوما باللّمذه سلس القياد للشّهوات، أو مغرى بجمع الأموال و الادّخار ليسا من رعاه الدّين، أقرب شيها بهما الأنعام السّائمه، كذلك يموت العلم بموت حامله.

ثم قال: اللّهم بلى! لن تخلو الأرض من قائم لله بحجّته لئلا- تبطل حجج الله و بيناته، أولئك الأقلّون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتّى يؤدّوها إلى نظرائهم و يزرعوها فى قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقه الأمر، تلك أبدان أرواحها معلقه بالمحلّ الأعلى، أولئك، خلفاء الله فى بلاده و الدّعاء إلى دينه. ها! ها! شوقا إلى رؤيتهم، و أستغفر الله لى و لك، إذا شئت فقم!].

و ملا على متقى در «كنز العمّال» كفته:]

عن كميل بن زياد، قال: أخذ بيدي علىّ بن أبى طالب فأخرجنى إلى ناحيه الجبّانه، فلما أصحّر تنفس، ثم قال: يا كميل! إنّ هذه القلوب أوعيه فخيرها أوعاها، احفظ عنّى ما أقول لك: النّاس ثلاثه:

عالم ربّانى، و متعلّم على سبيل نجاهه، و همج رعاى أتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن و ثيق. يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال و العلم يزكو على الإنفاق و المال تنقصه النّفقه. يا كميل! محبّه العلم دين يبدان به، يكسب العالم الطاعه لربه فى حياته و جميل الأحدثه بعد وفاته، و نفقه المال تزول بزواله و العلم حاكم و المال محكوم عليه. يا كميل! مات خزّان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدّهر، أعيانهم مفقوده و أمثالهم فى القلوب موجوده، إنّ هيهنا لعلماء، و أشار إلى صدره، لو أصبت له حملة! ثم قال: اللّهم بلى! أصبت لقنا غير مأمون يستعمل آله الدّين فى الدّنيا و يستظهر بحجج الله على أوليائه و بنعمه على كتابه، أو منقادا لحمله الحقّ لا بصيره له فى إحيائه،

ينقدح الزبغ في قلبه بأول عارض من شبهه، اللهم لا ذا ولا ذاك! أو منهوما باللذات سلس القياد للشهوات، أو مغرما بالجمع و الأذخار و ليسا من رعاه الدين أقرب شبهات بالأنعام السائمة، كذلك يموت العلم بموت حملته. ثم قال: اللهم بلى! لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجته إيمًا ظاهر مشهور، و إيمًا خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بيناته و كم و أين أولئك؟، أولئك هم الأقلون عددا الأعظمون قدرا، بهم يحفظ الله حججه حتى يودعوها نظرائهم و يزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقته الأمر فباشروا أرواح اليقين، و استسهلوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلى: يا كميل! أولئك خلفاء الله في أرضه و الدعاه إلى دينه، هاه! شوقا إلى رؤيتهم، أستغفر الله لي و لك.

ابن الانباري في المصاحف، و المرحبي في العالم، و نصر في الحجج. حل. كر.]

*دليل تاسع آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که از ابو سعید خدری مرویست ائمه اهل بیت علیهم السلام را بائمه راشدین تعبیر فرموده، و این معنی هم کاشف از آنست که مراد از خلفای راشدین در حدیث مبحث عنه ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشند، لا غیر. حالا الفاظ و کلمات حدیث ابو سعید خدری باید شنید و ظهور امر حق بچشم حقیقت بین باید دید.

أبو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی در «مسند الفردوس» علی ما نقل عنه آورده:

[عن أبی سعید الخدری، قال: صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوة الأولى، ثم أقبل بوجهه الکریم علینا فقال: یا معاشر أصحابی! إن مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح و باب حطه فی بنی اسرائیل، فتمسکوا بأهلیتی بعدی الأئمه الراشدین من ذریّتی، فإنکم لن تضلّوا أبدا. فقیل: یا رسول الله! کم الأئمه بعدک؟ قال: اثنا عشر من أهل بیتی، أو قال: من عترتی].

*دلیل عاشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه خاصیه خود که برای اظهار فضل اهل بیت علیهم السلام ارشاد فرموده، ائمه اهل بیت علیهم السلام را بائمه مهدیه معبر نموده، پس اگر آن جناب بالفرض حدیث

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء

الراشدین المهدیین» ارشاد کرده است، بلا ریب مراد آن جناب از خلفای راشدین مهدیین همین نفوس مقدسه خواهد بود که ایشان را در خطبه بلیغه بآئمه مهدیه تعبیر فرموده. اینک آن خطبه موجه که در بلاغت و فصاحت مثل آیت و معجزه است و هر جمله اش بر حقیقت مذهب اهل حق دلیل قاطع و برهان ساطع می باشد، از کتب اکابر اهل سنت نقل می نمایم، و در تنویر بصر و بصیرت ناظر خبیر می افزایم.

أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» علی ما نقل عنه بسند خود از جابر بن عبد الله أنصاری روایت نموده:

[قال: خرج علينا رسول الله صلعم يوماً و معه علي و الحسن و الحسين عليهم السلام، فخطبنا فقال: أيها الناس! إن هؤلاء أهل بيت نبيكم قد شرفهم الله بكرامته و استحفظهم سرّه و استودعهم علمه، عماد الدين شهداء على أمته، برأهم قبل خلقه إذ هم أظله تحت عرشه، نجباء في علمه و ارتضاهم و اصطفاهم فجعلهم علماء و فقهاء لعباده و دلّهم على صراطه، فهم الأئمة المهديّة و القاده الداعيه و الأئمة الوسطى و الرّحم الموصوله، هم الكهف الحصين للمؤمنين و نور أبصار المهتدين و عصمه لمن لجأ إليهم و نجاه لمن احترز بهم، يغتبط من والاهم، و يهلك من عادهم، و يفوز من تمسك بهم الرّاغب عنهم مارق من الدين، و المقصّر عنهم زاهق، و الأذق (اللازم. ظ) بهم لاحق، فهم الباب المبتلى بهم، من آتاهم نجى و من أباهم هوى، هم حطّه لمن دخله و حجّه الله على من جهله، إلى الله يدعون و بأمر الله يعملون، و آياته يرشدون، فيهم نزلت الرّساله و عليهم هبطت ملائكه الرّحمه و إليهم بعث الرّوح الامين تفصّلا من الله و رحمه، و آتاهم ما لم يؤت أحدا من العالمين، فعندهم بحمد الله ما يلتمس و يحتاج من العلم و الهدى في الدين، و هم النّور من الضلاله عند دخول الظلم، و هم الفروع الطّيبه من الشجره المباركه، و هم معدن العلم و أهل بيت الرّحمه و موضع الرّساله و مختلف الملائكه الذين أذهب الله عنهم الرّجس أهل البيت و طهّهم تطهيرا].

و أبو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم النّظري در کتاب «الخصائص العلويه» بسند خود آورده:

عن أبي جعفر، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله الانصاري، قال:

خرج علينا رسول الله يوماً و معه علي و الحسن و الحسين، فخطب ثم قال: ايها الناس! إن هؤلاء أهل بيت نبيكم قد شرفهم الله بكرامته و استحفظهم سره و استودعهم علمه، عماد الدين، شهداء على أمتهم، برأهم قبل خلقه، إذ هم أظله تحت عرشه، نجباء في علمه، اختارهم فارتضاهم و اصطفاهم فجعلهم علماء فقهاء لعباده، فهم الائمه المهديه و القاده الباعثه (الداعيه.ظ) و الأئمه الوسطى و الرحمه الموصوله، هم الكهف الحصين للمؤمنين و نور أبصار المهتدين و عصمه لمن لجأ إليهم و نجاه لمن احترز بهم يغتبط من الاله و يهلك من عاداهم و يفوز من تمسك بهم، الزاغب عنهم مارق، و المقصير عنهم زاهق، و للأنزم بهم لاحق، فهم الباب المبثلى به، من آتاهم نجا، و من أباهم هوى هم حطه لمن دخله، و حجه الله على من جهله، إلى الله يدعون و بأمر الله يعملون و بآياته يرشدون، فيهم نزلت الرساله و عليهم هبطت ملائكه الرحمه و إليهم بعث الروح الامين تفضلاً من الله و رحمته، و آتاهم ما لم يؤت أحدا من العالمين و عندهم بحمد الله ما يلتمس و يحتاج من العلم و الهدى فى الدين و هم النور فى الضلاله عند دخول الظلمه، و هم الفروع الطيبه من الشجره المباركه، و هم معدن العلم و أهل بيت الرحمه و موضع الرساله و مختلف الملائكه، هم الذين أذهب الله عنه الرجس و طهرهم تطهيراً].

دليل حادى عشر آنكه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم الاطياب در خطبه بليغه خود كه آن را بعد نزول آيه «إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ» بغرض هدايت أصحاب ارشاد فرموده و در ضمن آن جا بجا بر طمامت أئمه اهل بيت عليهم السلام تنصيصات صريحه و تصريحات نصيحه نموده در حق ایشان مى فرمايد:

[هؤلاء الهداه المهتدون و الائمه الراشدون] و نیز مى فرمايد:

[هم الائمه الهاديه] و نیز مى فرمايد:

[فهم كلمه التقوى و وسيله الهدى]، پس اگر بالفرض حديث پيش کرده مخاطب را صحيح هم تسليم كنيم بمفاد «الحديث يفسر بعضه بعضاً» مقصود آن حضرت در حديث مذکور از خلفای راشدين مهديين همين حضرات قدسى صفات خواهند بود، و لو رغم بذلك أنف الجاحد العنود! اينك آن خطبه بليغه را كه از هر لفظ آن آيات علو حق پيدا و آشكار و

از هر کلمه اش بیّنات سموّ صدق کالشمس فی رابعه التّهارست باید شنید و بهره وافى از عرفان مراتب عالیّه آمناء رحمان علیهم السلام ما کز الجدیدان باید گزید.

شهاب أحمد سبط قطب الدّین ایجی در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» گفته: [و لصدر هذه القصه خطبه بلیغه باحثه علی خطبه موالا-تهم فات عنی إسنادها، و هی هذه الخطبه الّتی خطبها رسول الله صلّى الله علیه و آله و بارک و سلّم حین «إنّما ولّیکم الله و رسوله و الذّین آمنوا»

فقال: الحمد لله علی آلائه فی نفسی و بلائه فی عترتی و أهل بیتی، أستعینه علی نکبات الدّنيا و موبقات الآخره، و أشهد أن لا إله إلاّ الله الواحد الاحد الفرد الصّمد، لم يتخذ صاحبه و لا ولدا و لا شریکا و لا عمدا، و إنّی عبد من عبیده أرسلنی برسالته إلى جمیع خلقه لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه، و اصطفانی علی العالمین من الاولین و الآخرین، و أعطانی مفاتیح خزائنه، و کدّ علیّ بعزائمه و استودعنی سرّه، و أمدّنی فأبصرت له، فأنا الفاتح و أنا الخاتم، و لا قوه إلاّ بالله. اتّقوا الله أيها النّاس حقّ تقاته! و لا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون، و اعلموا أنّ الله بكلّ شیء محیط، و أنّه سیكون من بعدی أقوام یکذبون علیّ فیقبل منهم، و معاذ الله أن أقول علی الله إلاّ- الحقّ أو أنطق بأمره إلا- الصّديق، و ما آمرکم إلاّ ما أمرنی به و لا أدعوکم إلاّ إلى الله، و سیّعلم الذّین ظلّموا أیّ منقلب ینقلبون .

فقام إليه عباده بن الصّامت فقال: و متى ذاک یا رسول الله؟ و من هؤلاء؟ عزّفناهم لنذرهم. قال: أقوام قد استعدّوا لنا من یومهم و سیظهرون لکم إذا بلغت النّفس منی هیهنا، و أوما صلّى الله علیه و بارک و سلّم إلى خلقه، فقال عباده: إذا کان ذلک فالی. من یا رسول الله؟ فقال صلّى الله علیه و بارک و سلّم: علیکم بالسیّمع و الطّاعه للسیّابقین من عترتی و الآخذین من نبوتی فانّهم یصدّونکم عن الغیّ و یدعونکم إلى الخیر، و هم أهل الحقّ و معادن الصّدق، یحیون فیکم الكتاب و السنّه و یجنّبونکم الالحاد و البدعه و یقمعون بالحقّ أهل الباطل، لا- یمیلون مع الجاهل. أيها النّاس! إنّ الله خلقنی و خلق أهل بیتی من طینه لم یخلق منها غیرها، کنا أول من ابتدأ من

خلقه، فلما خلقنا نور بنورنا كل ظلمه و أحيا (١) بنا كل طينه، ثم قال صلى الله عليه و سلم: هؤلاء خيار أمتي و حملة علمي و خزانة سرّي و ساده أهل الارض الدّاعون إلى الحقّ المخبرون بالصدق غير شاكّين و لا مرتابين و لا ناكسين و لا ناكثين، هؤلاء الهداه المهتدون و الائمه الرّاشدون، المهتدى من جائني بطاعتهم و ولايتهم، و الضّالّ من عدل منهم و جائني بعداوتهم. حبّهم إيمان و بغضهم نفاق، هم الأئمه الهاديه و عرى الاحكام الوائقه، بهم يتمّ الاعمال الصّالحه، و هم وصيّ الله في الأوّلين و الآخريين و الارحام التي أقسمكم الله بها، إذ يقول: و اتقوا الله العذّي تساءلون به و الارحام إنّ الله كان عليكم رقيبا. ثمّ ندبكم إلى حبّهم فقال: قُلْ لاَ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى . هم اللّذين أذهب الله عنهم الرّجس و طهرهم من النّجس، الصّادقون إذا نطقوا، العالمون إذا سلّوا، الحافظون لما استودعوا، جمعت فيهما الخلال العشر لم تجمع إلا في عترتي و أهل بيتي: الحلم، و العلم، و النّبوه، و النّبل، و اللّهيّ ماحه، و الشّجاعه، و الصّدق، و الطّهاره، و العفاف، و الحكم، فهم كلمه التقوى و وسيله الهدى و الحجّه العظمى و العروه الوثقى. هم أولياؤكم عن قول ربّكم و عن قول ربّي، ما أمرتكم إلا بما أمرني به ربّي. ألا! من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. أوحى إلى ربّي فيه ثلاثا:

أنه سيّد المسلمين، و إمام الخيره المتّقين، و قائد الغرّ المحجّلين، و قد بلغت عن ربّي ما أمرت، و استودعهم الله فيكم، و أستغفر الله لي و لكم].

و دلالت كلمات بديعه و جمالات منيعه اين خطبه بليغه بر امامت جناب أمير المؤمنين عليه السّلام و ديگر ائمه كرام سلام الله عليهم ما كثر اللّيالي و الايام در مجلّد حديث غدیر بتفصيل تمام ميّين و مبرهن شده، من شاء فليرجع إليه.

*دليل ثانی عشر آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در ذیل حديث ثقلين، كما يظهر من بعض طرقه المبسوطه، قسط وافى و شطر كافی از فضائل ائمه اهل بيت عليهم السّلام بيان نموده، و در ضمن كلام بلاغت انضمام خود در شان والا شان ایشان ارشاد فرموده:

[ألا! وإنّهم أهل الولاية الدّالّون على طرق الهدايه]، و نیز در حق

[ألا! وإن العتره الهاديه الطيبين دعاه الدين و أئمه المتقين]، و این معنی چنانچه بر ناظر بصیر واضح و مستتیرست دلیل روشنست بر اینکه در صورت صحّت حدیث معهود، مطلوب و مقصود صاحب مقام محمود علیه و آله آلاف الصّیلوه و السّلام من الرّب الودود از خلفای راشدین مهدیین همین ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین خواهند بود.

اینک سیاق مبسوط حدیث ثقلین که مشتمل بر نصوص عدیده خلافت و امامت این حضرات است و از شواهد جلیّه علو حق و سموّ صدق می باشد باید شنید.

محمد بن مسلم بن أبی الفوارس الرّازی در صدر کتاب «الاربعین فی مناقب أمير المؤمنين» گفته: [فخرجوا من الله أن يحشرنا في زمرة نبيه و عترته عليهم السّلام و يرزقنا رؤيتهم و شفاعتهم بفضله و سعه رحمته، صلوات الله عليهم الّذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.]

قال النّبي صلعم: إني تارك فيكم كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فهما خليفتي بعدى، أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السّماء إلى الارض، فإن استمسكتم بهما لن تضلّوا، فإنهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض يوم القيامة، فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتذهبوا، فإنّ مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، و مثلهم فيكم كمثل باب حطّه في بنى إسرائيل، من دخله غفر الله له. ألا! وإنّ أهل بيتي أمان لأمتي، فإذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون. ألا! وإنّ الله عصمهم من الضّلاله، و طهرهم من الفواحش، و اصطفاهم على العالمين. ألا! وإنّ الله أوجب محبتهم و أمر بمودّتهم. ألا! إنهم الشّهداء على العباد في الدّنيا و يوم المعاد. ألا! إنهم أهل الولاية الدّالّون على طرق الهدايه.

ألا! وإنّ الله فرض لهم الطّاعه على الفرق و الجماعه، فمن تمسّك بهم سلك، و من حاد عنهم هلك. ألا! وإنّ العتره الهاديه الطّيبين دعاه الدّين و أئمه المتقين و ساده المسلمين و قاده المؤمنين و أمناء ربّ العالمين على البريه أجمعين الّذين فرّقوا بين الشّك و اليقين و جاؤا بالحقّ المبين].

*دلیل ثالث عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ائمه اهل بیت علیهم السلام

را بأئمه هداة تعبیر نموده، و حکم ایتمام بایشان داده، كما رأیته فی حدیث علیّ علیه السّلام المنقول فی الدّلیل الثّانی. و ازینجا بر ناظر بصیر واضح و مستنیر می شود که در حدیث مبحوث عنه بر فرض صحّتش مراد از خلفای راشدین مهتدیین همین نفوس قدسیّه می تواند شد نه کسی دیگر، و هذا ظاهر لا ستره علیه، و لا یحید عنه إلاّ من استهواه الغرور فانضوی إلیه.

و از جمله مؤیدات این حدیث شریف آنست که جناب امام محمد باقر علیه السّلام که جلالت شأن آن جناب متفق علیه اهل اسلامست، در کلام بلاغت انضمام خود که هر جمله آن برای هدایت ناظر بصیر کار بدر منیر می نماید می فرماید:

[نحن الأئمة الهداه و الدّعاء إلی الله، و نحن مصابیح الدّجی و منار الهدی] چنانچه سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّه» در باب ثالث گفته:

أخرج الحموی فی «فرائد السّیّمین» بسنده عن أبی بصیر عن خیثمه الجعفی، قال: سمعت أبا جعفر محمّد الباقر رضی الله عنه یقول: نحن جنب الله و صفوته و خیرته، و نحن مستودع موارث الأنبیاء و نحن أمناء الله عزّ و جلّ، و نحن حجّه (حجج. ظ.) الله و أركان الإیمان و دعائم الإسلام، و نحن من رحمہ الله علی خلقه، و بنا یفتح و بنا یختم، و نحن الأئمة الهداه و الدّعاء إلی الله، و نحن مصابیح الدّجی و منار الهدی، و نحن العلم المرفوع للحق، من تمسّک بنا لحق، و من تأخّر عنها غرق، و نحن قادة الغرّ المحجّّلین، و نحن الطّریق الواضح و الصّراط المستقیم إلی الله، و نحن من نعمه الله عزّ و جلّ علی خلقه، و نحن معدن النّبوه و موضع الرّساله و مختلف الملائکه، و نحن المنهاج و السّیراج لمن استضاء بنا، و نحن السّبیل لمن اقتدی بنا، و نحن الأئمة الهداه إلی الجنّه و عری الإسلام، و نحن الجسور و القناطر، من مضی علیها لحق، و من تخلف عنها محق، و نحن السّنام الأعظم، و بنا ینزل الله عزّ و جلّ الرّحمه علی عباده، و بنا یسقون الغیث، و بنا یصرف عنکم العذاب، فمن عرفنا و نصرنا و عرف حقنا و یاخذ (أخذ. ظ.) بأمرنا فهو منا و إلینا].

*دلیل رابع عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم أئمة اهل بیت علیهم السّلام را

بأئمه الهدى نیز وصف نموده، كما دريته في الدليل الرابع من حديث جابر المنقول عن «روضة الأحاب» پس در

حديث «عليكم بسنتي و سنته الخلفاء الراشدين المهديين» نیز بر فرض صحّت آن همين حضرات، مقصود و مراد حضرت خير العباد صلوات الله و سلامه عليه إلى يوم التناد خواهند بود.

و مخفی نماند که شيخ سليمان بلخي نیز در «ينابيع الموده» حديث جابر را باختلاف بعض ألفاظ و جملات نقل کرده و در آخر آن زیادت حسنه آورده که برای إثبات بودن أئمة هداة از اهل بيت عليهم السلام کافی و وافست، حيث

قال: [قال جابر الجعفي: إن جابر بن عبد الله الأنصاري دخل على علي بن الحسين سلام الله عليهم (عليهما ظ) إذ خرج محمد بن علي (١) من عند نسائه، فقال له جابر: يا مولاي! إن جدك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لي: إذا لقيته فاقراه، منّي السلام! و قد أخبرني أنكم الأئمة الهداه من أهل بيته من بعده، أحكم الناس صغارا و أعلمهم كبارا، و قال: لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم. قال الباقر: و لقد أوتيت الحكم صبيا ذلك بفضل الله و رحمته علينا أهل البيت].

*دليل خامس عشر آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در حديث جناب أمير المؤمنين عليه السلام نیز أئمه اهل بيت عليهم السلام را بأئمه الهدى تعبیر فرموده و در حق ایشان

«فهؤلاء مصابيح الدجى و أئمة الهدى و أعلام التقى» ارشاد نموده، پس اگر حديث مبحوث عنه را محكوم بصحّت هم دانيم، البته مراد حضرت خير العباد از خلفای راشدين مهديين، همين ذوات مقدسه خواهد بود.

حالا ألفاظ مباركة حديث مشار إليه که منور قلوب و مفرج كرب است باید شنيد.

محمد بن مسلم بن أبى الفوارس الرازى در كتاب «الأربعين فى مناقب أمير المؤمنين» آورده: [

عن أبى حفص أحمد بن نافع البصرى، قال: حدثنى أبى و كان خادما للامام أبى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام، قال: حدثنى الرضا، قال:

ص: ٢٥٤

حدّثني أبي العبد الصّالح موسى بن جعفر، قال: حدّثني أبي جعفر الصّادق، قال:

حدّثني أبي باقر عليم الأنبياء محمّد بن علي، قال: حدّثني أبي سيّد العابدين علي بن الحسين، قال: حدّثني أبي سيد الشهداء الحسين بن علي، قال: حدّثني أبي سيّد الأوصياء علي بن أبي طالب صلوات الله عليه، أنّه قال: قال أخي رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلم: من أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ وهو مقبل عليه غير معرض فليتوكل. ومن سرّه أن يلقى الله عزّ وجلّ وهو راض عنه فليتولّ ابنك الحسن. ومن أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ ولا خوف عليه فليتولّ ابنك الحسين. ومن أحبّ أن يلقى الله و قد تمحص عنه ذنوبه فليتولّ علي بن الحسين فإنّه كما قال الله: سِماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ .

و من أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ وهو قرير العين فليتولّ محمّد بن علي. و من أحبّ أن يلقى الله فيعطيه كتابه بيمينه فليتولّ جعفر بن محمّد الصّادق. و من أحبّ أن يلقى الله طاهرا مطهرا فليتولّ موسى بن جعفر الكاظم. و من أحبّ أن يلقى الله وهو ضاحك فليتولّ علي بن موسى الرضا. و من أحبّ أن يلقى الله و قد رفعت درجاته و بدلت سيئاته حسنات فليتولّ ابنه محمّدا. و من أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ فيحاسبه حسابا يسيرا و يدخله جنّه عرضها السموات و الأرض أعدت للمتقين فليتولّ ابنه عليا.

و من أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ و هو من الفائزين فليتولّ ابنه الحسن العسكري و من أحبّ أن يلقى الله عزّ وجلّ و قد كمل إيمانه و حسن إسلامه فليتولّ ابنه المنتظر محمّدا صاحب الزّمان المهدي، فهو لاء مصايح الدّجى و أئمّه الهدى و أعلام التقى فمن أحبّهم و تولّاهم كنت ضامنا له على الله الجنّه].

*دليل سادس عشر آنکه جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم در حديث جناب امام حسين عليه السلام نیز أئمّه اهل بيت را معبّر بأئمّه هدى فرموده و ارشاد نموده که ایشان مردم را هرگز از باب هدايت بسوى باب ضلالت خارج نخواهند فرمود. پس اين ارشاد هدايت بنياد نیز کاشفست از آنکه اگر آن جناب

حديث «عليكم بسنتى و سنّه الخلفاء الرّاشدين المهديين» فرموده است، يقينا مراد آن جناب از خلفای راشدين مهديين همين أئمّه هدى هستند.

أبو المؤيد موفق بن أحمد المكي المعروف بأخطب خوارزم در كتاب «المناقب» گفته:]

و أخبرنا الإمام الأجل أخى شمس الأئمة ابو الفرج محمد بن أحمد المكي، قال: أخبرنا الإمام الزاهد أبو محمد اسماعيل بن علي بن إسماعيل، قال:

حدّثنا الإمام السيّد الأجل المرشد بالله أبو الحسن يحيى بن موفق بالله، قال:

أخبرنا أبو طاهر محمّد بن علي بن محمّد بن يوسف الواعظ ابن العلاف، قال: أخبرنا أبو - جعفر محمّد بن أحمد بن محمّد بن حمّاد المعروف بابن سيم، قال: أخبرنا أبو محمّد القاسم بن جعفر بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: حدّثني جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علي الباقر، عن أبيه علي بن الحسين بن علي، عن أبيه الحسين الشهيد، قال:

سمعت جدّي رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم يقول: من أحبّ أن يحيى حياتي ويموت مماتى و يدخل الجنّة الّتى وعدنى ربّى فليتولّ علي بن أبي طالب و ذريّته الطّاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدّجى من بعده فإنّهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الضّلاله].

و سليمان بن ابراهيم البلخى در «ينابيع المودّه» در باب ثالث و أربعون آورده:]

أخرج موفق الخوارزمى عن أبى محمّد القاسم بن جعفر بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: حدّثني جعفر الصّادق عن أبيه عن جدّه عن الحسين رضى الله عنهم، قال سمعت جدّي رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: من أحبّ أن يحيى حياتي ويموت مماتى و يدخل الجنّة الّتى وعدنى ربّى فليتولّ عليّ و ذريّته الطّاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدّجى من بعده فإنّهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الضّلاله].

و نیز بلخى در «ينابيع المودّه» گفته:]

أخرج موفق بن احمد عن الباقر عن أبيه عن جدّه الحسين رضى الله عنهم، قال: سمعت جدّي صلّى الله عليه و سلّم يقول: من أحبّ أن يحيى حياتي و يموت مماتى و يدخل الجنّة عدن الّتى وعدنى ربّى و غرس فيها قضيبا بيده و نفخ فيها من روحه، فليوال عليّ و ذريّته الطّاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدّجى من بعده، فإنّهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الرّدى].

و از جمله مؤیدات احادیث نبویه که در آن آن جناب ائمه اهل بیت علیهم السلام را بآئمه هدی معبر فرموده، خطبه بلیغه امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق علیه السلام است که در ضمن آن واقع شده:

[إِنَّ اللَّهَ أَوْضَحَ بِأَثَمِهِ الْهَدَىٰ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دِينَهُ]. و از آنجا که این خطبه بلیغه موضح سبیل حق و منور منار صدق می باشد بنقل آن اتمام مرام و افحام خصام می نمایم.

پس باید دانست که سلیمان بن ابراهیم بلخی در باب ثالث «ینایع المودّه» گفته:

و فی المناقب: «خطب الامام جعفر الصادق رضی الله عنه، فقال: إِنَّ اللَّهَ أَوْضَحَ بِأَثَمِهِ الْهَدَىٰ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دِينَهُ وَ أَلْبَجَ بِهِمْ بَاطِنَ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنَ الْأُمَّةِ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ حِلَاوَهُ إِيْمَانَهُ وَ عِلْمَ فَضْلِ طَلَاوِهِ إِسْلَامَهُ لِأَنَّ اللَّهَ نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لَخَلْقِهِ وَ حِجَّهُ عَلَى أَهْلِ أَرْضِهِ، أَلْبَسَهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَ غَشَّاهُ نَوْرَ الْجَبَّارِ، يَمُدُّهُ بِسَبَبِ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادَّهُ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهِّهِ أَسْبَابِهِ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْإِمَامِ، فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مَلْتَبَسَاتِ الْوَحْيِ وَ مَعْمِيَّاتِ السَّيْنِ وَ مُشْتَبِهَاتِ الْفِتَنِ، فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ يَخْتَارُهُمْ لَخَلْقِهِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مِنْ عَقْبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ، وَ كُلِّ مَا مَضَىٰ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ اللَّهُ لَخَلْقِهِ مِنْ عَقْبِهِ إِمَامًا عِلْمًا بَيْنَنَا وَ مَنَارًا نِيرًا أُمَّةً مِنَ اللَّهِ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، وَ خَيْرُهُ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صَفْوَهُ مِنْ عَتَرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اصْطَنَعَهُمُ اللَّهُ فِي عَالَمِ الدَّرِّ قَبْلَ خَلْقِ جَسْمِهِمْ عَنِ يَمِينِ عَرْشِهِ فَحَبُّوا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةَ الْإِنَامِ وَ دَعَائِمَ الْإِسْلَامِ».

*دلیل سابع عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حدیث ابن عباس حضرات اهل بیت علیهم السلام را برای اُمت موجب امن و امان از اختلاف قرار داده و ارشاد فرموده که هر قبیله از عرب که مخالفت ایشان نمایند مختلف خواهند شد و گروه ابلیس خواهند گردید.

و ازینجا بنهایت ظهور متّضح می گردد که در

حدیث «علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الراشدين المهديين» بر فرض صحّتش مراد از خلفاء، ائمه اهل بیت

عليهم السّلام هستند، زیرا که در صدر حدیث مذکور واقع شده است که این حدیث را جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله برای نجات از گرداب اختلاف ارشاد فرموده است پس لابدّ مراد آن جناب از خلفا همان ذوات قدسیّه ائمه اهل بیت علیهم السّلام خواهند بود که بنصّ نبوی موجب امن و امان از اختلاف هستند و مخالفت ایشان موجب اختلاف و صیورت از حزب إبلیس است.

حالا حدیث ابن عباس که رافع التباس و مانع از انتکاس است باید شنید.

شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشّرف» در باب الأمان ببقائهم و النّجاه فم اقتفائهم گفته:]

و عن قتاده، عن عطا عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: النجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس. أخرجه الحاكم و قال: صحیح الاسناد، و لم یخرجاه.]

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر خامس گفته:]

و عن قتاده عن عطا عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: النجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس. أخرجه الحاكم و قال: صحیح الاسناد و لم یخرجاه.]

و جلال الدین سیوطی در کتاب «الخصائص الكبرى» گفته:]

و أخرج الحاكم عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: النجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله اختلفوا فصاروا حزب إبلیس. و أخرجه أبو یعلی و ابن أبی شیبه من حدیث سلمه بن الأكوع.]

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذیل آیه سابعه مناقب اهل بیت علیهم السّلام گفته:

]

و فی روایه صحّحها الحاكم علی شرط الشّیخین: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس.]

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت» تصنیف حافظ سخاوی نموده در باب الأمان ببقائهم گفته: [و صحّ:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، أي المؤدى لاستيصال الامه. فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس].

و محمود بن محمد شیخانی قادری در «صراط سوی» آورده:

و عن ابن عیّاس أنّ النبی صلی الله علیه و سلم قال: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. أخرجه الحاكم و قال: صحیح الاسناد].

و محمد صدر العالم در کتاب «معارج العلی فی مناقب المرتضی» گفته:

]

و أخرج الحاكم و صحّحه علی شرط الشيخین عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلعم: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله اختلفوا فصاروا حزب إبليس].

و شیخ الاسلام عبد الله بن محمد بن عامر الشبراوی در کتاب «الاتحاف بحب الأشراف» گفته:

و فی روایه: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأهل الأرض من الاختلاف].

و شیخ حسن حمزاوی در «مشارق الأنوار» در فصل خامس باب ثالث گفته:

]

قال المحقق ابن حجر: أخرج الدیلمی مرفوعا: من أراد التّوسّل و أن يكون له عندی يد أشفع له بها يوم القیمه فليصل أهل بيتي و يدخل السّرور علیهم.

قال: و أخرج الامام أحمد فی مسنده عنه صلی الله علیه و سلم: إنني أوشك أن أدعی فاجیب، و إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي، و إنّ اللطيف أخبرني أنّهما لن يتفرقا حتى يردا علی الحوض فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما.

و فی روایه: إنّما أهل بيتي فيكم كمثل سفینه نوح، من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق.

قال: و فی روایه صحّحها الحاكم علی شرط الشيخین:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فاذا خالفتها

قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. انتهى].

و سليمان بن ابراهيم بلخی در «ینابیع المودّه» در باب تاسع و خمسون نقلا عن «الصّواعق» آورده:

و فی روایه صحّحها الحاکم علی شرط الشّیخین: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتم قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس].

*دلیل ثامن عشر آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث جابر در حق اهل بیت علیهم السّلام ارشاد فرموده:

[اللّهمّ إنهم أهلی و القوام لدينی و المحیون لسنتی] و ازینجا بکمال ظهور ظاهر شد که اگر ما حدیث مبحوث عنه را که

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الرّاشدین» است صحیح هم بدانیم، لابدّست که مراد از آن خلفا همین حضرات ائمه اهل بیت که محیین سنت نبویّه هستند خواهند بود. اینک حدیث مذکور را بالأفاظ و جملات خود که بلا ریب و اشتباه ممیت بدعت و محیی سنت است باید شنید.

محمد بن مسلم بن أبی الفوارس الرّازی در «أربعین فی مناقب أمير المؤمنين علیه السّلام» بسند خود آورده:

[عن جابر بن عبد الله الأنصاری أنّه قال: كان رسول الله صلعم جالسا في مسجده، إذا أقبل عليّ بن أبي طالب، والحسن عن يمينه، والحسين عن شماله، فقام النبي صلعم وقبل عليّا و أكرمه و قبل الحسن و أجلسه على فخذه الأيمن و قبل الحسين و أجلسه على فخذه الأيسر، ثمّ جعل يقبلهما و يرشف ثناياهما و هو يقول: بأبي أنتما و بأبي أبوكما، و بأبي أمكما، ثمّ قال: أيّها النّاس! إنّ الله عزّ و جلّ يباهي بهما و بأبيهما و أمهما و بالأبرار من أولادهما الملئكة في كل يوم مرارا و مثلهم مثل التابوت في بني إسرائيل. اللّهم من أطاعني فيهم و حفظ وصيتي بهم فاجعله معي في درجتي. اللّهم و من عصاني فيهم فأحرمه روحك و ربحانك و رحمتك و جنتك. اللّهمّ إنهم أهلی و القوام لدينی و المحیون لسنتی التالون لكتاب الله، طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي].

کلام صاحب «تحفه» درینکه بر فرض تسلّم دلالت حدیث ثقلین بر مطلوب شیعه

کلمه «عترت» در لغت عرب بمعنی اقاربست و لازم آید که همه اقارب بنی صلی

الله علیه و آله واجب الاطاعه باشند

قوله: [سلّمنا، لیکن عترت در لغت عرب بمعنی اقارب است، پس اگر

دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند واجب الاطاعه علی الخصوص مثل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن علی و حسن مثنی و إسحاق ابن جعفر الصادق و أمثال ایشان از اهل بیت].

جواب مؤلف ورد بر این کلام فاسد پنجاه و یک وجه بر سنیل تفصیل

أقول: این کلام تزویر التیام، جالب ملام و مورث اصطلامست بچند وجه.

أول آنکه ادّعی این معنی که عترت در لغت عرب بمعنی اقاربست دلیل واضح بعد و مجانبت شاه صاحب از علم لغت می باشد، زیرا که اهل لغت و ائمه عربیّت و علمای محققین و کملائی مدققین تصریح صریح نموده اند به اینکه معنای عترت، اولاد و قریب ترین و خاصترین اقاربست نه مطلق اقارب. پس برای این ادّعی شاه صاحب بر جهل، محملی صحیح نیست، و اگر اولیای شاه صاحب از حمل این ادّعا برین محمل إبا نمایند، ناچار محمل آن تعدّد کذب قرار داده می آید، و بمفاد:

فان كنت لا تدرى فتلك مصيبة و إن كنت تدرى فالمصيبة أعظم!

در عظم مصیبتشان می افزایشد، و هر چند آنچه در خصوص معنای عترت عرض شد از شدت ظهور و انجلا- محتاج باقامت شواهد نیست، لیکن بلحاظ إنکار منکرین معاندین و جحد مکابرین جاهدین، بعضی از عبارات علمای لغت در این جا مذکور می گردد.

أبو نصر اسماعیل بن حماد جوهری در «صحاح اللغة» گفته: [عتره الرّجل نسله و رهطه الأدنون].

و أبو الحسن علی بن اسماعیل اللّغوی المعروف با بن سیده در کتاب «المخصّص» گفته: [أبو عبید، أسره الرّجل: رهطه الأدنون و كذلك فصیلته و عترته].

و مجد الدین مبارک بن محمد المعروف بابن الأثیر الجزری در «نهایه اللّغه» گفته: [عتره] (عتره) فیّه:

خلفت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. عتره الرّجل: أخصّ اقاربه].

و جمال الدین محمد بن مکرم الأنصاری الافریقی در «لسان العرب» گفته:

فى حديث زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم الثقلين خلفى كتاب الله و عترتى فأنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. و قال: قال محمد بن اسحاق: و هذا حديث صحيح و رفعه. نحوه:

زيد بن أرقم و أبو سعيد الخدرى، و فى بعضها: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى. فجعل العتره أهل البيت. و قال أبو عبيد و غيره: عتره الرجل و أسرته و فصيلته: رهطه الأذنون. ابن الأثير: عتره الرجل أخص أقاربه. و قال ابن الأعرابى العتره: ولد الرجل و ذريته و عقبه من صلبه. قال: فعتره النبى صلى الله عليه و سلم ولد فاطمه البتول عليها السلام].

و مجد الدين محمد بن يعقوب فيروز آبادى در «قاموس محيط» گفته:

[و العتره بالكسر: قواده تعجن بالمسك و الأفاويه، و نسل الرجل رهطه و عشيرته الأذنون ممن مضى و غير].

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى در «در نثر» گفته: [عتره الرجل أخص أقاربه].

و محمد مرتضى بن السيد محمد الواسطى الزبيدى در «تاج العروس» گفته: [و قال أبو عبيد و غيره: عتره الرجل و أسرته و فصيلته: رهطه الأذنون. و قال ابن الأثير: عتره الرجل أخص أقاربه. و قال ابن الأعرابى: عتره الرجل ولده و ذريته و عقبه من صلبه، قال: فعتره النبى صلى الله عليه و سلم: ولد فاطمه البتول عليها السلام].

دوم آنكه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم درين حديث شريف، عترت خود را قرين قرآن مجيد نموده، و اين معنى كما دريت سابقا دليل عصمت عترتست، پس لا بد مى شود كه مراد آن جناب از لفظ عترت همان أخص أقارب بوده باشند كه معصوم هستند و عصمت در أقارب نبوى براى غير ائمه اثنى عشر عليهم السلام و جناب فاطمه زهراء سلام الله عليها مفقود است بالاجماع، پس چگونه مى توان گفت كه غير ايشان مقصود و مراد حضرت خير العباد عليه و آله آلاف الصلوات إلى يوم المعاد است؟!]

سوم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عدم افتراق عترت خود از قرآن، مصرّح و محقّق فرموده، و این معنی هم دلیل عصمت عترتست، كما أثبتناه سابقا، پس چگونه می توان گفت که درین حدیث، مراد از عترت جمیع اقارب آن سرور هستند، هل هذا إلا فهم فاسد و زعم کاسد؟! چهارم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف امت خود را مأمور بتمسّک عترت نموده و بر امتیان تمسّک بالعتره را مثل تمسّک بالقرآن فرض فرموده، و هذا أيضا حجّة ظاهره و بیّنه باهره علی عصمه العتره الطاهره فکیف یدخل معهم الفاقدون لهذه المزیه الطاهره؟!.

پنجم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف تمسّک بالعتره را مثل تمسّک بالقرآن مانع از ضلال و انموده در إثبات عصمت این حضرات از خطا و خطل و ضلال و زلل در قول و عمل طریق بلاغت بأبلغ و جوه پیموده، و پر ظاهرست که احدی از اقارب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین و جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها فائز باین مرتبه رفیعہ عصمت نبود، پس چگونه دخول جمیع اقارب در این حدیث شریف سمتی از جواز خواهد داشت؟ و لعمری إنّ هذا الأمر قد بلغ إلى أعلى مکان من الوضوح و الظهور و هو للمخاطب و اولیائه من دوامغ الرؤوس و قواصم الظهور.

ششم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عترت خود را مثل قرآن مجید جامع جمیع علوم دینیّه و حاوی تمام احکام شرعیّه قرار داده، چنانچه این معنی بحمد الله تعالی در ما سبق حسب اعترافات کبار علمای سنیه مبین و مبرهن شده، و در کمال ظهور است که جز ائمه اثنی عشر علیهم السلام و جناب سیده علیها السلام احدی از اقارب آن حضرت صلی الله علیه و سلم دارای این فضل جلیل و محرز این شرف جمیل نیست، پس چگونه کسی از ارباب عقل و دیانت می توان گفت که: مراد و مقصود صاحب مقام محمود، علیه و آله آلائف التّیلام من الرّب الودود، از عترت خود تمامی اقاربست؟!.

هفتم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث ثقلین اکتفا بر لفظ عترتی فرموده تا برای تزویر شاهصاحب فی الجملة گنجایشی پیدا شود، بلکه آن جناب بعد لفظ عترتی لفظ اهل بیتی نیز ارشاد فرموده، چنانچه از ملاحظه طرق کثیره این حدیث که در ما سبق مذکور شده واضح و عیانست، و این ارشاد باسداد بلا شبهه حاسم موادّ مراد لدادست، و بنهایت وضوح از آن واضح می گردد که مراد از عترت درین حدیث جمیع اقارب آن جناب نیستند بلکه مقصود از عترت اهل بیت آن جناب هستند اهل بیت آن جناب همان بزرگواران می باشند که هنگام نزول آیه تطهیر و دیگر مواقع پر تنویر از قول و فعل جناب بشیر و نذیر علیه و علیهم آلاف السّلام من الملک القدیر تعیین و تقریر ایشان بمنصّه شهود رسیده، پس بعد ظهور این معنی ادعای شاهصاحب مغلطه و سفسطه بیش نیست، و منخدع نمی شود بآن مگر ارعن غریر! و لا یتبئک مثل خیر!

هشتم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این حدیث شریف در حق ثقلین، ارشاد فرموده: [ناصرهما لی ناصر و خاذلهما لی خاذل و ولیهما لی ولیّ و عدوّهما لی عدوّ] کما نقلناه فیما مضی عن کتب القوم. و این کلام بلاغت نظام دلالت واضح بر عصمت عترت و اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیه و آله دارد، کما اثبتناه سابقا باعتراف اکابر السّیّئه. و چون عصمت در مذکرین اقارب نبوی برای غیر اثنی عشر علیهم السّلام هرگز ثابت بلکه متوهم هم نیست. پس، زعم شاهصاحب که مراد از عترت جمیع اقارب آن حضرت صلوات الله علیه و آله هستند اصلا حظّی از صحت نخواهد داشت و کسی از ذوی الالباب آن را قابل توجه و اعتنا نخواهد انگاشت.

نهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درین حدیث شریف در حق عترت و اهل بیت خود ارشاد فرموده:

[و إنّهم لن یخرجوکم من باب هدی و لم یدخلوکم فی باب ضلاله] و این ارشاد باسداد سرور عباد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إلی یوم المعاد دلیل ظاهر و برهان قاهر است بر عصمت عترت طاهره علیهم من الله آلاف التّحیات ما بقیت السّاهره، و چون عصمت در ذکور اقارب حضرت ختمی مرتبت علیه و آله صلوات الله ما طلعت الشمس

و غربت، مخصوصست بأئمة اثنا عشر سلام الله عليهم أجمعين و إحدى از أمت قائل بعصمت غير ایشان نیست، پس سوای این حضرات کسی مراد از عترت و اهل بیت نمی تواند شد.

دهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ درین حدیث شریف بتصریح صریح و تنصیح نصیح أعلمیت عترت و اهل بیت خود عليهم السلام بأبلغ وجوه و أوضح طرق واضح و عیان نموده، چنانچه ارشاد فرموده:

[لا تعلموهم فأنهم أعلم منكم] كما رأيت في غير واحد من طرق هذا الحديث. و پر ظاهرست که مرتبه جلیله أعلمیت بجز اقارب مخصوصین کسی را حاصل نبود و إحدى از عقلا این منصب عالی را برای تمامی اقارب آن جناب ادعا نمی تواند نمود. پس چگونه کلام سخافت نظام شاهصاحب در باب تعمیم معنای عترت قابل قبول ارباب احلام و عقول خواهد شد؟! یازدهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ درین حدیث شریف در مقام إثبات أعلمیت عترت و اهل بیت خود سلام الله عليهم أجمعين اینهم ارشاد فرموده که:

[أحلم الناس كبارا و أعلمهم صغارا] كما رواه الحافظ أبو نعيم الاصفهاني في كتابه «منقبه المطهرين»، و در کمال ظهورست که ثبوت أعلمیت برای تمامی اقارب آن جناب وجهی از صحّت و واقعیت ندارد. پس لابدست که مراد سرور کائنات علیه و آله آلاف الصّیلموات و التسلیمات در این حدیث از عترت اقارب مخصوصین باشند که دارای این مرتبه علیا بوده اند و بکرات و مرات أعلمیتشان بمنصه شهود رسیده، و ازینجا واضح شد که تعمیم اقارب در حدیث ثقلین از صواب بمراحل قاصیه دورست، و کلام شاه صاحب درین باب تفوه باطل و مهجور.

دوازدهم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ در بعض موارد حدیث ثقلین را به نهجی ارشاد نموده که هر جمله اش شاهد اختصاص آن بأئمة طیین طاهرین سلام الله عليهم أجمعين می باشد، و بعد ملاحظه آن إحدى از ارباب سداد متفوه نمی شود باین که مراد سرور عباد علیه و آله آلاف السّیلام إلى يوم المعاد در حدیث ثقلین از عترت جمیع اقارب آن حضرتست، و عليك أن تراجع ما نقلناه قريبا عن صدر كتاب «الاربعة»

لمحمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي.

سيزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بأئمّه اثنی عشر علیهم السّلام امریست که از ارشاد فیض بنیاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بعد سؤال بعض صحابه بحدّ صراحت تمام و وضوح لا کلام رسیده و امر حقّ درین باب بنصّ و تصریح آن جناب أظهر من الشمس و أبین من الأمس گردیده، چنانچه حافظ صدر الدین أبو المجامع إبراهیم بن محمّد بن المؤید الحموی در کتاب «فرائد السّمطین» علی ما نقل عنه در ضمن حدیث مناشده از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام آورده:

[قال: أنشدكم بالله! أتعلمون أنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) قام خطيباً لم يخطب بعد ذلك، فقال: يا أيها الناس! إنّي تارك فيكم كتاب الله و عترتي أهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلّوا، فإنّ اللّطيف الخبير أخبرني و عهد إليّ إنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب، فقال: يا رسول الله! أكلّ أهل بيتك؟ فقال لا و لكن أوصيائي منهم، أولهم أخي و وزيري و وارثي و خليفتي في أمّتي و وليّ كلّ مؤمن بعدى، هو أولهم، ثمّ ابني (الحسن، ثمّ ابني: ظ.م) الحسين ثمّ تسعه من ولد الحسين واحد بعد واحد حتى يردوا عليّ الحوض، شهداء الله في أرضه و حججه على خلقه و خزّان علمه و معادن حكّمته. من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله. فقالوا كلّهم: نشهد أنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال ذلك].

و بعد ملاحظه این کلام هدایت التیام، مصداق «اطف المصباح فقد طلع الصّباح» متّضح و منجلی می شود، و شبهه تعمیم مصداق عترت یا أهل بیت کالهباء المثور بر باد فنا می رود.

چهاردهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت علیهم السّلام امریست که از کلام بلاغت نظام جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نیز واضح و لائحت، چنانچه أبو سعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخرکوشی در کتاب «شرف المصطفى» علی ما نقل عنه آورده که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام قریب بزمان وفات خود بخطاب مسلمین حاضرین ارشاد فرمود:

[و فيكم من يخلف من نبيكم (صلى الله عليه وآله) ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا، و هم الدّعاء، و هم النّجاه، و هم أركان الأرض، و هم النّجوم، بهم يستضاء

ص: ۲۶۶

من شجره طاب فرعها و زيتونه طاب (بورك.ظ) أصلها، نبتت في الحرم و سقيت من كرم، من خير مستقرّ إلى خير مستودع، من مبارك إلى مبارك، صفت من الأقدار و الادناس و من قبيح ما نبت، شرار الناس. لها فروع طوال لا تنال، حسرت عن صفاتها الألسن و قصرت عن بلوغها الاعناق، فهم الدّعاء و بهم النّجاه، و بالناس إليهم حاجه. فاخلفوا رسول الله (صلى الله عليه و آله) بأحسن الخلافه فقد أخبركم أنهم و القرآن الثقلان، و انهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض، فالزموهم تهتدوا و ترشدوا و لا تفترقوا عنهم و لا تتركوهم ففترقوا و تمرّقوا].

پانزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بعترت طاهره مطهره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دون جمیع الاقارب چنان محتوم و مقطوعست که حضرت امام حسن علیه السلام آن را در خطبه خود علی رءوس الاشهاد رغما لآناف الأعداء و حزب الحساد بکمال إفصاح و ایضاح واضح و عیان فرموده، پس چگونه کسی از اهل ایمان و اصحاب عرفان می توان گفت که مراد جناب خاتم الأنبياء علیه و آله آلاف الصّیلوه و السّیلام من ربّ السّماء، در این حدیث شریف معاذ الله جمیع اقارب آن جناب می باشد؟! و خطبه مشار إليها اگر چه در ما سبق منقول شده، لیکن در این جا نیز بحسب ضرورت وارد کرده می شود تا ناظر بصیر، بلا کلفت، بمضامین حقایق آگین آن رسیده، مستفیض و مستفید گردد.

علامه شمس الدین أبو المظفر یوسف البغدادی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الأئمّه» در ذکر واقعه صلح جناب امام حسن علیه السلام با معاویه گفته:

[ثمّ سار معاویه فدخل الكوفه فأشار عليه عمرو بن العاص (أن يامر الحسن.ظ) أن يخطب ليظهر عيّه، فقال له: قم فاخطب! فقام و خطب فقال: أيّها النّاس! إن الله هداكم بأولنا و حقن دماءكم بأخرنا، و نحن اهل بيت نبيكم أذهب الله عننا الرّجس و طهرنا تطهيرا، و إنّ لهذا الامر مدّه، و الدّنيا دول، و قد قال الله تعالى لنبيّه: وَ إِنِ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ! فضجّ النّاس بالبكاء، فالتفت معاویه إلى عمرو و قال:

هذا رأيك؟! ثمّ قال للحسن: حسبك يا أبا محمّد! و في روايه أنّه قال: نحن حزب

اللّه المفلحون و عتره رسوله المطهرون و أهل بيته الطيبون الطاهرون و أحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيكم فطاعتنا مقرونه بطاعه الله، فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول، و إن معاويه دعانا إلى أمر ليس فيه عزّ و لا نصفه، فإن وافقتم رددناه عليه و خاصمناه إلى الله تعالى بطى السيوف و إن أبيتم قبلناه، فناداه الناس من كل جانب: البقيّه! البقيّه!].

شانزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بآئمه اهل بیت علیهم السلام بحدی واضح و لائحت که بعض علمای اعلام و نبهای فحام سنیة اعتراف و اذعان بآن دارند و بتوضیح و تصریح آن همت خود بر می گمارند.

حکیم ترمذی که انهماک او در تعصب و تصلب أظهر من الشمس و آیین من الامس است، و کمتر حرف حق بر زبان او جاری می شود، در کتاب «نوادر الأصول» که نسخه عتیقه آن پیش نظر قاصر حاضرست در اصل خمسون بعد روایت این حدیث در مقام بیان معنای آن گفته:

[فقول رسول الله صلى الله عليه و سلم: لن يتفرقا حتى يردا على الحوض،

و قوله: ما إن أخذتم به لن تضلوا، واقع على الأئمة منهم السادة لا على غيرهم].

و این افاده سدیده و مقاله مفیده حکیم ترمذی بنحوی که قلع و قمع شبهه واهیة شاهصاحب می نماید بر ارباب نظر و اعتبار و اصحاب احلام و ابصار در معرض خفا و استتار نیست.

هفدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بآئمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین بحدی ظاهر و باهر است که علامه شمس الدین أبو المظفر یوسف البغدادی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الأئمة» اثبات آن بعنوان خاص نموده و باظهار حق و صواب درین باب طریق ادحاض باطل پیموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[الباب الثانی عشر- فی ذکر الأئمة علیهم السلام.

قال أحمد فی الفضائل:

ثنا: أسود بن عامر. ثنا: إسرائيل، عن عثمان بن المغیره، عن علی بن ربیعہ. قال:

لقيت زيد بن أرقم فقلت له: هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تركت فيكم الثقلين واحد منهما أكبر من الآخر؟ قال: نعم! سمعته يقول: تركت فيكم الثقلين كتاب الله جبل ممدود بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي، ألا! إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، ألا! فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

ازین عبارت در کمال ظهورست که علامه سبط ابن الجوزی در کتاب خود بابی خاص برای ذکر ائمه علیهم السلام معقود نموده و ابتدای آن بهمین حدیث فرموده، و ذلك مما يرغم أنف الجاحد العنيد و يذيقه العذاب الأليم و التكال الشديد].

هیجدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت چنان امر محقق و مصدقست که علامه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در «کفایه الطالب» اعتراف بآن نموده و باحتجاج و استدلال مبهر أهل کمال إثبات و احقاق این مطلب فرموده چنانچه در کتاب مذکور گفته: [الباب الأول- فی بیان صحه خطبته (صلى الله عليه وآله) بماء يدعى خمًا.

أخبرنا محمد بن عبد الله بن محمد بن أبي الفضل بمكة حرسها الله، و أبو محمد الحسن بن سالم بن علي بن سلام بقراءتي عليه بين قبر النبي (صلى الله عليه وآله) و منبره و الحافظ محمد بن أبي جعفر القرطبي بمدينة بصرى، و إبراهيم بن بركات الخشوعي بجامع دمشق و محمد بن محمود بن الحسن الحافظ المعروف بابن التجار بمدينة السلام. قال ابن النجار:

أخبرنا ابن أبي المفضل، أخبرنا أبو الحسن المؤيد بن محمد بن علي الطوسي. و قال ابن سلام و القرطبي: أخبرنا محمد بن علي بن صدقه الحرّاني. و قال الخشوعي: أخبرنا علي ابن الحسن بن هبه الله المعروف بابن عساكر مورّخ الشام. قالوا: أخبرنا الامام أبو- عبد الله محمد بن الفضل الفراوي، أخبرنا أبو الحسن عبد الغافر بن محمد الفارسي، أخبرنا محمد بن عيسى بن عمرويه الجلودي، أخبرنا إبراهيم بن محمد بن سفيان، أخبرنا الامام الحافظ أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، حدّثني زهير بن حرب و شجاع بن مخلد، جميعا عن ابن عليه، قال زهير: حدّثنا إسماعيل بن ابراهيم، حدّثني أبو حيان. قال: حدّثني يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا و حصين بن سيره و عمرو بن مسلم إلى يزيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا

رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) وسمعت حديثه و غزوت معه و صليت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا، حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: يا بن اخي! والله لقد كبرت سنّي و قدم عهدي و نسيت بعض الذي كنت اعى من رسول الله (صلى الله عليه وآله) فما حدثتكموه فاقبلوا و مالا- فلا- تكلفونيّه. ثم قال: قام رسول الله (صلى الله عليه وآله) يوما فينا خطيبا بماء يدعى خميا بين مكّه و المدينه، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أمّا بعد، ألا أيها الناس! فأنما أنا بشر يوشك أن يأتينى رسول ربّى فأجيب، و أنا تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه هدى و نور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى. فقال حصين: و من أهل بيته؟ قال:

أهل بيته من حرم الصدقه بعده و هم آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس. أخرجه مسلم فى صحيحه كما أخرجه و رواه أبو داود و ابن ماجه القزوينى فى كتابيهما. قلت:

إنّ تفسير زيد أهل البيت غير مرضىّ لانه قال: أهل البيت من حرّم الصّدقه و هم لا ينحصرون فى المذكورين، فإنّ بنى المطّلب يشاركونهم فى الحرمان و لأنّ آل الرّجل غيره على الصّحيح، فعلى قول زيد يخرج أمير المؤمنين (عليه السلام) عن أن يكون من أهل البيت، بل الصّحيح أنّ أهل البيت: على و فاطمه و الحسنان عليهم السلام كما

رواه مسلم باسناده عن عائشه أنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) خرج ذات غداه و عليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن على (عليه السلام) فأدخله، ثمّ جاء الحسين (عليه السلام) فأدخله، ثمّ جاء فاطمه (عليه السلام) فأدخلها، ثمّ جاء على (عليه السلام) فأدخله، ثمّ قال: إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيرا، هذا دليل على أنّ أهل البيت هم الذين ناداهم الله بقوله: أهل البيت، و أدخلهم الرّسول فى المرط. و أيضا روى مسلم باسناده أنّه لمّا نزلت آيه المباهله دعا رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليّا و فاطمه و حسنا و حسينا عليهم السلام و قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى].

ازين عبارت ظاهر است كه علامه كنجى در باب اول كتاب خود اوّلا حديث ثقلين را بسند خود از زيد بن أرقم روايت کرده و چون اين روايت مشتمل است بر اينكه زيد بن أرقم اهل بيت آن حضرت صلى الله عليه وآله و سلم را بآل على و آل عقيل و آل جعفر

و آل عباس مفسر نموده و این تفسیر پر تغیر موجب انخداع ناظر غیر بصیرست لهذا علامه مذکور إحقاقاً للحق الصريح و إثباتاً للحق النصيح بلا مهابات صراحة آن را ناپسندیده گفته و در ردّ و إبطال آن در و غرر بمثقب بیان سفته، من بعد بادله سابقه و براهین دامغه، اهل بیت بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب سیده سلام الله علیها و حصرات حسنین علیه السلام باثبات رسانیده زعم باطل و قول عاطل زید بن أرقم راهبا منثوراً گردانیده! و ازینجا فساد و بطلان و صغار و هوان کلام مردود شاهصاحب بعنوانی که بر منصفه شهود می رسد خودبخود بر اهل نظر کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست.

نوزدهم آنکه تعلّق حدیث ثقلین بأقارب مخصوصین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دون جمیع الأقارب امریست که محققین عظام و منتقدین فخام اهل سنت اعتراف و إقرار بآن نموده و درین باب طریق إنصاف بحسب توفیق خود پیموده اند، پس چگونه بمقابله ایشان قول شاهصاحب قابل التفات و احتفال أصحاب علم و کمال خواهد بود؟! علامه سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی در کتاب «المنتقى» گفته: [و من طعن فی نسب شخص من أولاد فاطمه رضی الله عنها بأن قال: أفنى الحجاج ابن يوسف ذریتها و لم یبق أحد منها و لیس فی الدنيا أحد یصحّ نسبه إليها، فقد ظلم و کذب و أساء، فان تعمّد ذلك بعد ما نشأ فی بلاد علماء الدین کاد یكون کافراً لأنه یخالف ما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ما

ثبت فی الترمذی عن زید بن أرقم أنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: إني تارك فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی و لن یتفرّقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. و قد تقدّم فی حدیث المباهله

قوله صلی الله علیه و سلم: اللهم هؤلاء أهل بیتی قال مؤلف هذا الكتاب سعید بن مسعود الکازرونی، جعله الله ممّن دخل فی العلم من طریق الباب حتی یفوز بالسداد و الصواب: فما دام القرآن باقیاً فأولاد فاطمه باقون، لظاهر الحدیث الصحیح].

ازین عبارت ظاهرست که علامه کازرونی حدیث ثقلین را در زمان خود بأولاد جناب فاطمه سلام الله علیها متعلق می داند و بقای ایشان را تا بقای قرآن حسب این حدیث شریف واضح می گرداند و چون در تأیید حدیث ثقلین حدیث مباهله را ذکر نموده لهذا بلا شبهه مقصود و مرادش از اولاد جناب سیده سلام الله علیها که تا بقای قرآن باقی هستند همان نفوس قدسیه خواهند بود که دارای مرتبه عصمت و طهارت و ولایت و امامت هستند و در صفات فاضله و سمات کامله مماثل و مشاکل اهل بیت موجودین در وقت مباهله می باشند، و ذلك ممّا يقصم ظهر المخاطب الحيود و الميود و يجعل ما لفقّه و زوقه من أوهن الخدع و الكيود].

بیستم آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولتبادی حدیث ثقلین را مختصّ بأولاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمّ و نموده جا بجا در توضیح و تشریح آن تعبیر بقرآن و فرزندان فرموده و در بیان معانی عترت و اهل بیت هم همین مسلک را سپرده و باظهار قائم مقامی ایشان برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمّ بحسب ارشاد با سداد آن سرور عباد در مضممار ارغام جاحد عنید قصب السبق ازهر مشارک شدید خود برده، و این معنی برای ابطال گمان فاسد و زعم کاسد شاهصاحب که: حدیث ثقلین بجمیع اقارب نبوی متعلق می باشد، کافی و وافیست، و کلام ملک العلماء در باب حدیث ثقلین اگر چه در مجلد اول بالتمام مذکور شده لیکن در این مقام نیز بعض کلمات او انتخاباً ذکر می نمایم تا آنچه گزارش شده مطابقتش با واقع بر هر ناظر ظاهر و باهر گردد.

پس مخفی نماند که ملک العلماء در «هدایه السیّء» بعد نقل نمودن حدیث ثقلین از کتب عدیده بیان حاصل آن کرده و در ضمن آن گفته: [حضرت رسالت صلعم چون از حجه الوداع بازگشت یعنی چون مصطفی صلعم در حجّ حاجیان را وداع کرد و فرمود: سلام من بر کسی که درین مقام بیاید، در حاجیان نوحه و غلغله شد و خلق را هر چند باز می گردانید نایستاده تا ختم که منزلت رسیده، پس مصطفی صلعم فرمود که پالانهای اشتران اُنبار کنند و بطریق منبر سازند، پس

مصطفی صلعم برآمد، یاران گفتند: یا رسول الله! قائم مقام بجای تو کرا بینیم؟ فرمود: قرآن و فرزندان من بجای من بعد من بینید، و اگر چنگ برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید. پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیام قیامت باشد و ازیشان راه نمایان بحق اند [انتهی].

ازین عبارت سراپا بشارت مخصوص بودن مصادیق حدیث ثقلین أظهر من الشمس است و دلالت آن بر خلافت و عصمت آن حضرات ائین من الأمم.

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [قوله: فحمد الله و أثنی علیه، تا معلوم شود که قرآن و فرزندان عظیم القدرند و تمسک بدیشان امری عظیمست،

ل قوله علیه السلام: كل أمر ذي بال لم يبدئ بحمد الله فهو أبترا].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [پس هر که یکی ازین هر دو ترک دهد یا قرآن را یا فرزندان رسول را یا تمسک نکند هدایت نیابد و گمراه تواند خواند].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [یعنی هر که بعد من تمسک بقرآن و اولاد من کند هرگز گمراه نشود،

حسبکم کتاب الله و عترتی، بعد رسول بسند هست تمسک بکتاب و فرزندان رسول که تا دین سلامت ماند از هلاکی، اُمت را پناهی بسندست کتاب خدا و فرزندان رسول، و لهذا مصطفی فرموده: چگونه هلاک شود اُمتی که اول او من باشم و میانهُ او اولاد من باشد و آخر او عیسی باشد].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [در جمیع ضمائِر مذکوره قرآن و فرزندان رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع یعنی قرآن و فرزندان برابرست].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [یعنی ثابت و محکم باشید در دوستی قرآن و فرزندان من از آن که حبّ قرآن علامت حبّ خداست و حبّ اولاد من علامت حبّ منست].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [قوله: عترتی. فی «الصّحاح»

عتره الرّجل: نسله و فی «تاج الاسلامی» العتره: فرزندان و فرزندان فرزندان.

قوله: أهل بيتی، «فی النکات»: أهل بيت الرّجل: ولده و ولد ولده].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [یعنی یاد می دهانم شما را خدای در دوستی فرزندان خود، و یاد می دهانم شما را خدای در دوستی فرزندان خود تا فراموش نکنید].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [یعنی پس عبرت گیرید و اندیشه کنید که بعد من با قرآن و فرزندان من چگونه خواهید بود].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [

و فی کتاب «الشّفاء»: اوصیکم بکتاب الله و عترتی، یعنی: وصیت می کنم شما را بتمسک کتاب خدا و فرزندان اگر چنگ در زیند بدین هر دو بعد از من هرگز گمراه و تباه نشوید.

فی «بحر الأنساب»:

قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: حسبکم کتاب الله و عترتی، یعنی: بسنده و کافیت شما را از برای هدایت چنگ در زدن کتاب خدا و فرزندان من].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [یعنی: دیگر یاد می دهانم عهدی و وعده که در دوستی فرزندان من کرده اید، زیرا چه حبّ اولاد رسول شرط ایمان است، پس یاد می دهانم آن شرط را].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [یعنی دوستی قرآن و فرزندان من اگر بگیریید هرگز بعد من بیراه و تباه نشوید.

فی کتاب «الشّفاء»: المتمسک بسنتی عند فساد أمّتی له أجر مائه شهید. یعنی آن روز که مردمان بفساد مشغول شوند هر که چنگ در زدن در سنت من مر او را ثواب صد شهید باشد، و آن سنت دوستی قرآن و فرزندان رسول است که مردمان امروز بسبب فساد زمانه و دورود یار آخرین آن را ترک داده، در دریای شقاوت غرق شده، عصمنا الله من المعترض الزّینم].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السّعداء» گفته: [عزیز من! دوستی و تمسک با اولاد رسول بفعل و قول مصطفی و بنصوص ثابتست].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [پس هر که تمسک بقرآن و اولاد رسول نکند اگر چه ظاهر خود را مؤمن گوید ایمان او سودمند نباشد و فردا سیاه رو گردد].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [مصطفی فرمود صلعم در

حدیث سابق: و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض. یعنی: قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده، که دشمن بوده، و بعد من فرمان تمسک من که بجا آورده و که ترک داده؟ و من بر حوض ایستاده باشم می بینم هر که خواهد آمد بر من با دوستی جمله قرآن و فرزندان من، و هر که بایشان تمسک نکرده و خلاف امر من کرده بخدا که او را فرشتگان برانند راندنی غضب، چنانچه اشتر و اسب یله را برانند از حوض. پس من ندا کنم: بیارید این از اُمت منست و از آن منست. فرمان آید: ای محمّد! تو نمی دانی بعد تو ایشان با قرآن و فرزندان تو خلاف فرمان تو کرده اند و بجای و دّ و موّدت، بغض و عداوت کرده اند! پس بگویم من: ای فرشتگان! از من این مرد را دورتر برید!].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسک ندارد اگر چه علم اولین و آخرین بخواند چون کتابیست و اگر زهد کند مانند راهبست. و فردای قیامت او را برو اندازند در دوزخ].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» گفته: [

«فی المصاییح»: ائی تارک فیکم ما إن تمسکتکم به من بعدی لن تضلّوا: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. حاصله:

فرزندان خود را در شما می گذارم، شرط ایمان آنست که اگر بگیریید ایشان را بحرمت و رعایت هرگز گمراه بعد من نگردید، و این دلیل است که محبت ایشان شرط ایمانست].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السعداء» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصاییح» و «مشکاه» بروایت زید بن أرقم گفته: [ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی صلعم و در آن حال ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده ام در شما چیزها که اگر

بگیرید آن را هرگز گمراه و بیراه نشوید بعد من، یکی از ایشان بهترست از دیگری و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسانی است که درازی او از آسمان سوی زمین است. دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل هرگز پراکنده و جدا نشوند همیشه جمع باشند تا آنکه حاضر شوند بر حوض کوثر، پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود، یعنی اگر تمسک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید و اگر بگذارید ایشان را بیراه و هلاک گردید. و این حدیث دلیلیست که ایشان چون با قرآن جمع باشند ایمان ایشان در حالت نزع زائل نشود].

و نیز ملک العلماء در «هدایه السَّعْدَاء» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصاییح» بروایت جابر گفته: [حاصله: مصطفی فرمود صلعم: هر که خود را در دامن فرزندان من بر بندد و بدوستی ایشان چنگ زند که اگر فرزندان مرا دست گیرید و چنگ در دامن ایشان زنید هرگز بعد من گمراه و بیراه نگردید].

و محتجب نماند که ملک العلماء دولت آبادی در «مناقب السَّادات» نیز مثل «هدایه السَّعْدَاء» حدیث ثقلین را مکرر ذکر نموده و در توضیح آن مره بعد اخری ثقلین را بقرآن و فرزندان تعبیر و تفسیر فرموده، چنانچه در «مناقب السَّادات» بعد نقل این حدیث شریف از «مشارق» و «مصاییح» و «شرف النُّبُوّه» و «درر» و «تاج الأسماء» و غیره در بیان حاصل آن گفته: [مصطفی را قرآن و فرزندان عزیز و نفیس بودند با ممت سپرد و فرمود: اگر چنگ زنید بدرستی بایشان بعد من هرگز گمراه نگردید]. و نیز ملک العلماء در «مناقب السَّادات» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصاییح» و «مشکاه» بروایت زید بن أرقم گفته: [ترجمه: مصطفی فرمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بدرستی که می گذارم من در شما دو چیزی را که اگر دست گیرید او را گمراه نشوید بعد من یکی بزرگترست از دیگری، کتاب خدای تعالی رسانی است دراز از آسمان. دوم فرزندان من هرگز جدا نشوند این هر دو یکی از دیگری تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر، پس اندیشه کنید که چگونه از پس من دریشان خواهید

بود، یعنی در رعایت و محبت ایشان].

و نیز در «مناقب السادات» در ترجمه این حدیث شریف گفته: [لن يتفرقا، لن للتأكيد، یعنی هرگز فرزندان من از قرآن جدا و بیزار نشوند و هرگز از ایشان قرآن بیزار نشود].

بیست و یکم آنکه حسین بن علی الکاشفی که از مشاهیر علمای سنیّه است حدیث ثقلین را متعلق بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب فاطمه سلام الله علیها و حضرات حسنین علیهما السلام و نموده بتصریح این مطلب که اهل بیت همین حضرات هستند ارغام آنف جاهد عنیف فرموده، پس چگونه زعم فاسد شاهصاحب در باب تعمیم مصادیق حدیث ثقلین حظی از صحت خواهد داشت؟ و از ارباب عقل کیست که ادعای باطل ایشان را برای لمحّه ای صحیح خواهد انگاشت؟ حالا عبارت کاشفی که کاشف حقّ حقیقت باید شنید. پس مخفی نماند که او در «رساله علیه فی الاحادیث النبویه» گفته: [در فضیلت اهل بیت کرام که ائمه دین و مقتدایان علم و یقین اند.

قال رسول الله صلعم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، و اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي (قالها ثلاثا. صح. ظ) یعنی: می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ یکی از آن کتاب الله که در اوست راه راست مر مؤمنان را و از اوست روشنی دل عارفان را، پس فرا گیرید آن را و چنگ در آن زنید و بدان متمسک گردید که جبل الله المتین است، و اعتصموا بجبل الله جميعاً. هر که چنگ در آن زند بمراد برسد که: لعلكم تفلحون .

از چاه تنک این جهان در جبل قرآن چنگ زن وانگه بر آکز بهر تست این جبل در چاه آمده

دوم: اهل بیت من، بیاد می دهم شما را حضرت خداوند تعالی و گواه می گیرم در نیکو داشت اهل بیت من، و در تکرار این سخن سه بار، دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان. و اهل بیت رسول الله صلعم علی و فاطمه و

حسن و حسین اند، رضوان الله تعالى عليهم أجمعين، بدلیل این حدیث که در «صحیحین» واردست که: آنگاه که این آیه فرود آمد که «نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» حضرت رسالت پناه صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و گفت:

اللهم هؤلاء أهل بيتي.

بیست و دوم آنکه نور الدین علی بن عبد الله السیّمهودی در «جواهر العقدين» این حدیث شریف را مخصوص و انموده به علمای اهل بیت عليهم السلام که در میان ایشان و کتاب خدا افتراق نباشد درین باب تقریری فرموده که بأحسن و جوه حاسم شبهة تعمیم اقارب می باشد و خاک مذلت و هوان بر رأس هر جاهد عنید می پاشد، چنانچه در کتاب مذکور در ضمن تنبیهاتی که بعد نقل طرق حدیث ثقلین ذکر کرده می گوید:

[ثانیها-الذین وقع الحثّ علی التمسّک بهم من أهل البيت النبوی و العتره الطاهره هم العلماء بكتاب الله عزّ و جلّ، إذ لا یحثّ صلی الله علیه و سلّم علی التمسّک بغيرهم، و هم الذین لا یقع بینهم و بین الكتاب افتراق حتّی یردا الحوض، و لهذا

قال:

لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا.

و قال فی الطریق الأخری فی عترته:

لا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلّموهم فهم أعلم منكم. و اختصوا بمزید الحثّ عن غیرهم من العلماء لما تضمّنته الأحادیث المتقدّمه و

لحدیث أحمد: ذکر عند النبی صلی الله علیه و سلّم قضاء قضی به علی رضی الله عنه فأعجب النبی صلی الله علیه و سلّم و قال: الحمد لله الذی جعل الحکمه فینا أهل البيت].

بیست و سوم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر تنبیهات متعلّقه بحدیث ثقلین گفته: [ثالثها-أنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلا للتمسّک به من أهل البيت و العتره الطاهره فی کل زمان وجدوا فيه إلى قیام الساعه، حتّی یتوجّه الحثّ المذكور إلى التمسّک به، كما أنّ الكتاب العزیز كذلك، و لهذا كانوا كما سیأتی أمانا لأهل الأرض، و إذا ذهبوا ذهب أهل الأرض. و

أخرج أبو الحسن بن المغازلی من طریق موسى بن القاسم عن علی بن جعفر: سألت الحسن عن قول الله تعالى

«كَمْشَكَاهِ فِيهَا مَضِيَّ بَاحٍ» قال: المشكوه: فاطمه، والشجره المباركه: إبراهيم، لا شَرْقِيَّهِ وَ لا غَرْبِيَّهِ: لا يهودِيَّه و لا نصرانيَّه، يَكادُ زَيْتُهَا يُضَيُّهُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسِكْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ. قال: منها إمام بعد إمام، يهدي الله لنوره من يشاء، و قوله: منها إمام بعد إمام، يعنى أئمه يقتدى بهم فى الدين و يتمسك بهم فيه و يرجع إليهم].

درین عبارت علامه سمهودی بکمال صراحت افاده نموده که از حدیث ثقلین فهمیده می شود وجود کسی که اهل تمسک باشد از اهل بیت نبوی و عترت طاهره در هر زمان تا بقیام قیامت تا که حث مذکور فی الحدیث بآن متوجه شود، چنانکه کتاب عزیز نیز چنین است، یعنی بقای قرآن هم برای تمسک تا بقیامت لازم می باشد، و بهمین سبب این حضرات یعنی نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السلام که در هر زمان اهل تمسک هستند امان می باشند برای اهل ارض، پس هر گاه مفقود شوند ایشان مفقود می گردند اهل ارض. و بعد ازین افاده سراسر اجاده علامه سمهودی برای مزید اثبات و احقاق و تأکید و ایثاق آن حدیثی مشتمل بر تفسیر آیه نور نقل کرده که در صدر آن تفسیر مشکاه بجناب فاطمه زهراء سلام الله علیها مذکورست، و در ذیل آن تفسیر نور علی نور باین جمله واقع شده: منها إمام بعد إمام. و سمهودی مذکور بعد ذکر این تفسیر مأثور در توضیح این جمله پر نور افاده نموده که مراد از منها إمام بعد إمام هستند که اقتدا کرده می شود بایشان در دین و تمسک کرده می آید بایشان در آن و رجوع واقع می شود بسویشان. و ازین تقریر پر تنویر علامه سمهودی به نهجی که مطلوب اهل حق کرام ثابت و محقق، و زعم فاسد و قول کاسد شاه صاحب باطل می شود، کفلق الصبیح عند الإسفار واضح و آشکارست، و الله ولی التوفیق لأهل الأبصار.

بیست و چهارم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدين» برای تأیید افاده سابقه خود آورده:]

و قد أخرج الحافظ عبد العزيز بن الأخضر من طريق أبي الطفيل عامر بن واثله، قال: كان علي بن الحسين بن علي (رض) إذا تلى هذه الآية: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، يقول، اللهم افارفعنى فى أعلى درجات

هذه الندبه، و أعنى بعزم هذه الاراده، و هب لى حسن المستعتب من نفسى، و خذ لى منها حتى تتجرد خواطر الدنيا عن قلبى من مزيد خشيتى منك، و ارزقنى قلبا و لسانا يتجارىان ذم الدنيا و حسن التجافى عنها حتى لا أقول إلا صدقت، و أرنى مصاديق إجابتك بحسن توفيقك حتى أكون فى كل حال حيث أردت. و ذكر بقيه ما كان يقوله ممّا يشتمل على وصف المحن و ما انتحلته طوائف من هذه الأئمه بعد مفارقتها لأئمه الدين و الشجره النبويه، الى ان قال: و ذهب آخرون إلى التّقصير فى أمرنا و احتجّوا بمتشابه القرآن فتأولوا بأرائهم و اتهموا مأثور الخبر، إلى أن قال: فالى من يفرع خلف هذه الأئمه و قد درست أعلام المله و دانت الامه بالفرقه و الاختلاف يكفر بعضهم بعضا و الله (تعالى) يقول: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ. فمن الموثوق به على إبلاغ الحجّه و تأويل الحكمه إلا أهل الكتاب و أبناء أئمه الهدى و مصاييح الدجى العذرين احتج الله بهم على عباده و لم يدع الخلق سدى من غير حجه، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلا من فروع الشجره المباركه و بقايا الصّيفوه الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم و برّاهم من الآفات و افترض موذتهم فى الكتاب.

هم العروه الوثقى و هم معدن التّقى و خير حبال العالمين وثيقها

و أخرج الثعلبى فى تفسير قوله (تعالى): « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا » عن جعفر بن محمّد رحمهما الله، قال: نحن حبل الله الذى قال الله: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا .

و أخرج أبو الحسن ابن المغازلى عن أبى جعفر، هو الباقر، فى قوله (تعالى): « أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » قال: نحن الناس و الله!].

ازين عبارت ظاهرست كه علامه سمهودى در مقام تأييد افاده سابقه خود متعلق بحديث ثقلين كه مثبت بقاى امامى از اهل بيت عليهم السلام در هر زمانست كلام بلاغت نظام جناب امام زين العابدين عليه السلام را كه بعد تلاوت آيه « كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ » بر زبان مبارك خود جارى مى فرمود آورده، و اين كلام هدايت انضمام نحوى كه بر عصمت و طهارت ائمه اهل بيت عليهم السلام و حجج الله بودن ايشان بر

خلق و دیگر فضائل عظیمه و مناقب جسیمه شان دلالت دارد، أظهر من الشمس و أبین من الاعمس است. و هر گاه این کلام هدایت التیام مؤید افاده مذکوره باشد باز چگونه می توان گفت که مقصود و مراد در حدیث ثقلین از عترت، جمیع اقارب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟!.

و نیز ازین عبارت ظاهرست که علامه سمهودی برای تأیید افاده سابقه خود کلام هدایت انضمام جناب امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» آورده، و این کلام ارشاد انضمام دلیل صریح انحصار حبل الله بودن در حضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد و واجب التمسک بودن ایشان را برای تمامی اهل اسلام بوجه اکمل ثابت و محقق می گرداند. پس چگونه احدی از عقلا بعد ازین تجویز خواهد کرد که در حدیث ثقلین مصداق عترتی جمیع اقارب نبوی هستند؟!.

و نیز ازین عبارت آشکارست که علامه سمهودی در مقام تأیید افاده سابقه خود ارشاد باسداد جناب امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» که مثبت افضلیت حضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام بر قاطبه خلایق می باشد آورده، و در کمال ظهورست که بعد ازین عاقلی که بهره از ایمان داشته باشد هرگز تجویز نخواهد کرد که در حدیث ثقلین مراد و مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترت جمله اقارب آن حضرت می باشند. فان هذا من ابین المحال، و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال.

بیست و پنجم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر تنبیهات متعلقه بحدیث ثقلین گفته: [رابعها- هذا الحث شامل للتمسک بمن سلف من ائمه اهل البيت و العتره الطاهره و الاخذ بهديهم، و أحق من تمسک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی فضله و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شیمه و رسوخ قدمه. و یشیر إلی هذا ما أخرجہ الدار قطنی فی «الفضائل» عن معقل ابن یسار: قال سمعت أبا بکر رضی الله عنهما یقول: علی بن ابی طالب رضی الله عنه عتره رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الذین حث علی التمسک بهم، فخصه أبو بکر رضی الله

عنه بذلك لما أشرنا إليه، ولهذا خصّه صَلَّى اللهُ عليه و سلم من بينهم يوم غدِير خم بما سبق من

قوله: من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و هذا حديث صحيح لا مرية فيه.

فى روايه عقب قوله «و عاد من عاداه»: و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله. أخرج هذه الروايه السبّار برجال الصّحيح غير فطر بن خليفه و هو ثقه. و فى روايه أخرجه الدّار قطنى عن سعد بن أبى وقاص رضى الله عنه: فقال أبو بكر و عمر رضى الله عنهما: أمسيت يا بن أبى طالب مولى كلّ مؤمن و مؤمنه! و أخرج أيضا عن سالم بن أبى الجعد قال لعمر رضى الله عنه: إنك تصنع بعلى شيئا لا تصنع بأحد من أصحاب النّبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم! قال: إنّه مولاى.

قال الحافظ ابن حجر: حديث من كنت مولاة فعلى مولاة، أخرجه الترمذى و النسائى و هو كثير الطّرق جدّا، و قد استوعبها ابن عقده فى كتاب مفرد و كثير من أسانيدھا صحاح و حسان.

و روى الامام الثعلبى فى تفسيره أنّ سفيان بن عيينه رحمه الله سئل عن قول الله عزّ و جلّ: «سَيَأْتِيَنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامِ الْمَوْتُ وَ الْمَوْتُ أَسْفَلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»: فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتنى عن مسئلة ما سألتى عنها أحد قبلك! حدّثنى أبى عن جعفر بن محمّد عن آبائه عليهم السّلام أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم لمّا كان بغدير خمّ نادى النّاس فاجتمعوا فأخذ بيد على رضى الله عنه و قال: من كنت مولاة فعلى مولاة. فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن التّعمان الفهرى فأتى رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم على ناقه له فنزل بالأبطح عن ناقته و أناخها و قال: يا محمّد! أمرتنا أن نشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّك رسول الله فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزّكاه فقبلنا. و أمرتنا أن نصوم فقبلنا، و أمرتنا بالحجّ فقبلنا، ثمّ لم ترض بهذا حتّى رفعت بضبعى على تفضّله علينا و قلت: من كنت مولاة فعلى مولاة! فهذا شىء منك أم من الله عزّ و جلّ؟ فقال النّبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم: و الذى لا إله إلاّ هو إنّ هذا من الله عزّ و جلّ فولّى الحارث و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم إن كان ما يقوله محمّد حقّا فأمطر علينا حجاره من السّماء أو اتتنا بعذاب أليم! فما وصل إلى راحلته حتّى رماه

اللَّهِ بِحَجْرٍ فَسَقَطَ عَلَيَّ هَامَتَهُ وَخَرَجَ مِنْ دُبْرِهِ فَقَتَلَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [.

ازین عبارت سراسر بشارت ظاهر و باهرست که علامه سمهودی حکم تمسک را که در حدیث ثقلین وارد است بأئمه اهل بیت علیهم السّلام مخصوص می داند، و بالخصوص اُحَقِّقْتُ جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را در این باب بأحسن وجوه و أبلغ طرق واضح و لائح می گرداند، و در اثبات این مطلب بحدیث جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«من كنت مولاه فعلي مولاه» استشهاد می نماید. و نیز بأقوال أبو بكر و عمر تشبّث نموده در إبرام و توطید آن می افزاید، و كلّ ذلك يستأصل شافه المخاطب في زعمه التعميم و يوضح اختصاص حدیث الثقلین بالأئمة اللّهمم علیهم آلاف الصّیلموات و التّحيّه و التّسليم من الرّب الرّحيم السّميع العليم.

بیست و ششم آنکه ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر بعض روایات حدیث ثقلین گفته: و الحاصل أنّ الحثّ وقع علی التمسک بالکتاب و بالسّنّه و بالعلماء بهما من أهل البيت، و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثّله إلى قیام السّاعه].

ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با آن همه عصبیت و عناد خود حدیث ثقلین را مخصوص بعلماء اهل بیت علیهم السّلام می داند و إبقای ایشان تا قیام قیامت بلا تحرّج مصرّح می گرداند. پس زعم مخاطب که در این حدیث مقصود از عترت جمیع اقارب نبوی هستند، بلا ریب باطل گردید و حقّ حقیق و صدق انیق برای أصحاب تحقیق و ارباب تحدیق بحدّ تبیین عام و تحقّق تامّ رسید، و لله الحمد علی ذلك.

بیست و هفتم آنکه ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین و آوردن بعض شواهد و مؤیّدات آن گفته: [تنبيه-سمی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ القرآن و عترته، و هی بالمشاهه الفوقیه الأهل و النّسل و الرهط الأدنون ثقلین لأنّ الثقل كلّ نفیس خطیر مصون، و هذان كذلك إذ كلّ منهما معدن العلوم اللّدیّه و الأسرار و الحکم العلیّه و الأحكام الشّرعیه، و لذا حثّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی الاقتداء و التمسک بهم و التّعلم منهم و

قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة

أهل البيت. وقيل: سُمِّيَ ثقلين لثقل وجوب رعايه حقوقهما. ثم الذين وقع الحث عليهم منهم إنما هم العارفون بكتاب الله و سنته رسوله إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب إلى الحوض، ويؤيده الخبر السابق:

ولا- تعلموهم فإنهم أعلم منكم. وتميزوا بذلك عن بقية العلماء لأن الله أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا و شرفهم بالكرامات الباهره و المزايا المتكاثره و قد مرّ بعضها و سيأتي الخبر الذي في قريش:

و تعلموا منهم فإنهم أعلم منكم. فاذا ثبت هذا لعموم قريش، فأهل البيت أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيها بقيه قريش و في أحاديث الحث على التمسك بأهل البيت إشاره إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك إلى يوم القيمة كما أنّ الكتاب العزيز كذلك، و لهذا كانوا أمانا لأهل الأرض كما يأتي، و يشهد لذلك الخبر السابق:

في كلّ خلف من أمّتي عدول من أهل بيتي، إلى آخره. ثمّ أحقّ من يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه لما قدّمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بكر: عليّ عتره رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، أي الذين حثّ على التمسك بهم فخّصه لما قلناه و لذلك خصّه صلّى الله عليه و سلّم بما مرّ يوم غدیر خمّ].

و این عبارت که مقتبس از افادات علامه سمهوديست بوجوه عدیده دلالت دارد بر اینکه حدیث ثقلین بلا اشکال و بلا ارتیاب بأهلبیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین مخصوص می باشد، و هرگز تمام اقارب نبوی از آن مراد نیستند.

پس محل کمال تعجب است که چگونه شاهصاحب از افادات ابن حجر در «صواعق» که خیلی کتاب معروف و مشهور می باشد إعراض و اغماض نموده راه تعمیم در مصادیق حدیث ثقلین پیموده، در اظهار عصیّت و عناد خود افزوده آفتاب بی سحاب را بگل اندوده اند! بیست و هشتم آنکه شرف الدین حسن طیبی که امام مشهور اهل سنت است در بیان معنی تمسک بقرآن و عترت افاده نموده که دلیل صریح اختصاص این حدیث شریفست ببعض اقارب نبوی دون الكلّ، و بعد ادنی تأمل در آن هرگز عاقلی راضی نمی شود به اینکه مزعوم فاسد شاهصاحب را در باب تعلق این حدیث بجمیع

أقارب برای ساعتی قبول نماید، و در اظهار رقاعت خود بیفزاید.

طیبی مذکور در «کاشف-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثانی فصل ثانی باب مناقب اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و معنی التّمسّیک بالقرآن العمل بما فيه و هو الايتمار بأوامره و الانتهاء عن نواهيه، و التّمسّیک بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم].

ازین عبارت ظاهرست که نزد طیبی معنای تمسّیک بعترت محبت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان می باشد، و در کمال ظهورست نزد قاطبه اهل اسلام که أقارب نبوی بالتّمّام دارای این شرف عالیمقام نبودند که هدایشان قابل اتّباع و اقتدا و سیرتشان مورث تبصّیر و اهتداء باشد، بلکه از جمله أقارب نبوی همان اشخاص اهل این مطلب هستند که واصل بمرتبه عصمت و طهارت می باشند و بهدای مستقیم و سیرت حقه خود بر قلوب مسترشدین نور حقیقت می پاشند.

بیست و نهم آنکه بدر الدّین محمود بن أحمد الرّومی در «تاج الدّرّه-شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى الله فالمستمسكون به مستمسكون بحبل غير منقسم

بکمال بلاغت و إفصاح و نهایت صراحت و ایضاح افاده نموده که سبب متّصل برضوان خدای اکبر که بر او أصلا انفصام طاری نمی شود کتاب خدا و عترت جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم است که از اهل عصمت و طهارت می باشند. و بعد این افاده سراسر ایجاد، حدیث ثقلین را ذکر فرموده و آن را در مقصود خود نصّ و نموده، و پر ظاهرست که بعد تصریح صریح و اعتراف بحقّ نصیح، چگونه کسی از عقلا قول شاهصاحب را در باب تعمیم مصادیق عترت بسمع إصغا خواهد شنید، و بچه دلیل آن را قابل قبول أصحاب أحلام و عقول خواهد دید؟! زیرا که بر عوام اهل اسلام فضلا عن العلماء الأعلام واضح و آشکارست که جمله أقارب نبوی هرگز موصوف بعصمت و طهارت نبودند و گاهی بله و صبیان هم نسبت بایشان این زعم باطل را در گوشه خاطر خود جاگزین نموده اند، و جز این نیست که أصحاب عصمت و طهارت، أقارب مخصوصین سرور کائنات علیه و آله آلاف الصّلوات و التّحیات هستند که بارها بأقوال و أفعال آن جناب

تعیین و تبیینشان بمنصیه شهود رسیده است و بکرات و مرات آنوار اسماء و اشخاصشان بنصوص کلمات نبویه و خصوص تعریفات مصطفویه بأسماع و أبصار أهل ایمان جلوه گر گردیده.

حالیا عبارت موعوده «تاج الدر» که فی الحقیقه مثل ضیاء الغره است باید دید، و هی هذه: [المعنی، یقول ذلك الحبيب هو الذي دعا أهل التكليف قاطبه من جنّ و إنس و عرب و عجم فی زمانه و بعده إلى يوم القيمة إلى دين الله و ما فيه رضاه إذ ترجى شفاعته داعياً إلى الله باذنه، فالمعتصمون بدينه و المجيبون لدعوته اعتصام حقّ و إجابته صدق معتصمون بسبب من الله تعالى متّصل إلى رضوانه الأ-كبر من غير أن يطرأ عليه انفصام أصلاً، و ذلك السبب ليس إلا- كتاب الله تعالى و عتره نبیه من أهل العصمه و الطّهاره الواجب على غيرهم مودّتهم بعد معرفتهم إيماناً بقوله تعالى:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ، و تصديقا

لقوله صَلَّى الله عليه و سلم:

تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي،

و فی روايه: تركت فيكم ما إن تمسّيكنم به لن تضلوا بعدى كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتّى يردا على الحوض. و هذا نصّ فى المقصود، فمن تمسك بكتاب الله تمسك بهم و من عدل عنهم عدل عن كتاب الله من حيث لا يدري و هو يقول: آمنت بالله و بكلّ ما ثبت مجيء رسول الله (صلى الله عليه و آله) به من عند الله فلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فى أَنفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً. هذا هو الإيمان الكامل. و عن أمير المؤمنين و إمام المسلمين علىّ رضى الله تعالى عنه: الإيمان عشره أجزاء، لسلمان منها تسعه أجزاء، و للمقداد ثمانية. إلى آخر الكلام].

سى أم آنکه ملا علی قارى در «شرح شفای قاضى عیاض» بشرح حدیث ثقلین گفته: [ثم المراد بعترته أخصّ قرابته. و قيل: المراد علماء أمته، فالتمسك بالقرآن التعلق بأمره و نهيه و اعتقاد جميع ما فيه و حقیته، و التمسك بعترته محبتهم و متابعه سيرتهم].

ازین عبارت ظاهرست که مراد جناب سرور عباد صلوات الله عليه و آله إلى يوم المعاد در حدیث ثقلین از عترت أخصّ أقارب آن جناب هستند، و پر ظاهرست که هر گاه بنصّ علی قارى، مراد آن حضرت از عترت أخصّ أقارب خود بوده باشد، بلا ريب

دعوی شاه صاحب در باب تعمیم اقارب باطل و از حلیه صحت عاطل خواهد شد.

كما لا يخفى على كل ذي عين.

و نیز چون علی قاری درین عبارت تصریح نموده که مراد از تمسک بعترت محبتشان و متابعت سیرتشان هست، پس ازین روهم شبهه تعمیم اقارب درین حدیث هباء منشورا می گردد، زیرا که جمله اقارب نبوی هرگز متأهل محبت و متابعت سیرت نبودند، پس عاقل بصیر و ناقد خبیر را لازمست که از جمله اقارب نبوی همان اشخاص را مصداق عترت در حدیث ثقلین بداند که بسبب عصمت و طهارت محبت و متابعت سیرتشان بی نقص و بی عیب بلکه موجب رضای عالم شهادت و غیب است.

اما آنچه علی قاری درین عبارت آورده: [وقیل: علماء أمته]، پس چون قول مجهول القائل است، و دلایل بی شمار و اقوال علمای کبار مبطل و موهن آنست، لهذا قابل التفات ارباب ابصار و أصحاب انظار نیست، و کافی است برای بطلان آن همین قدر که اگر مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین از عترت، علمای اُمت عموماً می بود هرگز علمای اعلام و محققین عظام سنیّه این حدیث را در فضائل اهل بیت علیهم السلام مذکور نمی ساختند و باظهار اختصاص این حدیث شریف بآن نفوس قدسیّه، سیوف مسلوله بر رؤس اعدایشان نمی آختند، و هذا ظاهر کل الظهور و لكن الخدوع الغرور يستولى على أوليائه بكل كذب و زور، والله وليّ الذين آمنوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ .

سی و یکم آنکه ملا علی قاری در «مرقاہ-شرح مشکاه» بشرح حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [قال ابن الملك (۱): التمسك بالكتاب العمل بما فيه و هو الايتام بأوامره و الانتهاؤ بنواهيہ، و معنى التمسك بالعترة محبتهم و الاهتداء

ص: ۲۸۷

۱- ابن الملك هو عبد اللطيف بن عبد العزيز الحنفى صاحب « شرح المشارق » و « شرح المنار » و غير ذلك من التصانيف ، و له ترجمه فى « الضوء اللامع » السخاوى و كتاب « اعلام الاخبار » للكفوى ، و « الشقائق النعمانية » لطاشكبريزاده الرومى و « الفوائد البهية » للمولوى عبد الحى اللكهنوى (۱۲ ذاکر حسين الموسوى)

بهديهم و سيرتهم. زاد السَّيِّد جمال الدِّين: إذا لم يكن مخالفا للدِّين. قلت: في إطلاقه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إشعار بأنَّ من يكون عترته في الحقيقة لا يكون هديه و سيرته إلا مطابقا للشريعة و الطَّريقه].

ازین عبارت ظاهرست که نزد ابن الملک، مقصود جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حدیث ثقلین از تمسِّک بعترت آنست که محبتشان اختیار کنند و بهدی و سیرتشان اهتداء حاصل نمایند. و پر ظاهرست که چون جمله اقارب نبوی هرگز هدی و سیرتشان لا یتق اهتداء نبود پس لا- محاله مقصود محمود آن جناب از عترت اخص اقارب خواهد بود که آنها بوجه عصمت و طهارت خود برای خلق خدا مطاع و مقتدا می باشند و اتباع و اقتدایشان بلا تجاوز و اعتدا مورث نجات و اهتداست. و چون جمال الدِّین پی بعصمت این نفوس قدسیه نبرده بود لهذا در اهتدا بهدی و سیرتشان قید [إذا لم يكن مخالفا للدِّين] افزود. و علی قاری بتوفیق خالق باری پرده از بطلان و هوان این قید مستهجن و مهان برانداخت، و بتصریح صریح ظاهر ساخت که در إطلاق آن جناب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اشاره است به اینکه هر که از عترت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در واقعیت باشد، و فی هذا الکلام الصِّمیم دلیل قاطع علی بطلان التعمیم، و الله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

سی و دوم آنکه نیز علی قاری در «مرقاه-شرح مشکاه» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن أرقم منقولست بعد نقل کلامی از طیبی گفته: [و أقول: الأظهر هو أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون علی سيرته الواقفون علی طریقه العارفون بحکمه و حکمته و بهذا یصلح أن یكونوا مقابلا- لکتاب الله سبحانه كما قال: وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. و يؤیده ما

أخرجه أحمد فی «المناقب» عن حمید بن عبد الله بن زید أن النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ذكر عنده قضاء قضی به علی بن أبی طالب فأعجبه و قال:

الحمد لله الذي جعل فينا الحكمه أهل البيت.

و أخرج ابن أبي الدنيا فی «كتاب اليقين» عن محمد بن مسعر اليربوعي، قال: قال عليّ للحسن: كم بين الايمان و اليقين؟ قال:

أربع أصابع. قال: بين! قال: اليقين ما رأته عينك، والإيمان ما سمعته أذنك و صدقت به. قال: أشهد أنك ممن أنت منه، ذريه بعضها من بعض. وقارف الزهري (ذنباً. ظ) فهام على وجهه، فقال له زين العابدين: قنوطك من رحمه الله التي وسعت كل شيء أعظم عليك من ذنبك. فقال الزهري: الله أعلم حيث يجعل رسالته، فرجع إلى أهله و ماله].

ازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که علی قاری حدیث ثقلین را از جمله اقارب نبوی متعلق بحضراتی می داند که اهل علم هستند و بر سیرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مطلع می باشند و از طریقت آن حضرت آگاهی دارند و بحکم و حکمت آن جناب عارفند، و بهمین سبب درست می شود این مطلب که این حضرات مقابل کتاب خدا بشوند، و این افاده علی قاری بنحوی که مفید تخصیص و مبطل تعمیمست هر ناظر بصیر بآن پی میرد. و نیز ازین عبارت ظاهرست که علی قاری برای تشیید و تأیید افاده خود اولاً آیه وافیة الهدایة «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آورده و من بعد حدیث حکم فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام در قضیه و پسندیدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن را و فرمودن کلمه بلیغه «الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا أهل البيت» ذکر کرده و بعد از این خبر کرامت اثر، مکالمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب امام حسن علیه السلام در باب ایمان و یقین و فرمودن آن جناب بخطاب فرزند ارجمند خود:

أشهد أنك ممن أنت منه ذريه بعضها من بعض، نقل نموده و پستر از آن قضیه عجیبه هیمان زهری مهان، بسبب مقارفت عصیان و هدایت فرمودن جناب امام زین العابدین علیه السلام او را بتذکیر رحمت خدای منان و گفتن زهری: الله أعلم حيث يجعل رسالته، مذکور ساخته.

و این صنیع منیع علی قاری نزد منصف خبیر شاهد آنست که او حدیث ثقلین را مختصّ بحضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام می داند و بذکر اخبار و آثاری که دلالت بر علو مقام ایشان در علم و حکمت و ارشاد و هدایتست، حقّ حقیق را بر منصیه اعتراف می نشاند، و هذا مما يستأصل شافه التعمیم الذمیم و يرسل علی زعم المخاطب الریح العقیم.

سی و سوم آنکه عبد الرّؤوف مناوی در «فیض القدیر-شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین که بروایت زید بن أرقم منقولست گفته: [و أهل بیتی، آی و ثانيهما أهل بیتی و هم من حرمت عليهم الصّیّدقه من أقربائه. قال الحكيم: حصّ على التمسك بهم لأنّ الأمر لهم معاینه فهم أبعد من المحنه، و هذا عامّ أريد به خاصّ و هم العلماء العاملون منهم].

ازین عبارت در کمال ظهورست که مناوی در شرح این حدیث شریف اوّلا اگر چه بتقلید ناسدید زید بن أرقم تفسیر اهل بیت بأقارب محرومین عن الصّیّدقه می نماید لیکن ثانیاً رو براه صواب آورده از عارف کبیر و عالم تحریر خود حکیم ترمذی نقل می کند که در أمر بتمسک تمامی أقارب نبوی مقصود نیستند، بلکه مراد، همان حضرات هستند که علمای عاملین باشند! و این افاده حکیم ترمذی که مناوی آن را استجاده و اعتماداً نقل نموده بحمد الله تعالی برای إبطال ادّعی تعمیم ذمیم، کافی و وافیست و این قدر اعتراف هم آثار تعصّب مخاطب ملیم را ماحی و عافی!.

سی و چهارم آنکه نیز مناوی در «فیض القدیر» بشرح این حدیث شریف که بروایت زید بن ثابت منقولست گفته: [قال الحكيم: والمراد بعترته هنا العلماء العاملون منهم إذ هم الذين لا يفارقون القرآن].

ازین عبارت واضح است که نزد حکیم ترمذی مراد جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلّم درین مقام از عترت خود، علماء عاملینشان هستند زیرا که همان بزرگواران کسانی می باشند که از قرآن مفارقت نمی کنند، و این توجیه و جیه حقّ أبلج را از باطل لجلج بوجه أحسن تمیز می دهد، و این تنبیه نبیه، بطلان زعم تعمیم أقارب را بعنوان آیین فراروی أصحاب عقل و إنصاف می نهد.

سی و پنجم آنکه نیز مناوی در «فیض القدیر» بشرح حدیث ثقلین منقول از زید بن ثابت گفته: [

وعترتی أهل بیتی، تفصیل بعد اجمال بدلا أو بیانا، و هم أصحاب الکساء الذّین أذهب الله عنهم الرّجس و طهّهم تطهیرا].

و نیز مناوی در «تیسیر-بشرح جامع صغیر» بشرح حدیث مذکور گفته:

[و عترتی بمثناه فوقیه اهل بیتی تفصیل بعد اجمال بدلا او بیانا، و هم أصحاب الکساء].

ازین دو عبارت کفلق الصّیح روشن است که نزد مناوی در این حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیتی را بعد عترتی بعنوان تفصیل بعد الإجمال ذکر فرموده است، و باعتبار ترکیب نحوی، لفظ اهل بیتی برای لفظ عترتی یا بدلت یا بیان و اینکه اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم أصحاب کساء هستند که خداوند عالم ازیشان رجس را دور داشته است و ایشان را مطهر ساخته است بتطهیر کامل، و بعد این تصریح صریح و توضیح نصیح مناوی، کیست که در اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت ربیبی داشته باشد، و بزعم باطل تعمیم ذمیم، گونه دین و ایمان خود را خراشد؟! سی و ششم آنکه نیز مناوی «در فیض القدر» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن ثابت منقولست گفته: [تنبیه-قال الشّریف السّیّمهودی: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلا- للتمسك من أهل البيت و العتره الطّاهره فی کلّ زمان إلی قیام السّیّاعه حتّی يتوجّه الحث المذكور إلی التمسك به، كما أنّ الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض فاذا ذهب أهل الأرض].

ازین عبارت چنانچه می بینی کالشّمس فی رابعه الثّهار واضح و آشکارست که مناوی از سمهودی نقل می نماید که از حدیث ثقلین مفهوم می شود که در هر زمانی تا قیام قیامت کسی که اهل تمسک باشد از اهل بیت و عترت طاهره موجود خواهد ماند.

و این افاده سراسر إجاده کما تبّهنا علیه سابقا دلیل واضح تخصیص خاصّ و مبطل زعم تعمیم ظاهر الانتقاص می باشد، و شبهه مراد بودن جمله أقارب را از بیخ و بن می تراشد.

سی و هفتم آنکه شیخ عبد الحقّ دهلوی در «لمعات-شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [

قوله: کتاب الله بالنّصب بدل من ما و عترتی عطف علیه اهل بیتی بیان لعترتی. عتره الرّجل نسله و رهطه و عشیره الادنون ممّن مضی و غیر، و بینّه صلی الله علیه و سلم بأهلیتی تشریفا و تکریما لهم بکونهم اهل بیته و مخالطین و مقتبسین من أنواره فائزین بأسراره، و الظّاهر أنّ المراد بأهل البيت

هیهنا أخص من أولاد الجدّ القریب و هم بنو هاشم بل أولاده و ذریته و العتره أعم من ذلك فافهم].

ازین عبارت ظاهرست که عبد الحقّ دهلوی در شرح حدیث ثقلین واضح نموده که قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمّ اهل بیتی بیانست برای قول آن جناب: و عترتی، و بعد ازین عبد الحقّ در معنای عترت ذکر کرده که عترت بمعنی اولاد و قریب ترین اقاربست، و من بعد افاده نموده که تبیین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمّ عترت را باهلیت خود برای تشریف و تکریم ایشانست تا ظاهر شود که این حضرات اهل بیت آن جناب هستند و مخالطت بآن جناب دارند و از انوار آن جناب اقتباس می نمایند و بأسرار آن جناب فائزند، و پستر از آن معترف شده به اینکه ظاهر این ست که مراد باهلیت در این جا آن حضرات هستند که از اولاد جدّ قریب نبوی که بنی هاشم می باشند خاصّ تر هستند، یعنی مراد از اهل بیت کلّ بنی هاشم نیستند بلکه مقصود از اهل بیت اولاد و ذریّت آن جناب هستند و عترت ازین معنی عام ترست.

و ازین افادات عبد الحقّ بحمد الله بکمال انجلا و سفور واضح و لائح می گردد که اولاد تمامی اقارب نبوی در معنای عترت داخل نیستند بلکه عترت بمعنای نسل و قریب ترین اقاربست. و ثانیاً مقصود جناب نبوی از عترت هم تمامی عترت آن جناب نیست، بلکه مراد اهل بیت آن جناب هستند. و ثالثاً از اهل بیت هم مراد تمامی بنی هاشم نیستند بلکه اولاد و ذریّت آن جناب مقصود می باشند. و رابعاً مراد آن حضرت از اهل بیت خود همان حضرات هستند که مخالطت بآن جناب داشتند و مقتبس انوار آن جناب و فائز بأسرار آن جناب بودند، و فی هذا من التخصیص بعد التخصیص ما لا یخفی علی ذی فهم رصیص.

سی و هشتم آنکه عبد الحقّ دهلوی در «أشعه اللّمعات- شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین منقول از جابر گفته:

[فسمعتہ یقول: یا ایها الناس! انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا، پس شنیدم آن حضرت را که می گفت آگاه باشید ای مردمان بدرستی من گذاشته ام در شما چیزی را که اگر بگیریید آن را و عمل کنید بآن هرگز گمراه نمی شوید

کتاب الله و عترتی، کتاب خدا را و اهل

بیت خود را و عترت قوم و خویشان و نزدیکان مرد و اهل بیت وی. تفسیر کرد آن را بقول خود و اهل بیته. بجهت اشارت کردن بآنکه مراد اینجا از عترت اخص از قوم و اقرباست که اولاد جد قریب باشند، یعنی اولاد و ذریت وی صلی الله علیه و آله و سلم [انتهی].

و این عبارت عبد الحق هم بحمد الله تعالی برای ابطال تعمیم ذمیم و اثبات تخصیص صمیم کفایت می کند و ریشه شبهه مخاطب را علی وجه الاستیصال می کند.

سی و نهم آنکه محمود قادری شیخانی در «صراط سوی» بعد ذکر حدیث ثقلین بروایات عدیده و سیاقات سدیده گفته: [و معنی الثقلین فی الاحادیث المذكوره:

العظیم و کبیر الشأن كما قاله النووی. و فی «القاموس»: یطلق الثقل علی متاع المسافر و کل شیء نفیس مصون، و الثقلان الانس و الجن لتفضیلهما علی غیرهما بالتمیز و العقل، و الاثقال کنوز الارض و موتاها. و لا خفاء فی أن اهل البيت النبوی من خلاصه قریش، و قد تقدم:

یا أيها الناس! لا تقدموا قریشا فتهلكوا و لا تخلفوا عنها فتضلوا الحدیث. و سیأتی أن اهل البيت النبوی امان لأهل الأرض فإذا ذهبوا ذهب اهل الأرض. و كان الحسن یفسر المشکاه بفاطمه الزهراء، و الشجره المبارکه بآبراهیم، و یفسر لا شرقیه و لا غربیه ای لا یهودیه و لا نصرانیه، و یفسر قول: یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور بامام بعد طمام و عالم عامل بعد عالم عامل من الائمه التي یقتدی بهم فی الدین و یتمسک بهم فیهم و یرجع إلیهم، و یفسر قوله: یهدی الله لنوره من یشاء، بیهدی الله لولایتها من یشاء، و الله أعلم بهذا التأویل. قلت: و فی تفسیری ما تغنیک عن تأویل هذه الآیه و تفسیرها فراجعه إن شئت. و

عن أبی الطفیل عامر بن واثله: و كان علی بن الحسین بن علی إذا تلا قوله تعالی «یا أيها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» یقول: اللهم ارفعنی فی اعلی درجات هذه الندبه، و أعنی بعزم الإراده، و هب لی حسن المستعجب من نفسی، و خذ لی منها حتی یتجرد خواطر الدنیا عن قلبی من مزید خشیتی منک، و ارزقنی قلبا و لسانا یتجاریان ذم الدنیا و حسن التجافی عنها حتی لا أقول إلا صدقت، و أرني مصادیق إجابتك بحسن توفیقک حتی أكون فی کل حال حیث أردت. و أعلم أن اهل البيت هم الذریه الطیبه و

فروع الشجره المباركه و بقايا الصيغوه الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و برأهم من الآفات و افترض مودتهم فى الكتاب و السنه و هم العروه الوثقى و هم معدن التقى* و خير حبال العالمين وثيقها.

و كان جعفر بن محمد. يقول فى تفسير قوله تعالى « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً »: نحن جبل الله ف اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا، و

كان محمد الباقر (عليه السلام) يقول فى قوله تعالى « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ »: نحن الناس و الله اقلت: و هم الناس حقاً، و أعداؤهم النسناس حقا حقا. و عن معقل بن يسار: سمعت أبا بكر يقول: على ابن أبى طالب عتره رسول الله، أى الذى حث على التمسك بهم].

ازين عبارت ظاهرست كه قادرى بعد بيان معنى ثقلين براى تأييد حديث ثقلين تفسير آيه «نور على نور» و كلام هدايت انضمام جناب امام زين العابدين عليه السلام متعلق بايه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» و تفسير آيه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» از جناب امام جعفر صادق عليه السلام و تفسير آيه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»!! از جناب امام محمد باقر عليه السلام نقل نموده و بعد اين همه قول أبو بكر «على بن أبى طالب عتره رسول الله صلعم» ذكر کرده، و بر ناظر ممعن درين عبارت بوجه سافره الانوار بلا ريب و استنكار واضح و آشكار مى گردد كه نزد قادرى اين حديث شريف مختص بأئمة اهل بيت عصمت و طهارت سلام الله عليهم أجمعين مى باشد، و هرگز بجملة أقارب نبوى تعلق ندارد، و ذلك أوضح من أن يبته عليه و لكن جحد المخاطب قد قادنا إليه.

چهل آنكه محمد بن عبد الباقي زرقانى در «شرح مواهب لدنيته» در شرح حديث ثقلين منقول از زيد بن أرقم گفته: [قال الحكيم الترمذى: حَضَّ عَلَى التَّمَسِّكِ بِهِمْ لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنُهُ، فَهَمَّ أْبَعَدَ عَنِ الْمُحَنَةِ، وَ هَذَا عَامٌّ أُرِيدُ بِهِ خَاصٌّ، وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الْعَامِلُونَ مِنْهُمْ].

و اين كلام حكيم ترمذى كه زرقانى آن را نقل نموده دلالت صريحه دارد بر اينكه حديث ثقلين بتمامى أقارب نبوى متعلق نيست، بلكه مراد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم حضرات مخصوصين هستند كه علمای عاملين مى باشند، و هذا الكلام و إن كان فيه نوع من التقصير و التبتير لكنّه كاف فى إرغام المخاطب اللهج بالتغريير و التزوير.

چهل و یکم آنکه نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین منقول از ابو سعید خدری گفته: [

و عترتی اهل بیته تفصیل بعد اجمال بدل او بیان یعنی: ان ائمرتم بأوامر کتاب اللّٰه و انتهیتم بنواهیة و اهتدیتم بهدی عترتی و اقتدیتم بسیرتھم اهتدیتم فلم تضلوا].

و این عبارت چنانچه می بینی دلیل صریحست بر اینکه مراد از عترت همان حضرات هستند که اهتدا بهداشان و اقتدا بسیرتشان موجب هدایت و مانع ضلالتست، و پر ظاهرست که این شرف بجز اهل بیت عصمت و طهارت سلام اللّٰه علیهم اجمعین دیگر اقارب را غیر حاصلست و اّحدی سوای ایشان باین مرتبه رفیعہ غیر واصل. پس تعمیم در مصادیق عترت هرگز در این حدیث صحیح نمی شود و هیچ عاقلی در این راه کج که مخاطب رفته است نمی رود.

چهل و دوم آنکه نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین منقول از ابی سعید خدری گفته: [قال الشریف السّمهودی: هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلا للتمسك به من عترته في كل زمن الى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور على التمسك به كما أن الكتاب كذلك فلذا كانوا أمانا لاهل الارض].

و این عبارت کما تبهنا علیه سابقا دلیل واضح بر تخصیص سلیم و برهان لائح بر فساد تعمیم ذمیم می باشد و خاک مذلت و هوان بر رءوس منکرین وجود حجّت خدا درین زمان بخوبی می باشد.

چهل و سوم آنکه حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» بعد ذکر حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [(ابن.ظ) عبد الملك گفته که: تمسک بکتاب اللّٰه عبارتست از عمل بموجب احکام او، و تمسک بعترت او کنایتست از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان. و سید جلال (جمال.ظ) الدین رحمه اللّٰه در اینجا قید کرده که: اگر هدی و سیرتشان مخالف دین و شریعت نبود، همانا که مراد عبد الملك را نیز همین خواهد بود نه مطلق چه در بعض افراد مطلق عدم ضلالت متحقق نمی شود. ملا علی قاری گفته که در اطلاق آن حضرت صلی اللّٰه علیه و سلّم اشعار است بآنکه عترت در حقیقت کسی است که سیرت او مخالف شریعت نبود. انتهى].

و بحمد اللّٰه تعالی این عبارتھم مثل عبارت «مراقه-شرح مشکاه» که سابقا گذشته عاقل خبیر را بسوی تخصیص مصادیق عترت می کشاند و شبهه تعمیم را که مخاطب ملیم در پی آن گشته بلا ریب بآب می رساند.

چهل و چهارم آنکه عبد اللّٰه بن محمّد بن عامر الشّبراوی الشّافعی حدیث ثقلین را بکمال ایضاح متعلّق بمخصوصین اقارب وانموده در اعتراف بأمر حق و صواب مسلک

إنصاف پیموده، چنانچه در کتاب «الإتحاف بحبّ الأشراف» بعد نقل حدیث ثقلین از مسلم و ترمذی و حاکم گفته: [قال ابن حجر فی «الصواعق»: سَمِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقُرْآنَ وَالْعَتْرَةَ ثَقَلَيْنِ، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مَضْنُونٍ بِهِ، وَهَذَا كَذَلِكَ إِذْ كُلُّ مِنْهُمَا مَعْدَنٌ لِلْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ وَالْأَسْرَارِ الْجَلِيلَةِ (العليه.ظ) الشرعيه، و لهذا حث على الاقتداء و التمسك بهما. و قيل: سَمِيَ ثَقَلَيْنِ لِثِقَلِ وَجُوبِ رِعَايَةِ حَقُوقِهِمَا ثُمَّ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِمُ الْحَثُّ مِنْهُمْ أَمَّا هُمُ الْعَارِفُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَمْسِكُونَ بِسُنَنِ رَسُولِهِ إِذْ هُمُ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ إِلَى الْحَوْضِ وَ مَا أَحَقَّهُمْ بِقَوْلِ مَنْ قَالَ:

هم القوم ان قالوا أصابوا و ان دعوا أجابوا و ان أعطوا أطابوا و أجزلوا

هم يمنعون الجار حتى كأنما لجارهم فوق السماكين منزل)

چهل و پنجم آنکه محمد معین بن محمد امین سندی در کتاب «دراسات اللیب فی الاسوه الحسنه بالحیب» حدیث ثقلین را متعلق بائمه اثنا عشر سلام الله عليهم اجمعين وانموده باثبات این مرام، راه ارغام خصام بأقدام تشیید و إبرام پیموده، و تمام کلام حقایق التیام او درین باب اگر چه در ما سبق منقول شده است لیکن در در این جا بعضی اجزای کلام او نقل می نمایم تا بر ناظر بصیر، اختصاص این حدیث منیر بأهلیت عصمت و تطهیر عليهم آلاف السّلام من الملك القدير واضح و آشکار شود، و بطلان زعم فاسد و ظنّ کاسد مخاطب که مراد از عترت در این حدیث شریف جمله أقارب نبوی هستند بحدّ اتّصاح تام و تبیین عام برسد.

پس باید دانست که محمد معین سندی در «دراسات اللیب» در ضمن کلام بر حدیث ثقلین گفته: [و لما كان هذا بطريق دلالة النص انتظرنا نصا فيهم يدلنا على امامتهم في العلم، فوجدنا

قوله صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ» فَعَلِمْنَا أَنَّهُمُ الْحُكَمَاءُ الْعَارِفُونَ الْعُلَمَاءُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَى التَّمَسُّكِ (بِهِمْ.ظ) فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَخَذَ الْعُلُومَ عَنْهُمْ، وَ أَيْدِنَا فِي ذَلِكَ مَا

أَخْرَجَ الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ (رَضِيَ) قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا، اِنْتَهَى. وَ كَيْفَ لَا وَ هُمُ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ، فَكَمَا أَنَّ الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ فَكَذَلِكَ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ الْمَقْدَسِ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْلِيمَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَ قَدْ قَالَ قَائِلُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَخْبِرًا عَنْ نَفْسِهِ الْقُدْسِيِّ وَ سَائِرِ رَهْطِهِ الْمُطَهَّرِينَ:

و فينا كتاب الله أنزل صادقاً و فينا الهدى و الوحي و الخير يذكر

و مما نزل فيهم من الكتاب الآيه المتقدمه و قد ذكر جمله ما نزلت فيهم من الايات الشيخ أبو الفضل (أبو العباس.ظ) ابن حجر في «الصواعق» فليطلب منه. و كذلك أيدنا

فيه ما ثبت عن سيد الساجدين عليه و على آباءه و أبنائه التسليمات الناميات المباركات و التحيات الطيبات الزاكيات أنه كان إذا تلى قوله تعالى «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» يقرأ دعاء طويلا يشتمل على طلب اللحوق بدرجة الصادقين و الدرجات العلية و على وصف المحن و ما انتحلته المبتدعه المفارقون لائمه الدين و الشجرة النبويه، ثم يقول: و ذهب آخرون الى التخصيص فى أمرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوا بآرائهم و اتهموا مآثور الخبر، الى أن قال: فالى من يفرغ خلف هذه الامه و قد درست أعلام الملّه و دانت الامه بالفرقه و الاختلاف، يكفر بعضهم بعضا و الله تعالى يقول:

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ . فَمَنْ الْمَوْثُوقُ بِهِ عَلَى ابْلَاغِ الْحُجَّةِ وَ تَأْوِيلِ الْحُكْمِ الْا- أَهْلُ الْكِتَابِ وَ اَبْنَاءُ اٰئِمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى الَّذِينَ اٰحْتَجَّ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ سِدى مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ؟ أَهْلُ تَعْرِفُونَهُمْ إِلَّا- مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ وَ بَرَّاهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟! اِنْتَهَى (ما.ظ) ذكره ابن حجر فى «الصواعق».

فعلنا من كلام الأئمة عليهم رضوان الله معنى التمسك بهم بما لا ريبه فيه إلا لمن ارتابت قلوبهم فهم فى ريبهم يترددون) و نيز در «دراسات اللبيب» در ضمن كلام بر حديث ثقلين آورده:

(و هذا التحقيق فى تفسير أهل البيت بالحديث الصحيح يعين المراد منهم فى آيه التطهير مع نصوص كثيره من الاحاديث الصحاح المناديه على أن المراد منهم الخمسه الطاهره رضوان الله تعالى عليهم أجمعين، و لنا و ريقات فى تحقيق ذلك مجلد فى دفترنا يجب على طالب الحق الرجوع إليه، و لما وجدنا هذا فى «صحيح مسلم» علمنا أنهم أبنائوه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فاذا انضم الى ذلك ما ورد من الاخبار فى الأئمة الاثنى عشر، مما بسطنا أكثرها فى المقامات الاربعه من كتابنا المسمى، «مواهب سيد البشر فى حديث أئمة الاثنى عشر» بالترتيب بسطانها، و ما اجتمع عليه السلف و الخلف من غزاره علوم هذا العدد المبارك و خرقهم العوائد و ما اختصوا به من المزايا الباهره من بين سائر الرجال الابطال من هذه الفئه الفائقه على معاصريها فى كل عصر، يتيقن بأنهم الاولى بصدق أحاديث التمسك عليهم من غيرهم).

و نيز در «دراسات اللبيب» در ضمن كلام بر حديث ثقلين گفته:

(و إذ قد ثبت صحه هذا الحديث و ما مر عليك مما ينوط به لفظا و معنى و دلالة و انضمت إليه آيه التطهير بتفسيرها التى يدل عليها الصححه، فلا وجه لان يمتري من له أدنى انصاف فى أن من صدق عليهم هذا الحديث و الآيه من غير شائبه و هم الأئمة الاثنى عشر من أهل البيت و سيده نساء العالمين بضعه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أم الأئمة الزهراء الطاهره، على أبيها و عليها الصلوه و السلام، لا شائبه فى كونهم معصومين كالمهدى منهم عليه السلام بما يخصه من حديث قفاء (قفو.ظ) الاثر و عدم الخطاء على ما تمسك به الشيخ الاكبر (رض) بالمعنى الذى بيناه سؤالا و جوابا فيما تقدم، بل هذا الحديث أوثق عروه من حيث الصحه بالسند القوى من ذلك الحديث و الكشف يؤيد ما شاء الله سبحانه أن يؤيده).

چهل و ششم آنکه أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المال» در بیان محصل حدیث ثقلین آورده: و محصّله ما تقدّم فی محصّل حدیث السّیفینه من الحثّ علی إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الأخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم شکر النعمه مشرفهم صلوات الله علیه و علیهم، و استفاد من ذلك بقاء الكتاب و السنه و العتره إلى يوم القيمة، و الذی (و الذین ظ) وقع الحثّ علیهم إنّما هم العارفون منهم بالكتاب و السنه، إذ هم لا یفارقون الكتاب إلى ورود الحوض، و یؤیده

حدیث «تعلّموا منهم و لا- تعلّموهم فانّهم أعلم منکم» و تمیّزوا بذلك عن بقیه العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهرهم تطهیرا و شرفهم بالکرامات الباهرهات و المزیایا المتکاثرات].

و این عبارت بنحوی که نافی تعمیم اقارب و مفید تخصیص بأصحاب عصمت و طهارت می باشد در کمال ظهورست، پس چگونه کسی از أصحاب أفهام و ارباب أحلام قول مخاطب فاسد المرام قبول خواهد نمود؟! او کی احدی از ذوی العقول با وصف این توضیح و تصریح، راه ذهول و غفول خواهد پیمود؟! چهل و هفتم آنکه مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسیله النجاه» بعد ایراد حدیث ثقلین در مقام توضیح و تشریح آن گفته: [و از زید بن ثابت مرویست:

و إنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض. یعنی کتاب خدا و آل عبا از هم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر و از مطیعان و متخلّفان خود خبر خواهند داد] انتهی.

ازین عبارت سراسر بشارت واضح و لائحتست که مولوی مبین لکهنوی حدیث ثقلین را متعلّق بآل عبا می داند و بنهایت صراحت، اعتراف باین معنی نموده زعم تعمیم اقارب نبوی را هباء منثورا می گرداند.

چهل و هشتم آنکه ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» جائی که إثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام بر مذاق خود نموده می گوید: [و این مدّعا بکشف و إلهام ثابت شده و استنباط این مدّعا از کتاب الله از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلّم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالی: قُلْ لَا أَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی

أقربای من وجه استنباط آنست که انبیاء سابق «لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» گفته اند، اصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند. و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حق تعالی بتغییر اسلوب کلام امر فرموده، حکمت در آن آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤبده است، پس اُمّتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنایب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر اُمّت خود رهنمونی کرد بمحبت آل خود و اشارت فرموده بتثبیت دامن پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم ویند، و لهذا

قال عليه السلام: تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، الحديث. یعنی: گذاشتم در شما دو وسیله محکم: قرآن مجید و آل خود را [انتهی].

و این کلام ثناء الله بنحوی که مفید اختصاص حدیث ثقلین بنائبان جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَطْيَابِ وَ مِبْطَلِ زَعْمِ تَعَلَّقِ أَنْ بِجَمَلَةٍ أَقْرَبِ أَنْ جَنَابِ مِي بَاشِدِ مَحْتَاغِ بِيَانِ نِيَسْتِ، وَ لِعَمْرِي إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ أَوْضَحِ الدَّلَائِلِ وَ الْإِعْلَامِ عَلَى حَقِّيهِ أُمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ صُدُورِهِ مِنْ مِثْلِ هَذَا الْمَتَعَصَّبِ الْهَائِمِ فِي مَهَامِهِ الْمَلَامِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَّامِ، وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى دَارِ السَّلَامِ.

چهل و نهم آنکه ولی الله لکهنوی در «مرآه المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین و بیان وجه تسمیه کتاب و عترت بثقلین گفته: [ثُمَّ الْعَذِينَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَيْهِمْ مِنْهُمْ (منه. ظ.) إِنَّمَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ هُمُ الْعَذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ عَلَى (إِلَى. ظ.) الْحَوْضِ، وَ يُؤَيَّدُ

قوله: «لا- تعلموهم فانهم أعلم منكم» و تمیزوا بذلك عن بقية العلماء لأن الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهرة و المزايا المتكاثرة، و العلم عند الله العزيز العلام].

و ابن عبارت ولی الله بلا ریب و اشتباه نزد ناظرین حقیقت آگاه، مثبت اختصاص حدیث ثقلین بحضراتیست که عارف کتاب و سنت هستند، و تا بحوض کوثر مفارقت از کتاب نخواهند کرد، و أعلم از تمامی اُمّت جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می باشند، و از دیگر علما متمیز هستند، و خداوند عالم اذهاب رجس از ایشان نموده

است و بتطهير كامل ايشان را مطهر فرموده و بكرامات باهره و مزايای متكاثره مشرف ساخته، و بعد ادراك اين مطلب كيست كه تمامی أقارب نبوی را مصداق اين حديث شريف گردانند، و رقاعت و خلاعت خود را بأقصى الغايه برسانند؟!.

پنجاهم آنكه شيخ سليمان بن ابراهيم القندوزي البلخي در «ينابيع المودّه» حديث ثقلين را متعلق بأئمه اثنا عشر عليهم السّلام وانموده، بكمال صراحت مسلك انصاف بأقدام ترك اعتساف پيموده، چنانچه در باب سابع و سبعون كتاب مذکور در تحقيق حديث اثنا عشر خليفه، كما علمت سابقا گفته: [قال بعض المحققين: إنّ الأحاديث الدّالّه على كون الخلفاء بعده صلّى الله عليه و آله و سلّم اثنا عشر قد اشتهرت من طرق كثيره، فبشرح الزمان و تعريف الكون و المكان علم أنّ مراد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم من حديثه هذا الاثمه الاثنا عشر من أهل بيته و عترته، إذ لا يمكن أن يحمل هذا الحديث على الخلفاء بعده من أصحابه لقلّتهم عن اثني عشر، و لا يمكن أن يحمله على الملوک الأمويّه لزيادتهم على اثني عشر و لظلمهم الفاحش إلاّ عمر بن عبد العزيز، و لكونهم غير بني هاشم لأنّ

النبيّ صلّى الله عليه و سلّم قال: «كلّهم من بني هاشم» في روايه عبد الملك عن جابر، و إخفاء صوته صلّى الله عليه و سلّم في هذا القول يرجح هذه الروايه لأنّهم لا يحسنون خلافه بني هاشم، و لا يمكن أن يحمله على الملوک العبّاسيه لزيادتهم على العدد المذكور و لقلّه رعايتهم لآيه «قُلْ لا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدّهَ فِي الْقُرْبى» و حديث الكساء، فلا بدّ من أن يحمل هذا الحديث على الاثمه الاثنا عشر (الاثني عشر. ظ.) من أهل بيته و عترته صلّى الله عليه و سلّم لأنّهم كانوا أعلم اهل زمانهم و أجلّهم و أورعهم و اتقاهم و أعلاهم نسبا و أفضلهم حسبا و أكرمهم عند الله و كان (كانت. ظ.) علومهم عن آبائهم متصلا (متصله. ظ.) بجدهم صلّى الله عليه و سلّم بالوراثه و اللدنيه، كذا عرفهم أهل العلم و التحقيق و أهل الكشف و التوفيق، و يؤيد هذا المعنى أى أنّ مراد النبيّ صلّى الله عليه و سلّم الاثمه الاثنا عشر من أهل بيته و يشهد به و يرجحه حديث الثقلين و الاحاديث المتكثره المذكوره في هذا الكتاب و غيرها. و أمّا

قوله صلّى الله عليه و سلّم: [كلّهم تجتمع عليه الأمّه] في روايه عن جابر بن سمره، فمراده صلّى الله عليه و سلّم أنّ الأمّه تجتمع على الاقرار بامامه كلهم وقت ظهور قائمهم المهدي رضى الله عنهم].

و بعد ملاحظه این کلام نصفت انضمام، احدى از ارباب احلام و اصحاب افهام مدعی نمی تواند شد که مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترت در حدیث ثقلین، جمله اقارب آن جناب هستند، ما هذا إلا ظنّ الذین لا یؤمنون، و كذلك یطیع الله علی قلوب الذین لا یعلمون!

پنجاه و یکم آنکه مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» بعد کلامی گفته: [هذا، و قد قال المناوی فی «شرح الجامع الصغیر»

فی حدیث «انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و اینهما لن یفترقا (یتفرقا. ظ.) حتی یردا علی الحوض»: رواه أحمد و الطبرانی و الضیاء فی «المختاره» عن زید بن ثابت. قال الهیثمی: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو یعلی بسند لا بأس به و الحافظ عبد العزیز بن الأخضر، و زاد کونه فی حجه الوداع، و وهم من زعم وضعه کابن الجوزی.

قال السّمهودی: و فی الباب ما یزید علی عشرين من الصحابه. «تنبیه» قال الشریف:

هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلا- للتمسك من اهل البيت و العتره الطاهره فی كل زمن إلى قیام الساعه حتى یتوجه الحثّ المذكور إلى التمسك به، كما أنّ الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض. انتهى بلفظه الشریف].

از این عبارت ظاهرست که مولوی حسن الزمان بتوسط مناوی از سمهودی نقل می نماید که از حدیث ثقلین مفهوم می شود بقای شخصی که اهل تمسک بوده باشد از اهل بیت و عترت طاهره تا بقیام قیامت تا که متوجه شود حثّ مذکور بسوی تمسک بآن شخص، چنانچه کتاب خدا هم بهمین طور تا قیامت باقی خواهد بود، پس بهمین سبب حضرات اهل بیت امان شدند برای اهل زمین، پس وقتی که این حضرات از جهان رفتند اهل زمین هم باقی نخواهند ماند، و در ما سبق بکرات و مرات ما بیان نموده ایم که این کلام حقیقت انضمام دلیل واضح و برهان لائح بر آنست که مصادیق حدیث ثقلین بالخصوص حضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند لا غیر، و فيه ما یقود العاقل إلى الهدی و الرشد و الخیر، و ینقذه عن التورط فی العمی و الغیّ و الضّیر، و یقده عن العوج و الضلال فی السیر.

بالجمله، ازین بیان مناعت اقتران که مشتمل بر وجوه عدیده و براهین سدیده است بر تو واضح و لائح گردید که هرگز در حدیث ثقلین، مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب جمیع اقارب آن جناب نیستند، بلکه مراد اخص اقارب آن حضرت هستند که اهل بیت عصمت و طهارت می باشند، و ازینجاست که منصفین اهل سنت این حدیث شریف را متعلق بآئمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین می دانند، و این مطلب را باعترافات صریحه و افادات نصیحه باثبات می رسانند. پس تفوه مخاطب به اینکه اگر این حدیث دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت آئمه باشند واجب الاطاعه، شبهه باطله و وسوسه عاقله بر آمد.

اما آنچه مخاطب فاسد المرام در کلام جالب ملام خود أسماء و اعلام بعضی از بنی هاشم مثل عبد الله بن عباس و غیره بر زبان آورده و بمزید تنطع، بغرض اظهار خصوصیت ایشان را از اهل بیت شمرده، پس وجوه بطلان آن لا- تعد و لا- تحصی است، کما لا یخفی علی من راجع من کتابنا هذا مجلد آیه التّطهیر و لاحظه بعین العاقل البصیر.

و علاوه برین آنچه مادرین مقام از وجوه کامله الابرام ذکر کرده ایم بسیاری از آن قطعاً و یقیناً اشخاص مذکورین را از دخول در حریم مقدّس حدیث ثقلین باز می دارد و عدم استیصال ایشان را برای اقتران بقرآن فراروی اصحاب ایمان و عرفان می آرد، و یکفی منها فقدان العصمه فیهم باتفاق اهل الاسلام، کما هو ظاهر عند اصحاب الابصار و الاحلام.

و از جمله طرایف ترهات و بدائع طامات آنست که شاهصاحب در حاشیه این مقام در باب تعیین مراد از عترت و تمیّک بایشان تقریری غریب و تزویری عجیب بمعرض اظهار و إبراز آورده اند که عاقل لیب و فطن أریب از آن بکمال مباهته و مکابره حضرات اهل سنت پی می برد، و تعامی صریح و تغافل فضیحشان را از حق ظاهر و صواب باهر برأی العین می نگرد، چنانچه می نویسند: [و الحاصل أنّ المراد بالعترة إمام جمیع اهل بیت السیّکنی أو جمیع بنی هاشم أو جمیع اولاد فاطمه، و علی کل تقدیر فالتمسک بالمأمور به إما بکلّ منهم أو بکلّهم أو بالبعض المبهّم أو بالبعض المعین، و الشقوق کلّها باطله.

أما الأوّل فلأنه يستلزم التمسک بالنقیضین فی الواقع لاختلاف العتره فیما بینهم فی أصول

الدین كما مرّ مفصلاً، و علی الثانی یلغو الکلام لأن التمسک بما أجمع علیه کلهم بحیث لا یشدّ عنه فرقه، لا یجدی نفعاً إذا البحت فی المسائل الخلافیه، و علی الثالث یلزم تصویب الطرفین المتخالفین و یلزم علی الامامیه تصویب الزیدیه و الکیسائیه و بالعکس، و علی الزابع یلزم التجهیل و التلبیس، إذا البعض المراد غیر مذکور فی الکلام فیفضی إلى النزاع كما هو الواقع].

و این تقریر پر تزویر خواه از خود شاهصاحب باشد یا کسی از أسلافشان بهر حال قول بیحاصل و کلام لا طائل و تشقیق فاسد و تنقیق کاسدست، و بطلان آن بر ناظر بصیر و ماهر خبیر، بوجه متکثره موفوره و دلایل متضافری غیر محصوره که حقیر در بیان خود سابقاً و لاحقاً بجواب کلمات شاهصاحب رقم کرده ام، نهایت واضح و آشکارست، زیرا که هر گاه بحمد الله براهین صریحه آیات فرقان مبین و شواهد صحیحه ارشادات جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و باعترافات خاصیه علمای محققین و یاذعانات ناصیه کملائی منقّدین سنّیه، ثابت و محقق گردید که حدیث ثقلین در حقّ اهل بیت عصمت و طهارت که ائمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند وارد شده. پس این همه کاو کاو کلکل فائده بحال مجادلین نمی بخشد، و باین تشقیق عاری از تحقیق پای احدی از اولی الأبصار در مقام نقد و اعتبار نمی بخشد، و اگر چه بعد این توضیح و تصریح حاجتی نبود بآنکه این کلام فاسد النظام را جمله جمله ردّ نمایم، لیکن إتماماً للحجّه و ایضاً للمحجّه نقض و رضّ آن علی الوجه المذكور نیز مرقوم و مسطور می گردد پس باید دانست که ابن تقریر سراپا تزویر باطل و از حلیه صحت عطالست.

اما آنچه گفته: [و الحاصل أنّ المراد بالعتره إماماً جمیع اهل بیت السکنی أو جمیع بنی هاشم أو جمیع أولاد فاطمه].

پس تشقیق واضح البطلانست، زیرا که أولاً مصداق حدیث ثقلین هرگز جمیع اهل بیت سکنی نمی توانند شد، چه در بیت سکنی بلا شبهه زنانی چند هستند که از سرحدّ عصمت بمراحل قاصیه دور افتاده اند، و بسیاری از آیات قرآن مجید در ذمّ و نکوهش ایشان نازل شده و مخالفت ایشان با اوامر ربّانیّه و احکام فرقاتیه اظهر من الشمس و أبین من الأمس می باشد، و مطاعنشان از شمار و حساب افزون و از دائره

تعدید و تحدید بیرونست. پس چگونه عاقلی ایشان را قرین قرآن مجید و رفیق فرقان حمید قرار می توان داد؟! او نیز در بیت سکنی عبید و جواری و خدام هستند که هرگز حظی از عصمت ندارند چه جای آنکه بمرتبه آقایان خود برسند، پس تعدیدشان از عترت، هیچ شخصی که حواس سلیمه داشته باشد نخواهد کرد، و چگونه کسی ادعای آن می توان کرد، حال آنکه این معنی با قطع نظر از ما ذکر بحیثیت لفظیت و معنویت نیز درست نمی گردد، و هیچ کسی و لو از اشد متعنتین و متشدقین باشد لغه معنای عترت را باین وسعت قرار نداده است، و من ادعی فعلیه البیان و لیس له إلی ذلک سبیل إلی آخر الزمان! و ثانیاً مراد بودن جمیع بنی هاشم از عترت در حدیث ثقلین، فاسد محض و باطل صرفست، چه معصوم بودن تمام بنی هاشم قول احدی از اهل اسلام نیست، و معصوم بودن اهل بیت مذکورین در حدیث ثقلین بدلائل ساطعه و براهین قاطعه در ما سبق میرهن و مبین شده است، و بحمد الله اعترافات عدیده و اذعانات سدیدة اکابر اهل سنت متعلق باین مطلب که شطری از آن در بیان فقیر سابقاً گذشته، حاسم این احتمال و قاطع قیل و قال می باشد، فلیکن منک علی ذکر.

و ثالثاً مراد بودن جمیع اولاد جناب سیده سلام الله علیها در حدیث ثقلین نیز درست نمی تواند شد، چه سوای حسنین علیهما السلام و بقیة ائمة اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین کسی دیگر از اولاد آن معصومه بدرجه عصمت فائز نیست و بسبب مقارنت عترت با قرآن در حدیث ثقلین مصداق عترت مذکوره بجز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام احدی نمی تواند شد، و علاوه برین در بسیاری از طرق حدیث ثقلین اعلیّت عترت و اهل بیت علیهم السلام منصوص و مبین شده است و اعلیّت مخصوص بائمة اثنا عشر علیهم السلام می باشد، دون غیرهم من الخلائق كما لا یخفی علی الواصلین إلی الحقائق پس چگونه متأمل خبیر و ناظر بصیر بعد ادراک این معنی در حدیث ثقلین، جمله اولاد جناب سیده سلام الله علیها را داخل خواهد ساخت؟! و قطع نظر ازین مطلب وجوه عدیده دیگر که در ما سبق در رد شبه تعمیم، مذکور شده مانع این احتمال

و مبطل این کلام و مقالست.

اما آنچه گفته: (و علی کلّ تقدیر فالتمسک المأموریه إمّا بكلّ منهم أو بكلّهم أو بالبعض المبهم أو بالبعض المعین، و الشقوق کلّها باطله).

پس در حقیقت این کلام فاسد النظام از مغلطه بیش نیست، زیرا که هر گاه بدلائل باهره و حجج قاهره ثابت و محقق گشت که مراد از عترت در حدیث ثقلین، اهل بیت عصمت و طهارت أعنی أئمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند پس مجال و مساعی برای این تشقیق بی تحقیق باقی نماند و تعیین تبیین مقصود و مراد که بلحاظ أدله ساطعه و براهین قاطعه کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست، بنای جمله شبهات مشککین و اغلوطات منکرین را درین باب بآب رساند و بعد تحقیق مراد بودن أئمه اثنی عشر علیهم السلام این هم روشن و مبرهن گردید که تمسک مأمور به بهر واحد از ایشان و قول بجمع ایشان امر واحدست زیرا که بوجه عصمت کامله محتومه قول هر واحد از ایشان و قول جمیع ایشان اتحاد کامل دارد و مثل آیات قرآن مجید و فرقان حمید همه حقّ و صواب و عین هدی و شاد بی شک و ارتیاب می باشد، و درین ذوات قدسیه لاهوتیه و نفوس عالیه ملکوتیه تشقیق رکیک و تردید سخیف «بعض مبهم» و «بعض معین» را گنجایشی نیست.

اما آنچه گفته: [أما الاوّل فلائنه يستلزم التمسک بالتفضین فی الواقع لاختلاف العتره فیما بینهم فی أصول الدین كما مرّ مفصّلاً]. پس باطل محض و فاسد صرفست زیرا که مره بعد اولی و کرّه بعد آخری دانستی که مراد از عترت در حدیث ثقلین حضرات أئمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند لا غیر و در میان ایشان بحمد الله أصلاً اختلافی نیست نه در اصول دین و نه در فروع، و عصمت مطلقه ایشان در أقوال و أفعال بلا ریب و استنکار واضح و آشکارست، و قد اعترف بذلك غیر واحد من أكابر السیّئه، و لقد حقّقه بالبراهین الباهره السیّئه العلامه الجلیل محمد معین بن محمد امین السیّندی النبیل فی کتابه «دراسات اللیب فی الأسوه الحسنه بالحیب» بیان یرغم أنف کلّ جاحد و یجدع معطس کلّ معاند. پس زبان قلم را باستلزام تمسک بالتفضین فرسودن و ادعای اختلاف عترت در میان خودها و آنم در اصول دین نمودن همه باطل و عاطل بلکه هباء

ص: ۳۰۵

منشورا و كأن لم یکن شیئا مذکورا گردید، و لله الحمد علی تباب الجاحد العنید.

اما آنچه گفته: [و علی الثانی یلغو الکلام لأن التمسک بما أجمع علیه کلهم بحیث لا یشدّ عنه فرقه لا یجدی نفعا إذ البحث فی المسائل الخلافیه پس در بطلان و فساد آن عاقل را شکّی و ریبی دامنگیر نمی شود زیرا که هر گاه مراد و مقصود صاحب مقام محمود علیه و آله آلاف السلام من الزّب الودود از عترت، واضح و آشکار گردید و تفسیر آن بأهل بیت عصمت و طهارت که ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم هستند از نصوص کلمات طیبات آن جناب صلی الله علیه و سلم الأطیاب و خصوص اعترافات اکابر و اعلام سنیّه بثبوت رسید، نفی فائده از تمسک بمجمع علیه عترت، مکابره و واضحه گشت، زیرا که در صورت مراد بودن ائمه اثنی عشر علیهم السلام از عترت، قول هر واحد از ایشان حجت قطیعه است چه جای قولی که مجمع علیه جمیع حضرات ائمه علیهم السلام بوده باشد، و این تفرقه عند الامعان مبنی بر ورود آثار و اخبار از بعض ائمه علیهم السلام یا کلّ ائمه علیهم السلام است، و إلا در حقیقت قول هر واحد کاشف از قول جمعیت، لعدم الاختلاف بینهم فی باب من الأبواب و اتفاقهم جمیعا علی الحقّ و الصّیدق و الهدی و الصواب، و نیز در صورت مذکوره ادّعی این معنی که بحث در مسائل خلافیه است مباهتّه لائحه گردید، چه در میان ائمه اثنی عشر علیهم السلام هیچ مسئله مختلف فیها نیست، چه جای آنکه مسائل خلافیه در میان نفوس قدسیّه شان وجود داشته باشد.

بالجمله ازین جا ثابت و متحقق گردید که صاحب تقریر بر شقّ ثانی گفتگوئی که کرده کلامیست لغو و مقالیست مهمل که هرگز حظّی از صحت و استقامت ندارد چه جای آنکه معاذ الله بآن کلام حقائق التیام جناب سرور اناص صلوات الله علیه و آله الکرام لغو گردد، حاشا و کلا! و لکنّ المعاندین یجزون الی أنفسهم مصابا و کلا.

و هر چند فقدان اختلاف در اهلیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم و بودن مذهب بعض ایشان عین مذهب کلّ ایشان امریست که ناظر بصیر و محقق خبیر در آن شبهه ندارد، لیکن در این جا بغرض إفحام خصام، بعض شواهد آن از کتب اهل سنت نقل می نمایم تا حقّ و صواب بر جمیع ناظرین ظاهر و مستبین گردد.

علامه محمد معین بن محمد امین سندی در «دراسات اللیب» در ذکر نافین قیاس

گفته: [و للكلّ قدوه حسنه بالائمه الاثنى عشر من اهل البيت و تابعيهم، حيث كانوا لا يرون القياس، و ثبت ذلك من بعضهم بروايه الثقه العدل الشيخ قطب الوقت عبد الوهاب الشعراني في «اللواقح» حيث

روى عن الامام جعفر الصادق رضى الله تعالى عنه أنه قال لأبى حنيفه (رح):

بلغنى أنك تقيس، لا- تقس! فان أول من قاس إبليس!، و مذهب بعضهم مذهب الكلّ كما لا- يخفى على من أحاط ببعض خصائص أحوالهم].

و نیز علامه محمد معین سندی در «دراسات اللیب» در مسئله جمع بین الصلّوتین گفته: [و ممن لم يحمل جواز الجمع فی الحضر علی أدنی حاجه و اتخذه مذهباً من غیر عذر رأساً الإمام الحق الصدق الصديق الصادق رضى الله تعالى عنه، و مذهب واحد منهم مذهب باقيهم كما قال أبوه محمد، باقر حقائق الوجود كلّ، علی ما نقله ابن الهمام فی «فتح القدير» لما سئل فی مسئله: هل یوافقه فیہ علی بن أبی طالب رضى الله تعالى عنه؟ لا یصدر أهل بيته إلاّ عن رأیه. و لو فرضنا وجود إجماع علی خلاف هذا الحديث، و قد عرفت بطلانه فلا إجماع بمخالفه أهل البيت بل الحقّ عندنا أنّ ما أجمع علیه أهل البيت و أهل المدینه المشرفه فعليه الاعتماد و يحذر (يحضر. ظ) تركه].

اما آنچه گفته: [و علی الثالث یلزم تصویب الطرفین المتخالفین و یلزم علی الإمامیه تصویب الزیدیه و الکیسانیه و بالعکس] پس بطلان و هوان آن بر أصحاب أبصار و أعیان، نهایت واضح و عیانست زیرا که سابقاً بدلائل واضح و براهین لائحہ مکرر مقرّر شده که مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین از عترت و اهل بیت، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند، و همه ایشان بحمد الله بأسمائهم و أعیانهم حتّی عند المخالفین معین و معلوم هستند، و هرگز در حدیث ثقلین مراد از عترت، بعض مبهم نیست تا توهم تصویب طرفین متخالفین را در دماغ عاقلی گنجایشی بوده باشد، یا آنکه تصویب زیدیه و کیسانیه بر امامیه و بالعکس لازم افتد، و لعمری إنّ ما أبداه المشقّق فی هذا الشقّ المشقوق من تأیید الزیدیه و الکیسانیه، لمن الخدع الابلیسیه و المكائد الشیطانیه، فلقد قعد بهم الباطل المولج فی الوسوس الظلمانیه و أرادهم العمی القائد إلی المهالك الثیرانیه أن یقابلوا الامامیه المؤیّده بالتأییدات الزبانیه أو یقاولوا الفرقة الحقه المنصوره بالألطف الصمدانیه.

اما آنچه گفته: [و علی الرابع یلزم التجهیل و التلیس، إذ البعض المراد غیر مذکور فی الکلام فیفضی الی النزاع کما هو الواقع] پس بطلانش بحدی ظاهر و باهرست که محتاج بیان و اقامت برهان نیست، زیرا که بتکرار و اکتار بمعرض اثبات و اظهار رسیده که در حدیث ثقلین، مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترت و اهل بیت، حضرات ائمه معصومین اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین می باشند، و دلائل قاطعه و براهین ساطعه این مطلب مره بعد مره در ما سبق گذشته است، و بالخصوص نص نبوی که صدر الدین حموی در «فرائد السمطین» آورده و در آن تصریح واقع شده که مراد از اهلیت در حدیث ثقلین ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم السلام هستند، بنحوی حاسم قیل و قال می باشد که جای دم زدن باقی نمی ماند، و کلام متانت نظام علامه محمد معین سندی در «دراسات اللیب» متعلق بمراد بودن ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین از حدیث ثقلین و معصوم بودن ایشان در اقوال و افعال و عدم مفارقتشان از قرآن حمید و احتوایشان بر دیگر مزایای عالیه و خصائص متعالیه، سابقا بتفصیل جمیل مذکور گردیده، پس چگونه کسی از اهل عقل می توان گفت که مقصود و مراد سرور عباد صلوات الله علیه و آله الی یوم المعاد از عترت در کلام آن جناب مذکور نیست، و معاذ الله تجهیل و تلیس بر آن معدن تطهیر و تقدیس لازم می آید؟! باقی ماند وقوع نزاع ما بین ائمت در تعیین مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترت، پس چون منشأ آن زیغ قلوب منکرین و جاحدینست لهذا وزر و وبال آن بر فرق ضالعه ائمتست که دیده و دانسته از حدیث ثقلین إعراض و رزیدند، و با وصف دیدن و شنیدن افعال و اقوال صریحه آن جناب متعلق بتعین اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین از راه واضح حق إعراض نموده طریق مظلم باطل را برگزیدند! و أمیا جنابه المطهر من عند الله، فحاشا أن یلزمه و صمه التجهیل و التلیس، إذ لیس فی کلامه الحق الصریح شیء من التضلیل و التعمیس.

و مخفی نماند که بعضی از متعصبین اهل سنت و وضاعین ایشان چون جلالت شأن و رفعت مکان عترت طاهره در احادیث کثیره متواتره خصوصا حدیث ثقلین

مشاهده نمودند خواستند که ابو بکر را هم داخل عترت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمایند، و بنا بر این وضع کردند که ابو بکر در روز سقیفه ادعا نمود که: نحن عتره رسول الله (صلى الله عليه وآله). حال آنکه عینی و اثری ازین ادعای بکری در اخبار معتبره سقیفه پیدا نیست، و تا بحال سندی و لو مظلم هم باشد برای آن یافته نمی شود، و من ادعی فعلیه الإثبات بقول الأثبات الثقات، و شتان ما بینهما و هیئات!، و اگر بالفرض این ادعای ابو بکر از روی نقل بمعرض ثبوت هم رسد، هرگز نزد عاقل بصیر و ناقد خبیر لفظ عترت در آن بر معنای معروف مشهور که اولاد و اخصّ أقاریست محمول نخواهد شد، بلکه معنای آن بلده و بیضه قرار خواهد یافت، و ازینجاست که بعض علمای اعلام و لغویین فخام اهل سنت بکمال صراحت اعتراف باین مطلب نموده در تمیز حق از باطل و افراز محلی از عاطل راه انصاف پیموده اند.

محمد بن عبد الواحد بن أبی هاشم، أبو عمر الزاهد المطرز اللغوی (۱) در کتاب «الیواقیت» علی ما نقل عنه گفته: [حدّثنی ابو العباس ثعلب (۲) قال: حدّثنی ابن الأعرابی (۳) قال: العتره قطاع المسك الكبار فی الثأفجه، و تصغیرها عتیره، و العتره الریقه العذبه و تصغیرها عتیره، و العتره شجره تنبت علی باب و جار الضبّ، و أحسبه أراد: و جار الضبّ، لأنّ الذی للضب هو مكو و حجر و للضبّ و جار، ثم قال: و إذا خرجت الضبّ من و جارها تمرّغت علی تلك الشجره و هی لذلك لا تنمو و لا تكبر و العرب تضرب مثلا للذليل و الدّله، فتقول: أذلّ من عتره الضبّ. قال: و تصغیرها عتیره، و العتره، و ولد الرّجل و ذرّيته .

ص: ۳۰۹

۱- قال الذهبي « فی العبر » فی حوادث سنه خمس و اربعین و ثلاثمائه : (و فیها أبو عمر الزاهد صاحب ثعلب و هو محمد بن عبد الواحد البغدادی اللغوی . قيل : انه أملى ثلاثین ألف ورقه فی اللغه من حفظه ، و كان ثقه آیه فی الحفظ و الذكاء ، و قد روى عن موسى الوشاء و أحمد بن عبيد الله النرسی و طائفه (۱۲) .

۲- قال الذهبي فی « العبر » فی حوادث سنه احدى و تسعين و مائتين : (و فیها توفی ثعلب العلامه أبو العباس أحمد بن یحیی الشیبانی مولا هم الکوفی النحوی ، صاحب « التصریف » فی جمادی الاولی ببغداد ، و له احدى و تسعون سنه ، قرء العربیه علی ابن الاعرابی و غیره و سمع من عبيد الله القواریری و طائفه ، و انتهت إليه ریاسه الادب فی زمانه) (۱۲) .

۳- قال الذهبي فی « العبر » فی حوادث سنه احدى و ثلاثین و مائتين : (و فیها ابن الاعرابی صاحب اللغه ، و هو أبو عبد الله محمد بن زیاد ، توفی بسامراء و له ثمانون سنه ، و كان إليه المنتهی فی معرفه لسان العرب) (۱۲ - ذاکر حسین الموسوی)

من صلبه و لذلك سمّيت ذريّه محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم من عليّ و فاطمه: عتره محمد عليهم السلام. قال ثعلب: فقلت لابن الأعرابي: فما معنى قول أبي بكر في السقيفه [نحن عتره رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم]؟ قال: أراد بذلك بلدته و بيضته، و عتره محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم لا محاله ولد فاطمه عليها السّلام و الدليل على ذلك ردّ أبي بكر و إنفاذ عليّ عليه السّلام بسوره براءه، و

قوله صلّى الله عليه و آله و سلّم: أمرت ان لا يبلغها عنّي إلا أنا أو رجل منّي، و أخذها منه و دفعها إلى من كان منه. فلو كان أبو بكر من العتره نسبا دون تفسير ابن الأعرابي أنّه أراد البلده، لكان محالا أخذ سوره براءه و دفعها إلى علي عليه السّلام].

و ازین تقریر پر تاثیر بنحوی که بطلان بودن ابو بکر جهول از عترت رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم ماهبّ القبول، واضح و آشکار می شود، نزد أصحاب ابصار و اعیان محتاج بشرح و بیان نیست.

و از عجائب آثار علو حق این ست که محض نبودن ابو بکر از عترت سرور کائنات عليه و آله آلاف التحیّات مفاد کلام علمای اعلام سنیّه نیست، بلکه أجلّه و اکابر این حضرات در کتب دینیّه خود بودن جناب امیر المؤمنین عليه السّلام عترت جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم بالتخصیص و آن هم بتنصیص خود ابو بکر، ثابت و محقق می نمایند و در ضمن توضیح و تشریح معانی حدیث ثقلین، این اعتراف او را ذکر نموده تبصیر ناظر خبیر می افزایند.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» كما سمعت سابقا در تعداد تنبیهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین آورده می گوید: [رابعها هذا الحثّ شامل للتمسك بمن سلف من ائمه اهل البيت و العتره الطاهره و الأخذ بهديهم و أحقّ من تمسك به منهم إمامهم و عالمهم علي بن أبي طالب رضي الله عنه في فضله و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شيمه و رسوخ قدمه، و يشير إلى هذا ما أخرجه الدار قطنی في «الفضائل» عن معقل بن يسار، قال: سمعت أبا بكر رضي الله عنهما يقول: علي بن أبي طالب رضي الله عنه عتره رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، أي الذين حثّ على التمسك بهم، فخصّه ابو بكر رضي الله عنه بذلك كما أشرنا إليه].

و ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [ثمّ أحقّ من يتمسك

به منهم إمامهم و عالمهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه لما قدّمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال ابو بكر: عليّ عتره رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أى الذين حتّ على التمسك بهم، فخصّه لما قلناه].

و محمود شيخانى قادری در «صراط سوّى» بعد نقل روایات حدیث ثقلین و مؤیّدات آن گفته: [و عن معقل بن یسار: سمعت أبا بكر يقول: عليّ بن أبي طالب عتره رسول الله صلعم، أى الذى حتّ على التمسك بهم (به.ظ)].

و أحمد بن عبد القادر عجيلی در «ذخیره المآل» در شرح شعر الزم بحبل

الله ثمّ اعتصم

بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [قال الشيخ ابن حجر فى صواعقه: ثمّ أحقّ من يتمسك به منهم الإمام عليّ بن أبي طالب (رض) لما قدّمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بكر: عليّ عتره رسول الله (صلی الله عليه و آله) أى الذى حتّ على التمسك به].

و عاشق علیخان دهلوی در «ذخیره العقبی» گفته: [و کلمات و معاملات خلفاء راشدین رضوان الله علیهم أجمعین و اکابران اُمت در حقّ اهل بیت با طهارت که دالّ برین مطلب باشد حدّی ندارد، لیکن بقدر مساعدت وقت نمونه از خرواری ثبت می افتد از آن جمله است که: صاحب «صواعق» در مبحث آیت رابعه از فضائل اهل بیت می فرماید:

قال أبو بكر: عليّ عتره رسول الله عليه الصلوه و السّلام، الذى حتّ على التمسك بهم، فخصه لما قلناه، و لذلك خصّه صلّى الله عليه و سلّم بما مرّ يوم غدیر خمّ].

بالجمله بودن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام افضل عترت جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم و داخل نبودن أبو بكر در عترت آن حضرت علیه و آله الآلایف السّلام، کالشمس فى رابعه النهار واضح و آشکارست، و این معنی بسیاری از مساعی غیر مشکوره شاهصاحب و أسلافشان را بر باد فنا می دهد، و حقّ صریح را روبروی اهل عرفان آئینه وار می نهد.

آوردن شاهصاحب حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء» بمقابلة حدیث ثقلین

جواب مؤلف ورد برین مقابله فاسده و اثبات مجعول بودن این خبر بسی وجه

وجیه تا (صفحه ۳۲۶)

قوله: و نیز در حدیث صحیح وارد است

[خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء] و اشاره بعایشه فرمود.

أقول: ذکر این کذب و مین و آوردن این افتراء پرشین بمقابله حدیث ثقلین که

متواتر بین الفریقین است از صنائع شنیعه شاه مفرد و بدائع فظیعه مخاطب اوحده می باشد، و هر که ادنی تتبعی و ایسر تبصری داشته باشد بالیقین می داند که این حدیث هرگز صحیح نیست و ادعای صحت آن کم از ادعای صحت افتراءات و اکاذیب ملاحظه و زنادقه بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نمی باشد، عجبست از مخاطب که با وصف معدود بودنش در محدثین سنیّه، و آن همه دعاوی طویله و عریضه اولیاء او در خصوص مهارت و تبحرش در علوم حدیث و خدمت این فنّ شریف، چنین هفوات باطله و ترهات عاطله می سراید، و زبان خود را بأمثال این اکاذیب فاحشه و افتراءات موحشه می آلاید، و از خدا شرمی و از خلائق آزرمی نمی دارد، و همت خود را تماما بر تمسک باباطیل و تعلق باضالیل بر می گمارد! او با وصف آنکه در صدر این کتاب خود و در دیگر جاها ادعا کرده که درین کتاب، اَعْنَى «تحفه» التزام کرده است که در التزاماتی که عائد بشیعه می شود غیر از کتب معتبره شان منقول عنه نباشد، باز این حدیث موضوع را که اصلاً اثری از آن در کتب شیعه نیست و نزد اهل سنت هم مقدوح و مجروح و مطعون و موهون می باشد بمقابله حدیث ثقلین که صحت و تواتر آن کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکارست آورده، طریق مباهته واضحه و مکابره لائحه باقدام جسارت سراسر خسارت سپرده! بالجمله ادعای مخاطب مشهور، متعلق باین کذب و زور، مطرود و مدحورست بچند وجه:

اول آنکه: جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزّی که از جهابذه اعلام و اساتذده عظام سنیّه است این خبر منحوت منجور و این حدیث مصروم مبتور را نشناخته و باظهار جهل خود از آن، اعلام تفضیح آن افراخته، چنانچه در کتاب «التقریر و التّحیر» علامه ابن امیر الحاجّ الحلّبی در مقام قدح و جرح این حدیث مذکور است: [و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزّی و الذّهبی عنه، فلم يعرفاه].

و در «مقاصد حسنه» سخاوی نیز این عبارت بهمین ألفاظ موجودست، و غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ مزّی از ملاحظه «درر منتشره» جلال الدّین سیوطی

و«تمییز الطیب من الخیث» عبد الرحمن شیبانی و«تذکره الموضوعات» و«مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و«مرقاه-شرح مشکاه» از علی قاری و «شرح مواهب لدنیته» از محمد بن عبد الباقی زرقانی و«صیح صادق» نظام الدین سهالوی و«فوائد مجموعه» شوکانی نیز واضح و آشکار است.

و در کمال ظهورست که مجرد غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ مزّی برای دماغ رأس مخاطب طفیف المراس کافی و وافیست، و بعد عرفان این معنی دعوای باطله صحت آن که از شاهصاحب سرزده مثل رسم دارس عافی!.

دوم آنکه: حافظ مزّی در باب این خبر بتصریح صریح، افاده نموده که: من واقف نشدم برای آن بر سندی تا این دم، چنانچه در کتاب «التقریر و التّحییر» علامه ابن امیر الحاج در مقام قدح و جرح این حدیث مرقومست: [قال الشیخ سراج الدّین بن الملقن: و قال الحافظ جمال الدّین المزّی: لم اقف له علی سند إلى الآن.

و در رساله «درر منتشره» علامه سیوطی نیز این کلام حافظ مزّی مذکورست و پر ظاهرست که هر گاه مثل حافظ مزّی برسند این حدیث واقف نشده باشد چگونه دعوای شاهصاحب در تصحیح آن حظّی از صحت خواهد داشت، و کی عاقلی برای آن وزنی خواهد گذاشت؟! سوم آنکه: حافظ مزّی افاده نموده که هر حدیثی که در آن لفظ حمیرا باشد بی اصلست، سوای یک حدیث که در نسائی وارد شده، چنانچه در کتاب «التقریر و التّحییر» علامه ابن امیر الحاج در مقام قدح و جرح این حدیث مسطورست: [بل قال تاج الدّین السّیبکی: و کان شیخنا الحافظ ابو الحجاج المزّی یقول: کلّ حدیث فی لفظ الحمیراء لا أصل له إلا حدیثا واحدا فی النسائی] و این افاده حافظ مزّی برای قدح و جرح این حدیث بی اصل، أمضی من السّیف و أحدّ من النصل می باشد، و خاک مذلت و هوان بر سر مخاطب مهان باقیح و جوه می باشد! چهارم آنکه: حافظ شمس الدّین ذهبی که از معاریف نقاد و مشاهیر أطواد سنیّه است و خود مخاطب او را امام اهل حدیث می داند این حدیث مفتعل و زور منتحل

را نشناخته بایر از جهل خود از حال آن آن را مهتوک السّتر ساخته، چنانچه در «مقاصد حسنه» سخاوی در بیان قدح و جرح این حدیث مذکور است: [و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه] و این عبارت بهمین الفاظ در کتاب «التقریر و التحبیر» علامه ابن امیر الحاج نیز مسطورست، کما سبق آنفا. و غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ ذهبی از «تمییز الطیب من الخبیث» تصنیف عبد الرحمن شیبانی و «تذکره الموضوعات» و «مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و «مرقاه-شرح مشکاه» تصنیف علی قاری و «شرح مواهب لدنیّه» زرقانی و «صبح صادق» مولوی نظام الدّین سهالوی و «فوائد مجموعه» شوکانی نیز ظاهر و باهرست، کما ستعرف عن قریب إنشاء الله تعالی.

پنجم آنکه علامه ذهبی علاوه بر نشناختن این حدیث بنص صریح افاده نموده که این حدیث از جمله آن احادیث واهیه است که برای آن اسنادی معروف نیست، چنانچه علامه ابن امیر الحاج در کتاب «التقریر و التحبیر» در مقام قدح این حدیث نقلاً عن ابن الملقن آورده: [و قال الذّهبی: هو من الأحادیث الثّی لا یعرف لها إسناد].

و سیوطی در «موضوعات کبری» تصنیف علی قاری و «صبح صادق» مولوی نظام الدّین و «فواتح الرّحموت» مولوی عبد العلی نیز این افاده ذهبی مذکورست، و این افاده سراسر ایجاد عند الامعان بدو عنوان، توهین و تهجین این حدیث واضح البطلان می نماید.

عنوان اول: بودن این حدیث از احادیث واهیه و عنوان دوم: بودن این حدیث از جمله آن احادیث واهیه که هیچ اسنادی برای آن شناخته نمی شود، و در کمال ظهورست که مجرد بودن حدیثی از احادیث واهیه برای هتک ستر و کشف سرّ آن کفایت می کند اگر چه آن حدیث سندی هم داشته باشد، چه جای آنکه از جمله آن احادیث واهیه باشد که هیچ سندی برای آن معروف نشود! فانّ هذا مما یوصله إلى أخفض درکات الوهن و الهوان کمالاً یخفی علی أصحاب الألباب و الأعیان.

ششم آنکه علامه شمس الدین محمد بن ابی بکر الدمشقی الحنبلی المعروف بابن قیّم الجوزیه در اظهار وضع و بطلان و وهن و هوان این کذب مبتذل و مهان و بهتان روشن و عیان اعتراف بحق نموده زنگ شبهه از خواطر اولی الألباب کما ینبغی زدوده، چنانچه در جواب سؤال سائل: «هل یمکن معرفه الحدیث الموضوع بضابط من غیر أن ینظر فی سنده؟» در ذکر امور کلیّه که بآن موضوع بودن حدیث شناخته می شود، علی ما نقل عنه گفته: [فصل- و منها أن یمکن الحدیث باطلا فی نفسه فیدلّ بطلانه علی أنه لیس من کلامه علیه السّلام

کحدیث «المجرّه الّتی فی السماء من عرق الأفعاء الّتی تحت العرش»

و حدیث «إذا غضب الرّب أنزل الوحی بالفارسیّه و إذا رضی أنزله بالعربیّه»

و حدیث «ستّ خصال تورث النسیان: سؤر الفار و إلقاء القمیل فی النّار و البول فی الماء الراكد و مضغ العلك و أكل التفاح الحامض»

و حدیث «الحجامه علی القفا تورث النسیان»

و حدیث «یا حمیراء، علی لا تغتسلی بالماء المشمس فأنه یورث البرص»، و کلّ حدیث فیهِ یا حمیراء و ذکر الحمیراء، فهو کذب مختلق، و کذا

«یا حمیراء! لا تأکلی الطین فانه یورث کذا و کذا»

و حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء».

از مطالعه این عبارت لطیفه و ملاحظه این افاده منیفه واضح و لائح می گردد که اولاً علامه ابن القیّم بافاده که در صدر کلام خود ذکر نموده واضح فرموده که این حدیث فی نفسه باطلست، و بطلان آن دلیل بر آنست که آن از کلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم نیست. ثانیاً بتصریح این معنی که هر حدیثی که در آن یا حمیراء یا ذکر حمیراء واقع شده پس ان حدیث کذب مختلقست، دروغ بودن آن مصرّح نموده. ثالثاً بعد تصریح مذکور این حدیث را بالخصوص صراحه در شمار موضوعات ذکر ساخته، و این افادات ثلاثه بنحوی که مبطل مزعوم مخاطب ملوم می باشد در کمال وضوح و ظهورست، و لکن من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور!.

هفتم آنکه تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی که از أجله أعلام و اکابر عظام سنیّه است نیز این حدیث را مقدوح و مجروح وانموده، بذکر افاده کلیّه حافظ مزّی راه استیصال این کذب باطل و محال پیموده، چنانچه در کتاب «التحریر و التّحیر»

عَلَّامَهُ ابْنُ أَمِيرِ الْحَاجِّ فِي مَقَامِ قَدْحِ ابْنِ حَدِيثٍ كَمَا سَمِعْتَ أَنْفَا مَذْكَورِ اسْتِ: [بَلْ قَالَ تَاجُ الدِّينِ السَّيِّبِيُّ: وَكَانَ شَيْخَنَا الْحَافِظُ أَبُو الْحَجَّاجِ الْمَزِيُّ يَقُولُ: كُلُّ حَدِيثٍ فِيهِ لَفْظُ الْحَمِيرَاءِ لَا أَصْلَ لَهُ إِلَّا حَدِيثًا وَاحِدًا فِي النَّسَائِيِّ].

وَأَزْ مَطَالَعِهِ «صَبِيحُ صَادِقٍ» مَوْلَى نِظَامِ الدِّينِ سَهَالَوِيٍّ وَ«فَوَاتِحُ الرَّحْمَتِ» مَوْلَى عَبْدِ الْعَلِيِّ وَوَاضِحٌ وَوَالِدٌ مِي شُودِ كِه عَلَّامَهُ تَاجُ الدِّينِ سَبْكِي خُودِ هَمِ بَايْنِ كَلِيَّةٍ مَزِيَّةٍ قَانَلَسْتُ، كَمَا سَتَعَرَفْتُ فِيْمَا بَعْدَ إِنْشَاءِ اللَّهِ تَعَالَى. وَابْنِ كَلِيَّةٍ مِنْ دَلَائِلِ جَلِيَّةٍ وَبِرَاهِينِ عَلَيْهِ بَرِّ كَذْبٍ وَزُورٍ بُوْدُنِ ابْنِ بَلِيَّةٍ مِي بَاشَدُ، وَخَاكُ مَذَلَّتْ وَهُوَ ابْنُ سَرِّ مَتَمَسَّكٍ بَايْنِ بَهْتَانِ بِي أَصْلِ مِي بَاشَدُ.

هَشْتَمُ أَنْكَه أَبُو الْفِدَاءِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمْرِو الْقُرَشِيِّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ كَثِيرٍ كِهْ مِنْ أُمَّةٍ حَفَاطٍ وَ أَثْبَاتٍ أَيْقَاطِ سَيِّئِهِ اسْتِ، وَوَادِي قَدْحٍ وَ جَرَحِ ابْنِ حَدِيثٍ بِأَقْدَامِ تَحْقِيقٍ وَ تَنْفِيدِ سَبْرِهِ بِذِكْرِ حَالِ فِطَاعَتِ اشْتِمَالِ آنِ فِي كِتَابِ «تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ مَخْتَصِرِ ابْنِ الْحَاجِبِ» قَصَبِ السَّيِّبِيِّ مِنْ دِيْغَرِ أَصْحَابِ تَخْرِيجِ بَرْدِهِ، چنانچه سيوطی در رساله «درر منشره» در ذکر قدح این حدیث گفته: [وَقَالَ الْحَافِظُ عِمَادُ الدِّينِ بْنِ كَثِيرٍ فِي «تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ مَخْتَصِرِ ابْنِ الْحَاجِبِ»: هُوَ حَدِيثٌ غَرِيبٌ جَدًّا بَلْ هُوَ حَدِيثٌ مَنْكَرٌ سَأَلْتُ عَنْهُ شَيْخَنَا الْحَافِظُ أَبَا الْحَجَّاجِ الْمَزِيَّ فَلَمْ يَعْرِفْهُ. قَالَ: وَ لَمْ أَقِفْ لَهُ عَلَى سَنَدٍ إِلَى الْآنِ. وَقَالَ شَيْخُنَا الذَّهَبِيُّ: هُوَ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْوَاهِيَةِ الَّتِي لَا يَعْرِفُ لَهَا إِسْنَادٌ، أَنْتَهَى].

ازین عبارت ظاهرست که حافظ ابن کثیر در باب این خبر بر تزویر افاده نموده که آن حدیث غریبست جدًّا، بلکه آن حدیث منکر است، و من از شیخ خود حافظ ابو الحجاج مزی سؤال کردم پس نشناخت آن را و گفت من واقف نشدم بر سندی برای آن، و شیخ ما ذهبی گفته که آن از احادیث واهییه است که برای آن اسنادی معروف نیست.

و ازین افاده سدیده بوجه عدیده قدح و جرح این حدیث بظهور می رسد و نهایت جسارت مخاطب کثیر العثار در ادعای باطل صحت آن بر ارباب ابصار واضح و آشکار می گردد.

نهم آنکه علامه سراج الدین عمر بن علی بن الملقن الشافعی که محقق

نقاد و خبير وقاد سبیه است بر سر قدح و جرح این حدیث رسیده در اظهار حال پر اختلال آن متمسک بقول حافظ جمال الدین مزّی و افاده علامه شمس الدین ذهبی گردیده، چنانچه در کتاب «التقریر و التّحییر» علامه ابن امیر الحاج در مقام ردّ این حدیث مذکورست: [قال الشيخ سراج الدّین بن الملقن: و قال الحافظ جمال الدّین المزّی: لم أقف له علی سند إلى الآن، و قال الذّهبی: هو من الأحادیث الواهیه الّتی لا یعرف لها إسناد].

دهم آنکه علامه أحمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی المعروف بابن حجر در اظهار بی اصل بودن این خبر موضوع و حدیث مصنوع سعی مشکور بعمل آورده قدم راسخ بکمال مبالغه در عرصه توهین و تهجین آن فشرده، چنانچه علامه ابن امیر الحاج در کتاب «التقریر و التّحییر» در مقام قدح و جرح این حدیث می گوید:

[و أمّا الثانی فقد قال شیخنا الحافظ (۱): لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من کتب الحدیث إلا فی «النهایه» لابن الأثیر، ذکره فی ماده ح م ر، و لم یدکر من خزّجه، و رأیته أيضا فی کتاب «الفردوس» لکن بغير لفظه، ذکره من حدیث أنس بغير إسناد أيضا، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»، و بیّض له صاحب «مسند الفردوس» فلم یخرج له إسنادا و ذکر، الحافظ عماد الدّین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزّی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه، انتهى.

ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر عسقلانی در خصوص این حدیث تصریح نموده که من برای او اسنادی نمی شناسم و ندیده ام آن را در چیزی از کتب حدیث مگر در «نهایه» ابن اثیر دیده ام که آن را در ماده (حمر) ذکر کرده لکن مذکور نساخته که کدام کس آن را تخریج کرده و لفظ آن

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء» می باشد، و صاحب «مسند الفردوس» برای این حدیث بیاض گذاشته و اسنادی بر آن اخراج نکرده، و حافظ عماد الدّین بن کثیر ذکر نموده که من حال این حدیث را از حافظ مزّی و حافظ ذهبی سؤال کردم پس هر دو نشناختند آن را.

ص: ۳۱۷

و این کلام ابن حجر شیخ الاسلام که مشتمل بر تحقیق انیق خود و دیگر محققین اعلام می باشد حال وهن و هوان و وضع و بطلان این حدیث را مثل روز روشن واضح و مبرهن می نماید.

و مخفی نماند که این کلام تحقیق انضمام ابن حجر در کتاب «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب» واقع شده، كما سیظهر عن قریب إنشاء الله تعالى من تصریح السیخاوی فی «المقاصد الحسنه». و قدح نمودن ابن حجر عسقلانی در این حدیث از کتاب «تمیز الطیب من الخبیث» تصنیف عبد الرحمن شیبانی و «تذکره الموضوعات» و «مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و «مرقاه» تصنیف علی قاری و «شرح مواهب» تصنیف زرقانی و «فوائد مجموعه» شوکانی نیز ظاهر و باهرست.

و غیر صحیح بودن این حدیث مفتعل، از افاده علامه عسقلانی در «فتح الباری» نیز واضح و لائح می شود، زیرا که علامه مذکور در کتاب مسطور در شرح باب الحراب و الدرق یوم العید گفته:]

و فی روایه النسائی من طریق أبی سلمه عنها (۱): دخل الحبشه یلعبون فقال لی النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «یا حمیراء! أ تحبین أن تنظری إلیهم؟ فقلت: نعم!» إسناده صحیح و لم أر فی حدیث صحیح ذکر الحمیراء إلا فی هذا].

از این عبارت ظاهرست که علامه ابن حجر افاده می نماید که من ذکر حمیرا را در حدیث صحیح ندیده ام بجز این حدیث، أعنی حدیث لعب حبشه، و دعوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را بسوی دیدن ایشان. و در کمال ظهورست که عموم کلام ابن حجر

حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء» را شاملست، و این حدیث موضوع، بلا ریب درین عموم صروم حسوم داخل، پس آن هم حسب افاده این علامه غیر صحیح خواهد بود، و فیہ ایضا کفایه لتشویر المخاطب العنود حیث ادعی صحه هذا الکذب المردود، فأتی بهفوه هی الطامه الکبری عند النقاد الناقدین للتقود و الردود، و أبدی ترهه هی الخطیئه العظمی لدى الحفظاظ الحافظین للتغور و الحدود! یازدهم آنکه: علامه ابن امیر الحاج الحلبی الحنفی در کتاب «التقریر و الحبیر»

ص: ۳۱۸

بکمال ایشباع و تکثیر قدح و جدح این حدیث پر تزویر، تحریر و تسطیر نموده و افادات علمای اعلام و منقّدين عظام خود مثل علامه ابن حجر عسقلانی و حافظ عماد الدین بن کثیر و حافظ مزّی و حافظ ذهبی و شیخ سراج الدین بن الملّقن و تاج الدین سبکی در باب مطعوتیت و موهوتیت این خبر بی اثر نقل فرموده، کما لا یخفی علی ناظر عبارات کتاب «التقریر و التّحییر»، و قد نقلناها فیما سبق من الوجوه إرغاماً لأنف المخاطب الكثير التّغییر.

دوازدهم آنکه محقق تحریر سنیّه محمد امین المعروف بأمیر پادشاه البخاری نزیل مکّه المکرمه در «تیسیر-شرح تحریر» قدح و جرح این حدیث پر تزویر از اکابر نحاریر خود منقول ساخته، باظهار وهن و هوان و وضع و بطلان آن پرداخته، کما سیظهر عن قریب إنشاء الله من عباره «فواتح الرّحموت».

سیزدهم آنکه علامه شمس الدین سخاوی در «مقاصد حسنه» قوادح عظیمه و فضائح جسیمه این کذب واضح و بهتان لائح از اعلام محققین و ارکان منقّدين خود نقل نموده، کما ینبغی هتک ستر و کشف حجاب و بأحسن وجوه میط قناع و رفع نقاب فرموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء».

قال شیخنا فی «تخریج ابن الحاجب» من إملائه: لا- أعرف له إسناداً ولا رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلا فی «النهایه» لابن الأثیر، ذکره فی ماده ح م ر و لم یذكر من خرّجه، و رأیته أيضاً فی کتاب «الفردوس» لكن بغير لفظه، و ذکره من

حدیث أنس بغير إسناد أيضاً و لفظه: خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء، و بیّض له صاحب «مسند الفردوس» فلم یخرج له إسناداً، و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر أنه سأل الحافظین المزّی و الذهبی عنه فلم یعرفاه.]

چهاردهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در رساله «درر منتشره» قدح و جرح این حدیث بکمال صراحت ظاهر ساخته، پرده از روی کار این خبر بی اثر انداخته، چنانچه در رساله مذکوره گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» لم أقف علیه.

و قال الحافظ عماد الدین بن کثیر فی «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب»: هو حدیث غریب

جدًا بل هو حديث منكر، سألت عنه شيخنا الحافظ أبو الحجاج المزني فلم يعرفه، قال:

و لم أقف له على سند إلى الآن. و قال شيخنا الذهبي: هو من الأحاديث الواهيه التي لا يعرف لها إسناد، انتهى. لكن في «الفردوس» من

حديث أنس: خذوا ثلث دينكم من بيت عائشه، و لم يذكر له إسنادا.

ازین عبارت بر ناظر خبیر ظاهرست که سیوطی نقلا عن الزركشي (1) بعد ذکر این افتعال صریح الانحلال، نصّ نموده که من بر آن واقف نشدم، یعنی در کتب و أسفار ائمه کبار آن را نیافته ام، و من بعد از کتاب «تخریج احادیث مختصر ابن الحاجب» ابن کثیر نقل نموده که خود ابن کثیر این حدیث را أولا- غریب جدّا گفته، و بعد ازین بعنوان ترقی، افاده نموده که: این حدیث منکرست و من از شیخ خود حافظ أبو الحجاج مزنی حال این حدیث پرسیدم پس شناخت آن را و گفت من واقف نشدم برسند آن إلى الآن، و شیخ من ذهبی گفته که این حدیث از احادیث واهیه است که اسنادی برای آن شناخته نمی شود. و بعد نقل این افادات کثیره از ابن کثیر افاده نموده که: این حدیث در «فردوس» از حدیث أنس باین الفاظ مذکورست که: خذوا ثلث دینکم من بیت عائشه، و لیکن صاحب «فردوس» اسنادی برای آن ذکر ننموده.

و پر ظاهرست که آنچه سیوطی در حقّ این خبر مشبه السیمر ذکر کرده برای اولیای مخاطب مورث کمال اغتمام و انضجار، و برای ارباب أبصار موجب نهایت فرح و استبشارست.

پانزدهم آنکه عبد الرحمن بن علی الشیبانی در کتاب «تمییز الطیب من الخبیث» قدح و جرح این حدیث از اکابر منقّدین و اجلّه محققین اهل مذهبش نقل نموده سبیل و طریق اظهار این معنی که این حدیث حدیث خبیث است بأقدام تمییز و

ص: ۳۲۰

۱- سیوطی در رساله «درر منشره» کتاب بدر الدین زرکشی را تلخیص نموده است، چنانچه در صدر رساله «درر منشره» میگوید: (و قد ألف الشيخ بدر الدین الزركشي في ذلك كتابا لطيفا غير أنه محتاج الى تنقيح و زياده و تنكيت و افاده، فلخصته هنا مع زياده الجم الغفير و نبهت على ما فيه اعتراض من كلامه و تنقيده، و ميزت ما زدته بقلت في أوله و بانتهى في آخره) (۱۲ ن)

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» یعنی عائشه رضی الله عنها. قال ابن حجر: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلا فی «النهایه» لابن الاثیر، ذكره فی مادّه ح م ر، و لم یذكر من خرّجه، و ذكر الحافظ عماد الدّین بن کثیر أنّه سأل المزی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه.]

شانزدهم آنکه محمد طاهر فتنی در «تذکره الموضوعات» این حدیث را مذکور ساخته و بنقل اقوال قدح اشتمال از علمای با کمال خود کما ینبغی بتوهینش پرداخته چنانچه در کتاب مذکور نقلا عن کتاب «المقاصد الحسنه» للسّخاوی گفته:

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» قال: شیخنا: لا- أعرف له إسنادا و لا- رأیته فی شیء من الكتب إلا- فی «نهایه» ابن الاثیر و إلا فی «الفردوس» بغير إسناد، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء» و سئل المزی و الذّهبی فلم یعرفاه.]

هفدهم آنکه محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» نیز این حدیث را در ضمن احادیث موضوعه آورده مسلک اثبات وضح و بطلان و وهن و هوان آن بنقل اقوال ائمه متبحرین در علم حدیث و رجال سپرده، چنانچه در خاتمه کتاب مذکور گفته: (۱)

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» قال شیخنا: لا- أعرف له إسنادا و لا- رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلا- فی «النهایه» و إلا فی «الفردوس» بغير إسناد، بلفظ

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء» و سئل المزی و الذّهبی فلم یعرفاه.]

هیجدهم آنکه ملا علی قاری در رساله «موضوعات کبری» مجروح و مقدوح بودن این حدیث بسط جمیل و تفصیل پر تکمیل واضح و لائح نموده و بنقل افادات منقّدين بهاللیل و محققین مقاویل متعلّق باین طرفه الأباطیل و اعجوبه المجاهیل در توهین و تهجین آن إلى أقصى المراتب افزوده، حیث قال:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» و هی عائشه و تصغر الحمراء بمعنی البیضاء علی ما فی «النهایه»، و الشّطر النّصف.

قال العسقلانی: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلا فی «النهایه» لابن الاثیر و لم یذكر من خرّجه، و ذكر الحافظ عماد الدّین ابن کثیر أنّه سأل المزی

و الذَّهَبِي فلم يعرفاه، و ذكره في «الفردوس» بغير إسناد و بغير هذا اللفظ، و لفظه:

«خذوا ثلث دينكم من بيت الحميراء» و بيّض له صاحب «مسند الفردوس» و لم يخرج له إسنادا، كذا ذكره السيِّخاوى. و قال السيِّوطى: لم أقف عليه، و قال الحافظ عماد الدين ابن كثير فى «تخريج أحاديث مختصر ابن الحاجب»: غريب جدًا بل هو حديث منكر سألت عنه شيخنا الحافظ المزى فلم يعرفه، و قال: لم أقف له على سند إلى الآن، و قال شيخنا الذَّهَبِي: هو من الاحاديث الواهيه التى لا يعرف له (لها.ظ) إسناد، انتهى.

لكن فى «الفردوس» من

حديث أنس: «خذوا ثلث دينكم من بيت عائشه» و لم يذكر له إسنادا. قلت: لكن معناه صحيح فإنَّ عندها من شطر الدِّين استنادا (شطر من الدِّين اسنادا.ظ) يقتضى اعتمادا، و قد اشتهر أيضا

حديث «كلمينى يا حميراء!» لكن ليس له أصل عند العلماء].

أما آنچه على قارى در آخر كلام مدعى صحّت معنای این حديث شده، پس وهن و هوان آن پر ظاهرست، زیرا كه بودن شطر دين نزد عائشه بحیثیت إسناد هرگز درست نیست و هر كه كتاب «تشيد المطاعن» را دیده باشد بخوبى مى داند كه نزد عائشه أصلا دين نبود فضلا از آنكه شطر دين بوده باشد! و عداوت و بغض او با جناب امير المؤمنين عليه السلام و افترا و كذب او بر جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم هرگز مساغى برای اعتماد بر او نگذاشته! پس سعى نامشكور قارى عارى درين مقام أصلا فائده بحال پر اختلال او نمى بخشد، كما هو ظاهر على أولى الأحلام و الأبواب و إن خفى على أولياء هاتكه الحجاب! نوزدهم آنكه ملاّ على قارى در صدر رساله «موضوعات كبرى» گفته: [و لما رأيت جماعه من الحفّاظ للسّنة جمعوا الأحاديث المشتهره على الألسنه و بينوا الصّحيح و الحسن و الضّعيف و ميزوا الموقوف و المرفوع و الموضوع بالمقاصد الحسنه سنح بالبال الفاتر اختصار تلك الدّفاتر بالاختصار على ما قيل فيه أنه لا أصل له أو موضوع بأصله ليكون سببا للضّبط على أحسن مصنوع فى فصله، فإنّ الاحاديث الثّابته لا تحدّ و لا تحصى و لا يمكن أنّ جمعها يستقصى. ثمّ ما اختلفوا فى أنه موضوع تركت

ص: ۳۲۲

ذکره للحقیر من الخطر لاحتمال أن یکون موضوعا من طریق و صحیحا من وجه آخر.

ازین عبارت ظاهر است که علی قاری درین رساله خود اکتفا بر موضوعاتی نموده که متفق علیه می باشد و از آن احادیث که در موضوع بودن آن اختلاف است اجتناب و احتیاط کرده، و چون علی قاری درین رساله

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» را وارد نموده است، پس ظاهر و منکشف شد که موضوع بودن این حدیث متفق علیه علمای منقّدینست و احدی از علما در موضوع بودن او اختلاف نکرده، پس محل کمال تعجب است که چگونه شاه صاحب بچنین حدیث موضوع که اصلا در موضوع بودنش اختلاف نیست تمسک و احتجاج می فرمایند؟ و گذشته ازین بکمال جرأت و جسارت آن را حدیث صحیح و می نمایند! اهل هذا إلا صنیع اهل الخلاء و الدّعاره! و ما ذلک إلا عمل أولى السیفاهه و الغماره! بیستم آنکه علی قاری در رساله «موضوعات صغری» نیز این خبر مشبه السمر را مقدوح و مجروح نموده باختصار تمام اجتهات اصل این نابت أضعف من الثمام فرموده، چنانچه در رساله مذکوره گفته: [

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» لا یعرف له أصل].

بیست و یکم آنکه علی قاری در «مرفاه-شرح مشکاه» نیز وهن هوان این خبر مهان واضح و آشکار ساخته بنقل افادات علمای کبار و منقّدین أخبار، أعلام تفضیح و تقبیح تامّ افراخته، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و أمّا

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» یعنی عائشه، فقال الحافظ ابن حجر العسقلانی: لا- أعرف له إسنادا و لا- روايه (رأیته.ظ) فی شیء من كتب الحدیث إلا فی «النّهایه» لابن الأثیر و لم يذكر من خرّجه، و ذکر الحافظ عماد الدّین بن کثیر أنه سأل المزی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه و قال السخاوی: ذکره فی «الفردوس» بغير إسناد و بغير هذا اللفظ، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»، و بیض له صاحب «مسند الفردوس»، و لم یخرج له إسنادا، و قال السیوطی: لم أقف علیه.

بیست و دوم آنکه قاضی محبّ الله بن عبد الشکور البهاری که از أجلة علمای

مشاهیر و اکابر نهای نحاریر سنیّه بلاد هندیّه است این خبر بی اثر را مثل حدیث نجوم بکمال صراحت تضعیف فرموده و آن را از مقام معارضه و استدلال ساقط و هابط وانموده، چنانچه در کتاب «مسلم الثبوت» در مبحث إجماع، جایی که عدم انعقاد إجماع بشیخین و خلفاء اربعه ذکر نموده می گوید: [و أمّا المعارضه بأصحابی کالنجوم و

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» کما فی «المختصر» فتدفع بأنّهما ضعیفان].

بیست و سوم آنکه، محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» زرقانی کشف حال این خبر بین الاختلال نموده این کذب و زور واضح البطلان و الاضمحلال را با تأمل تحقیق فرسوده، حیث قال: [و أمّا

حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء» المذکور فی «النهایه» بلا عزو، و

حدیث «خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء» المذکور فی «الفرّوس» بلا إسناد، و بیض ولده لسنده، فذکر الحافظ ابن کثیر أنّه سأل عنه المزّی و الذّهبی فلا (فلم. ط) یعرفاه، و کذا قال الحافظ (۱) فی «تخریج ابن الحاجب»: لا أعرف له سنداً.

بیست و چهارم آنکه ملا نظام الدین سهالوی که از معاریف علمای این دیار و مشاهیر نهای این أمصارست، در إبطال و اخیال این کذب و زور کوشیده، أمر حقّ را بتعصّب أعوج و تشدّد أسمع نپوشیده، چنانچه در «صبح صادق-شرح منار» بعد ذکر احتجاج بعض أصولیین بحدیث «اقتدوا» و حدیث

«علیکم بسنتی» گفته: [و أجیب أيضا بأنّهما معارضان

بقوله (صلى الله عليه و آله): «أصحابی کالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم» و

قوله: «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» فتقاعد الاحتجاج. و أجیب بأنّ الحدیث الأوّل و إن روى عن المعترّات لم یعرف، قال ابن حزم فی رسالته الکبری:

مکذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البرّاز. و أمّا الحدیث الثانی فهو أيضا لم یعرف کما عن المزّی و الذّهبی و غیرهما، و قال الذّهبی: هو من الاحادیث الواهیة الّتی لا یعرف لها إسناد، و قال السبکی، و الحافظ أبو الحجاج: کلّ حدیث فی لفظ الحمیراء لا أصل له إلا حدیثا واحدا فی النساء (النسائی. ط) هکذا قال فی بعض

ص: ۳۲۴

بیست و پنجم آنکه عبد العلی بن نظام الدّین سهالوی که نزد سنیّه این اصقاع و حنفیّه این بقاع ببحر العلوم مشهور گردیده با وصف تعصّب شدید و تعنّت عتید خود اعتراف بامر حقّ ساختّه، اعلام توهین و تهجین این کذب باطل و زور عاطل بکمال اجهار افراخته، چنانچه در «فواتح الرّحموت- شرح مسلم الثّبوت» گفته:

[و أمّا المعارضه بأصحابی كالنّجوم فبأیّهم اقتدیتم اهتدیتم، رواه ابن عدی و ابن عبد البرّ

و«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» ای أمّ المؤمنین عائشه الصّدّیقه، كما فی «المختصر» فتدفع بأنّهما ضعیفان لا یصلحان للعمل فضلا عن معارضه الصّحاح. أمّا الحدیث الأوّل فلم یعرف، قال ابن حزم فی رسالته الکبری: مکذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البرّاز. و أمّا الحدیث الثانی فقال الذّهبی: هو من الأحادیث الواهیة الّتی لا یعرف له إسناد. قال السّبکی و الحافظ أبو الحجاج: کل حدیث فی لفظ الحمیراء لا أصل له إلا حدیث واحد فی النّسائی، کذا فی «التیسیر»].

بیست و ششم آنکه علامه شوکانی در «فوائد مجموعه فی الأحادیث الموضوعه» این حدیث را درج نموده، وادی توهین و تهجین آن بنقل افادات ائمّه عالیدرجات خود پیموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم من الحمیراء» قال ابن حجر: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من کتب الحدیث إلا فی «نهایه ابن الأثیر» و إلا فی «الفردوس» بغير إسناد، و سئل المزّی و الذّهبی فلم یعرفاه، کذا فی «المقاصد»].

بیست و هفتم آنکه عبد الحقّ بن فضل الله المحمّدی الهندی نیز این حدیث را موضوع و مصنوع و انموده باظهار بودن آن بی إسناد و واهی، أبواب فساد و تباهی برای متمسکین بآن گشوده، چنانچه در «تذکره الموضوعات» گفته:]

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» لا إسناد له و هو واه»].

بیست و هشتم آنکه نیز عبد الحقّ محمّدی هندی در کتاب «زبده المقاصد فی تجرید الرّوائد» این خبر مفتعل و زور منتحل را باختصار تمام مطعون نموده بتصریح

این معنی که این حدیث غیر معروفست در وهن و هوان آن افزوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:]

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» لا یعرف].

بیست و نهم آنکه خود مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب امامت بجواب حدیث تشبیه گفته: [و قاعده مقررۀ اهل سنت است که حدیثی را که بعضی از ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحّت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیۀ اصحاب صحاح و بصحّت آن بالخصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدّثین ثقات تصریح نکرده باشد، قابل احتجاج نیست]. انتهى.

و پر ظاهرست که حدیث

«خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء» حدیثی است که کسی از ملتزمین صحّت مثل بخاری و مسلم و بقیۀ اصحاب صحاح آن را روایت نکرده و احدی از محدّثین خواه از ثقات باشد یا غیر ثقات تصریح بصحّت آن ننموده بلکه بسیاری از محدّثین ثقات و جمعی از حفّاظ اثبات سنّیه تصریح بمقدوح و مجروح و موضوع و مصنوع بودن آن فرموده اند، پس بهزار اولویت این حدیث حسب قاعده مقررۀ اهل سنت قابل احتجاج نخواهد بود. و اعجاب! که شاه صاحب چنان در گرداب تغافل و ورطۀ تجاهل سر فرو برده اند که بمقابله مثل حدیث ثقلین که متواتر عند الفریقین است حدیثی را که از حشیش هم بدتر است متشبّث و متمسّک خود قرار می دهند و قاعده مقررۀ اهل سنت را که خود آن را بمقابله اهل حقّ ذکر فرموده اند فراموش نموده، بمزید اختلال حواسّ مدّعی صحّت این کذب بی اساس شده، نهایت بی قاعدگی و بیحواسّی خود فرا روی اکیاس حقائق شناس می نهند!.

سی ام آنکه نیز مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب مطاعن بجواب طعن تخلف ابو بکر از جیش اسامه در باب جمله که در آن لعنت فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بر متخلفین از جیش اسامه مذکور است گفته: [بعضی فارسی نویسان که خود را از محدّثین اهل سنت شمرده اند و در سیر خود این جمله آورده برای إلزام اهل سنت کفایت نمی کند، زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسندی محدّثین است مع الحکم بالصّیحه، و حدیث بی سند نزد ایشان شتر

بی مهارست که أصلاً گوش بآن نمی نهند]انتهی.

ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که حسب افاده شاه صاحب اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحه و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهارست که أصلاً گوش بآن نمی نهند، و چون بحمد الله از نصوص اکابر اعلام و أجله فخام سنیه بیقین دانستی که حدیث

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» أصلاً سندی ندارد، پس بلا ریب، بی اعتبار بلکه شتر بی مهار و غیر لائق إصغای أولى الأسماع و الأبصار خواهد بود.

سبحان الله! مقام کمال تعجب و حیرتست که شاه صاحب با وصف این افاده، خود چرا در وادی تجاهل و تغافل خلیع العذار و گسسته مهار دویده، برای إثبات فضیلت حضرت حمیراء را کبه الجمل، حدیثی را که نزد اهل سنت شتر بی مهارست برگزیده، و از غایت وقاحت و بی شرمی و نهایت صفاقت و بی آزر می آن را بمقابله اهل حق بجواب حدیث ثقلین وارد ساخته بلکه بادعای باطل، صحت این کذب سقیم و انتاج این شکل عقیم، اعلام جسارت سراسر خسارت افراخته، و لقد حق أن یقال لهذا المفتون بالهوی المختبل: ما هکذا توردد یا سعد الابل!

آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و اهدوا بهدی عمار» را بمقابله حدیث ثقلین

جواب مؤلف به قوله: و اهدوا بهدی عمار در نوزده وجه

اشاره

قوله: [و اهدوا بهدی عمار].

وجه ۱- درینکه تمسک صاحب «تحفه» باین حدیث خلاف التزام اوست

أقول أولاً: ذکر این حدیث بمقابله اهل حق خلاف مواعید مکرره و التزامات مقررّه مخاطبست، زیرا که آن مخدوم الفحول درین کتاب نا مقبول خود جایجا ادعا نموده که او در مقام إلزام اهل حق کرام ملتزم نقل از کتب معتبره ایشان هست و خواهد ماند، پس بعد این همه آوردن این حدیث، بلا- حواله بکتب معتبره اهل حق بلا ریب اخلاف میعاد و إظهار کمال بعد خود از ناحیه رشد و سداد می باشد!

وجه ۲- درینکه این حدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح نیامده

ثانیا: این حدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح موجود نیست، پس احتجاج بآن در این صورت بمقابله اهل حق و آن هم در مقام معارضه حدیث ثقلین عین أفن و حین است!

وجه ۳- درینکه این حدیث را بر فرض آنکه صحیح هم بدانیم هرگز بدرجه صحت

حدیث ثقلین نمیرسد

ثالثاً: این حدیث را اگر بالفرض و التقدیر صحیح تسلیم بکنیم هرگز سندا

ص: ۳۲۷

مثل حدیث ثقلین نخواهد بود، زیرا که حدیث ثقلین، کما علمت سابقاً متواتر و متفق علیه فریقین و قطعاً الصدورست و سی و چهار نفر از صحابه و صحابیات آن را روایت کرده اند و آسانید و طرق آن لا تعدّ و لا تحصی می باشد، پس بمقابله آن ذکر این حدیث که دارای یکی از آن مراتب نیست هرگز سمتی از جواز ندارد.

وجه ۴- درینکه این حدیث از نظر دلالت هم بدرجه حدیث ثقلین نمیرسد

رابعاً: این حدیث در دلالت هم هرگز مساوی حدیث ثقلین نیست، چه حدیث ثقلین بوجه کثیره دلالت بر افضلیت و عصمت و افتراض طاعت و امامت و خلافت حضرات اهل بیت علیهم السّلام دارد، کما بیناه فیما سبق، بخلاف این حدیث که اصلاً دلالتش برین امور ثابت نیست، پس چگونه احدی از ارباب انصاف آن را بمقابله حدیث ثقلین ذکر خواهد کرد؟! این نیست مگر سینه زوری شاه صاحب که بآن ستر حقّ و اخمال صدق می خواهند! وَ يُحَقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ بِقَوَاهِرِ حُجَجِهِ وَ بَيِّنَاتِهِ.

وجه ۵- درینکه بر فرض ثبوت این حدیث، باز هم آنرا ابعراضه حدیث ثقلین

نتوان آورد، چه عمار از جمله بزرگان شیعه جناب امیر است و دلائل اینمطلب

از کتب اهل سنت

خامساً: ذکر این حدیث بعد فرض ثبوت آن در مقام معارضه حدیث ثقلین درست نیست، زیرا که حضرت عمار علیه آلاف الرضوان من الملك الغفار از جمله کبرای متبعین ثقلین و عظمای شیعیان ائمه مصطفین علیهم آلاف السلام من ربّ المشرقین بودند، پس اگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الأطیاب امر اهتداء بهدای حضرت عمار فرموده است بلحاظ آنست که آن حضرت اتباع قرآن و اهل بیت علیهم السّلام را شعار و دثار خود قرار داده بود و تمسک بقلین علی الوجه الأکمل الأتمّ نموده راه حقّ و صواب می پیمود. پس هر که اهتدا بهدای او نماید البته باتباع ثقلین فائز خواهد گردید و بذریعه رفیعه این صحابی جلیل تمسک بحبلین نموده. بمرکز صلاح و فلاح در دارین خواهد رسید.

و از جمله دلائل واضحه بر این مطلب آنست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم حضرت عمار علیه الرّحمه و الرضوان را بر اتباع جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بنهج خاصّ تحریض و ترغیب فرموده است، و حضرت عمار علیه الرّحمه و الرضوان نظر بأوامر عالیه و ارشادات متعالیه آن جناب در کمال اخلاص و نهایت اختصاص خود نسبت بجناب

أمير المؤمنين عليه السلام إلى أقصى الغاية افزوده، و هر چند شواهد این معنی از حدّ حصر افزون و از حیطة حساب بیرونست، لیکن برای مزید اطمینان أهل حقّ و ایقان و قطع دابر أهل ارتیاب و عدوان، نبذی از آن در این جا مذکور می شود.

أبو بكر محمد بن الحسين الآجری (۱) که از اکابر حفاظ أعلام سنیّه است در کتاب «الشريعة» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:]

عن علقمه بن قيس و الأسود بن يزيد، قالوا: أتينا أبا أيوب الأنصاري فقلنا: إن الله تبارك و تعالى أكرمك بمحمد صلعم إذ اوحى إلى راحلته فبركت على بابك، فكان رسول الله صلعم ضيفا لك، فضيله فضلك الله عزّ و جلّ بها، ثم خرجت تقاتل مع عليّ بن أبي طالب؟ قال:

مرحبا بكما و أهلا! إنني أقسم لكما بالله لقد كان رسول الله صلعم في هذا البيت الذي أنتما فيه و ما في البيت غير رسول الله صلعم و عليّ جالس عليّ (عن.ظ) يمينه و أنا قائم بين يديه إذ حرّك الباب، فقال رسول الله صلعم: يا أنس! انظر من في الباب؟، فخرج و نظر و رجع، قال: هذا عمّار بن ياسر. قال أبو أيوب: فسمعت رسول الله صلعم يقول: يا أنس! افتح لعمّار الطيب المطيب. ففتح أنس الباب فدخل عمّار فسلمّ على رسول الله صلعم فردّ عليه السلام و رحّب به و قال: يا عمّار! إنّه سيكون في أمّتي بعدى هنات و اختلاف حتى يختلف السيف بينهم حتى يقتل بعضهم بعضا و يتبرأ بعضهم من بعض، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الذي عن يميني، يعني عليّ، و ان سلّك كلّهم واديا و سلّك عليّ واديا فاسلك وادى عليّ و خلّ الناس طرا. يا عمّار! إنّ عليّ لا يزيلك عن هدى. يا عمّار! إنّ طاعه عليّ من طاعتي و طاعتي من طاعه الله عزّ و جلّ.]

و أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي در «تاريخ بغداد» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[إنّ علقمه و الأسود أتيا أبا أيوب الأنصاري عند منصرفه من صفّين فقالا له: يا أبا أيوب! إنّ الله أكرمك بنزول محمد صلعم في بيتك و بمجىء ناقته تفضّلا من الله تعالى و إكراما لك حتى أناخت بابك دون الناس جميعا ثمّ

ص: ۳۲۹

۱- ترجمه الآجری مبسوطه فی « تذکره الحفاظ » للذهبي و « طبقات الحفاظ » للسيوطي (۱۲ . ن)

جئت بسيفك على عاتقك تضرب أهل لا إله إلا الله! فقال: يا هذا! إن الرائد لا يكذب أهله، إن رسول الله صلعم أمرنا بقتال ثلاثه مع عليّ رضی الله عنه: بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين، فأما الناكثون فقد قاتلناهم و هم أهل الجمل و طلحه و الزبير.

و أما القاسطون و هذا منصرفنا عنهم، يعنى معاويه و عمرو بن العاص. و أما المارقون منهم أهل الطرفاوات و أهل السقيفات و أهل النخيلات و أهل النهروان، و الله ما أدري أين هم و لكن لا بدّ من قتالهم إنشاء الله تعالى. ثمّ قال: سمعت رسول الله صلعم يقول لعمار:

تقتلك الفئة الباغية و أنت إذ ذلك مع الحقّ و الحقّ معك، يا عمار! إن رأيت عليّ قد سلك واديا و سلك الناس كلّهم واديا فاسلك مع عليّ فإنّه لن يدليّك فى ردّى و لن يخرجك من هدى. يا عمار! من تقلّد سيفاً و أعان به عليّ رضی الله عنه على عدوّ قلّمه الله يوم القيامة و شاحين من درّ، و من تقلّد سيفاً أعان به عدوّ عليّ رضی الله عنه قلّمه يوم القيامة و شاحين من نار. قلنا: يا هذا! حسبك الله، حسبك الله، حسبك الله! و أبو شجاع شيرويه بن شهردار ديلمى در «فردوس الأخبار» كفته:

[أبو أيوب:

يا عمار! إن رأيت عليّ قد سلك واديا و سلك الناس واديا غيره فاسلك مع عليّ و دع الناس، إنّه لن يدليّك على الردى و لن يخرجك عن الهدى.

و أبو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمى در كتاب «المناقب» در فصل ثامن كفته:

]

و أخبرنى شهردار هذا إجازة، قال: أخبرنا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابه، قال الشيخ: حدّثنى أبو منصور محمّد بن عيسى بن عبد العزيز، قال:

حدّثنا الحافظ أبو الحسن عليّ بن مهدي الدار قطنى، قال: حدّثنا احمد بن محمّد بن أبى بكر، قال: حدّثنا أحمد بن عبد الله بن يزيد السّمسار، قال: حدّثنى يعلى بن عبد الرحمن، قال: حدّثنى شريك، عن سليمان الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمه و الأسود، قال: سمعنا أبا أيوب الأنصارى، يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعمار بن ياسر: يقتلك الفئة الباغية، و أنت مع الحقّ و الحقّ معك، يا عمار! إذا رأيت عليّ سلك واديا، و سلك الناس واديا غيره فاسلك مع عليّ و دع الناس، إنّه لن يدليّك فى الردى و لن يخرجك من الهدى، يا عمار! إنّه من تقلّد سيفاً أعان به عليّ

على عدوّه قلّمده الله تعالى يوم القيّمه وشاحا من درّ، و من تقلّم سيفا أعان به عدوّ على قلّمده الله تعالى يوم القيّمه وشاحا من نار. قال: قلنا: حسبك].

و نیز أبو المؤید الخوارزمی در کتاب «المناقب» در فصل سادس عشر گفته:

]

روى السيد أبو طالب باسناده عن علقمه و الأسود، قالاً: أتينا أبا أيوب الأنصاري فقلنا: يا أبا أيوب! إن الله أكرمك بنبيّه إذا أوحى إلى راحلته فبركت على بابك و كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ضيفا لك فضيله فضّ لك الله بها، فأخبرنا عن مخرجك مع على بن أبي طالب. قال أبو أيوب: فأنى أقسم بكما لقد كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و علىّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس بن مالك قائم بين يديه إذ تحرّك الباب فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم:

انظر من الباب. فخرج أنس و نظر فقال: هذا عمّار بن ياسر. فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم: افتح لعمّار الطيب المطيب. ففتح أنس و دخل عمّار فسلم على النبيّ عليه السّلام. فرحب، ثمّ قال لعمّار: إنّه سيكون فى أمّتى من بعدى هنات يختلف السيف فيما بينهم حتّى يقتل بعضهم بعضا و حتّى يبرأ بعضهم من بعض، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع الذى عن يمينى علىّ بن أبى طالب، و إن سلك الناس كلّهم واديا و سلك علىّ واديا فاسلك وادى علىّ و خلّ عن الناس، إنّ علينا لا يردّك عن هدى و لا يدلك على ردى، يا عمّار! طاعه علىّ طاعتى و طاعه الله. قال رض (1): يقال: فيه هنات و هنوات و هنيات: خصال سوء. قال ليلى: إنّ البرى من الهنات سعيد].

و صدر الدين أبو المجامع إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحمويّ در كتاب «فرائد السّمطين» على ما نقل عنه گفته:

[كتب إلى الشيخ عزّ الدين أحمد بن إبراهيم أن أبا طالب عبد الرّحمن الهاشمى نقيب العبّاسيين بواسط أخبره إجازة عن شاذان القمى بقراءه عن محمد بن عبد العزيز، عن محمّد بن أحمد بن علىّ، قال:

أخبرنا القاضى أبو سهل عبد اللّهم بن محمّد بن عمر بن عزيزه بقراءته عليه، قال: نبأنا محمّد بن أحمد بن عبد اللّهم بن هارون، قال: نبأنا أحمد بن موسى الحافظ. قال:

نبأنا على بن إبراهيم بن حمّاد، قال: نبأنا الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمه و الأسود

ص: ٣٣١

قال: أتينا أبا أيوب الأنصاري فقلنا له: يا أبا أيوب! إن الله تعالى أكرمك بنبيّه صَلَّى اللهُ عليه و آله فكان ضيفا لك فضله (فضيله.ظ) من الله فضلك (بها.ظ) أخبرنا بمخرجك مع عليّ تقاتل أهل إلا له إلا الله! فقال أبو أيوب: أقسم لكما بالله لقد كان رسول الله معي في هذا البيت الذي أنتم فيه معي، و ما في البيت غير رسول الله (صلى الله عليه و آله) و عليّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس قائم بين يديه، إذ حرّك الباب فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): افتح لعمّار الطيّب المطيّب، ففتح أنس الباب و دخل عمّار فسلم على رسول الله (صلى الله عليه و آله): فرحّب به، ثمّ قال لعمّار: إنّه سيكون بعدى في أمّتي هنات حتّى يختلف السيف فيما بينهم و حتّى يقتل بعضهم بعضا و حتّى يبرأ بعضهم من بعض، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يميني، يعنى: عليّ بن أبي طالب، فإن سلك الناس كلّهم واديا و سلك عليّ واديا فاسلك وادى عليّ و خلّ عن الناس. يا عمّار! إن عليّا لا يرّدك عن هدى و لا يدخلك على ردى، يا عمّار! طاعه عليّ طاعتي و طاعته الله عزّ و جلّ.]

و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني در كتاب «المودّه فى القربى» گفته:

]

و عن علقمه بن قيس و الأسود بن يزيد، قالوا: أتينا أبا أيوب الأنصاري، فقلنا: يا أبا أيوب! إن الله تعالى أكرمك بنبيّك إذ أوحى إلى راحته فبركت على بابك، فكان رسول الله صلعم ضيفا لك فضيله فضلك بها، أخبرنا بمخرجك مع عليّ (عليه السلام) تقاتل أهل لا إله إلا الله! فقال أبو أيوب: فأنى أقسم لكما بالله تعالى لقد كان رسول الله صلعم معي في هذا البيت الذي أنتم فيه معي، و ما في البيت غير رسول الله صلعم و عليّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس قائم بين يديه إذ حرّك الباب فقال رسول الله صلعم:

انظر الى الباب من الباب؟، فخرج أنس فقال: يا رسول الله! هذا عمّار. قال رسول الله صلعم: افتح لعمّار الطيّب المطيّب! ففتح أنس الباب فدخل عمّار على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم: قال: يا عمّار! سيكون فى أمّتى فتن و هنات حتّى يختلف السيف فيما بينهم و حتّى يقتل بعضهم بعضا، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع الجالس عن يميني، يعنى: عليا بن أبي طالب، إن سلك الناس كلّهم واديا و سلك عليّ واديا

ص: ٣٣٢

فأسلك وادي عليّ و خلّ عن النَّاس. يا عمّار! لا يَدْخلك على ردى، يا عمّار! طاعه عليّ طاعتي و طاعتي طاعه الله].

و ملا علي متقی در «کنز العمال» گفته:

[يا عمّار! إن رأيت عليّاً قد سلك واديا و سلك النَّاس واديا غيره فاسلك مع عليّ ودع النَّاس، إنّه لن يدلك على ردى و لن يخرجك من الهدى. الدّيلمى عن عمّار بن ياسر و عن أبى أيّوب].

و مرزا محمد معتمد خان بدخشی در «مفتاح النّجا» گفته:

و أخرج الدّيلمى عن عمّار بن ياسر و ابى أيّوب رضی الله عنهما أنّ النّبى صلعم، قال لعمّار:

يا عمّار! إن رأيت عليّاً قد سلك واديا و سلك النَّاس واديا غيره فاسلك مع عليّ ودع النَّاس، إنّه (لن. ظ.) يدلك على ردى و لن يخرجك من الهدى].

و شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع الموده» در باب ثالث و اربعون گفته:

[أخرج الحمويّ بسنده عن الأعمش عن إبراهيم النّخعي عن علقمه و الأسود قالاً: أتينا أبا أيّوب الأنصارى فقلنا: يا أبا أيّوب! إنّ الله أكرمك بنبيّه صلى الله عليه و سلّم و جعله ضيفاً لك من فضله، أخبرنا بمخرجك مع عليّ فقاتل (تقاتل. ظ.) أهل لا إله إلاّ الله! فقال أبو أيّوب: أقسم لكما بالله لقد كان رسول الله صلى الله عليه و سلّم معى فى هذا البيت المذى أنتم فيه معى، و عليّ جالس عن يمينه و أنا عن يساره و أنس بين يديه و ما فى البيت غيرنا إذ حرّك الباب. فقال لأنس: افتح لعمّار! ففتح الباب و دخل عمّار فسلم على النّبى صلى الله عليه و سلّم، فردّ عليه السّلام و رحّب به، ثمّ قال: يا عمّار! استكون بعدى فى أمتى هنات حتّى يختلف السّيف فيما بينهم و حتّى يقتل بعضهم بعضاً و حتّى يتبرأ بعضهم من بعض، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يمينى، يعنى علياً. فان سلك النَّاس كلّهم واديا و سلك عليّ واديا فاسلك وادى عليّ و خلّ عن النَّاس. يا عمّار! إنّ عليّاً لا يَدْخلك عن هدى و لا يدخلك على ردى، يا عمّار! طاعه عليّ طاعتي و طاعتي طاعه الله جلّ شأنه].

و نیز بلخی در «ینایع الموده» در باب سادس و خمسون نقلاً عن «موّده القربى» للهمداني آورده:

و عن علقمه بن قيس و الأسود بن يزيد، قالاً: أتينا أبا أيّوب الأنصارى

فقلنا: يا أبا أيوب! إنَّ الله تعالى أكرمك بنبيك إذ أوحى إلى راحلته فركب (فبركت على. ظ.) إلى بابك فكان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم ضيفا لك فضيله فضلك بها، أخبرنا بمخرجك مع علي عليه السَّلام تقاتل أهل لا- إله الا- الله! فقال أبو أيوب: فاني أقسم لكما بالله تعالى لقد كان النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم معي في هذا البيت الذي أنتما فيه معي، و ما في البيت غير رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم و عليّ جالس عن يمينه و أنس قائم بين يديه إذ حرَّك الباب فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم: انظر إلى الباب من بالباب فخرج أنس فقال:

يا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم! هذا عمَّار! فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم: افتح لعمَّار الطَّيب المطَّيب ففتح أنس الباب فدخل عمَّار على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم. قال: يا عمَّار! ستكون في أمتي هنات حتَّى يختلف السَّيف فيما بينهم و حتَّى يقتل بعضهم بعضا، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يميني، يعني عليا ابن أبي طالب، إن سلك النَّاس كلهم واديا و سلك عليّ واديا فاسلك وادى علي و خلّ عن النَّاس. يا عمَّار! عليّ لا يرذِّك عن هدى و لا يدلك على ردى. يا عمَّار! طاعه عليّ طاعتي و طاعتي طاعه الله].

و ملا علي متقى در «كنز العمَّال» در فضائل حضرت عمَّار از قسم أفعال آورده:

[عن حذيفه، أنه قيل له: إنَّ عثمان قد قتل فما تأمرنا، قال: الزموا عمَّارا. قيل: إنَّ عمَّارا لا- يفارق عليا! قال: إنَّ الحسد هو أهلك للجسد، و إنَّما ينفركم من عمَّار قربه من عليّ فو الله لعلِّي أفضل من عمَّار أبعد ما بين التراب و السَّحاب! و إنَّ عمَّارا من الأخيار (كر)].

و شيخ عبد الحق دهلوی در رجال «مشكاه» در ترجمه حضرت عمَّار گفته:

[و عن حذيفه إنَّه قال في أيام قتل عثمان: أكرموا (الزموا. ظ.) عمَّارا. فقالوا: إنَّ عمَّارا لا- يفارق عليا! قال: إنَّ الحسد هو أهلك للجسد، و إنَّما ينفركم من عمَّار قربه من عليّ، فو الله لعلِّي أفضل من عمَّار أبعد ما بين التراب و السَّحاب، و إنَّ عمَّارا من الأخيار ذكر هذه الأحاديث السَّيوطي في «جمع الجوامع» و لها طرق عديدة كثيره].

و شيخ سليمان بن ابراهيم بلخي قندوزي در «ينابيع المودّه» در باب ثالث و اربعون گفته: و في «جمع الفوائد»: حذيفه- قال له بنو عبس: إنَّ امير المؤمنين عثمان قد قتل فما تأمرنا؟ قال: آمركم أن تلمزوا عمَّارا. قالوا: إنَّ عمَّارا لا يفارق عليا!

قال حذيفه: إنَّ الحسد هو أهلك الجسد، و إنما ينفركم من عمّار قربه من عليّ فو الله لعلّي أفضل من عمّار بعد ما بين التراب و السحاب، و إنَّ عمّارا لمن الأخير- للكبير.

وجه ۶- درینکه ابو بکر ازین حدیث و هدای عمار تخلف شود و ذکر دلایل

وجه ششم آنکه: کمال تعجب است از عقل شاهصاحب که

حدیث «اهتدوا بهدی عمّار» را ذکر می فرمایند و نمی فهمند که بنا بر این حدیث، ضلال و غیّ خلفای ثلاثه شان بکمال ظهور واضح و لائح می گردد، زیرا که مذهب حضرت عمّار علیه آلاف السّلام من العفّار آن بود که خلافت و امارت حقّ اهلیت علیهم السّلام است، و ابو بکر و عمر و عثمان غاصب آن هستند، و قریش در خلیفه ساختنشان نزع حقّ از اهل و وضع آن در غیر اهل بعمل آورده اند، و هر چند این معنی بر ناظر کتب و أسفار کبار أحبار سنیّه مخفی و محتجب نیست، لیکن در این مقام إرغاماً للخصام بعض شواهد آن ذکر می نمایم.

أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العبّاسی المعروف بالیعقوبی در تاریخ خود گفته. [و تخلف عن بیعه أبی بکر قوم من المهاجرین و الأنصار و ما لوامع علیّ بن أبی طالب منهم العبّاس بن عبد المطلبّ و الفضل بن عبّاس و الزّبیر بن العوام و خالد بن سعید و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و أبو ذر الغفاری و عمّار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب.

و أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی در کتاب «مروج الذهب» گفته:

[و قد کان عمّار حین بویع عثمان بلغه قول أبی سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان عقیب الوقت الذی بویع فیه عثمان و دخل داره و معه بنو أمیه. فقال ابو سفیان: أ فیکم أحد من غیرکم و قد کان عمی؟ قالوا: لا! قال: یا بنی أمیه! تلقفوها تلقف الکره، فو الذی یحلف به أبو سفیان! ما زلت أرجوها لکم و لتصیرنّ إلی صبیانکم وراثه، فانتهزه عثمان و ساءه ما قال و نمی هذا القول إلی المهاجرین و الأنصار و غیر ذلك من الکلام. فقام عمّار فی المسجد فقال: یا معشر قریش! أما إذا صرفتم هذا الأمر عن اهل بیت نبیکم هیئنا مره و هیئنا مرّه فما أنا بآمن أن ینزعه الله فیضعه فی غیرکم كما نزعتموه من أهله و وضعتموه فی غیر أهله!].

و أبو الفداء اسماعیل بن علی الأیوبی در کتاب «المختصر فی اخبار البشر»

كفته: [لَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ قَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَنْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ عَلَوْتُ رَأْسَهُ بِسَيْفِي هَذَا، وَإِنَّمَا ارْتَفَعَ إِلَى السَّمَاءِ! فقرأ أبو بكر:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ».

فرجع القوم إلى قوله وبادروا سقيفه بنى ساعده فبايع عمر أبا بكر رضى الله عنهما واثال الناس عليه يبايعونه فى العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعه من بنى هاشم و الزبير و عتبه بن ابى لهب و خالد بن سعيد بن العاص و المقدم بن عمرو و سلمان الفارسى و أبى ذر و عمار بن ياسر و البراء بن عازب و ابى بن كعب، و مالوا مع على بن أبى طالب و قال فى ذلك عتبه بن أبى لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبى حسن!

عن أول الناس إيماناً و سابقه و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهداً بالنبى و من جبريل عون له فى الغسل و الكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس فى القوم ما فيه من الحسن!

و كذلك تخلف عن بيعه أبى بكر أبو سفيان من بنى أمية) و زين الدين عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبى الفوارس الوردى المعزى الشافعى در «تتمه المختصر فى أخبار البشر» كفته: [و لَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ، عَلَوْتُ رَأْسَهُ بِسَيْفِي هَذَا، وَإِنَّمَا ارْتَفَعَ إِلَى السَّمَاءِ! فقرأ أبو بكر: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»! فرجع القوم إلى قوله وبادروا سقيفه بنى ساعده فبايع عمر أبا بكر و اثال الناس يبايعونه فى العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعه من بنى هاشم و الزبير و عتبه بن أبى لهب و خالد بن سعيد بن العاصى و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسى و أبى ذر و عمار بن ياسر و البراء بن عازب و ابى بن كعب و أبو سفيان من بنى أمية. و مالوا مع على رضى الله عنهم، و قال ذلك عتبه ابن أبى لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبى حسن!

عن أول الناس إيماناً و سابقه و أعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهداً بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس في القوم ما فيه من الحسن!

وجه ۷-درینکه عمر نیز از هدای عمار تخلف نبود و ذکر دلائل قویه از کتب

سنیه و استفاده مؤلف فوایدی چند از کلمات علمای سنیه درین باره

وجه هفتم آنکه نزد ارباب نقد و اختبار و اصحاب تبصیر و اعتبار، این حدیث دلیل کمال ضلال مبین و تمام مستبین حضرت خلیفه ثانی سنیان می باشد، زیرا که او علاوه بر مجانبت قدیمه روحانیه و اجنبیت سابقه نفسانیه در باب مسئله تیمم جنب بالخصوص از هدای جناب عمار اجتناب نموده مسلک تکذیب و اتهام و اسانت ادب بآن صحابی عالیمقام بلا خوف جبار منتقم عظیم الانتقام پیموده بکلمات خشونت آیات خود که کاشف از افظ و اغلظ بودنست ایذا و ایلام آن جلده ما بین عینین سرور انام علیه و آله آلاف الصیلموه و السیلام بأقصى الغایه رسانیده، خصوصاً جمله: نولیک ما تولیت! بر زبان خلاعت ترجمان آورده، معاذ الله حضرت عمار را مصداق آیه «و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصیره جهنم و ساءت مصیراً» گردانیده، و ازینجا آنچه بر آن فارس مضمار سلطت لسان و یگه تاز میدان استکبار و استهجان لازم می آید، خود واضح و عیانست و عیان را چه بیان! و اگر چه روایات متعلقه باین مطلب در کتاب مستطاب «تشید المطاعن» جناب والد ماجد علامه اعلی الله مقامه بتفصیل هر چه تمامتر مذکور و مسطور گشته، لیکن برای کشف عوار و اظهار شکار دشمنان حضرت عمار علیه سلام الملك الغفار بعضی از روایات و اخبار در این جا نیز مرقوم می گردد:

ابو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» خود گفته:

[ثنا: عبد الرحمن بن مهدی. ثنا. سفیان، عن سلمه یعنی ابن کهیل، عن ابي ثابت و عبد الله بن عبد الرحمن بن أبزی، قال: كنا عند عمر فأتاه رجل فقال:

يا أمير المؤمنين إننا نمكث الشهر و الشهرين لا نجد الماء. فقال عمر: أما أنا فلم أكن لأصلي حتى أجد الماء. فقال عمار: يا أمير المؤمنين! تذکر حیث کنا بمكان كذا و نحن نرعى الابل فتعلم أنا أجنبنا. قال: نعم! قال: فأنى تمرغت في التراب فأتيت النبي صلى الله عليه و سلم

فحدّثته فضحك و قال: كان الصّيد الطّيب كافيك و ضرب بكفّيه الأرض ثمّ نفخ فيهما ثمّ مسح بهما وجهه و بعض ذراعيه. قال: اتق الله يا عمّار! قال: يا امير المؤمنين إن شئت لم أذكره ما عشت، أو ما حييت! قال: كلاً و الله، و لكن نولّيك من ذلك ما تولّيت!].

و مسلم بن الحجاج القشيري در «صحيح» خود گفته:

[حدّثني عبد الله بن هاشم بن حيان العبدى. ثنا: يحيى بن سعيد القطان، عن شعبه، قال: حدّثني الحكم. عن ذرّ، عن سعيد بن عبد الرحمن بن أبزى، عن أبيه أنّ رجلاً أتى عمر فقال:

إني اجنبت فلم أجد ماء. فقال: لا تصلّ! فقال عمّار: اما تذكر يا امير المؤمنين! إذ أنا و انت فى سرّيه فأجنبتنا فلم نجد ماء، فأما انت فلم تصلّ و أما انا فتمعّكت فى التراب و صلّيت. فقال النّبى صلّى الله عليه و سلّم: إنّما كان يكفيك ان تضرب بيديك الأرض ثمّ تنفخ ثمّ تمسح بهما وجهك و كفيك. فقال عمر: اتق الله يا عمّار! قال: إن شئت لم احّدث به. قال الحكم: و حدّثني ابن عبد الرحمن بن أبزى عن ابيه مثل حديث ذرّ، قال: و حدّثني سلمه عن ذرّ فى هذا الاسناد الذى ذكر الحكم، قال: فقال عمر: نولّيك ما تولّيت! و أبو داود سليمان بن اشعث السجستاني در «سنن» خود گفته:

[حدّثنا محمد ابن كثير العبدى. نا: سفیان، عن سلمه بن كهيل، عن أبى مالك، عن عبد الرحمن بن أبزى قال: كنت عند عمر فجاءه رجل فقال: إنّنا نكون بالمكان الشّهر أو الشّهرين. قال عمر: أمّيا أنا فلم أكن أصلّى حتّى أجد الماء. قال: فقال عمّار: يا امير المؤمنين! أمّا تذكر إذ كنت أنا و أنت فى الابل فأصابتنا جنابه، فأما أنا فتمعّكت فأتينا النّبى صلّى الله عليه و سلّم فذكرت ذلك له فقال: إنّما كان يكفيك أن تقول هكذا و ضرب يديه إلى الأرض ثمّ نفحهما ثمّ مسّ بهما وجهه و يديه إلى نصف الدّراع؟ فقال عمر:

يا عمّار اتق الله! فقال: يا امير المؤمنين إن شئت و الله لم أذكره ابد! فقال عمر: كلاً لنولّينك من ذلك ما تولّيت!].

و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النّسائيّ در «سنن» خود گفته:

[أخبرنا

محمد بن بشار، قال: حدّثنا محمد. قال: حدّثنا شعبه، عن سلمه، عن ذرّ، عن ابن عبد الرّحمن ابن أبزي، عن أبيه أنّ رجلاً أتى عمر فقال إنّني أجنب فلم أجد الماء. قال عمر: لا تصلّ! فقال عمّار بن ياسر: يا امير المؤمنين! ما تذكر إذ أنا و أنت في سريه فأجنبنا فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصلّ! و أما أنا فتمعّكت في التراب فصلّيت فأتينا النّبي صلّى الله عليه و سلّم فذكرنا ذلك له فقال: إنّما كان يكفيك، فضرب النّبي صلّى الله عليه و سلّم يديه إلى الأرض ثمّ نفخ فيهما ثمّ مسح بهما وجهه و كفيه. و سلمه شكّ لا يدري فيه إلى المرفقين أو الكفين، فقال عمر: نوّليك ما تولّيت! و نیز نسائی در «سنن» خود گفته:]

أخبرنا محمد بن بشار، قال: حدّثنا عبد الرّحمن. قال: حدّثنا سفيان عن سلمه عن أبي مالك و عن عبد الله بن عبد الرّحمن بن أبزي عن عبد الرّحمن بن أبزي، قال: كنّا عند عمر فأتاه رجل فقال: يا امير المؤمنين! ربما نمكث الشّهر و الشّهرين و لا نجد الماء. فقال عمر: أمّا أنا فاذا لم أجد الماء لم أكن لاصلّي حتّى أجد الماء. فقال عمّار بن ياسر: أتذكر يا امير المؤمنين حيث كنت بمكان كذا و كذا و نحن نرعى الابل فتعلم أنّا أجنبنا؟ قال: نعم! أمّا أنا فتمرّغت في التراب فأتينا النّبي صلّى الله عليه و سلّم فضحك فقال: إنّ كان الصّعيد لكافيك! و ضرب بكفيه إلى الأرض ثمّ نفخ فيهما ثمّ مسح وجهه و بعض ذراعه. فقال: اتّق الله يا عمّار! فقال: يا امير المؤمنين إنّ شئت لم أذكره! قال: لا، و لكن نوّليك من ذلك ما تولّيت!]

و نیز نسائی در «سنن» خود آورده:]

أخبرنا إسماعيل بن مسعود، أنبأنا خالد، أنبأنا شعبه، عن الحكم، سمعت ذرّاً يحدث عن ابن أبزي، عن أبيه، قال:

و قد سمعه الحكم من ابن عبد الرّحمن، قال: أجنب رجل فأتى عمر رضى الله عنه فقال:

إنّني أجنب فلم أجد ماء. قال: لا تصلّ! قال له عمّار: أ ما تذكر أنّا كنّا في سريه فأجنبنا: فأما أنت فلم تصلّ و أمّا أنا فأنّي تمعّكت في التراب فصلّيت ثمّ أتيت النّبي صلّى الله عليه و سلّم فذكرت ذلك له فقال: إنّما كان يكفيك. و ضرب شعبه بكفه ضربه و نفخ فيها ثمّ ذلك إحداهما بالأخرى ثمّ مسح بهما وجهه. فقال له عمر: شيئاً لا أدري

ما هو؟ فقال: إن شئت لأحدثته و ذكر شيئاً في هذا الاسناد عن أبي مالك، و زاد سلمه:

قال: بل نوليّك من ذلك ما تولّيت].

و نیز نسائی در «سنن» خود آورده.

[أخبرنا عبد الله بن محمد بن تميم، قال:

حدّثنا حجاج، قال: حدّثنا شعبه، عن الحكم و سلمه، عن ذرّ، عن ابن عبد الرّحمن بن أبزي، عن أبيه أنّ رجلاً جاء إلى عمر رضي الله عنه فقال: إنّي أجنب فلم أجد الماء فقال عمر: لا تصلّ! فقال عمار: ما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا و أنت في سرّيّه فأجنبنا فلم نجد ماء، فأمرّيا أنت فلم تصلّ و أمرّيا أنا فتمعّكت في التّراب ثمّ صلّيت فلما أتينا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ذكرت ذلك له فقال: إنّما يكفيك و ضرب النّبى صلّى الله عليه و سلّم يديه إلى الأرض ثمّ نفخ فيهما فمسح بهما وجهه و كفيّه. شكّ سلمه و قال:

لا أدري فيه: إلى المرفقين أو إلى الكفين، قال عمر: نوليّك من ذلك ما تولّيت!].

و أبو جعفر محمد بن جرير طبري در «تفسير» خود گفته:

[حدّثنا ابن بشّار قال: ثنا: عبد الرّحمن. قال: ثنا: سفيان، عن سلمه، عن أبي مالك و عن عبد الله بن عبد الرّحمن بن أبزي (عن أبيه. ظ.) قال: كنا عند عمر بن الخطّاب رضي الله عنه فأتاه رجل فقال:

يا أمير المؤمنين! إنّنا نمكث الشّهر و الشّهرين لا نجد الماء. فقال عمر: أمّا أنا فلو لم أجد الماء لم أكن لأصلّي حتّى أجد الماء. قال عمار بن ياسر: أتذكر يا أمير المؤمنين! حيث كنت بمكان كذا و كذا و نحن نرعى الابل، فتعلم أنا أجنبنا؟ قال: نعم! قال:

أمّا أنا فتمرّغت في التّراب فأتينا النّبى صلّى الله عليه و سلّم، قال: إن كان الصّعيد لكافيك و ضرب بكفيّه الأرض ثمّ نفخ فيهما ثمّ مسح وجهه و بعض ذراعيه، فقال:

اتّق الله يا عمار! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت لم أذكره! فقال: لا و لكن نوليّك من ذلك ما تولّيت!].

و مجد الدين ابن الأثير الجزري در «جامع الأصول» گفته:

[عبد الرّحمن ابن أبزي: أنّ رجلاً أتى (عمر. ظ. م.) فقال: إنّي أجنب و لم أجد ماء فقال عمار: ما تذكر يا أمير المؤمنين! إذ أنا و أنت في سرّيّه فأصابتنا جنابه فلم نجد ماء، فأمرّيا أنت فلم تصلّ و أمّا أنا فتمعّكت في التّراب و صلّيت فقال رسول الله صلّى الله عليه

و سلم: إنما يكفيك أن تضرب بيدك الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفّيك.

فقال عمر: اتق الله يا عمار! فقال: إن شئت لم أحدث به! فقال عمر:

نوليّك ما تولّيت!].

و نیز در «جامع الأصول» گفته:]

و أخرج النسائي الرواية الأولى و فيها:

فقال إنما كان يكفيك، و ضرب النبي صلى الله عليه و سلم يديه إلى الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفّيه. و سلمه شك لا يدري فيه إلى المرفقين أو الكفين، فقال: نوليّك ما تولّيت!]:

و محمود بن أحمد العيني در «عمده القارى» گفته:]

و روى أبو داود من حديث عبد الرحمن بن أبزي، قال: كنت عند عمر رضى الله تعالى عنه فجاءه رجل فقال:

إنّا نكون بالمكان الشهر أو الشهرين؟ فقال عمر: أمّا أنا فلم أكن أصلى حتى أجد الماء. قال: فقال عمار: يا أمير المؤمنين! ما تذكر إذ كنت أنا و أنت فى الابل فأصابتنا جنابه: فأما أنا فتممّكت فأتينا النبي صلى الله تعالى عليه و سلم فذكرت ذلك له فقال: إنما كان يكفيك أن تقول هكذا، و ضرب بيديه إلى الأرض ثم نفخهما ثم مسح بهما وجهه و يديه إلى نصف الذراع. فقال عمر: يا عمار اتق الله! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت و الله لم أذكره أبدا! فقال عمر: كلاً و الله لنوليّك ما تولّيت!].

و عبد الرحمن بن على الشيبانى اليمنى در «تيسير الوصول إلى جامع الأصول» گفته:]

و عن عبد الرحمن بن أبزي أنّ رجلاً أتى عمر رضى الله عنه فقال: إنى أجنب و لم أجد ماء. فقال له: لا- تصل! فقال عمار: أ ما تذكر يا أمير المؤمنين! إذ أنا و أنت فى سريه فأصابتنا جنابه فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصل و أمّا أنا فتممّكت فى التراب و صلّيت. فقال صلى الله عليه و سلم: إنما كان يكفيك أن تضرب بيديك فى الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفّيك. فقال عمر: اتق الله يا عمار! فقال: إن شئت لم أحدث به! فقال نوليّك ما تولّيت! أخرجه الخمسه إلا الترمذى و هذا اللفظ الشّخين].

ازين روايات سديده و عبارات مفيده فوائد عتيده و عوائد عديده واضح و لايح مى گردد.

*اول آنکه: از آن ثابت می شود که خلیفه ثانی از راه إباء و استکبار و ازدراء و احتقار بحديث حضرت عمّار التفات و اعتنائی نکرد، و این معنی صراحه منافی اهتدا بهدای آن جناب است، کما لا یخفی علی اولی الألباب.

*دوم آنکه: از آن بظهور می رسد که عمر در حدیث عمّار طعن و قدح نموده در إظهار ضلال و اعتدای خود افزوده، و ذلك دلیل علی تقحّمه فی أدهی المهالك و سلوکه من العمی أوحش المسالك. و هر چند در طعن عمر نسبت بحديث عمّار خفائی نیست، لیکن برای قطع ألسن مجادلین می گویم که بحمد الله شاه ولی الله والد ماجد مخاطب بکمال صراحت اعتراف کرده به اینکه عمر در حدیث عمّار طعن نموده و آن را قبول نساخته و نزد او این حدیث حجّت نبوده، چنانچه در رساله «إنصاف فی بیان سبب الاختلاف» در بیان ضرور اختلاف صحابه گفته: [منها: أنّ صحابیتا سمع حکما فی قضیه أو فتوی و لم یسمعه الآخر فاجتهد برأیه فی ذلك، و هذا علی وجوه (إلی أن قال بعد ذکر وجهین): و ثالثها: أن یبلغه الحدیث و لکن لا - علی الوجه المذی یقع به غالب الظنّ فلم یترک اجتهاده بل طعن فی الحدیث. مثاله: ما

رواه أصحاب الأصول من أنّ فاطمه بنت قیس شهدت عند عمر بن الخطاب بأنّها كانت مطلقه الثلاث فلم يجعل لها رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم نفقه و لا سكنی فردّ شهادتها و قال: لا نترك كتاب الله بقول امرأه لا ندرى أم صدقت أم كذبت، لها النفقه و السكنى! و قالت عائشه رضی الله عنها لفاطمه: أ لا تتقى الله! یعنی فی قولها لا سكنی و لا نفقه. و مثال آخر:

روى الشيخان أنّه كان من مذهب عمر بن الخطاب أنّ التيمّم لا يجزى الجنب المذى لا يجد ماء، فروى عنده عمّار أنّه كان مع رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم فى سفر فأصابته جنابه و لم يجد ماء فتمعّك فى التراب فذكر ذلك لرسول الله صلّى الله عليه و سلّم فقال رسول الله (صلّى الله عليه و آله): إنّما كان يكفيك أن تفعل هكذا و ضرب بيديه الأرض فمسح بهما وجهه و يديه، فلم يقبل عمر و لم ينهض عنده حجّه لقادح خفىّ رآه فيه حتى استفاض الحدیث فى الطبقة الثانية من طرق كثيره و اضمحلّ و هم القادح فأخذوا به].

ازین عبارت ظاهرست که نزد شاه ولی الله يك قسم اختلاف بين الأصحاب

این است که یکی از صحابه حکمی در قضیه یا فتوایی بشنود و دیگری آن را نشنود، پس آنکه نشنیده است درین باب برای خود اجتهاد کند، و اینهم بر چند وجه است، و وجه سوم آن است که بشخص صحابی حدیث صحابی دیگر برسد لیکن نه بر وجهی که ظن غالب بآن حاصل شود پس ترک نکند اجتهاد خود را بلکه در آن حدیث طعن نماید.

و بعد ازین ولی الله در مقام تمثیل طعن در حدیث، اولاً حدیث فاطمه بنت قیس و شهادتش پیش عمر و ردّ کردنش شهادت او را ذکر نموده، من بعد بطور مثال دیگر روایت کردن حضرت عمّار حدیث تیمم را نزد عمر مذکور ساخته، و بعد آن بصراحت گفته که عمر قبول نکرد حدیث عمّار را و حدیث عمّار نزد او حجت نشد. و لنعم ما أفاد الوالد العلام أحله دار الإسلام فی کتابه «تشید المطاعن» حیث قال فی هذا المقام إفحاما للخصام:

[عدم قبول عمر حدیث حضرت عمّار را و حجت ندانستن آن، ردّ صریح بر شریعت است، چه عمّار صحابی ثقه و عادل جلیل المرتبه است، عدم قبول روایت او و حجت ندانستن آن یعنی چه؟! او اگر حدیث عمار حجت نیست و انکار آن موجب طعن و ملام نیست انکار احادیث دیگر صحابه چرا محل طعن باشد؟! زیرا که عمّار از اجلّه و اکابر و اعظام صحابه است و مدائح جلیله و مناقب جمیله او بالخصوص هم بعدی واردست که در حقّ بسیاری از اجلّه صحابه واقع نیست. هر گاه انکار حدیث مثل این صحابی و ردّ و ابطالش جائز شد ابطال و ردّ احادیث دیگر صحابه بس سهل و آسانست. بغایت عجیب است که حضرات اهل سنت عدم قبول آن احادیث که روایت اهل سنت بعوام صحابه نسبت داده اند بلکه از آن صحابه نقل کرده اند که صدور شنائع عظیمه ازیشان حسب روایات خود اهل سنت ثابت است، چندان فضیص و شنیع شمارند که منکرین آن را قادح در اسلام و نبوت دانند! حال آنکه قادحین این روایات خود آن صحابه را مقبول و ممدوح ندانند چه جا روایت آن، و منکر روایت عمّار را مورد هیچ طعن و تشنیع نپندارند، بلکه امام اعظم و مقتدای افخم انگارند، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!

علامه فضل الله توریشتی شارح «مصایح» در کتاب «المعتمد فی المعتقد» گفته:

[زنادقه می خواستند که دینی در شریعت پیدا کنند و اساس آن بر قدح نهادند در خلافت ابو بکر، چه آن مفضی می شود بطعن در جمله صحابه و طعن در ایشان مفضی می شود بطعن در دین زیرا که قرآن و حدیث و احکامی که از آن مستفادست از صحابه بما رسیده است و چون حال ایشان بر وجهی اعتقاد کنند که آن مبتدعان می گویند بر نقل ایشان هیچ اعتماد نماند، پس شریعت ثابت نشود، نعوذ بالله من الضلال. اکنون بایست دانستن که محافظت بر این مسئله بر مصداق اهل سنت و جماعت، محافظت است بر جمله ابواب شریعت و تهاون بدان إضاعت جمله شریعت، و الله ناصر و ولی دینه، انتهی].

ازین عبارت ظاهرست که طعن در اتباع ابی بکر مفضی است بطعن در دین و عدم قبول روایات ایشان عین زندقه و قدح دین و إضاعت شریعت است. پس طعن خلافت مآب در روایت عمّار که نهایت جلیل القدر و عظیم الشان که حسب روایات اهل سنت هم مثل عمّار در صحابه جز معدودی قلیل وجود ندارد، مفضی بزندقه و إضاعت شریعت و تهاون دین و طعن آن خواهد بود، و ادعای این معنی که عدم قبول عمر حدیث عمّار را باین جهت بوده که او در آن قادحی خفی را دیده مقدوح هست به اینکه در چنین حدیث صحیح و ثابت که صحابی عادل و جلیل و ثقه و ممدوح از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند با وصفی که دین و ایمان سنّیه وابسته بروایات صحابه باشد و أصل الأصول ایشان اعنی امامت بکری بعنایت صحابه ثابت گردد که اگر قبول صحابه بر هم خورد سقف إجماع سقیفی از پا در آید، ادعای قادح نمودن و باز از اظهار آن دم بخود کشیدن خرافت محض و اختلال عقل است! و إلاً ملاحظه و کفار را مژده باد که اوشان هم آیات و أحادیث را بادعای قادح خفی ردّ و إبطال خواهند کرده از بیان آن إعراض. بالجمله این همه حسن ظن حضرات اهل سنت است که زحمت اختراع تکلفات بارده برای إصلاح ما لا یصلح می کشند و دانشمندی و دیانت خود ظاهر می سازند، و إلاً بدیهی است که إنکار و ردّ چنین حدیث حضرت عمّار وجهی جز عناد و لداد و عدم اعتنا بأحکام رب العباد نداشت. سبحان الله! اهل سنت خبر مکذوب و موضوع

«نحن معاشر الأنبياء لا نرث ولا

نورث» را واجب القبول و الاذعان پندارند، بلکه حجّت و دلیل بر اهل حقّ گردانند حال آنکه هرگز نزد اهل حقّ ناقل آن بمرتبه ادنی مراتب اهل اسلام و ایمان هم نمی رسد و قوادح جلیّه در آن ظاهر و مدّعیان قدح بیان آن هم باوضح تفصیل می کنند و خبر عمّار را بر عمر حجّت ندانند، حال آنکه بالاجماع حضرت عمّار مقبول و ممدوح بوده و قدحی که ادعایش کرده اند از تبیین آن عاجزانند. و حسب افاده خود مخاطب در طعن دوازدهم از مطاعن اَبی بکر روایت اَبو هریره و اَبو دردا و مثل ایشان برابر آیت است در قطعیت و خبرشان مفید یقین است، پس خبر حضرت عمّار که بلا-شبهه افضل از اَبو هریره و اَبو درداست نظر بفضائل و محامد خاصّه او و اقلّ امر آنست که کمتر از ایشان نیست نیز مفید یقین و برابر آیت در قطعیت باشد، پس اِنکار آن مثل اِنکار قرآن و اِنکار قطعی باشد، و از تصریح خود شاه ولی الله که چون در طبقه ثانیه حدیث مستفیض شد از طرق کثیره و هم قادح مضمحلّ گردید، ثابت شد که ادّعی قادح در این حدیث مضمحلّ و باطل از حلیه صحت عاطل بوده، و اهل سنت گمان عمر را واهی و لا طائل دانسته دست از اتّباعش برداشتند، و لله الحمد علی ذلک حمدا جمیلا[انتهی ما اردنا نقله عن «تشید المطاعن»].

*سوم آنکه: ازین احادیث ثابت و محقّق می شود که عمر بلا تحرّج و تأثم تکذیب حضرت عمّار در حدیث تیمّم نموده راه کمال جلالت و خلاعت بأقدام توهم و تهجم پیموده از مرکز اهتدا بهدای حضرت عمار بمراحل دورتر افتاده، داد نهایت جور و اعتدا بر آن ولیّ خدا داده، و اگر چه دلالت این احادیث بر اینکه عمر حضرت عمّار علیه رضوان الله الغفار را تکذیب می کرد نه چنانست که مخفی بر ارباب فهم بوده باشد، لیکن ما بحمد الله این مطلب را باعتراف کبار علمای سنیّه باثبات می رسانیم و سنان جان ستان در قلوب اعدای اسلام و ایمان می خلائیم!.

ملا نظام الدین سهالوی در «صبح صادق-شرح منار» در مبحث اِنکار مروی عنه از روایت خود می آرد: [و احتجّ النّافون

بقول عمّار لعمر: أ تذكّر یا امیر المؤمنین إذ أنا و أنت فی سریه فأجنبنا فلم نجد الماء؟ فأما أنت فلم تصلّ و أما أنا فتمعّکت و صلّیت

فقال عليه وآله السّلام: إنّما يكفيك ضربتان. فلم يقبله عمر! رواه البخارى و أبو داود، ووجه الاستدلال دلالة النّص و إلغاء الفارق. و الجواب أنّ عمر كان مكذّبا لا شاكّا كما يلوح من بعض الروايات فليس فيما نحن فيه، إذ عند عمّار تلك الواقعة واقعه بلا شائبه ريبه فلا تقعد عن الحجّيه، فافهم!].

و مولوى عبد العلى بن ملا- نظام الدّين در «فواتح الرّحموت- شرح مسلم الثبوت» در مسئله مذكوره مى آرد: [(المانع) للحجّيه استدلال بما

روى مسلم أنّ رجلا- أتى عمر فقال: إنّى أجنت فلم أجد ماء. فقال: لا- تصلّ. (فقال عمّار لعمر رضى الله عنه: أ ما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا و أنت فى سريره فاجنبنا فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصلّ و أما أنا فتممعت) أى تقلّبت فى الارض بحيث أصاب التراب جميع البدن (فصلّيت فقال) النّبى (صلّى الله عليه) و آله و أصحابه (و سلّم: إنّما يكفيك) أن تمسح بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك.

و قد وقع فى «سنن أبى داود» إنّما يكفيك (ضربتان. فلم يذكر) أمير المؤمنين (عمر فما رجع) عمر رضى الله عنه (عن مذهبه) فأنه لا يرى التيمّم للجنب. و فى روايه مسلم: فقال عمر:

اتّق الله يا عمّار! و أنت لا يذهب عليك أنّ أمير المؤمنين عمر أنكّر إنكار التكذيب لا إنكار السّيّكوت فليس هذا من الباب فى شىء].

و در نهايت انجلاست كه تكذيب آحاد مؤمنين صادقين موجب كمال عدل و ملام أصحاب عقول و أحلامست چه، جای تكذيب مثل اين صحابى جليل الشّان كه براى بيان مراتب عظمت و جلالت و صدق و عدالت او جز لسان معصومين سلام الله عليهم أجمعين زبان أحدى كفايت نمى كند، پس محلّ كمال عجبست كه چرا عمر با آن همه بعد خود از ساحت علم و عرفان و سقوط خویش در وهده جهل و عدوان، مرتكب تكذيب حضرت عمّار گرديده بايندا و ايلام آن مصاحب خاصّ حضرت خير الانام عليه و آله آلاف الصّيموه و السّلام پا بر مصحف كشيده، و لكنّه قد تعود ارتكاب أمثال هذه العظائم و جرى على ديدنه فى احتقاب أشباه تلك الجرائم! * چهارم آنكه از اين أخبار بتحقيق مى رسد كه عمر بعد روايت كردن حضرت

عمّار حدیث تیمّم را بخطاب آن جناب گفت: اتق الله يا عمّار! این کلام دلالت صریحه بر ذمّ و توهین و انکار و تهجین حضرت عمّار و روایت آن جناب دارد، زیرا که حسب تصریح علمای سنیّه مثل این کلام گفته نمی شود مگر برای کسی که ارتکاب بدعت محرّمه کند.

عثمان بن علی زیلعی در «شرح کنز الدقائق» در مقام ردّ حدیث فاطمه بنت قیس متضمّن عدم وجوب نفقه و سکنی برای مطلقه باینه گفته: [و حدیث فاطمه لا يجوز الاحتجاج به لوجوه، أحدها: أنّ كبار الصّیحه انكروا عليها كعمر، علی ما تقدّم و ابن مسعود و زید بن ثابت و أسامه بن زید و عائشه رضوان الله عليهم حتّى قالت لفاطمه فيما رواه البخاری: أ لا تتقی الله؟! و روی أنّها قالت لها: لا خیر لك فيه و مثل هذا الكلام لا يقال إلا لمن ارتكب بدعه محرّمه].

و محمود بن محمد عینی در «شرح کنز الدقائق» در ردّ حدیث فاطمه بنت قیس گفته: [و حدیث فاطمه لا يجوز الاحتجاج به لوجوه، الأول: أنّ كبار الصّیحه رضی الله عنهم أنكروا عليها كعمر و ابن مسعود و زید بن ثابت و أسامه بن زید و عائشه رضی الله عنهم حتّى قالت لفاطمه فيما رواه البخاری: أ لا تتقی الله؟! و روی أنّها قالت: لا خیر لك فيه. و مثل هذا الكلام لا يقال إلا لمن ارتكب بدعه محرّمه].

و در کمال ظهورست که گمان ارتکاب کردن حضرت عمّار علیه آلاف الرضوان من الملك الغفّار بدعت محرّمه را جرأت عظیمه و جسارت ملیمه است که بجز عمر احدی از اهل ایمان و کسی از اصحاب ایقان اقدام بر آن نخواهد کرد، و هر که این زعم فاسد و رجم کاسد نسبت بآن حضرت داشته باشد که او را مهتدی بهدای آن جناب می توان انگاشت؟ و چگونه مثل این جور و اعتداء و ظلم و جفارا از آن ظلوم و جهول و معارض حکم خدا و رسول می توان برداشت؟! *پنجم آنکه ازین روایات مستبین است که عمر بن الخطّاب بخطاب حضرت عمّار بکلمه شنیعه «نولیک ما تولیت» متفوّه گردید بر سر ایذا و ایلام آن قدوّه اصحاب أحلام بأقبح وجوه رسیده، زیرا که این کلمه عوراء آن أعسر أعور، دلالت

دارد بر آنکه حضرت عمار بوجه روایت حدیث تیمم نزد او نعوذ بالله مصداق آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» می شود و جرأت و جسارتیست که حد و پایانی ندارد و طعن و تشنیعی است که غی و ضلال مصدرش را فرا روی اهل اسلام بمنصه شهود می گذارد، سبحان الله! کار اهل سنت بس عجیب و غریبست که اگر از زبان اهل حق تعریضی بأصحاب شمال می شنوند بغایت تفت و دماغ شده از جا می روند و متاع صبر و قرار را باتش سب و شتم می سوزند و زمین تعصب و تصلب را باسماں حیف و ظلم می دوزند! و لیکن از راه جهل یا تجاهل بنظر نمی آرند که خلیفه ثانی شان بجای افتفا و اهتداء، چه جور و اعتدا نسبت بحضرت عمار، علیه رضوان الملك الغفار بعمل آورده و چگونه سبیل تکفیر و تضلیل و تحقیر و تذلیل این صحابی جلیل بأقدام اجترأ ضئیل سپرده، شعر شعور دینی را بحالقه مستأصله سترده، قصب السبق در میدان ضلالت و غوایت از خدوع غرور برده.

و از جمله دلایل واضحه عدم اهتدای عمر بهدای حضرت عمار بلکه ارتکاب عظیم جور و اعتدا بر آن خاصه کردگار آنست که او حضرت عمار را خود بلا اقتراح آن جناب حاکم کوفه نمود و بغیر تقصیر و تفریط بلا وجه، آن صحابی جلیل را معزول ساخته راه اسائت و تحقیر آن جناب پیمود، و طرفه تر اینکه بعد عزل که بلا تردد و اشکال طلاق رجال محسوب می شود بطور سخریه و استهزا از آن جناب پرسید که آیا عزل ترا رنجانید؟ و آن جناب در جواب این کلام سخافت انضمام ابن خطاب بأبلغ خطاب ارشاد کرد که: قسم بخدا عامل کردن و عزل نمودن تو هر دو مرا رنج رسانید! و این معنی بنحوی که وخامت عاقبت و سوء خاتمت عمر را پیش نظر ارباب بصر می نهد محتاج بیان نیست.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقدی در «طبقات» در ترجمه عمار آورده: أخبرنا عفان بن مسلم، قال: نا: خالد بن عبد الله، قال: نا: داود، عن عامر، قال: قال عمر لعمار: أساءك عزلنا إياك؟ قال: لئن قلت ذلك لقد ساءني

حين استعملتني و ساءني حين عزلتني!].

و ابن الأثير الجزري در «أسد الغابه» بترجمه عمار گفته: [و لما عزله عمر قال له: أساءك العزل؟ قال: و الله لقد ساءتني الولاية و ساءني العزل!].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده: [عن عامر الشَّعبي، قال: قال عمر لعَمَّار: أساءك عزلنا إِيَّاكَ قال: لئن قلت ذاك لقد ساءني حين استعملتني و ساءني حين عزلتني! (ابن سعد. كر)].

و بعد ملاحظه این عبارات إحدى از آرباب إنصاف و اعتبار در دشمنی و عداوت عمر با حضرت عمَّار شكی و ريب نخواهد ورزید و حال ایذا و احتقار و استهزا و استسخار او را با چنین صحابی جلیل حضرت سیّد الابرار علیه و آله سلام الله ما اختلف اللیل و النهار بعین بصیرت دیده دل از نفرین برو نخواهد ورزید.

وجه ۸- در تخلف عثمان از هدای عمار و اعتداء بر آن جناب بروایت اهل سنت

وجه هشتم آنکه: این حدیث مظهر خزی عظیم و افتضاح جسیم عثمان می گردد زیرا که او بجای اقتدا و اهتدا کمال ظلم و غایت اعتدا بر حضرت عمَّار واداشته بتوهین این صحابی جلیل قولاً و فعلاً مَرّه بعد مره اعلام خلاعت و جلالت افراشته، حالا بعضی از شواهد این مطلب باید شنید و بحقیقت دعاوی باطله اهل سنت در باب جلالت و عظمت خلیفه ثالث باید رسید!

ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدینوری در کتاب «الامامه و السِّيَاسه» گفته: [ما أنكر النَّاس على عثمان رحمه الله. قال: و ذكروا أنه اجتمع ناس من أصحاب النَّبي عليه السَّلام فكتبوا كتاباً ذكروا فيه ما خالف فيه عثمان من سنَّه رسول الله و سنَّه صاحبيه، و ما كان من هبته خمس إفريقيه لمروان و فيه حقَّ الله و رسول الله و سهم ذوى القربى و اليتامى و المساكين! و ما كان من تطاوله فى البنیان حتى عدَّوا سبع دور بناها بالمدينه دار النَّائله و دار العائشه و غيرهما من أهله و بناته، و بنیان مروان القصور بذى خشب و عماره الاموال بها من الخمس الواجب لله و لرسوله، و ما كان من إفشائه العمل و الولايات فى أهله و بنى عمّه من بنى أميّه (و هم. ظ.) أحداث و غلمه لا صحبه لهم من الرّسول و لا تجربه لهم بالامور. و ما كان من الوليد بن عقبه بالكوفه

إذ صَلَّى بهم الصَّيْحَ وهو أمير عليها سكران أربع ركعات، ثم قال لهم: إن شئتم أن أزيدكم صلاة زدكم! أو تعطيله إقامه الحدّ عليه وت. خيره ذلك عنه وتركه المهاجرين والانصار لا يستعملهم على شيء ولا يستشيرهم واستغنى برأيه عن رأيهم وما كان من الحمى الذي حمى حول المدينة، وما كان من إدراة القطائع والارزاق والاعطيات على أقوام بالمدينة ليست لهم صحبه من النبي عليه السلام ثم لا يغزون ولا يذبون، وما كان من مجاوزته الخيزران إلى السوط وأنه أول من ضرب بالسِّياط ظهور النَّاس وإنما كان ضرب الخليفتين قبله بالدَّرّه والخيزران. ثم تعاهد القوم ليدفعن الكتاب في يد عثمان، وكان ممن حضر الكتاب عمار بن ياسر والمقداد بن الاسود وكانوا عشره فلما خرجوا بالكتاب ليدفعوه إلى عثمان والكتاب في يد عمار جعلوا يتسللون عن عمار حتى بقي وحده، فمضى حتى جاء دار عثمان فاستأذن عليه فأذن له في يوم شات فدخل عليه وعنده مروان بن الحكم وأهله من بنى أمية، فدفع إليه الكتاب فقرأه فقال له: أنت كتبت هذا الكتاب؟ قال: نعم، قال: ومن كان معك؟ قال: كان معي نفر تفرقوا فرقا منك. قال: ومن هم؟ قال: لا أخبرك بهم. قال: فلم اجترأت عليّ من بينهم؟ فقال مروان: يا أمير المؤمنين! إن هذا العبد الأسود (يعني عمارا) قد جرأ عليك النَّاس وإنك إن قتلته نكلت به من ورائه. قال عثمان: اضربوه فضربوه وضربه عثمان معهم حتى فتقوا بطنه فغشى عليه فجزّوه حتى طرحوه على باب الدار فأمرت به أم سلمة زوج النبي عليه السلام فأدخل منزلها وغضب فيه بنو المغيرة وكان حليفهم، فلما خرج عثمان لصلاة الظهر عرض له هشام بن الوليد بن المغيرة فقال: أما والله لئن مات عمار من ضربه هذا لأقتلنّ به رجلا عظيما من بنى أمية! فقال عثمان: لست هناك!].

و احمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب العباسي المعروف باليعقوبي در «تاريخ» خود گفته: [فأقام ابن مسعود مغاضبا لعثمان حتى توفي و صلى عليه عمار بن ياسر و كان غائبا فستر أمره فلما انصرف رأى القبر فقال: قبر من هذا؟ فقيل: قبر عبد الله بن مسعود. قال: فكيف دفن قبل أن أعلم؟! فقالوا: ولى

أمره عمار بن ياسر و ذكر أنه أوصى أن لا يخبر به و لم يلبث إلا يسيرا حتى مات المقداد فصلّى عليه عمار و كان أوصى إليه و لم يؤذن عثمان به. فاشتد غضب عثمان على عمار و قال: و يلي على بن السوداء! أما لقد كنت به عليما].

و محمد بن جرير الطبري در «تاريخ» خود در ضمن روایتی طولانی که مشتمل بر ذکر رفتن امام حسن عليه السلام و حضرت عمار بسوی کوفه است آورده: [فأقبلا (۱) حتى دخلا المسجد فكان أول من أتاها مسروق بن الأجدع فسلم عليهما و أقبل على عمار فقال: يا أبا اليقظان! على ما قتلتم عثمان (رض)؟ قال على شتم أعراضنا و ضرب أبقارنا. فقال: و الله ما عاقبتم بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لكان خيرا للصّابرين].

و ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه القرطبي در كتاب «العقد الفريد» گفته:

[و من حديث الأعمش، يرويه أبو بكر بن أبي شيبة، قال: كتب أصحاب عثمان عيبه و ما ينقم الناس عليه في صحيفه فقالوا: من يذهب بها إليه؟ قال عمار: أنا! فذهب بها إليه فلما قرأها قال: أرغم الله أنفك! قال: و بأنف أبي بكر و عمر! قال: فقام إليه فوطئه حتى غشى عليه ثم ندم عثمان و بعث إليه طلحه و الزبير يقولان اختر إحدى ثلاث: إما أن تعفو و إما أن تأخذ الأرش و إما أن تقتصّ فقال: و الله لا قبلت واحده منها حتى ألقى الله! قال أبو بكر: فذكرت هذا الحديث للحسن بن صالح فقال: ما كان على عثمان أكثر ممّا صنع!].

و ابو الحسن على بن حسين المسعودي در «مروج الذهب» گفته: [و في سنة خمس و ثلاثين كثر الطعن على عثمان رضي الله عنه و ظهر عليه التّكبير لأشياء ذكروها من فعله، منها: ما كان بينه و بين عبد الله بن مسعود و انحراف هذيل عن عثمان من أجله. و من ذلك: ما نال عمار بن ياسر من الفتن و الضّرب و انحراف بني مخزوم عن عثمان من أجله] الخ.

و حافظ المغرب أبو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البرّ القرطبي

ص: ۳۵۱

المالکی در «استیعاب» در ترجمهٔ عَمَّار گفته: [و للحلف و الولاء المذین بین بنی مخزوم و بین عَمَّار و أبیه یاسر کان اجتماع بنی مخزوم إلى عثمان حین نال من عَمَّار غلمان عثمان ما نالوا من الضَّرب حتّی انتفق له فتق فی بطنه و رغموا و کسروا ضلعا من أضلاعه فاجتمعت بنو مخزوم و قالوا: و الله لئن مات لا قتلنا به أحدا غیر عثمان!].

و مجد الدین مبارک بن محمد الجزری المعروف بابن الأثیر در «نهایه» در لغت صبر گفته: [ه. و منه: حدیث عثمان حین ضرب عَمَّار رضی الله عنهما فلما عوتب قال: هذه یدی لعَمَّار فلیصطبر].

و عز الدین علی بن محمد الجزری المعروف بابن الأثیر در «تاریخ کامل» در ضمن واقعهٔ رفتن جناب امام حسن علیه السّلام و حضرت عَمَّار بسوی کوفه گفته: فأقبلا حتّی دخلا المسجد و کان أوّل من أتاهما المسروق بن أجدع فسلم علیهما و أقبل علی عَمَّار فقال: یا أبا یقظان! اعلام قتلت عثمان؟ قال: علی شتم أعراضنا و ضرب أبنائنا. قال: فو الله ما عاقبتم بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لکان خیرا للصّابین].

و جمال الدین محمد بن مکرم المعروف بابن منظور الإفريقي در «لسان العرب» در لغت صبر گفته: [و فی حدیث عَمَّار حین ضربه عثمان فلما عوتب فی ضربه إياه قال: هذه یدی لعَمَّار فلیصطبر. معناه: فلیقتصّر].

و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی در رسالهٔ «تأخیر الظّلامه إلى یوم القیامه» گفته: [قال ابن عساکر: أخبرنا أبو عبد الله الحسین بن نصیر بن محمّد ابن خمیس فی کتابه، حدّثنا القاضی أبو نصر محمّد بن علی، حدّثنا أبو الفتح أحمد بن عبید الله، حدّثنا أبو القاسم نصر بن أحمد بن محمّد الخلیل المرجی، حدّثنا أبو یعلی أحمد بن علی بن المثنی، حدّثنا عبد الله بن بکار، حدّثنی القاسم بن الفضل. عن عمر بن مرّه، عن سالم بن أبی الجعد. قال: ذکر عثمان بنی أمیه فقال: و الله لو أنّ مفاتیح الجنّه یدی لأعطيتها بنی أمیه حتّی یدخلوا الجنّه من عند آخرهم و لأستعملتهم

علی رعم من رعم! فقال عمار بن یاسر: فانّ ذلك یرغم بأنفی! قال: أرغم الله بأنفک! قال: بأنف أبي بكر و عمر! فغضب فقام إليه فوطئه برجله فأجفله الناس عنه، فبعث الی طلحه و الزبیر فقال: ائتیا هذا الرجل فخیراه بین ثلث، بین أن یقتصّ أو یأخذ أرشا أو یعفو و قال: لا و الله لا أقبل منهنّ واحده حتّی ألقى رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فأشکو إليه! قال ابن أبی شیبہ فی «المصنّف»: عن سالم بن أبی الجعد، قال: كتب اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و سلّم عیب عثمان فقالوا: من یدهب به إليه، فقال عمار: أنا أذهب به إليه، فذهب به إليه فقرأه فلما قرأ قال: أرغم الله بأنفک! فقال عمار: و أنف فلان و فلان، فقام إليه فوطئه حتّی غشى علیه. ثمّ بعث إليه الزبیر و طلحه فقال له: اختر إحدى ثلاث: إمّا أن تعفو و إمّا أن تأخذ العرش و إمّا أن تقتصّ. فقال عمار: لا أقبل منهنّ شیئا حتّی ألقى الله!].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» در لغت صبر گفته: [و منه «ح» (۱) ضرب عثمان عمارا فعوتب فقال: هذه یدی لعمار فلیصطبر].

ملا- محسن کشمیری در «نجاه المؤمنین» در مقام جواب از مطاعن عثمان گفته: [و أمّا ضربه عمارا فلائنه کان إذا دخل علیه أساء الأدب و أغلظ له فی القول بما لا- یجوز الا- جتراء به علی الأئمّه مع وقوع الإجلال من أكابر الصّیحابه و أهل البیت و للإمام التّأدیب علیه و إن أفضی ذلك إلی الهلاک].

و محمد مرتضی الزبیدی در «تاج العروس- شرح قاموس» در لغت صبر آورده: [و الاضطبار: الاقتصاص، و فی حدیث عمار حین ضربه عثمان: فلما عوتب فی ضربه اّیاه قال: هذه یدی لعمار فلیصطبر. معناه: فلیقتصّ].

و هر گاه بمدلول این عبارات و رسیدی و سوء صنیع عثمان با حضرت عمار دیدی، قدری از احادیث و اخبار که در ذمّ دشمنی و تحقیر و اسائت ادب حضرت عمار از جناب رسول مختار علیه و آله سلام الله مدی اللیل و النهار و النهار وارد شده باید شنید، تا نهایت خسران و بوار و تباب و تبار عثمان و دیگر دشمنان حضرت

ص: ۳۵۳

عمّار بخوبی واضح و آشکار گردد.

ابن عبد البر القرطبی در کتاب «استیعاب» در ترجمه حضرت عمّار آورده:

[و من

حدیث خالد بن الولید: أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال: من أبغض عمّارا أبغضه الله تعالى. قال خالد: فما زلت أحبه من يومئذ].

و ابن الأثير الجزري در «أسد الغابه» بترجمه حضرت عمّار بسند أحمد ابن حنبل آورده:]

عن علقمه، عن خالد بن الوليد، قال: كان بيني وبين عمّار كلام فأغلظت له في القول فانطلق عمّار يشكوني إلى النبي صَلَّى الله عليه و سلّم، فجاء خالد و هو يشكوه إلى النبي صَلَّى الله عليه و سلّم، قال: فجعل يغلظ له و لا يزيد إلا غلظه و النبي صَلَّى الله عليه و سلّم ساكت لا يتكلّم، فبكى عمّار فقال: يا رسول الله! ألا تراه؟! فرفع رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم رأسه و قال: من عادى عمّارا عاداه الله، و من أبغض عمّارا أبغضه الله! قال خالد: فخرجت فما كان شيء أحبّ إليّ من رضی عمّار فلقيته فرضي].

و ولي الدين الخطيب التبريزي در «مشكاه المصابيح» آورده:]

و عن خالد بن الوليد، قال: كان بيني وبين عمّار بن ياسر كلام فأغلظت له في القول فانطلق عمّار يشكوني إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم، فجاء خالد و هو يشكو إلى النبي صَلَّى الله عليه و سلّم، قال: فجعل يغلظ له و لا يزيد إلا غلظه و النبي صَلَّى الله عليه و سلّم ساكت لا يتكلّم، فبكى عمّار و قال: يا رسول الله! ألا تراه؟! فرفع النبي صَلَّى الله عليه و سلّم رأسه و قال: من عادى عمّارا عاداه الله، و من أبغض عمّارا أبغضه الله! قال خالد: فخرجت فما كان شيء أحبّ إليّ من رضی عمّار، فلقيته بما رضی فرضي].

و ابن حجر عسقلاني در «إصابه» بترجمه حضرت عمّار آورده:]

عن خالد ابن وليد، قال: كان بيني وبين عمّار كلام فأغلظت له فشكاني إلى النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلّم فجاء خالد فرفع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم رأسه فقال: من عادى عمّارا عاداه الله و من أبغض عمّارا أبغضه الله].

ص: ۳۵۴

و يحيى بن أبى بكر العامرى اليمانى در «رياض مستطابه» بترجمه حضرت عمار آورده: [شهد عمار جميع المشاهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و كان مخصوصا منه بالبشاره و الترحيب و البشاشه و التطيب، و أخبر أنه أحد الأربعة العذرين تشتاق إليهم الجنة.

قال له: مرحبا بالطيب المطيب، و أخبر أنه ما خير بين أمرين إلا اختار أيسرهما (أرشد هما. ظ) و

قال: عمار جلده ما بين عيني و أنفى.

و قال: اهدتوا بهدى عمار.

و قال: من عادى عمارا عاداه الله، و من أبغض عمارا أبغضه الله.

و ملا على متقى در «كنز العمال» آورده:

[من عادى عمارا عاداه الله و من أبغض عمارا أبغضه الله. حم. ن. حب. كك عن خالد بن الوليد].

و نیز در «كنز العمال» آورده:

[كف يا خالد عن عمار، فإنه من يبغض عمارا يبغضه الله، و من يلعن عمارا يلعنه الله. ابن عساكر، عن ابن عباس، من يحقر عمارا يحقره الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله. ع و ابن قانع. طب. ض

عن خالد بن الوليد. يا خالد! لا تسب عمارا إنه من يعادى عمارا يعاديه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يسفه عمارا يسفه الله، و من يحقر عمارا يحقره الله. ظ و سمويه طب. كك عن خالد بن الوليد].

و نیز على متقى در «كنز العمال» آورده:

عن خالد بن الوليد أنه أتى النبي صلى الله عليه و سلم فقال: يا رسول الله! لو لا أنت ما سبني ابن سميهِ! فقال:

مهلا يا خالد! من سب عمارا سبه الله، و من حقر عمارا حقره الله، و من سفه عمارا سفه الله (ابن النجار).

و نیز على متقى در «كنز العمال» آورده:

عن خالد بن الوليد، قال: ما عملت عملا أخوف عندى أن يدخلنى النار من شأن عمار! قيل: و ما هو؟ قال: بعثنى رسول الله صلى الله عليه و سلم فى ناس من أصحابه إلى حى من العرب فأصبتهم و فيهم أهل بيت مسلمون، فكلمنى عمار فى أناس من أصحابه، فقال: أرسلهم، فقلت: لا- حتى أتى بهم رسول الله صلى الله عليه و سلم، فإن شاء أرسلهم و إن شاء صنع فيهم ما أراد فدخلت على رسول الله صلى الله عليه و سلم و استأذن عمار فدخل فقال: يا رسول الله

ألم تر خالد بن الوليد فعل و فعل؟! فقال خالد: أما و الله لو لا مجلسك ما سبني ابن سميّه! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: أخرج (١) يا عمار! فخرج و هو يبكي. فقال: ما نصرني رسول الله صلى الله عليه و سلم على خالد! فقال لي رسول الله صلى الله عليه و سلم: أ لا أحببت الرجل؟ فقلت: يا رسول الله! ما منعتني منه إلا محقره له. فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من يحقر عمارا يحقره الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله. فخرجت فاتبعته فكلمته حتى استغفر لي ع. كر. أيضا: بعثني رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية فأصبنا أهل بيت كانوا و حدوا، فقال عمار: قد احتجز هؤلاء منا بتوحيدهم. فلم ألتفت إلى قول عمار، فقال: أما لأخبرن رسول الله صلى الله عليه و سلم. فلما قدمنا على رسول الله صلى الله عليه و سلم شكاني إليه، فلما رأى أن النبي صلى الله عليه و سلم لا يقتص مني أدبر و عيناه تدمعان، فردّه النبي صلى الله عليه و سلم فقال: يا خالد! لا تسب عمارا فإنه من سب عمارا سبه الله، و من يبغض عمارا أبغضه الله، و من سفه عمارا سفه الله. فقلت: استغفر لي يا رسول الله، فو الله ما منعتني أن أجيبه إلا تسفهني إياه! قال خالد: فما من ذنوبي مني أخوف عندي من تسفهني عمارا! (ن، طب، ك).]

و نور الدين على بن ابراهيم الحلبي الشافعي در «إنسان العيون» كفته:

]

و في الحديث: من عادى عمارا عاداه الله، و من أبغض عمارا أبغضه الله. عمار يزول مع الحق حيث يزول، خلط الايمان بلحمه و دمه. عمار ما عرض عليه أمران إلا اختار الأرشد منهما.

و جاء أنّ عمارا دخل على النبي صلعم فقال: مرحبا بالطيب المطيب! إنّ عمار بن ياسر حشى ما بين أخمص قدميه إلى شحمه أذنه إيمانا.

و في روايه إنّ عمارا ملئ إيمانا من قرنه إلى قدمه و اختلط الايمان بلحمه و دمه.

و تخاصم عمار مع خالد بن الوليد في سرية كان فيها خالد أميرا فلما جاء إليه صلعم استبأ عنده،

ص: ٣٥٦

١- الصحيح ما يأتي في السياق الاتي عن خالد أن عمارا خرج بنفسه باكيا ، فردّه النبي (صلعم) و زجر خالدًا بمحضر منه ، فلا تغفل (١٢ . ن)

فقال خالد: يا رسول الله، أيسرّك أن هذا العبد الأجدع يشتمني؟! فقال رسول الله صلعم: يا خالد! لا تسبّ عمارا فإنّ من سبّ عمارا فقد سبّ الله، و من أبغض عمارا أبغضه الله، و من لعن عمارا لعنه الله. ثمّ إنّ عمارا قام مغضبا فقام خالد فتبعه حتّى أخذ بثوبه و اعتذر إليه فرضى عنه].

و شيخ عبد الحق دهلوی در «أسماء رجال مشكاه» بترجمه حضرت عمار در ذكر مناقب آن جناب گفته:

[يا خالد! لا- تسبّ عمارا إنّهُ من يعادى عمارا يعاديه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله، و من يسبّ عمارا يسبّه الله أو من يسفّه عمارا يسفّه الله، و من يحقّر عمارا يحقّره الله. قال له حين كان بين خالد و عمار كلام، و ذلك أن خالد قال: بعثنى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فى سرّيه فأصبناهم و كان فيهم أهل بيت وحدوا، فقال عمار: قد احتجز هؤلاء منّا بتوحيدهم. فلم ألتفت إلى قول عمار، فقال:

أما لأخبرنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، فلما قدمنا على رسول الله صلّى الله عليه و سلّم شكاني إليه فقال: أ لم تر إلى خالد بن الوليد فعل و فعل؟! فقلت: أما و الله لولا مجلسك ما سبّني ابن سميّه! فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: اخرج يا عمار! فخرج و هو يبكي لما رأى أنّ النّبى صلّى الله عليه و سلّم لا يقتصّ منّى، و قال: ما نصرنى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم على خالد! فقال لى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: أ لا أحببت الرجل؟! فقلت: يا رسول الله! ما منعنى منه إلّا محقره له، و

فى روايه: ما منعنى أن أحببته إلّا تسفهى إياه! فقال: لا تسبّ عمارا، الحديث.

قال: و لما خرج عمار اتّبعتة فكلمته حتّى استغفر لى، و كان خالد يقول: ما من ذنوبى شىء أخوف عندى من تسفهى عمارا،

و فى روايه: ما عملت عملا أخوف عندى أن يدخلنى الثّار إلّا ما كان من شأن عمار!].

وجه ۹- وجه نهم آنکه: تخلف عبد الرحمن ابن عوف از هداى عمار

بنابر این حدیث لازم می آید که اهل سنت قائل شوند بضلال تامّ عبد الرحمن بن عوف، زیرا که او در واقعه شوری و بیعت با عثمان هرگز اهتدا بهدای حضرت عمار ننموده، بلکه ارتکاب مخالفت صریحه آن جناب نموده، در ضلال خود إلى أقصى الغایه افزوده.

أبو جعفر محمد بن جرير طبري در «تاريخ» خود در قصه شوري آورده:

[فَلَمَّا صَلُّوا الصَّلَاةَ جَمَعَ الرَّهْطُ وَ بَعَثَ إِلَى مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَهْلِ السِّيَابِقَةِ وَ الْفَضْلَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ، فَاجْتَمَعُوا حَتَّى ارْتَجَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَحْبَبُوا أَنْ يَلْحَقَ أَهْلَ الْأَمْصَارِ بِأَمْصَارِهِمْ وَ قَدْ عَلِمُوا مِنْ أَمِيرِهِمْ.

فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ: إِنَّا نَرَاكَ لَهَا أَهْلًا! فَقَالَ: أَشِيرُوا عَلَيَّ بِغَيْرِ هَذَا! فَقَالَ عَمَّارٌ:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ فَبَايِعْ عَلِيًّا! فَقَالَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: صَدَقَ عَمَّارٌ، إِنْ بَايَعْتَ عَلِيًّا قَلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا تَخْتَلِفَ قَرِيشٌ فَبَايِعْ عُثْمَانَ! فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَلِيٍّ رِبِيعَةَ: صَدَقْتَ، إِنْ بَايَعْتَ عُثْمَانَ قَلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! فَشْتَمَ عَمَّارُ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ قَالَ: مَتَى كُنْتَ تَنْصَحُ الْمُسْلِمِينَ؟! فَتَكَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو أُمَيَّةَ، فَقَالَ عَمَّارٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَنَا بَنِيهِ وَ أَعَزَّنَا بَدِينِهِ، فَأَتَى تَصْرَفُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟!].

و أبو عمر أحمد بن محمد بن عبدربه القرطبي در كتاب «العقد الفريد» در قصه شوري آورده: [فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ اثْنَانِ فَوَلِّ عَلِيًّا. وَ قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ قَرَشِيٌّ فَوَلِّ عُثْمَانَ].

و نيز در كتاب «العقد الفريد» در قصه شوري آورده: [فَلَمَّا صَلُّوا الصَّلَاةَ جَمَعَ إِلَيْهِ الرَّهْطُ وَ بَعَثَ إِلَى مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ حَتَّى ارْتَجَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَحْبَبُوا أَنْ تَلْحَقَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ بِأَمْصَارِهِمْ وَ قَدْ عَلِمُوا مِنْ أَمِيرِهِمْ. فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ فَبَايِعْ عَلِيًّا! فَقَالَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: صَدَقَ عَمَّارٌ. إِنْ بَايَعْتَ عَلِيًّا قَلْنَا:

سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا تَخْتَلِفَ قَرِيشٌ فَبَايِعْ عُثْمَانَ، إِنْ بَايَعْتَ عُثْمَانَ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! فَشْتَمَ عَمَّارُ: ابْنُ أَبِي سَرْحٍ وَ قَالَ: مَتَى كُنْتَ تَنْصَحُ الْمُسْلِمِينَ؟! فَتَكَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو أُمَيَّةَ فَقَالَ عَمَّارٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَنَا بَنِيْنَا وَ أَعَزَّنَا بَدِينِهِ فَأَتَى تَصْرَفُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنْ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟!].

و أبو الحسن علي بن محمد الجزري المعروف بابن الاثير در «تاريخ كامل» در قصه شوري آورده: [فلما صلوا الصبح جمع الزهط و بعث إلى من حضره من المهاجرين و أهل السابقه و الفضل من الأنصار و إلى امراء الاجناد، فاجتمعوا حتى التحم المسجد بأهله فقال: أيها الناس! إن الناس قد أجمعوا أن يرجع أهل الامصار إلى أمصارهم فأشيروا عليّ. فقال عمار: إن أردت أن لا يختلف المسلمون فبايع عليّا! فقال المقداد ابن الاسود: صدق عمار، إن بايعت عليّا قلنا: سمعنا و أطعنا! و قال ابن أبي سرح:

إن أردت أن لا- تختلف قريش فبايع عثمان! فقال عبد الله بن أبي ربيعه: صدقت، إن بايعت عثمان قلنا: سمعنا و أطعنا! فتبسم ابن أبي سرح، فقال عمار: متى كنت تنصح المسلمين؟! فتكلم بنو هاشم و بنو أمية، فقال عمار: أيها الناس! إن الله أكرمنا بنبيه و أعزنا بدينه، فآتي تصرفون هذا الامر عن أهل بيت نبيكم؟!].

وجه ۱۰- در تخلف سعد بن أبي وقاص از هدای عمار و عبارات علمای عامه

وجه دهم: حدیث اهتدا بهدای عمار، دلیل کمال ضلالت و سفاهت سعد بن أبي وقاص است، زیرا که او بجای اهتدا بهدای حضرت عمار، کمال اسائت ادب تخلف سعد بن أبي وقاص از هدای عمار بمخاطبه آن جناب نموده طریق غایت تباب و خسارت باقدام نهایت جرأت و جسارت پیموده.

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدینوری در کتاب «المعارف» گفته: [سعد بن أبي وقاص- كان مهاجرا لعمار بن ياسر حتى هلكا و قال له سعد: إن كنا لنعدك من أفاضل أصحاب محمد (صلى الله عليه و آله) حتى إذا لم يبق من عمرك إلا ظمأ الحمار (۱) أخرجت ربقه الاسلام من عنقك! ثم قال له: أيما أحب إليك: مودّه على دخل أو مصارمه جميله؟ قال: بل مصارمه جميله! فقال: عليّ أن لا أكلّمك أبدا!].

و أحمد بن عبدربه القرطبي در کتاب «العقد الفريد» گفته: [و قال سعد

ص: ۳۵۹

۱- في « لسان العرب » : (و قولهم : ما بقى منه الا قدر ظمء الحمار . أى لم يبق من عمره الا اليسير . يقال : انه ليس شىء من الدواب أقصر ضما من الحمار و هو أقل الدواب صبرا عن العطش يرد الماء كل يوم فى الصيف مرتين ، و فى حديث بعضهم : حين لم يبق من عمرى إلا ظمء الحمار ، أى شىء يسير) (۱۲ . نصير) .

ابن ابي وقاص لعمار بن ياسر: لقد كنت عندنا من افاضل اصحاب محمد (صلى الله عليه و آله) حتى لم يبق من عمرك الا ظمء الحمار، فعلت و فعلت يعرض له بقتل عثمان قال عمار: اى شىء احب اليك:

موده على دخل او هجر جميل؟ قال: هجر جميل! قال: فله على ان لا اكلمك ابدا!، و جلال الدين سيوطى در تذكرة خود كه نام آن (فلك مشحون) است در جزء سادس و عشرين على ما نقل عنه گفته: [اسماء المهاجرين: سعد بن ابي وقاص كان مهاجرا لعمار بن ياسر حتى مات، قال: له ايما احب اليك: موده على دغل (دخل. ظ) او مصارمه جميله؟ قال: مصارمه جميله! قال: على لله ان لا اكلمك ابدا! عائشه - كانت مهاجرة لحفصه، رضى الله عنهما. عثمان بن عفان - كان مهاجرا لعبد الرحمن بن عوف. و كان طاووس مهاجر الوهب بن منبه حتى ماتا. و جرى بين الحسن و ابن سيرين شىء فمات الحسن و لم يشهد ابن سيرين جنازته. و سعيد بن المسيب هجر ابا ه حتى مات. و كان الثورى يتعلم من ابن ابي ليلى فمات ابن ابي ليلى و لم يشهد الثورى جنازته. هذا ما ذكره ابن قتيبه فى «المعارف» [1].

وجه ۱۱- در تخلف مغيره بن شعبه از هداى عمار بروايت ابن قتيبه

اشاره

وجه يازدهم آنكه: اين حديث برهان قاطع و سلطان ساطع بر ضلالت تامه و غوايت عامه مغيره بن شعبه صحابى نيز مى باشد، زيرا كه او نيز مهتدى

تخلف مغيره بن شعبه از هداى عمار

بهداى عمار عليه آلاى الرحمه و الرضوان من الملك الغفار نگرديد، و با وصف هدايت فرمودن آن جناب، راه حق و صواب نديد بلكه بمقابله آن جناب، سراسر تمرد و تكبر و تغطرس و تجبر ورزيد،

ص: ۳۶۰

۱- علامه سمهودى در «جواهر العقدين» در قسم اول كتاب گفته: (و قد صدر من كثير من السلف اختيار ترك مكالمه بعضهم بعضا مع علمهم بالنهى عن المهاجرة لمصالح رآوها، فقد قال الكمال الدميرى: رأيت به خط ابن الصلاح أن سعد بن ابي وقاص هاجر عمار بن ياسر حتى مات رضى الله عنهما، و أن عائشه كانت مهاجرة لحفصه رضى الله عنهما. و عثمان هجر عبد الرحمان بن عوف الى أن مات رضى الله عنهما، و طاووس هاجر وهب بن منبه الى أن ماتا، و كذلك الحسن و ابن سيرين، و هجر سعيد بن المسيب ابا ه فلم يكلم الى أن مات و كان زنايا. و كان الثورى يتعلم من ابن ابي ليلى ثم هجره و مات ابن ابي ليلى و لم يشهد الثورى جنازته) انتهى

و بطعن و تشنیع بر آن خاصه خدا سبیل غی و اعتدا برگزید.

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در كتاب «الامامه و السیاسه» گفته:]

قال:

ثم دخل المغیره بن شعبه فقال له علی: هل لك يا مغیره في الله؟ قال: فأین هو يا أمير المؤمنين؟ قال: تأخذ سيفك فتدخل معنا في هذا الامر فتدرک من سبقك و تسبق من معك فأنى أرى أمورا لا- بدّ للسیوف أن تشحذ لها و تقطف الرؤوس بها. فقال المغیره: فأنى و الله يا أمير المؤمنين ما رأيت قاتل عثمان مصيبا و لا قتله صوابا و إنها لمظلمه تتلوها ظلمات! فأريد يا أمير المؤمنين إن أذنت لى أن أضع سيفى و أنا فى بيتى حتى تنجلى الظلمه و يطلع قبرها فنسرى مبصرين نقفو آثار المهتدين و نتقى سبيل الجائرين. قال علی: قد أذنت لك فكن من أمرک على ما بدا لك. فقام عمّار فقال: معاذ الله يا مغیره تقعد أعمى بعد أن كنت بصيرا! يغلبك من غلبته و يسبقك من سبقته، انظر ما ترى و ما تفعل، و أما أنا فلا أكون إلا فى الرّعیل الاوّل! فقال له المغیره: يا أبا اليقظان إياک أن تكون كقاطع السلسله فرّ من الضّحل فوقع فى الرّمضاء فقال علی لعمّار: دعه فأنه لن يأخذ من الآخره إلا ما خالطته الدّنيا! أما و الله يا مغیره! إنها للوثبه المؤديه تودى من قام فيها إلى الجنّه و لها أختان (1) بعدها فاذا غشيتاك فم فى بيتك! فقال المغیره: أنت و الله يا أمير المؤمنين أعلم منى و لئن لم أقاتل معك لا- أعین عليك، فان یکن ما فعلت صوابا فایاه أردت و إن خطأ فمنه نجوت و لى ذنوب كثيره لا قبل لى بها إلا الاستغفار منها!].

وجه ۱۲- آنکه: تخلف عبد الله بن عمرو و سعد بن أبى وقاص و محمد بن مسلمه از هداى عمار

این حدیث دلیل ضلال تامّ و حجّت غی لا کلام عبد الله ابن عمر و سعد بن أبى وقاص و محمد بن مسلمه نیز هست، زیرا که این اشخاص با وصف معدود بودن در أصحاب جناب سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلّم الاطهار و مشاهده و معاینه جلال شان و رفعت مکان حضرت عمّار نزد آن سرور مختار علیه و آله آلاف السّیلام مدى اختلاف اللیل و النهار دیده و دانسته مخالفت هداى آن زبده اخیار

ص: ۳۶۱

۱- یعنی: غزوه صفین و غزوه النهروان (۱۲)

اختيار ساختند، و با وصف هدايت و ارشاد آن مصاحب خاصّ حضرت خير العباد صلّى الله عليه و آله و سلّم إلى يوم التّناد بسوى مسلک سداد و رشاد، لواء خصومت و عناد و رايت مرا و لداد افراختند، و با وصف افهام و تفهيم حضرت عمّار عليه آلاف الرّضوان من الملك الغفار راه تقاعد مليم پيمودند، و از مساعدت و اتّباع وصيّ حضرت خير الانام صلّى الله عليه و آله الكرام تخلف ورزيده بأقوال ضلالت اشتمال خود، معاندت حقّ صريح و صواب نصيح نمودند.

عبيد الله بن مسلم بن قتيبه الدينورى در كتاب «الامامه و السّياسه» گفته:]

اعتزال عبد الله بن عمرو سعد بن أبى وقاص و محمد بن مسلمه عن مشاهد على و حروبه-قال: و ذكروا أنّ عمار بن ياسر قام إلى على فقال: يا أمير المؤمنين ائذن لى آتى عبد الله بن عمر فأكلّمه لعلّه يخفّ معنا فى هذا الأمر. فقال على: نعم. فأتاه فقال له: يا أبا عبد الرّحمن إنّه قد بايع علينا المهاجرون و الأنصار و من إن فضّ لناه عليك لم يسخطك و إن فضّلناك عليه لم يرضك، و قد أنكرت السّيف فى أهل الصّيلوه و قد علمت أنّ على القاتل القتل و على المحصن الرّجم، و هذا يقتل بالسّيف و هذا يقتل بالحجاره، و أنّ عليا لم يقتل أحدا من أهل الصّلوه فيلزم حكم القاتل، فقال ابن عمر:

يا أبا اليقظان! إنّ أبى جمع أهل الشورى الذين قبض رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و هو عنهم راض فكان أحقّهم بها على غير أنّه جاء معه أمر فيه السّيف و لا- أعرفه و لكن و الله ما أحبّ أنّ لى الدّنيا و ما عليها و إنّى أظهرت، أو أضمرت عداوه على! قال: فانصرف عنه فأخبر عليا بقوله، فقال: لو أتيت محمّد بن مسلمه الأنصارى، فأتاه عمار فقال له محمّد: مرحبا بك يا أبا اليقظان على فرقه ما بينى و بينك! و الله لو لا ما فى يدي من رسول الله صلّى الله عليه و سلّم لباعيت عليا و لو أنّ الناس كلّهم عليه لكنت معه و لكنّه يا عمّار كان من النّبي أمر ذهب فيه الرأى. فقال عمار: كيف؟ قال: قال رسول الله: إذا رأيت المسلمين يقتتلون، أو إذا رأيت أهل الصّلاه. فقال عمار: فان كان قال لك: إذا رأيت المسلمين، فوالله لا ترى مسلمين يقتتلان بسيفهما ابدا، و إن كان قال لك: أهل الصّلاه، فمن سمع هذا معك؟ إنّما أنت أحد الشّاهدين، فتريد من رسول الله قولا

بعد قوله يوم حجه الوداع: دماؤكم و أموالكم عليكم حرام إلا- بحدث. فتقول: يا محمد لا- تقاتل المحدثين. قال: حسبك يا أبا اليقظان! قال: ثم أتى سعد بن أبي وقاص فكلّمه فأظهر سعد الكلام القبيح فانصرف عمّار إلى علي فقال له علي: دع هؤلاء الرهط، أما ابن عمر فضعيف، و أما سعد فحسود، و ذنبي إلى محمد بن مسلمه أنّي قتلت قاتل أخيه يوم خيبر مرحب اليهودي!]

وجه ۱۳- آنکه: تخلف أبو موسی اشعری از هدای عمار

وجه سیزدهم آنکه: مقتضای این حدیث آنست که أهل سنت قائل شوند بضلال مبین أبو موسی اشعری، زیرا که آن حمار الأشعریین بجای اهتدا بهدای حضرت عمار، علم کمال مخالفت و معاندت با آن جناب افراخته و بتوهین و تہجین آن صحابی خاصّ جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله أجمعین خویشتن را عرضه هلاک و دمار ساخته.

ابن قتیبہ دینوری در کتاب «الامامہ و السیاسہ» می آرد: [و ذکرُوا أنّ علیاً لما نزل قریبا من الکوفہ بعث عمار بن یاسر و محمد بن ابي بکر إلى ابي موسی اشعری و کان أبو موسی عاملا لعثمان علی الکوفہ فبعثهما علیّ إلیه و إلی أهل الکوفہ یستفزّهم، فلما قدما علیہ قام عمار بن یاسر و محمد بن ابي بکر فدعوا الناس إلی النصره لعلی، فلما أمسوا دخل رجال من أهل الکوفہ علی ابي موسی، فقالوا: ما ترى انخرج مع هذین الرجلین إلی صاحبیهما أم لا؟ فقال أبو موسی: أما سبیل الآخره ففی أن تلزموا بیوتکم، و أما سبیل الدنیا فالخروج مع من أتاکم! فأطاعوه، فتبطلأ الناس علی علیّ و بلغ عمّارا و محمّدا ما أشار أبو موسی علی أولئک الرهط، فأتیاه فأغلظا له فی القول قال أبو موسی: إنّ بیعه عثمان فی عنقی و عنق صاحبکم و لئن أردنا القتال ما لنا إلی قتال أحد من سبیل حتّی نفرغ من قتله عثمان! ثم خرج أبو موسی فصعد المنبر ثم قال: أيها الناس! إنّ أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) الذين صحبوه فی المواطن أعلم بالله و رسوله ممّن لم یصحبه، و إنّ لکم حقّا علیّ أوّدیہ إلیکم، إنّ هذه الفتنة النائم فیها خیر من الیقظان، و القاعد خیر من القائم، و القائم فیها خیر من الساعی، و الساعی خیر من الزّاکب، فاعمدوا سیوفکم حتّی تنجلی هذه الفتنة! فقام عمّار بن یاسر فحمد الله

و أثنى عليه، ثم قال: أيها الناس! إنَّ أبا موسى ينهاكم عن الشَّخوصِ إلى هاتين الجماعتين و لعمرى ما صدق فيما قال و ما رضى الله من عباده بما ذكر، قال الله عزَّ و جلَّ: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا». و قال:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، فلم يرض من عباده بما ذكر أبو موسى من أن يجلسوا فى بيوتهم و يخلوا بين الناس فيسفك بعضهم دماء بعض فسيروا معنا إلى هاتين الجماعتين و اسمعوا من حججهم و انظروا من أولى بالنصره فاتبعوه، فان أصلح الله أمرهم رجعتم مأجورين و قد قضيتم حقَّ الله، و إن بغى بعضهم على بعض نظرتم إلى الفئه الباغيه فقاتلتموها حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ كما أمركم الله و افترض عليكم، ثم قعد].

و ابو جعفر محمد بن جرير طبرى در «تاريخ» خود در ذكر واقعه تشریف بردن جناب إمام حسن عليه السَّلام و حضرت عمَّار بسوى كوفه مى آرد: [فخرج أبو موسى فلقى الحسن فضمه إليه و أقبل على عمَّار فقال: يا ابا يقظان، أ عدوت فيمن عدا على أمير المؤمنين فأحللت نفسك مع الفجَّار؟! فقال: لم أفعل و لم يسؤنى!].

و ابن الاثير الجزرى در «تاريخ كامل» در ذكر واقعه مذكوره آورده:

[فخرج أبو موسى فلقى الحسن فضمه إليه و أقبل على عمَّار فقال: يا ابا يقظان! أ عدوت على أمير المؤمنين فيمن عدا فأحللت نفسك مع الفجَّار؟! فقال: لم أفعل و لم يسؤنى!].

و ابن خلدون مغربى در «تاريخ» خود آورده، [و خرج أبو موسى فلقى الحسن بن على فضمه إليه و قال لعمَّار: يا ابا يقظان! أ عدوت على أمير المؤمنين فيمن عدا و أحللت نفسك مع الفجَّار؟! فقال: لم أفعل].

و اين عبارت به نهجى كه پرده دين و ايمان أبو موسى را فاش مى كند خود واضح و آشكارست، و نهايت شقاوت و خسران مآل او از مطاوى آن بوجوه عديده بر أولى الابصار كالشمس فى رابعه التَّهَار و كمال مخالفت و معاندت أبو موسى باهداى

حضرت عمّار علیه رضوان الملك الغفار علاوه بر کتب سابقه از دیگر أسفار أخبار و مصنفات کبار أهل سنت نیز واضح و لائح است.

بخاری در «صحیح» خود در کتاب الفتن گفته: [حدثنا بدل بن المحبر، حدثنا شعبه، أخبرني عمرو، سمعت أبا وائل، يقول: دخل أبو موسى و أبو مسعود على عمّار حيث بعثه عليّ إلى أهل الكوفة يستنفرهم، فقالا: ما رأيناك أتيت أمرا أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر منذ أسلمت! فقال عمّار: ما رأيت منكما منذ أسلمتما أمرا أكره عندي من إبطائكما عن هذا الامر، و كساهما حلّه حلّه ثمّ راحوا إلى المسجد].

و أبو عبد الله الحاكم النيسابوری در کتاب «المستدرک علی الصّحیحین» در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته: [أخبرنا عبد الرحمن بن الحسن القاضي بهمدان، ثنا إبراهيم بن الحسين، ثنا آدم بن إدريس بن أبي إياس، ثنا: شعبه، عن عمرو بن مرّه، عن أبي وائل. قال: دخل أبو موسى الأشعري و أبو مسعود البدری علی عمّار و هو يستنفر الناس، فقال له: ما رأينا منك أمرا منذ أسلمت أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال عمّار: ما رأيت منكما منذ أسلمتما أمرا أكره عندي من:

إبطائكما عن هذا الامر! قال: فكساهما عمّار حلّه حلّه و خرجا إلى الصّلاه يوم الجمعة].

و مجد الدين ابن الأثير الجزري در «جامع الأصول» در وقعه جمل آورده:

[شقيق، قال: دخل أبو موسى و أبو مسعود علی عمّار حيث أتى الكوفة يستنفر الناس فقالا: ما رأينا منك أمرا منذ أسلمتما أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال:

ما رأيت منكما أمرا منذ أسلمتما أكره عندي من إبطائكما عن هذا الامر! قال: ثم كساهما حلّه].

و شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلي المعروف بسبط ابن الجوزي در «تذكرة خواص الامه» گفته: [و في البخاری أيضا: عن أبي وائل، قال: لما قدم عمّار الكوفة يستنفر الناس دخل عليه أبو مسعود الانصاري و أبو موسى الأشعري، فقالا:

ما رأينا منك أمرا منذ أسلمت أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال لهما:

ما رأيت منكما أمرا منذ اسلمتما أكره عندي من إبطائكما عن هذا الامر].

و مولوی عبد العلی بن ملا نظام الدین سہالوی در «فواتح الرحموت» گفته:

[و عن أبي وائل، قال: دخل أبو موسى و أبو مسعود على عمار حين بعثه على أهل الكوفة يستنفرهم، فقالا: ما رأيناك أتيت أمرا أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر منذ أسلمت! فقال عمار لهما مثله. رواه البخاري].

وجه ۱۴- آنکه: تخلف أبو مسعود أنصاري از هدای عمار

وجه چهاردهم آنکه: این حدیث مثبت ضلالت عظیمه و غوایت ملیمۀ أبو مسعود أنصاری نیز می باشد، زیرا که او هم بالاعلان و الإجهار مخالفت هدای حضرت عمار آغاز نهاده باقتفای اثر ابو موسی غدار ختار، استقباح استنفر برای نصرت جناب حیدر کزار علیه آلاف السلام مدی اختلاف اللیل و النهار نموده، در پی طعن و تشنیع بر آن پیشوای اختیار فتاده با وصف علم بکرامت و فخامت ذات آن مصاحب خاصّ جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف الصّیلموات و التّحیّات بطعن و تشنیع و تأنیب و تقریع لب گشاده بعیب و غمز و طعن و لمزش بر مذاق اهل سنت داد زندقه و الحاد و کفر برّ العباد داده! و اگر چه عبارات سابقه در وجه گذشته برای اثبات این معنی کافی و وافی است، ولی در این جا بعض عبارات دیگر آورده می شود.

بخاری در «صحیح» خود بعد روایت بدل بن محبر که در وجه سابق گذشته می گوید: [حدّثنا عیدان، عن أبي حمزه، عن الأعمش، عن شقيق بن سلمه، قال: كنت جالسا مع أبي مسعود و أبي موسى و عمار، فقال أبو مسعود: ما من أصحابك أحد إلا لو شئت لقلت فيه غيرك و ما رأيت منك شيئا منذ صحبت النبي صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعك في هذا الامر! قال عمار: يا أبا مسعود! ما رأيت منك و من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما النبي صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر! فقال أبو مسعود و كان موسرا: يا غلام! هات حلّتين فأعطيني إحداهما أبا موسى و الاخرى عمارا، و قال: روحا فيه إلى الجمعة!].

و مجد الدین ابن الأثیر الجزری در «جامع الاصول» بعد ذکر روایت سابقه

گفته: [و فی آخری: قال: كنت جالسا مع أبی موسى و أبی مسعود و عمّار، فقال أبو مسعود: ما من أصحابك من أحد إلا لو شئت لقلت فيه لغيرك. و ما رأيت منك شيئا منذ صحبت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعتك في هذا الامر! فقال عمّار: يا أبا مسعود! و ما رأيت منك و لا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر! فقال أبو مسعود و كان موسرا: يا غلام! هات حلتين فأعطي إحداهما أبا موسى و الاخرى عمّارا و قال: روحا فيهما إلى الجمعة. أخرجه البخاري].

و عبد الرحمن بن علي اليميني الشيباني (1) در «تيسير الوصول إلى جامع الأصول» گفته: [و عن شقيق، قال: كنت جالسا مع أبی موسى الاشعري و أبی مسعود و عمّار رضی الله عنهم، فقال أبو مسعود لعمّار: ما من أصحابك من أحد إلا لو شئت لقلت فيه غيرك، و ما رأيت منك منذ صحبت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعتك في هذا الامر! فقال عمّار: يا أبا مسعود! ما رأيت منك و لا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر فقال أبو مسعود، و كان موسرا: يا غلام! هات حلتين فأعطي إحداهما أبا موسى و الاخرى عمّارا و قال: روحا فيهما إلى الجمعة، أخرجه البخاري].

و مخفی نماید که چون واقعه طعن و تشنیع أبو موسى و أبو مسعود بر حضرت عمّار علیه رضوان الملك الغفار نهایت منکر و شنیع و بغایت قبیح و فظیح بود، لهذا عبد الله بن أسعد یافعی که از أجلة علمای اعلام سنیّه است بلحاظ پرده پوشی اصحاب، مصلحت در ذکر آن بکمال اجمال و اخلال دیده و از تصریح اسم أبو موسى و أبو مسعود هم بوجه بودن آن خلاف مطلوب و مقصود دل دزدیده، چنانچه در تاریخ خود که مسمی به «مرآة الجنان» می باشد در وقایع سنه سبع و ثمانین در ذکر حضرت عمّار گفته: [و عاتبه رجلاں جلیلان مّمن توقّف عن القتال لّمّا التقی الفریقان

ص: ۳۶۷

۱- ترجمه عبد الرحمن الشیبانی مبسوطه فی «الضوء اللامع» للسخاوی «و البدر الطالع» للشوکانی (۱۲. ن)

فی کلام معناه: ما رأینا منک قطّ شیئا نکرهه سوی إسرائعک فی هذا الامر، یعنی فی القتال مع علی أو نحو ذلك من المقال].

و ازینجا و أمثال آن دستکاری حضرات اهل سنت در إصلاح معایب أصحاب از مکمن سر بیرون می آید بسوی عالم جهر، و لن یصلح العطار ما أفسده الدّهر!

وجه ۱۵- آنکه: تخلف طلحه و زبیر از هدای عمار

وجه پانزدهم آنکه: این حدیث دلیل کمال ضلال طلحه و زبیرست، زیرا که این هر دو نفر هرگز در روز جمل مهتدی بهدای حضرت عمار نشدند و با وصف علم بیودن حضرت عمار در لشگر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام دیده و دانسته اهتدا بآن حضرت اختیار نکردند تا آنکه هلاک شدند. و بالخصوص، حال خسران مآل زبیر زیاده تر درین باب قابل عبرت اولی الابصارست، زیرا که او بودن حضرت عمار را در لشگر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام موجب جدع أنف یا قطع ظهر خود می دانست و با این همه مهتدی نگردید تا آنکه بحدّ دمار و هلاک رسید.

ابو جعفر طبری در «تاریخ» خود در ذکر جنگ جمل آورده: [حدّثنی محمّد بن ابن عماره، قال: ثنا: عبید اللّٰه بن موسی. قال: ثنا: فضیل، عن سفیان بن عقبه، عن قره بن الحارث، عن جون بن قتاده. قال قره بن الحارث: کنت مع الاحنف بن قیس و کان جون بن قتاده ابن عمی مع الزّبیر بن العوّام فحدّثنی جون بن قتاده، قال: کنت مع الزّبیر فجاء فارس یسیر و کانوا یسلّمون علی الزّبیر بالامر، فقال: السّلام علیک ایها الامیر! قال: و علیک السّلام. قال: هؤلاء القوم قد أتوا مکان کذا و کذا فلم أر قوما أرثّ سلاما و لا- أقلّ عددا و لا أربّ قلوبا من قوم أتوک! ثمّ انصرف عنه. قال: ثمّ جاء فارس فقال: السّلام علیک ایها الامیر! فقال: و علیک السّلام. قال: جاء القوم حتّی أتوا مکان کذا کذا فسمعوا بما جمع الله عزّ و جلّ من العدد و العدّه و الحدّ فقدف فی قلوبهم الرّعب فولّوا مدبرین. قال الزّبیر: ایها عنک الآن! فوالله لو لم یجد ابن أبی طالب إلاّ العرفج لدبّ إلینا فیه! ثمّ انصرف. ثمّ جاء فارس و قد کادت الخیول أن تخرج من الرّهج فقال: السّلام علیک ایها الامیر! قال: و علیک السّلام. قال: القوم

قد أتوك فلقيت عمّارا فقلت له فقال لي. فقال الزبير: إنه ليس فيهم. فقال: بلى و الله إنه لفيهم. قال: و الله ما جعله الله فيهم! فقال: و الله لقد جعله الله فيهم. قال: و الله ما جعله الله فيهم! فلما رأى الرجل يحالفه قال لبعض أهله: اركب فانظر أحق ما يقول؟ فركب معه فانطلقا و أنا أنظر إليهما حتّى وقفا فى جانب الخيل قليلا ثم رجعا إلينا فقال الزبير لصاحبه: ما عندك؟ قال: صدق الرجل! قال الزبير يا جدع أنفاه! أو: يا قطع ظهراه! قال محمّد بن عماره: قال عبيد الله: قال فضيل: لا أدري أيّهما قال، ثم أخذته أفكّل (١) فجعل السّلاح ينقض. فقال: فقال جون: ثكلتني أمّى! هذا الذى كنت اريد أن أموت معه أو أعيش معه، و الذى نفسى بيده ما أخذ هذا ما أرى إلا- لشيء قد سمعه أو رآه من رسول الله صلعم. فلما تشاغل الناس انصرف فجلس على دابّته ثم ذهب، فانصرف جون فجلس على دابّته فلحق بالاحنف ثم جاء فارسان حتّى أتيا الاحنف و أصحابه فنزلا فأتيا فأكبوا عليه فناجياه ساعه ثم انصرفا، ثم جاء عمرو بن جرموز إلى الحنف فقال: أدركته فى وادى السّباع فقتلته، فكان يقول: و الذى نفسى بيده إن صاحب الزبير الاحنف!].

وجه ١٦- آنکه: تخلف عائشه از هدای عمار

وجه شانزدهم آنکه: این حدیث، دلیل ضلال مبین عائشه نیز می باشد، زیرا که او نیز هیچگاه مهتدی بهدای حضرت عمّار نگردید و بالخصوص در جنگ جمل از سیرت و هدایت آن حضرت إعراض صریح نموده بجای اهدا طریق محاربه و اعتدا برگزید (٢)، بلکه بعد از شکست خوردن خود نیز تکبر و غرور خود را نگذاشت و دست از بغاوت و عدوان بر نداشت و هدای حضرت عمّار را قابل اهدا نپنداشت، بلکه کلام جلاعت و خلاعت انضمام بیشرمی تمام بآنحضرت آغاز نهاده، اعلام کمال خصومت و عداوت بیفراشت،

ص: ٣٦٩

١- أی رعه (١٢) .

٢- و از جمله شواهد اعتدای عائشه بر حضرت عمار این ست که او دعای بد بر آن حضرت مینمود و به این جرأت و جسارت سراسر خسارت در ضلال و تباب خود میافزود . ابن عبد ربه قرطبی در « عقد فرید » در ذکر اخبار یوم الجمل گفته : (و أملى على بن محمد ، عن سلمه بن محارب ، عن داود بن أبي هند ، عن أبي حرب بن أبي الأسود عن أبيه قال : خرجت مع عمران بن حصين و عثمان بن حنيف الى عائشه فقلنا : يا أم المؤمنين ! أخبرينا عن مسيرك ، هذا عهد عهده إليك رسول الله صَلَّى الله عليه و سلمّ أم رأى رأيته ؟ قالت : بل ! رأى رأيته حين قتل عثمان بن عفان انا نقمنا عليه ضربه بالسوط و موقع المسحاه المحماه و امره سعيد و الوليد و عدوتم عليه فاستحللتم منه الثلث حرم : حرمه البلد و حرمه الخلافه و حرمه الشهر الحرام بعد أن مصتموه كما يماص الاناء ، فغضبنا لكم من سوط عثمان و لا نغضب لعثمان من سيفكم . قلنا : ما أنت و سيفنا و سوط عثمان و أنت حبيس رسول الله صَلَّى الله عليه و سلمّ ؟ ! أمرك أن تقرى فى بيتك فجئت تضر بين الناس بعضهم بعض ؟ ! قالت : و هل أحد يقاتلنى أو يقول غير هذا ؟ قلنا : نعم ! قالت : و من يفعل ذلك هل أنت مبلغ عنى يا عمران ؟ قال : لست مبلغا عنك حرفا واحدا قلت : لكننى مبلغ عنك فهات ما شئت ! قالت : اللهم اقتل مذمما قصاصا بعثمان و ارم الاشتر به سهم من سهامك لا يشوى و أدرك عمارا بجرأته على عثمان) . مراد عائشه بالمذمّم محمد بن أبى بكر ، و عبرت عند بهذا اللفظ اقتضاء لا- اثر الكفار المشائيم حيث كانوا يعبرون عن رسول الله صلعم بهذا التعبير الذميم (١٢ . ن)

أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي در «مروج الذهب» در ذكر جمل گفته: [ثم قام عمّار بن ياسر بين الصّيفين فقال: أيها النّاس! ما أنصفتم نبيكم حيث كشفتم عتقاء تلك الخدور و أبرزتم عقيلته للسّيوف و عائشه على جمل في هودج من رفوف الخشب قد ألبسوه المسوح و جلود البقر و جعلوا دونه اللبود، قد غشى على ذلك بالدرّوع.

فدنا عمّار من موضعها فنأدى الى ما ذا تدعين؟ قالت: إلى الطلب بدم عثمان! فقال:

قتل الله في هذا اليوم الباغي و الطّالِب بغير الحقّ. ثم قال: أيها النّاس! إنكم لتعلمون أيّنا الممالى في قتل عثمان، ثم أنشأ يقول، و قد رشقوه بالنبل:

فمنك البكاء و منك العويل و منك الرّيح و منك المطر

و أنت أمرت بقتل الامام و قاتله عندنا من أمر

و تواتر عليه الرّمي و اتّصل فحرّك فرسه و زال عن موضعه، فقال: ما ذا تنتظر يا أمير المؤمنين و ليس لك عند القوم إلا الحرب!].

و ابو جعفر محمد بن جرير طبرى در «تاريخ» خود گفته: [كتب إلى السّيرى عن شعيب، عن سيف، عن محمّد و طلحه، قالوا: أمر على نفرا بحمل الهودج من بين القتلى

و قد كان القعقاع و زفر بن الحارث أنزلاه عن ظهر البعير فوضعه إلى جنب البعير، فأقبل محمد بن أبي بكر إليه و معه نفر فأدخل يده فيه، فقالت: من هذا؟ قال: أخوك البر! قالت: عقوق! قال عمار بن ياسر: كيف رأيت ضرب بنيك اليوم يا أمه! قالت: من أنت؟ قال: أنا ابنك البار عمار! قالت: لست لك بأم! قال: بلى و إن كرهت.

قالت: فخرتم إن ظفرتم و أتيتم مثل ما نعمتم، هيهات و الله لن يظفر من كان هذا دابه!

وجه ۱۷- آنکه: تخلف معاویه از هدای عمار

اشاره

وجه هفدهم آنکه: این حدیث مظهر غایت غوایت و ضلال و مبین نهایت خسران مآب و مآل معاویه عظیم الحاویه می باشد، زیرا که آن ضلیل غوی اصلاً مهتدی بهدای عمار نبود و دیده و دانسته از اقوال و افعال آن حضرت إعراض می نمود، آخراً نوبت ظلم و اعتدایش بر آن خاصه خدا بآخر حدودش رسید و این باغی عنید، آن سعید شهید را در جنگ صفین قتل نموده مستحقّ أسفل درکات هاویه گردید. و عجب تر آنکه از راه کمال صفاقت و بی شرمی و اقصای وقاحت و بی آزرمی می گفت که: قاتل آن حضرت، العیاذ بالله جناب امیر المؤمنین علیه السلام است! و اگر چه این معنی بر ناظر أسفار ائمه و أحبار اهل سنت پوشیده نیست لیکن بغرض قطع ألسن منکرین و جاحدین و ارغام آناف مباهتین معاندین، عباراتی چند از کتب سنیّه که مضامین آن موجب عبرت اهل دین و ایمان و سبب حسرت أصحاب بغی و عدوان است ذکر می نمایم، و در إبانة خزی و خسار و هلك و بوار قائد فئه باغیه داعیه إلى النار می افزایم.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «الطبقات» در ترجمه حضرت عمار علیه الرحمه می گوید:

أخبرنا أبو معاویه الضّریر، عن الاعمش، عن عبد الرحمن بن زیاد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إني لأسير مع معاویه فی منصرفه عن صفین بینه و بین عمرو بن العاص، قال: فقال عبد الله بن عمرو: يا أبة! سمعت رسول الله صلعم يقول لعمار: و يحك يا بن سميّه! تقتلك الفئة الباغیه. قال: فقال عمرو لمعاویه: أ لا- تسمع ما يقول هذا؟ قال: فقال معاویه: ما تزال تأتينا بهنه تدحض بها فی بولك! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله الذين جاءوا به.

قال: أخبرنا يزيد بن هارون،

عن العوّام بن حوشب، قال: حدّثني أسود بن مسعود، عن حنظله بن خويلد العنزي قال: بينا نحن عند معاوية إذ جاءه رجلاين يختصمان في رأس عمار، يقول كلّ واحد منهما: أنا قتلته! فقال عبد الله بن عمرو: ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه فأنّي سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتله الفئة الباغية! قال: فقال معاوية: أ لا تغني عنّا مجنونك يا عمرو! فما بالك معنا؟! قال: إنّ أبي شكاني إلى رسول الله صلعم فقال: أطع أباك حيّا و لا تعصه، فأنا معكم و لست أقاتل].

و نیز محمد بن سعد بصرى در كتاب «الطبقات» گفته:]

أخبرنا محمد بن عمر، حدّثني عبد بن الحارث بن الفضيل، عن أبيه، عن عماره بن خزيمه بن ثابت، قال:

شهد خزيمه بن ثابت الجمل و هو لا يسلّ سيفاً و شهد صفين و قال: أنا لا أسلّ ابدا حتّى يقتل عمار! فانظر من يقتله فأنّي سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتله الفئة الباغية قال: فلما قتل عمار بن ياسر قال خزيمه: قد بانت لى الضّلاله و اقترب، فقاتل حتّى قتل، و كان العدى قتل عمار بن ياسر ابو غاديه المزني طعنه بر مح فسقط و كان يومئذ يقاتل فى محفّه فقتل يومئذ و هو ابن اربع و تسعين سنه، فلما وقع أكبّ عليه رجل آخر فاجتزّ رأسه فأقبلا يختصمان فيه كلاهما يقول: أنا قتلته، فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلّا فى النار، فسمعها منه معاوية، فلما انصرف الرّجلان قال معاوية لعمرو بن العاص: ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنكما تختصمان فى النار! فقال عمرو: هو و الله ذاك، و الله إنك لتعلمه، و لوددت أنّى متّ قبل هذه بعشرين سنه!].

و أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبه العبسى در مصنّف خود گفته:

]

حدّثنا يزيد بن هارون، قال: أخبرنا العوّام بن حوشب، قال: حدّثني أسود بن مسعود، عن حنظله بن خويلد العنزي، قال: إنّي لجالس عند معاوية إذ أتاه رجلاين يختصمان فى رأس عمار، كلّ واحد منهما يقول: أنا قتلته! قال عبد الله بن عمرو:

ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه، فأنّي سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتله الفئة الباغية فقال معاوية: أ لا تغني عن مجنونك يا عمرو! فما بالك معنا؟! قال: إنّي معكم و لست اقاتل، إنّ أبى شكاني إلى رسول الله صلعم فقال صلعم: أطع أباك مادام حيّا و لا تعصه،

ص: ٣٧٢

فأنا معكم و لست اقاتل].

و احمد بن محمد بن حنبل الشيباني در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو ابن العاص گفته:

[حدَّثنا أبو معاوية، ثنا: الأعمش، عن عبد الرحمن بن زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إنني لأسير مع معاوية في منصرفه من صفين بينه و بين عمرو بن العاص، قال:

فقال عبد الله بن عمرو بن العاص: يا أبت! سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لعمار: ويحك يا بن سميّه! تقتلك الفئة الباغية قال: فقال عمرو لمعاوية: أ لا تسمع ما يقول هذا؟ فقال معاوية: لا تزال تأتينا بهنه! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله الذين جاءوا به. حدَّثنا أبو نعيم، عن سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد مثله أو نحوه].

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:]

حدَّثنا يزيد. أنا: العوام، حدَّثني أسود بن مسعود، عن حنظله بن خويلد العنبري، قال: بينما أنا عند معاوية إذ جاءه رجلان يختصمان في رأس عمار، يقول كل منهما: أنا قتلتها! فقال عبد الله بن عمرو: ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه فأنى سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: تقتله الفئة الباغية. قال معاوية: فما بالك معنا؟ قال: إنَّ أبي شكاني إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال: أ طع أباك مادام حيًا و لا تعصه! فأنا معكم و لست أقاتل].

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:]

حدَّثنا الفضل بن دكين، ثنا: سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إنني لا ساير عبد الله بن عمرو بن العاص و معاوية فقال عبد الله بن عمرو لعمر و سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: تقتله الفئة الباغية، يعنى عمارا. فقال عمرو لمعاوية: اسمع ما يقول هذا! فحدِّثه، فقال: أ نحن قتلناه؟! إنما قتله من جاء به. حدَّثنا أبو معاوية، ثنا: الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، فذكر نحوه].

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:

[حدَّثنا أسود بن عامر، ثنا: يزيد بن هارون، أنا: العوام، حدَّثني أسود بن

مسعود، عن حنظله بن خويلد العنبري، قال: بينما أنا عند معاوية إذ جاءه رجلان يختصمان في رأس عمّار، يقول كلّ واحد منهما: أنا قتلتك! فقال عبد الله: ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه فأتى سمعت، يعنى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: تقتله الفئة الباغية. فقال معاوية أ لا تغنى عنا مجنونك يا عمرو! فما بالك معنا؟! قال:

إنّ أبى شكاني إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فقال لى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أطع أباك مادام حيّا و لا تعصه. فأنا معكم و لست أقاتل].

و نیز أحمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عمرو بن العاص گفته:

[ثنا عبد الرزاق: قال: ثنا: معمر، عن طاووس، عن أبى بكر بن محمّد بن عمرو بن حزم، عن ابيه، قال. لما قتل عمّار بن ياسر دخل عمرو بن حزم على عمرو بن العاص فقال قتل عمّار و قد قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: تقتله الفئة الباغية. فقام عمرو بن العاص فزعا يرجع حتّى دخل على معاوية، فقال له معاوية: ما شأنك؟ قال: قتل عمّار! فقال معاوية: قد قتل عمّار فما ذا؟ قال عمرو: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول:

تقتله الفئة الباغية. فقال له معاوية: دحضت فى بولك؟ أو نحن قتلناه؟! إنّما قتله على و أصحابه جاءوا به حتّى ألقوه بين رماحنا، أو قال: بين سيوفنا].

و ابو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائيّ در كتاب «الخصائص» در مقام سياق طرق حديث فئه باغيه گفته:]

أنبأنا أحمد بن سليمان، قال، ثنا: يزيد، قال: أنبأنا العوام، عن الاسود بن مسعود، عن حنظله بن خويلد، قال: كنت عند معاوية فأناه رجلان يختصمان فى رأس عمّار يقول كلّ واحد منهما: أنا قتلتك! فقال عبد الله بن عمرو:

ليطب به نفسا أحد كما لصاحبه فأتى سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتلك الفئة الباغية

قال أبو عبد الرّحمن: خالف شعبه فقال: عن العوام، عن رجل، عن حنظله بن سويد، أخبرنا محمّد بن المثنى، حدّثنا محمّد، أخبرنا شعبه، عن العوام بن حوشب، عن رجل من بنى شيبان، عن حنظله بن سويد، قال: جىء برأس عمّار فقال عبد الله بن عمرو:

سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتلك الفئة الباغية.

أخبرنى محمّد بن قدامه، قال: ثنا:

جرير، عن الأعمش، عن عبد الرّحمن، عن عبد الله بن عمرو، قال: سمعت رسول الله

صلعم يقول: يقتل عمّار الفئه الباغيه،

قال: أبو عبد الرحمن: خالفه أبو معاويه فرواه عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، أخبرنا عبد الله بن محمّد، قال أبو معاويه: حدّثنا الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، وأخبرنا عمرو بن منصور الشيباني، أخبرنا أبو نعيم، عن سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إنّي لا ساير عبد الله بن عمرو بن العاص و معاويه فقال عبد الله بن عمرو: سمعت رسول الله صلعم يقول: عمّار تقتله الفئه الباغيه. قال عمرو: يا معاويه اسمع ما يقول هذا! فجدبه فقال: نحن قتلناه؟ إنّا قتله من جاء به، لا تزال داحضا في بولك!].

و عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدّينوري در كتاب «الامامه و السّياسه» كفته:

[ثم حمل عمّار و أصحابه فالتقى عليه رجلان فقتلاه و أقبلأ برأسه إلى معاويه يتنازعان فيه كلّ يقول: أنا قتله. فقال لهما عمرو بن العاص: و الله إن تنازعان إلا في النّار،

سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: تقتل عمّار الفئه الباغيه. فقال معاويه قبّحك الله من شيخ! فما تزال تتزلق في بولك! أو نحن قتلناه؟ إنّا قتله الذين جاءوا به. ثم التفت إلى أهل الشام فقال: إنّا نحن الفئه الباغيه التي تبغى دم عثمان!].

و أبو جعفر محمد بن جرير طبري در «تاريخ» خود در ضمن روايتي طولاني كه مشتمل بر رفتن فرستادگان جناب أمير المؤمنين عليه السّلام بسوى معاويه است آورده: [و تكلم يزيد بن قيس، فقال: إنّا لم نأتك إلا لنبلّغك ما بعثنا به إليك و لتؤدّى عنك ما سمعنا منك، و نحن على ذلك لن ندع أن ننصح لك و أن نذكر ما ظننّا أنّ لنا عليك به حجّه، و أنّك راجع به إلى الالفه و الجماعه، و إنّ صاحبنا من قد عرفت و عرف المسلمون فضله و لا أظنّه يخفى عليك أنّ أهل الدين و الفضل لن يعدلوا بعليّ و لن يمثّلوا بينك و بينه فاتق الله يا معاويه و لا تخالف عليّا فإنّا و الله ما رأينا رجلا قطّ أعمل بالتّقوى و لا أزهّد في الدّنيا و لا أجمع لخصال الخير كلّها منه. فحمد الله معاويه و أثنى عليه، ثم قال:

أمّا بعد! فإنّكم دعوتم إلى الطّاعه و الجماعه، فأمّا الجماعه التي دعوتم إليها فنعمها هي، و أمّا الطّاعه لصاحبكم فإنّا لا نراها، إنّ صاحبكم قتل خليفتنا و فرق جماعتنا و آوى

ثارنا و قتلنا و صاحبكم يزعم أنه لم يقتله فنحن لا نردّ ذلك عليه، أ رأيتم قتله صاحبنا؟ أ لستم تعلمون أنّهم أصحاب صاحبكم فليدفعهم إلينا فلنقتلهم به. ثم نحن نجيبكم إلى الطّاعة و الجماعة. فقال له شيبث: أ يسرّك يا معاوية أ أنك أمكنك من عمّار تقتله؟ فقال معاوية: و ما يمنعني من ذلك و الله لو أمكنك من ابن سمّيه ما قتلته بعثمان رض و لكن كنت قاتله بناتل مولى عثمان! فقال له شيبث: و إله الارض و إله السّماء ما عدلت معتدلا، لا و الّذى لا إله إلا هو لا تصل إلى عمّار حتّى تندر الهام عن كواهل الأقوام و تضيق الأرض الفضاء عليك برحبها! فقال له معاوية: إنّه لو قد كان ذلك كانت الأرض عليك أضيق.].

و نیز محمد بن جریر طبری در «تاریخ» خود در ضمن روایتی طولانی که از أبو عبد الرحمن سلمی در بیان مقتل حضرت عمّار منقولست آورده:

[فلما كان الليل قلت لأدخلنّ إليهم حتّى أعلم هل بلغ منهم قتل عمار ما بلغ منّا؟ و كنا إذا توادعنا من القتال تحدّثوا إلينا و تحدّثنا إليهم. فركبت فرسى و قد هدأت الزّجل ثم دخلت فإذا أنا بأربعة يتسايرون: معاوية و أبو الأعور السّلمى و عمرو بن العاص و عبد الله بن عمرو و هو خير الأربعة، فأدخلت فرسى، بينهم مخافه أن يفوتنى ما يقول أحد الشّقين. فقال عبد الله لأبيه: يا أبت! اقتلتهم هذا الزّجل فى يومكم هذا؟ و قد قال فيه رسول الله صلعم ما قال. قال: و ما قال؟ قال: أ لم تكن معنا و نحن نبى المسجد و النّاس ينقلون حجرا حجرا و لبنه لبنه و عمّار ينقل حجرا حجرا و لبنتين لبنتين، فغشى عليه فاتاه رسول الله صلعم فجعل يمسح التّراب عن وجهه و يقول: و يحكك يا بن سمّيه! النّاس ينقلون حجرا حجرا و لبنه لبنه و أنت تنقل حجرا حجرا و لبنتين لبنتين رغبة منك فى الأجر، و أنت و يحكك مع ذلك تقتلك الفئه الباغية! فدفع عمرو صدر فرسه ثم جذب معاوية إليه فقال: يا معاوية! ما تسمع ما يقول عبد الله؟ قال:

و ما يقول؟ فأخبره الخبر، فقال معاوية: إنك شيخ أخرج و لا- تزال تحدّث بالحديث و أنت تدحض فى بولك! أو نحن قتلنا عمّارا؟! إنّا قتل عمّارا من جاء به. فخرج النّاس من فساطيطهم و أخبيتهم يقولون: إنّا قتل عمّارا من جاء به، فلا أدرى من كان

أعجب هو أهم].

و أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه القرطبي در كتاب «العقد الفريد» گفته: [مقتل عمار بن ياسر-العتبي، قال: لما التقى الناس بصفيين نظر معاويه إلى هاشم بن عتبة الذي يقال له المرقال

لقول النبي صلى الله عليه وسلم: أرقل يا ميمون! و كان أعور و الزايه بيده و هو يقول: أعور يبغى نفسه محلاً قد عالج الحياه حتى ملاً لا بد أن يفلاً أو يفلاً

فقال معاويه لعمر و بن العاص: يا عمرو! هذا المرقال و الله لئن زحف بالزايه زحفاً إنّه ليوم أهل الشام الأطول و لكنني أرى ابن السوداء إلى جنبه، يعنى عمّاراً و فيه عجله في الحرب و أرجو أن تقدّمه إلى الهلكه، و جعل عمّار يقول: يا عتبة تقدّم! فيقول: يا أبا اليقظان! أنا أعلم بالحرب منك، دعني أزحف بالزايه زحفاً! فلما أضجره و تقدّم أرسل معاويه خيلاً فاخطفوا عمّاراً فكان يسمّى أهل الشام قتل عمّار «فتح الفتوح»].

و نیز در كتاب «العقد الفريد» گفته:]

ابو ذر، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن جدّته أم سلمه زوج النبي صلى الله عليه وسلم، قالت: لما بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجده بالمدينه أمر باللبن يضرب و ما يحتاج إليه، ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع رداءه، فلما رأى ذلك المهاجرون و الأنصار وضعوا أرديتهم و أكسيتهم يرتجزون و يقولون و يعملون:

لئن قعدنا و النبي يعمل ذاك إذا لعمل مضلل

قالت: و كان عثمان بن عفّان رجلاً نظيفاً متنظفاً فكان يحمل اللبنه و يجافى بها عن ثوبه فإذا وضعه نفّض كفيّه و نظر إلى ثوبه فإذا أصابه شيء من التراب نفّضه! فنظر إليه على رضى الله عنه فأنشد:

لا يستوى من يعمر المساجدا يدأب فيها راکعا و ساجدا

و قائما طورا و طورا قاعدا و من يرى عن التراب حائدا

فسمعها عمّار بن ياسر فجعل يرتجز بها و هو لا يدري من يعنى، فسمعه عثمان

فقال: يا بن سميه! ما أعرفني بمن تعرّض؟ و معه جريده، فقال: لتكفّر أو لأعترضن بها وجهك! فسمعه النبي صلى الله عليه و سلم و هو جالس في ظلّ حائط، فقال: عمّار جلدته ما بين عيني و أنفي، فمن بلغ ذلك منه فقد بلغ مني، و أشار بيده فوضعها بين عينيه، فكفّ الناس عن ذلك و قالوا لعمّار: إنّ رسول الله ص قد غضب فيك و نخاف أن ينزل فينا قرآن! فقال: أنا أرضيه كما غضب، فأقبل عليه فقال: يا رسول الله! ما لي و لأصحابك؟ قال: و ما لك و لهم؟ قال يريدون قتلي يحملون لبنة و يحملون عليّ لبنتين، فأخذ به و طاف به في المسجد و جعل يمسح وجهه من التراب و يقول: يا بن سميه! لا يقتلك أصحابي و لكن تقتلك الفئة الباغية. فلما قتل بصفيين و روى هذا الحديث عبد الله بن عمرو بن العاص، قال معاوية: هم قتلوه لأنهم أخرجوه إلى القتل. فلما بلغ ذلك عليا قال: و نحن قتلنا أيضا حمزه لأننا أخرجناه!].

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوريّ در «مستدرک علی الصحیحین» در ترجمه حضرت عمّار گفته:]

أخبرني أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصّنعاني. ثنا: إسحاق بن إبراهيم بن عباد. أنبا: عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن طاووس، عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن أبيه، أخبره قال:

لما قتل عمّار بن ياسر دخل عمرو بن حزم على عمرو بن العاص فقال: قتل عمّار و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: يقتله الفئة الباغية. فقام عمرو فرعا حتّى دخل على معاوية فقال له معاوية: ما شأنك؟ فقال: قتل عمّار بن ياسر! فقال:

قتل عمّار فما ذا؟ فقال عمرو: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: يقتله الفئة الباغية. فقال له معاوية: أ نحن قتلناه؟ إنّما قتله عليّ و أصحابه جاءوا به حتّى ألقوه بين رماحنا، أو قال: سيوفنا صحيح على شرطهما و لم يخرجاه بهذه السياقه.

أخبرنا أبو زكريّا العنبري ثنا: محمد بن عبد الله السّلام. ثنا: إسحاق ثنا. عطاء بن مسلم الحلبي، قال: سمعت الأعمش يقول: قال أبو عبد الرحمن السّلمي: شهدنا صفين فكنا إذا توادعنا دخل هؤلاء في عسكر هؤلاء و هؤلاء في عسكر هؤلاء، أ فرأيت أربعه يسيرون معاوية بن أبي سفيان و أبو الأعور السّلمي و عمرو بن العاص و ابنه،

فسمعت عبد الله بن عمرو يقول لأبيه عمرو: وقد قتلنا هذا الرجل وقد قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فيه ما قال: قال: أَى الرَّجُل؟ قال عَمَّار بن ياسر، أ ما تذكر يوم بنى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم المسجد فكُنَّا نحمل لَبْنَه لَبْنَه و عَمَّار يحمل لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ، فمَرَّ على رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فقال: أ تحمل لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ و أنت ترحض؟! أ ما إِنَّكَ ستقتلك الفئه الباغيه و أنت من أهل الجَنَّة. فدخل عمر و على معاويه فقال: قتلنا هذا الرَّجُل و قد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ما قال.

فقال: اسكت فو الله ما تزل تدحض فى بولك! أ نحن قتلناه؟! أئما قتله على و اصحابه جاءوا به حتَّى ألقوه بيننا!].

و أبو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمى در كتاب «المناقب» در فصل قتال أهل الشام آورده: [و كان العذین قلت عَمَّارا أبو غاديه المزنى طعنه برمح فسقط و كان يومئذ يقاتل و هو ابن أربع و تسعين، فلما وقع أكب عليه رجل آخر فاجتز رأسه فأقبلا يختصمان كلاهما يقول: أنا قتلته! فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلا فى النار، فسمعها معاويه فلما انصرف الرَّجُلان قال معاويه لعمرو: ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إِنَّكما تختصمان فى النار؟! فقال عمرو هو و الله ذلك إنك لتعلمه و لوددت أنى مت قبل هذا بعشرين سنة].

و نیز در كتاب «المناقب» در همین فصل آورده. [فى اليوم السادس و العشرين من حروب صفین قتل أبو اليقظان عَمَّار بن ياسر و أبو الهيثم بن التيهان نقيب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و رضى عنهما. روى أن الحرث بن باقور أخوا ذى الكلاع برز إلى عمار و ضربه عَمَّار فصرعه و كان من برز إليه قتله فينشد:

نحن ضربنا كم على تنزيله و اليوم نضربكم على تأويله

ضربا يزيل الهام عن مقيله و يذهل الخليل عن خليله

أو يرجع الحق إلى سبيله! و استسقى عَمَّار فأتى بلبن فى قدح فلما رآه كبر ثم شربه و

قال: إنَّ النَّبى صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال لى: آخر زادك من الدنیا ضياح من لبن، و يقتلك الفئه الباغيه! فهذا آخر

أيامى من الدنيا ثم حمل و أحاط به أهل الشام و اعترضه أبو الغادية الفزارى و ابن جوفى السكسكى، فأما أبو الغادية فطعنه و أما ابن جوفى فاجتزأ رأسه الشريف و

قد كان ذو الكلاع سمع عمرو بن العاص يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعمار بن ياسر:

يا بن سميئه! تقتلك الفئة الباغية. قال ذو الكلاع، و تحت أمره ستون ألفا من الفرسان يقول لعمر بن العاص: و يحك أ نحن الفئة الباغية؟! و كان فى شك من ذلك، فيقول عمرو: إنه سيرجع إلينا، و اتفق أنه أصيب ذو الكلاع يوم أصيب عمار، فقال عمرو:

لو بقى ذو الكلاع لمال بعامة قومه و لأفسد علينا جندنا، و قتل أبو الهيثم و جماعه من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلما رأى ذلك عبد الله بن عمرو بن العاص قال لأبيه: أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول لعمار: تقتلك الفئة الباغية فقال عمرو لمعاوية: صدق رسول الله صلى الله عليه و سلم، أ نحن قتلنا عمارا؟! إنما قتله الهمذى جاء به فألقاه تحت رماحنا و سيوفنا! و فرح بقتل عمار أهل الشام، و قال معاوية: قتلنا عبد الله بن بديل و هاشم بن عتبة و عمار بن ياسر، فاسترجع التعمان ابن بشير و قال: و الله إنا كنا نعبد اللات و العزى، و عمار يعبد الله و لقد عذبه المشركون بالرمضاء و غيرها من ألوان العذاب، فكان يوحد الله و يصبر على ذلك، و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: صبرا آل ياسر! موعدكم الجنة. و قال له:

إن عمارا يدعو الناس إلى الجنة و يدعوهم إلى النار. و قال ابن جوفى من أهل الشام: أنا قتلت عمارا. فقال عمرو بن العاص: ما ذا قال حين ضربته؟ قال: قال اليوم ألقى الأحبة محمدا و حزبه. فقال عمرو: صدقت، أنت صاحبه و الله ما ظفرت يداك و قد أسخطت ربك! و عن السدى، عن يعقوب بن أسباط، قال احتج رجالان بصفين فى سلب عمار و فى قتله، فأتيا عبد الله بن عمرو بن العاص يتحاكمان إليه، فقال: و يحكما أخرجنا عنى فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: أولعت قريش بعمار، عمار يدعوهم إلى الجنة و يدعوهم إلى النار، قاتله و سالبه فى النار].

و سهيلي در كتاب «الروض الأنف» كفته:]

و فى «جامع معمر بن راشد» أن عمارا كان ينقل فى بنان المسجد لبنتين، لونه عنه و لونه عن رسول الله صلى الله

عليه و سلم و الناس ينقلون لونه واحده فقال له النبي صلى الله عليه و سلم: للناس أجر و لك أجران، و آخر زادك من الدنيا شربه لبن، و تقتلك الفئه الباغيه! فلمّا قتل يوم صفين دخل عمرو على معاويه فرعا فقال: قتل عمّار! فقال معاويه فما ذا؟ فقال عمرو: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: تقتلك الفئه الباغيه! فقال:

دحضت في بولك، أ نحن قتلناه؟! إنما قتله من أخرجه].

و ابن الأثير الجزري در «تاريخ كامل» در قصه رفتن فرستادگان جناب أمير المؤمنين عليه السلام بسوى معاويه آورده: [و قال يزيد بن قيس: إننا لم نأت إلا لنبلّغك ما أرسلنا به إليك و تؤدّي عنك ما سمعنا منك، و لن ندع إن نصّح و أن نذكر ما يكون به الحجه عليك و يرجع إلى الألفه و الجماعه، إن صاحبنا من عرف المسلمون فضله و لا يخفى عليك، فاتّق الله يا معاويه و لا تخالفه! فإننا و الله ما رأينا في الناس رجلا قطّ أعمل بالتقوى و لا أهدى في الدنيا و لا أجمع لخصال الخير كلّها منه. فحمد الله معاويه ثمّ قال: أمّا بعد، فإنكم دعوتم إلى الطّاعه و الجماعه، فأما الجماعه التي دعوتم إليها فنعمنا هي، و أمّا الطّاعه لصاحبكم فإننا لا نراها، لأنّ صاحبكم قتل خليفتنا و فرّق جماعتنا و آوى ثارنا، و صاحبكم يزعم أنّه لم يقتله، فنحن لا نردّ عليه ذلك فليدفع إلينا قتله عثمان لنقتلهم و نحن نجيبكم إلى الطّاعه و الجماعه! فقال شيب بن ربيع:

أ يسرّك يا معاويه أن تقتل عمّاراً؟! فقال: و ما ينعنى من ذلك و الله لو تمكّنت من ابن سميه لقتله بمولى عثمان! فقال شيب: و العدى لا- إله غيره لا- تصل إلى ذلك حتّى تندر الهام عن الكواهل و تضيق الأرض و الفضاء عليك! فقال معاويه: لو كان ذلك لكانت عليك أضيق! و تفرّق القوم عن معاويه].

و نیز ابن الأثير الجزري در «تاريخ كامل» در ذکر مقتل عمّار عليه الرحمه آورده: [و خرج عمّار بن ياسر على الناس فقال: اللهمّ إنك تعلم أنّى لو أعلم أنّ رضاك فى أن أفذف بنفسى فى هذا البحر لفعلته! اللهمّ إنك تعلم أنّى لو أعلم أنّ رضاك فى أن أضع ظبه سيفى فى بطنى ثمّ أنحنى عليه حتّى تخرج من ظهرى لفعلته! و إنى لا أعلم اليوم عملا هو أرضى لك من جهاد هؤلاء الفاسقين، و لو أعلم عملا هو

أرضى لك منه لفعلته، و الله إنى لأرى قوما ليضربنكم ضربا يرتاب منه المبطلون، و ايم الله لو ضربونا حتى يبلغوا بنا سعفات هجر، لعلمت أنا على الحق و أنهم على الباطل ثم قال: من يتغى رضوان الله ربه و لا يرجع إلى مال و لا ولد؟! فأتاه عصابه فقال:

اقصدوا بنا هؤلاء القوم الذين يطلبون دم عثمان، و الله ما أرادوا الطلب بدمه و و لكنهم ذاقوا الدنيا و استحبوها و علموا أن الحق إذا لزمهم حال بينهم و بين ما يتمرغون فيه منها، و لم يكن لهم سابقه يستحقون بها طاعه الناس و الولايه عليهم، فخذعوا أتباعهم و قالوا: إما منا قتل مظلوما، ليكونوا بذلك جباره ملوكا فبلغوا ما ترون، فلو لا هذا ما تبعهم من الناس رجلا. اللهم إن تنصرنا فطالما نصرت و إن تجعل لهم الأمر فادخر لهم بما أحدثوا فى عبادك العذاب الأليم! ثم مضى و معه تلك العصابه، فكان لا يمر بواد من أوديه صفيين إلا تبعه من كان هناك من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم، ثم جاء إلى هاشم بن عتب بن أبى وقاص، و هو المرقال و كان صاحب رايه على و كان أعور، فقال: يا هاشم: أعورا و جينا لا خير فى أعور

لا يغشى الباس اركب يا هاشم!

فركب و مضى معه و هو يقول:

أعور يبغى أهله محلا قد عالج الحياه حتى مالا

لا بد أن يفل أو يفلا يتلهم بذي الكعوب تلا

و عمّار يقول: تقدّم يا هاشم! الجنّه تحت ضلال السيوف و الموت تحت أطراف الأسل، و قد فتحت أبواب السماء و تزّينت الحور العين، اليوم ألقى الأحبّه محمّدا و حزبه، و تقدّم حتى دنا من عمرو بن العاص، فقال له: يا عمرو، بعت دينك بمصر؟! تبا لك! فقال له: لا و لكن أطلب بدم عمان! فقال أنا أشهد على علمى فيك أنك لا تطلب بشيء من فعلك وجه الله و أنك إن لم تقتل اليوم تمت غدا فانظر إذا أعطى الناس على قدر نياتهم ما يتتلك؟! لقد قاتلت صاحب هذه الزّايه ثلاثا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم و هذه الزّايه ما هي بأبروا أتقى! ثم قاتل عمّار و لم يرجع و قتل].

و نیز در «تاریخ کامل» در ذکر این واقعه هائله مذکورست:]

و قال

ص: ۳۸۲

عبد الرحمن السلمي: لما قتل عمّار دخلت عسكر معاويه لأنظر هل بلغ منهم قتل عمّار ما بلغ منا و كُنّا إذا تركنا القتال تحدّثوا إلينا و تحدّثنا إليهم، فإذا معاويه و عمرو و أبو الأعور و عبد الله بن عمرو يتسايرون، فأدخلت فرسى بينهم لئلا يفوتني ما يقولون. فقال عبد الله لأبيه: يا أبا قتلت هذا الرجل في يومكم هذا و قد قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما قال! قال: و ما قال؟ قال: أ لم يكن المسلمون ينقلون في بناء مسجد النبي صلى الله عليه و سلم لئنه لئنه و عمّار لبنتين لبنتين فغشى عليه فأتاه رسول الله صلى الله عليه و سلم فجعل يمسح التراب عن وجهه و يقول: و يحك يا بن سميّه! الناس ينقلون لئنه لئنه و أنت تنقل لبنتين لبنتين رغبه في الأجر و أنت مع ذلك تقتلك الفئة الباغية؟! فقال عمرو لمعاويه: أ ما تسمع ما يقول؟ قال:

و ما يقول؟ فأخبره فقال معاويه: أ نحن قتلناه؟! إنما قتله من جاء به! فخرج الناس من فساطيطهم و أخببتهم يقولون: إنما قتل عمّارا من جاء به، فلا أدرى من كان أعجب أ هو أم هم؟!].

و محيي الدين بن عربي الأندلسي در «تفسير» خود گفته: [«و إن طائفتان من المؤمنين» إلى آخره، الاقتتال لا يكون إلا للميل إلى الدنيا و الركون إلى الهوى و الانجذاب إلى الجبهه السئ فليه و التوجه إلى المطالب الجزئيه، و الإصلاح إنما يكون من لزوم العدالة في النفس التي هي ظلّ المحبّه التي هي ظلّ الوحده، فلذلك أمر المؤمنون الموحّدون بالإصلاح بينهما على تقدير بغيهما و القتال مع الباغية على تقدير بغي إحداهما حتّى ترجع لكون الباغية مضادّه للحقّ دافعه له، كما خرج عمّار رضى الله عنه مع كبره و شيخوخته في قتال أصحاب معاويه ليعلم بذلك أنّهم الفئة الباغية].

و سبط ابن الجوزي در «تذكرة خواصّ الأئمّه» گفته: [

و حكى ابن سعد في «الطبقات» عن عبد الله بن عمرو بن العاص أنّه قال لأبيه: قتلتم عمّارا و قد سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول له: تقتلك الفئة الباغية؟! فسمعه معاويه فقال: لأنك شيخ أخرج ما تزال تأتينا بهنه تدحض بها في بولك! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله الذي

أخرجه.

و في روايه: فبلغ ذلك عليًا فقال: ونحن قتلنا حمزه لأننا أخرجناه إلى أحد. و ذكر ابن سعد أيضا أنّ ذا الكلاع لما بلغه هذا قال لعمر: نحن الفئة الباغية و همم بالرجوع إلى عسكر عليّ و كان تحت يده ستون ألفا فقتل ذو الكلاع، فقال معاويه:

لو بقي ذو الكلاع لأفسد علينا جندنا بميله إلى ابن أبي طالب! و نیز سبط ابن الجوزي در «تذكرة خواص الأمة» گفته: [و قال الواقدي:

لما طعن أبو الغادية عمارا بالرّمح و سقط، أكبّ عليه آخر فاجتزّ رأسه ثم أقبل- إلى معاويه يختصمان فيه، كلّ منهما يقول: أنا قتلت! فقال لهما عمرو: و الله إن تختصمان إلّا- في النار! فقال معاويه: ما صنعت؟ قوم بذلوا نفوسهم دوننا تقول لهم هذا؟! فقال عمرو: هو و الله كذلك و أنت تعلمه، و إنّي و الله وددت أنّي مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة!].

و ابن حجر عسقلاني در «فتح الباري» گفته: [فائده-

روى حديث «تقتل عمارا الفئة الباغية» جماعه من الصّحابه منهم قتاده (أبو قتاده.ظ) بن النعمان كما تقدّم، و أم سلمه عند مسلم، و أبو هريره عند الترمذي، و عبد الله بن عمرو بن العاص عند النسائي، و عثمان بن عفّان و حذيفه و أبو أيوب و أبو رافع و خزيمه بن ثابت و معاويه و عمرو بن العاص و أبو اليسر و عمّار نفسه، و كلّها عند الطبراني و غيره، و غالب طرقها صحيحه أو حسنه. و فيه عن جماعه آخرين يطول عدّهم و في هذا الحديث علم من أعلام النبوه و فضيله ظاهره لعليّ و لعَمّار و ردّ على النّواصب الرّاعمين أنّ عليًا لم يكن مصيبا في حروبه].

و بدر الدين عيني در «عمده القاري» در شرح حديث «إذا تواجه المسلمان بسيفهما فكلاهما من أهل النار» گفته: [و قال الكرمانى: على رضى الله عنه و معاويه كلاهما كانا مجتهدين، غايه ما فى الباب أن معاويه كان مخاطبا فى اجتهاده و له أجر واحد و كان لعلى رضى الله تعالى عنه أجران. قلت: المراد (فالمراد.ظ) بما فى الحديث المتواجهان بالدليل. من الاجتهاد و نحوه، انتهى. قلت: كيف يقال كان معاويه مخاطبا فى اجتهاده، فما كان الدليل فى اجتهاده و قد بلغه الحديث الذى

قال

ص: ٣٨٤

صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَيَحِبُّ ابْنَ سَمِيَّةٍ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ! وَابْنُ سَمِيَّةٍ هُوَ عَمَّارُ ابْنِ يَاسِرٍ، وَ قَدْ قَتَلَهُ فَتْنُهُ مَعَاوِيَةَ، أَفَلَا يَرْضَى مَعَاوِيَةَ سِوَاءَ سِوَاءٍ حَتَّى يَكُونَ لَهُ أَجْرٌ وَاحِدًا].

و محمد بن خلفه الوشتاني الابي در «شرح صحيح مسلم» در شرح حديث قتل عمّار گفته: [و الحديث حجّه بينه للقول بأن الحقّ مع عليّ و حزبه و إنّما عذر الآخرون بالاجتهاد، و أصل البغي الحسد، ثمّ استعمل في الظلم، و على هذا حمل الحديث عبد الله بن عمرو العاص يوم قتل عمّار، و غيره تأوّله فتأوّله معاويه و كان أوّلا يقول: إنّما قتله من أخرجه لينفى عن نفسه صفة البغي ثمّ رجع فتأوّله على الطّلب و قال: نحن الفتنه الباغيه، أى الطّالبه لدم عثمان، من البغاء بضم الباء و المدّ و هو الطّلب. قلت: البغي عرفا الخروج عن طاعه الإمام مغالبه له، و لا يخفى عليك بعد التّأويلين أو خطؤهما، فأما الأول فواضح و كذا التّانى لأنّ ترك على القصاص من قتله عثمان للمذنبين قاموا يطلبه و رأوه مستندا في اجتهادهم ليس لأنّه تركه جمله واحده و إنّما تركه لما تقدم، و فيه أنّ عدم القصاص منكر قاموا بتغييره و القيام بتغيير المنكر إنّما هو ما لم يؤدّ إلى مفسده أشدّ. و أيضا المجتهد إنّما يحسن به الظنّ إذا لم يبين مستند اجتهاده، أمّا إذا بينه فكان خطأ فكيف و لله درّ الشيخ حيث كان يقول الصّحبه حصنت على من حارب عليّا!].

و أبو عبد الله محمد بن محمد بن يوسف السنوسى در «شرح صحيح مسلم» در شرح حديث قتل عمّار گفته: [و الحديث حجّه بينه للقول بأنّ الحقّ مع عليّ و حزبه و إنّما عذر الآخرون بالاجتهاد، و أصل البغي الحسد ثمّ استعمل في الظلم، و غير تأويله معاويه رضى الله عنه فكان يقول: إنّما قتله من أخرجه لينفى عن نفسه صفة البغي، ثمّ رجع فتأوّله على الطّلب و قال: نحن الفتنه الباغيه، أى الطّالبه لدم عثمان، من البغاء بضمّ الباء و المدّ و هو المطلب. (ب) «(١)»: البغي عرفا الخروج عن طاعه الإمام مغالبه له، و لا يخفى بعد التّأويلين أو خطؤهما، و لله درّ الشيخ حيث كان يقول: الصّحبه

ص: ٣٨٥

حصنت علي من حارب عليا رضي الله عنه].

و عماد الدين يحيى بن أبي بكر العامري در «رياض مستطابه» در ترجمه حضرت عمّار گفته: [قتل رضي الله عنه بصفيين سنة سبع و ثلثين عن ثلث و خمسين سنة و كان من أصحاب علي و قتله أصحاب معاوية و بقتله استدّل أهل السنيّة على تصحيح جانب علي لأنّ

النبي صلى الله عليه و سلم كان قد قال له: ويح ابن سميّه! تقتلك الفئة الباغية. و قال: ويح عمّار يدعوهم إلى الجنّة و يدعوهم إلى النار. و قال قبل أن يقتل: ائتوني بشربه لبن فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول:

آخر شربه تشربها من الدنيا شربه لبن. و كان آدم طوالا لا يغير شبيهه، رضي الله عنه و رحمه].

و نور الدين سمهودي در «وفاء الوفاء» گفته:

و أسند (١) ايضا أنّ علي بن أبي طالب كان يرتجز و هو يعمل فيه و يقول:

لا يستوى من يعمر المساجدا يدأب فيها قائما و قاعدا

و من يرى عن الغبار حائدا

و أسند هو أيضا و يحيى من طريقه و المجد و لم يخرجه عن أم سلمه رضي الله عنها، قالت: بنى رسول الله صلى الله عليه و سلم مسجده فقرب اللبن و ما يحتاجون إليه، فقام رسول الله صلى الله عليه و سلم فوضع رداءه، فلمّا رأى ذلك المهاجرون الأولون و الأنصار ألقوا أرديتهم و أكسيتهم و جعلوا يرتجزون و يعملون و يقولون:

لئن قعدنا و النبيّ يعمل البيت، و كان عثمان بن عفّان رضي الله عنه رجلا - نظيفا متنظفا و كان يحمل اللبنة فيجافى بها عن ثوبه، فإذا وضعها نقض كمّه و نظر إلى ثوبه فإن أصابه شيء من التراب نفضه، فنظر إليه علي بن أبي طالب فأنشأ يقول:

لا يستوى من يعمر المساجدا الأبيات المتقدّمة، فسمعها، عمّار بن ياسر فجعل يرتجز بها و هو لا يدري من يعنى بها

ص: ٣٨٦

١- أي: ابن زباله (١٢)

فمرّ بعثمان فقال: يا ابن سميّه! ما أعرفنى بمن تعرّض و معه جريده، فقال: لتكفّن أو لا تعرّضنّ بها وجهك! فسمعته النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم و هو جالس فى ظلّ بيتى، تعنى أم سلمه. و فى كتاب يحيى: فى ظلّ بيته، فغضب رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ثمّ قال: إنّ عمّار بن ياسر جلده، ما بين عيني و أنفى فاذا بلغ ذلك من المرء فقد بلغ و وضع يده بين عينيه، فكفّ النَّاس عن ذلك ثمّ قالوا العمّار: إنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم قد غضب فيك و نخاف أن ينزل فينا القرآن! فقال: أنا أرضيه كما غضب، فقال: يا رسول الله! ما لى و لأصحابك؟ قال: مالك و ما لهم؟ قال: يريدون قتلى يحملون لونه و لونه و يحملون على اللبنتين و الثلاث. فأخذ بيده فطاف به فى المسجد و جعل يمسح و فرته بيده من التراب و يقول: يا ابن سميّه! لا يقتلك أصحابى و لكن تقتلك الفئة الباغية و قد ذكر ابن إسحاق القصة بنحوه كما فى «تهذيب» ابن هشام، قال: و سألت غير واحد من أهل العلم بالشعر عن هذا الرّجز فقالوا: بلغنا أنّ على بن أبى طالب ارتجز به، فلا ندرى أ هو قائله أم غيره، و إنّما قال ذلك على رضى الله عنه مطائبه و مباسطه كما هو عادته الجماعه، إذا اجتمعوا على عمل و ليس ذلك طعنا.

و أخرج ابن أبى شيبه من مرسل أبى جعفر الخطمى، قال: كان رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يبنى المسجد و عبد الله ابن رواحه يقول: أفلح من يعالج المساجدا.

فيقولها رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فيقول ابن رواحه: يتلو القرآن قائما و قاعدا، فيقولها رسول الله صلّى الله عليه و سلّم.

و فى «الصّحيح» فى ذكر بناء المسجد:

و كنّا نحمل لونه لونه و عمّار لبنتين لبنتين، فرآه النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم فجعل ينفض التراب عنه و يقول: ويح عمّار! تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنه و يدعونه إلى النار، و قال: يقول عمّار: أعوذ بالله من الفتن. و أسند ابن زباله و يحيى، عن مجاهد، قال: رأهم رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و هم يحملون الحجاره على عمّار و هو يبنى المسجد فقال: ما لهم و لعمّار، يدعوهم إلى الجنّه و يدعونه إلى النار و ذلك فعل الأَشقياء الأشرار!

و أسند الثّانى أيضا عن أم سلمه، قالت:

كان رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و أصحابه يبنون المسجد فجعل أصحاب النّبىّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَبْنَهُ لَبْنَهُ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِبْنَتَيْنِ، لَبْنَهُ عَنْهُ وَ لَبْنَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَقَامُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَسَحَ ظَهْرَهُ وَقَالَ: يَا ابْنَ سَمِيَّةِ! لَكَ أَجْرَانِ وَ لِلنَّاسِ أَجْرٌ، وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرِبَهُ مِنْ لَبْنٍ وَ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ.

و فِي «الرُّوضِ» لِلسِّيْهِلِيِّ أَنَّ مَعْمَرَ بْنَ رَاشِدٍ رَوَى ذَلِكَ فِي جَامِعِهِ بِزِيَادَةٍ فِي آخِرِهِ وَ هِيَ: فَلَمَّا قَتَلَ يَوْمَ صَفِّينَ دَخَلَ عَمْرُو عَلَى مَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَزَعَا فَقَالَ: قَتَلَ عَمَّارٌ مَعَاوِيَةَ: فَمَاذَا؟ فَقَالَ عَمْرُو: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ. فَقَالَ مَعَاوِيَةُ: دَحَضْتَ فِي بَوْلِكَ، أَمْ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ! إِنَّمَا قَتَلَهُ مِنْ أَخْرَجَهُ.

و رَوَى السِّيْهِقِيُّ فِي «الدَّلَائِلِ» عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ. ظ) السِّيْلَمِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ يَقُولُ لِأَبِيهِ عَمْرُو: قَدِ قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ مَا قَالَ. قَالَ: أَيُّ رَجُلٍ؟ قَالَ: عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، أَمْ تَذَكُرُ يَوْمَ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ، فَكُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَهُ لَبْنَهُ وَ عَمَّارٌ يَحْمِلُ لِبْنَتَيْنِ، فَمَرَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: تَحْمِلُ لِبْنَتَيْنِ وَ أَنْتَ تَرَحُّضُ! أَمْ إِنَّكَ سَتَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَدَخَلَ عَمْرُو عَلَى مَعَاوِيَةَ فَقَالَ: قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ. فَقَالَ: اسْكُتْ، فَوَاللَّهِ مَا تَزَالُ تَدْحَضُ فِي بَوْلِكَ! أَمْ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ؟! إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيُّ وَ أَصْحَابُهُ جَاؤُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَنَا. قُلْتَ: وَ هُوَ يَقْتَضِي أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ لِعَمَّارٍ كَانَ فِي الْبِنَاءِ الثَّانِي لِلْمَسْجِدِ لِأَنَّ اسْلَامَ عَمْرُو كَانَ فِي الْخَامِسَةِ كَمَا سَبَقَ.]

و نِيزَ سَمِعَهُ دِي دَر «خِلَاصَةُ الْوَفَاءِ» كَقَوْلِهِ:]

و لِأَحْمَدَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: كَانُوا يَحْمِلُونَ اللَّبْنَ إِلَى بِنَاءِ الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: فَاسْتَقْبَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ عَارِضُ لَبْنِهِ عَلَى بَطْنِهِ فَظَنَنْتُ أَنَّهَا ثَقُلَتْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ:

نَاوَلْنِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: خُذْ غَيْرَهَا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، فَإِنَّهُ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ. وَ هَذَا فِي الْبِنَاءِ الثَّانِي لِأَنَّ اسْلَامَ أَبِي هُرَيْرَةَ مَتَأَخَّرَ، وَ كَذَا مَا

فِي «الصَّصْحِ» فِي ذِكْرِ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَهُ لَبْنَهُ وَ عَمَّارٌ لِبْنَتَيْنِ لِبْنَتَيْنِ، فَرَأَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و سلم فجعل ينفذ التراب و يقول: ويح عمّار تقتله الفئة الباغية، يدعوهم إلى الجنّة و يدعونه إلى النار، لأنّ البيهقي روى في «الدلائل» عن أبي عبد الرحمن السلمي أنّه سمع عبد الله بن عمرو بن العاص يقول لأبيه عمرو: قد قتلنا هذا الرجل و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم فيه ما قال! قال: أيّ رجل؟ قال: عمّار بن ياسر، أ ما تذكره يوم بنى رسول الله صلّى الله عليه و سلم المسجد؟ فكنتما نحمل لبنة لبنة و عمّار يحمل لبنتين لبنتين، فمرّ على رسول الله صلّى الله عليه و سلم، و ذكر نحو روايه الصّحيح، ثمّ قال: فدخل عمرو على معاويه فقال: قتلنا هذا الرجل و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ما قال! فقال: اسكت، فو الله ما تزال تدحض في بولك! أ نحن قتلناه؟ إنّما قتله عليّ و أصحابه جاءوا به حتّى ألقوه بيننا. و اسلام عمرو رضى الله عنه كان في السنّه الخامسة فلم يحضر إلاّ البناء الثّاني].

و ملا على متقى در «كتر العمال» گفته:]

عن خالد بن الوليد عن ابنه هشام بن الوليد بن المغيرة و كانت تمرّض عمّارا قالت: جاء معاويه إلى عمّار يعودّه فلمّا خرج من عنده قال: اللهم لا تجعل ممّيته بأيدينا، فأنّى سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول: تقتل عمّارا الفئة الباغية (ع. كر).]

و ملا على قارى در «شرح فقه أكبر» در ذكر خلافت جناب أمير المؤمنين عليه السّلام گفته: [و ممّا يدلّ على صحّ خلافته دون خلافه غيره

الحديث المشهور «الخلافة بعدى ثلاثون سنه ثمّ يصير ملكا عضوا» و قد استشهد على (رض) على رأس ثلاثين سنه عن وفاه رسول الله صلعم. و ممّا يدلّ على صحّ اجتهاده و خطأ معاويه فى مراده ما صحّ عنه صلعم فى حقّ عمّار بن ياسر: تقتلك الفئة الباغية. و أما ما نقل أنّ معاويه أو أحدا من أشياعه قال: ما قتله إلاّ عليّ (رض) حيث حمّله على المقاتله فروى عن عليّ كرم الله وجهه أنّه قال فى المقابله: فيلزم أنّ النّبى صلعم قتل عمّه حمزه! فتبيّن أنّ معاويه و من بعده لم يكونوا خلفاء بل ملوكا و أمراء].

و نیز ملا على قارى در «شرح شفا» فصل أخبار بالغيوب گفته:]

و إنّ عمّارا و هو ابن ياسر تقتله الفئة الباغية. رواه الشّيخان، و لفظ مسلم: قال النّبىّ

صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لِعَمَّارٍ: تَقْتَلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ. وَ زَادَ: وَ قَاتَلَهُ فِي النَّارِ. فَقَتَلَهُ، أَي عَمَّارٌ، أَصْحَابُ مَعَاوِيَةَ، أَي بَصْفَيْنِ، وَ دَفَنَهُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فِي ثِيَابِهِ وَ قَدْ تَيَّفَ عَلِيٌّ سَبْعِينَ سَنَةً، فَكَانُوا هُمْ الْبَاغِيَّةُ عَلِيٌّ بِدَلَالِهِ هَذَا الْحَدِيثُ وَ نَحْوِهِ،

وَ قَدْ وَرَدَ: إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ كَانَ ابْنُ سَمِيَّةٍ مَعَ الْحَقِّ، وَ قَدْ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا، وَ أَمَّا تَأْوِيلُ مَعَاوِيَةَ أَوْ ابْنِ الْعَاصِ بِأَنَّ الْبَاغِيَّ عَلِيٌّ وَ هُوَ قَتَلَهُ حَيْثُ حَمَلَهُ عَلِيٌّ مَا أَدَّى إِلَى قَتْلِهِ، فَجَوَابُهُ مَا نَقَلَ عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ يَلْزَمُ مِنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَاتِلُ حَمْزِهِ عَمَّةٌ. وَ الْحَاصِلُ أَنَّهُ لَا يَعْدِلُ عَنْ حَقِيقَةِ الْعِبَارَةِ إِلَى مَجَازِ الْإِشَارَةِ إِلَّا بِدَلِيلٍ ظَاهِرٍ مِنْ عَقْلِ أَوْ نَقْلِ يَصْرِفُهُ عَنْ ظَاهِرِهِ، نَعَمْ، غَايَةُ الْعُذْرِ عَنْهُمْ أَنَّهُمْ اجْتَهَدُوا وَ أَخْطَئُوا، فَالْمُرَادُ بِالْبَاغِيَّةِ الْخَارِجَةِ الْمَتَجَاوِزَةَ، لَا الطَّالِبَةَ كَمَا ظَنَّهُ بَعْضُ الطَّائِفَةِ].

وَ نِيْزَ مَلَا- عَلِيٌّ قَارِيٌّ دَر «مِرْقَاهُ- شَرْحُ مَشْكَاهُ» كَقَوْلِهِ: [وَ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ] صَحَابِيٌّ مَشْهُورٌ (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لِعَمَّارٍ) أَي ابْنِ يَاسِرٍ (حِينَ يَحْفَرُ الْخَنْدُقَ) حِكَايَةُ حَالِ مَاضِيهِ (فَجَعَلَ يَمْسَحُ رَأْسَهُ) أَي رَأْسَ عَمَّارٍ عَنِ الْغُبَارِ تَرْحِمًا عَلَيْهِ مِنَ الْأَغْيَارِ (وَ يَقُولُ: بُوْسٌ) بِضَمِّ مَوْجِدِهِ وَ سَكُونِ هَمْزِهِ، وَ يَبْدُلُ، وَ بَفَتْحِ السِّينِ مُضَافًا إِلَى (ابْنِ سَمِيَّةٍ) وَ هِيَ بِضَمِّ السِّينِ وَ فَتْحِ الْمِيمِ وَ تَشْدِيدِ التَّحْتِيَةِ أَمَّ عَمَّارٍ وَ هِيَ قَدْ أَسْلَمَتْ بِمَكَّةَ وَ عَدَّيْتُ لَتَرْجِعَ عَنْ دِينِهَا فَلَمْ تَرْجِعْ وَ طَعَنَهَا أَبُو جَهْلٌ فَمَاتَتْ، ذَكَرَهُ ابْنُ الْمَلِكِ، وَ قَالَ غَيْرُهُ: كَانَتْ أُمُّ ابْنِهِ أَبِي حَذِيفَةَ الْمَخْزُومِيَّ زَوْجَهَا يَاسِرًا وَ كَانَ حَلِيفَهُ فَوَلَدَتْ لَهُ عَمَّارًا فَأَعْتَقَهُ أَبُو حَذِيفَةَ. أَي: يَا شَدَّهُ عَمَّارٌ أَحْضَرِيٌّ فَهَذَا أَوْانَكَ، وَ اتَّسَعَ فِي حَذْفِ حُرُوفِ النَّدَاءِ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَجْنَاسِ وَ إِنَّمَا يَحْذَفُ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَعْلَامِ، وَ رَوَى بُوْسٌ بِالرَّفْعِ عَلِيٌّ مَا فِي بَعْضِ النُّسخِ، أَي: عَلَيْكَ بُوْسٌ أَوْ يَصِيْبُكَ بُوْسٌ، وَ عَلِيٌّ هَذَا ابْنُ سَمِيَّةٍ مُنَادِيٌّ مُضَافٌ، أَي: يَا ابْنَ سَمِيَّةِ أَوْ قَالَ شَارِحُ «الْمَغْنَى»:

يَا شَدَّهُ مَا يَلْقَاهُ ابْنُ سَمِيَّةٍ مِنَ الْفِئَةِ الْبَاغِيَّةِ، نَادَى بُوْسَهُ وَ أَرَادَ نِدَاءَهُ وَ خَاطَبَهُ بِقَوْلِهِ:

(تَقْتَلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ) أَي الْجَمَاعَةُ الْخَارِجَةُ عَلَيَّ إِمَامِ الْوَقْتِ وَ خَلِيفَتِهِ، الزَّمَانُ. قَالَ الطَّبِّيُّ: تَرْحِمُ عَلَيْهِ بِسَبَبِ الشَّدَّةِ الَّتِي يَقَعُ فِيهَا عَمَّارٌ مِنْ قَبْلِ الْفِئَةِ الْبَاغِيَّةِ يَرِيدُ بِهِ

معاويه و قومه فأنه قتل يوم صفين. و قال ابن الملك: اعلم أن عمّاراً قتلته معاويه و فئته فكانوا طاغين باغين بهذا الحديث لأنّ عمّار كان في عسكر علي و هو المستحقّ للإمامه فامتنعوا عن بيعته. و حكى أنّ معاويه كان يؤوّل معنى الحديث و يقول:

نحن فئه باغيه طالبه لدم عثمان، و هذا كما ترى تحريف إذ معنى طلب الدّم غير مناسب هنا لأنّه صلّى الله عليه و سلّم ذكر الحديث في إظهار فضيله عمار و ذمّ قاتله لأنّه جاء في طريق: ويح! قلت: ويح، كلمه تقال لمن وقع فيهلكه لا يستحقّها فيترحم عليه و يرثى له، بخلاف ويل، فإنها كلمه عقوبه تقال للذى يستحقّها و لا يترحم عليه، هذا و

في «الجامع الصّغير» بروايه الإمام أحمد البخارى عن أبى سعيد مرفوعاً:

ويح عمّار تقتله الفئه الباغيه، يدعوهم إلى الجنه و يدعونه إلى النار. و هذا كالتصّ الصّريح في المعنى الصّحيح المتبادر من البغى المطلق في الكتاب، كما في قوله تعالى:

وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ، و قوله سبحانه: فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى .

فإطلاق اللفظ الشّرعى على إرادته المعنى اللّغوى عدول عن العدل و ميل إلى الظلم الّمدى هو وضع الشىء في غير موضعه. و الحاصل أنّ البغى بحسب المعنى الشّرعى و الاطلاق العرفى خصّ عموم معنى الطّلب اللّغوى إلى طلب الشّرّ الخاصّ بالخروج المنهى، فلا يصحّ أن يراد به طلب دم خليفه الزّمان و هو عثمان رضى الله عنه. و قد حكى عن معاويه تأويل أقبح من هذا حيث قال: إنّما قتله علىّ و فئه حيث حملة على القتال و صار سبباً لقتله في المآل، فقليل له في الجواب: فيذن قاتل حمزه هو النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم، حيث كان باعثاً له على ذلك و الله سبحانه و تعالى، حيث أمر المؤمنين بقتال المشركين. و الحاصل أنّ هذا الحديث فيه معجزات ثلاث: إحداها أنّه سيقتل، و ثانيها أنّه مظلوم، و ثالثها أنّ قاتله باغ من البغاه، و الكلّ صدق و حقّ. ثم رأيت الشّيخ أكمل الدّين قال: الظّاهر أنّ هذا أى التّأويل السابق عن معاويه و ما حكى عنه أيضاً من أنّه «قتله من أخرجه للقتل و حرّضه عليه» كلّ منهما افتراء عليه! أمّا الأوّل فتحريف للحديث، و أمّا الثّانى فلأنّه ما أخرجه أحد بل هو خرج بنفسه و ماله مجاهداً في سبيل الله قاصد إلاّ قامه الفرض، و إنّما كان

كُلٌّ منهما افتراء على معاويه لأنه رضى الله عنه أعقل من أن يقع فى شىء ظاهر الفساد على الخاصّ و العامّ.قلت:فاذا كان الواجب عليه أن يرجع عن بغيه بإطاعته الخليفه و يترك المخالفه و طلب الخلافه المنيفه،فتبيّن بهذا أنه كان فى الباطن باغيا و فى الظاهر متسترا بدم عثمان مراعيًا مرائيا،فجاء هذا الحديث عليه ناعيا،و عن عمله ناهيا،لكن كان ذلك فى الكتاب مسطورا،فصار عنده كَلٌّ من القرآن و الحديث مهجورا!فرحم الله من أنصف و لم يتعصّب و لم يتعسفّ و تولّى الاقتصاد فى الاعتقاد لئلا يقع فى جانبى سبيل الرّشاد من الرّفوض و النّصب بأن:يحبّ جميع الآل و الصّحب.

(رواه مسلم).

و نور الدين حلبى در «إنسان العيون» كفته:

[و لمّا قتل عمّار دخل عمرو بن العاص على معاويه فزعا و قال:قتل عمّار!فقال معاويه:قتل عمار فما ذا؟ قال عمرو:سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول:تقتل عمّارا الفئة الباغية.

فقال له معاويه:دحضت،أى زلقت فى بولك!أ نحن قتلناه؟إنما قتله من أخرجه.

و فى روايه قال له: اسكت فو الله ما تزال تدحض، أى تزلق فى بولك،إنما قتله علىّ و أصحابه جاؤوا به حتّى ألقوه بيننا.

ذكر أنّ عليّا رضى الله تعالى عنه لمّا احتجّ على معاويه رضى الله تعالى عنه بهذا الحديث و لم يسع معاويه إنكاره قال:إنما قتله من أخرجه من داره،يعنى بذلك عليّا.فقال على رضى الله تعالى عنه:فرسول الله صلّى الله عليه و سلّم إذن قتل حمزه حين أخرجه].

و نیز نور الدين حلبى در «إنسان العيون» كفته:[و كان ذو الكلاع رضى الله تعالى عنه مع معاويه و قال له يوما و لعمرو بن العاص:كيف نقاتل عليّا و عمّار بن ياسر؟!فقالا له:إنّ عمارا يعود إلينا و يقتل معنا.فقتل ذو الكلاع قبل قتل عمّار،و لمّا قتل عمّار قال معاويه:لو كان ذو الكلاع حيّا لمال بنصف النّاس إلى علىّ،أى لأينّ ذا الكلاع ذووه أربعة آلاف اهل بيت،و قيل:عشره آلاف].

و عبد الحق دهلوى در «أشعه اللّمعات» كفته:[و عن أبى قتاده أنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم قال لعمّار حين يحفر الخندق فجعل يمسح رأسه و يقول.

روایتست از اُبی قتاده که از مشاهیر صحابه است که آن حضرت گفت مر عمار بن یاسر را در هنگامی که می کند آن حضرت با عمار خندق را، پس شروع کرد آن حضرت که مسح می کند سر عمار را و پاک می کند گرد از سر وی و می گوید: بؤس ابن سمیه! ای شدت و مشقت و محنت پسر سمیه، بضم سین مهمله و فتح میم و تشدید تحتانیه نام مادر عمارست که مسلمان شد بمکه و عذاب کرده شد در دین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خنجر زد ابو جهل لعین در فرج وی و بکشت او را! پس آن حضرت سختی و محنت عمار (رض) را یاد می کند و ندا می کند آن را، و در حقیقت مراد ندای عمارست، و لهذا فرمود:

تقتلك الفئة الباغية: می کشد ترا گروهی که بغی می کنند و بیرون می آیند از اطاعت امام بر حق. مراد باین فئه معاویه و قوم اوست زیرا که شهادت عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود، و وی از دلایل حقایق علی است در آن قضیه، چنانکه آورده اند که عمرو بن العاص نزد معاویه آمد و گفت که: عجب کاری مشکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد. معاویه گفت: مشکل چیست؟ گفت من شنیدم که آن حضرت بعمار گفت:

تقتلك الفئة الباغية. معاویه گفت که عمار را ما نکشته ایم، علی کشت که او را بجنگ آورد.

و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمرو بن العاص گفت: تو عجب مردی بوده در کمیز خود می لغزی، و الله اعلم. و این حدیث را طرق کثیره و بالغ بمرتبه شهرت و تواترست، چنانکه در رساله «تعمیم البشاره» ذکر کرده ایم و معجزه درین جا اخبار بغیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر داد. رواه مسلم.]

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الزیاض» گفته: [و مِمَّا أَخْبَرَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمَغْيِبَاتِ أَنَّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ الصَّحَابِيِّ الْمَشْهُورِ لِقَتْلِهِ الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَةَ مِنَ الْبَغِيِّ وَهُوَ الْخُرُوجُ بِغَيْرِ حَقِّ عَلِيِّ الْإِمَامِ. وَ

لَفْظُ مُسْلِمٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَمَّارٍ: تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ.

و روی: و قاتله في النار. فقتله أصحاب معاوية و كان هو مع علي بصفين و هو صريح في أن الخليفة بحق هو علي رضي الله عنه و أن معاوية مخطئ في اجتهاده كما

في حديث «إذا اختلف الناس كان ابن سميه مع الحق»

و ابن سميّه هو عمّار رضى الله تعالى عنه كان مع عليّ، وهذا هو العديّ ندين الله به، و هو أنّ عليّا كرم الله وجهه على الحقّ، و مجتهد، مصيب في عدم تسليم قتله عثمان، و معاويه رضى الله تعالى عنه مجتهد مخطئ، فذبح القيل و القال فما ذا بعد الحقّ إلّا الضلال؟! و قد تأوّل معاويه حديث عمّار لما لم يجد مجالا لإنكاره فقال: إنّما قتله من أخرجه، و لذا

قال عليّ كرم الله وجهه لمّا بلغه قوله: فرسول الله صلّى الله تعالى عليه و سلّم قتل حمزه رضى الله تعالى عنه لمّا أخرجه لاحد، كما نقله ابن دحيه رحمه الله تعالى، و قتل عمّار بصفّين و هو ابن سبعين سنة قتله ابن العماديّه (أبو الغاديّه.ظ) و اجتر رأسه ابن جزء و دفنه عليّ رضى الله تعالى عنه].

و حسين بن محمد الديار بكرى در «تاريخ خميس» گفته: و فى «عقائد الشيخ أبى اسحاق الفيروز آبادى» و «خلاصه الوفاء» أنّ عمرو بن العاص كان وزير معاويه فلتمّا قتل عمّار بن ياسر أمسك عن القتال و تابعه على ذلك خلق كثير فقال له معاويه: لم لا تقاتل؟ قال: قتلنا هذا الرجل و

قد سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: تقتله الفئة الباغيه، فدلّ على أنا نحن بغا. قال له معاويه: اسكت فو الله ما تزال تدحض فى بولك! أنا نحن قتلناه؟ إنّما قتله عليّ و أصحابه جاءوا به حتى ألقوه بيننا.

و فى روايه قال: قتله من أرسله إلينا يقاتلنا و دفعنا عن أنفسنا فقتل.

فبلغ ذلك عليّا فقال: إن كنت أنا قتلته فالنبيّ صلّى الله عليه و سلّم قتل حمزه حين أرسله إلى قتال الكفّار].

و محمد بن عبد الباقي الزرقانى در «شرح مواهب لديّته» در بحث

حديث «ويح عمار تقتله الفئة الباغيه» گفته: و هذا الحديث متواتر، قال القرطبي:

و لمّا لم يقدر معاويه على إنكاره قال: إنّما قتله من أخرجه فأجلبه عليّ بأنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم إذا قتل حمزه حين أخرجه. قال ابن دحيه: و هذا من الإلزام المفحم العديّ لا جواب عنه، و حجّه لا اعتراض عليها. قال القرطبي: فرجع معاويه و تأوّل على الطّلب و قال: نحن الفئة الباغيه، أى الطّالبه لدم عثمان، من البغاء بضمّ الباء و المدّ و هو الطّلب. قال الأبيّ: البغى عرفا الخروج عن طاعه الإمام

مغالبه له، ولا يخفى بعد التأويلين أو خطؤهما و الأول واضح و كذا الثاني لأن ترك علي القصاص من قتله عثمان الذين قاموا بطلبه و رأوه مستند اجتهادهم ليس لأنه تركه جملة واحده و إنما تركه لما تقدم أي حتى يدخلوا في الطاعة ثم يدعو علي من قتل. قال: و أيضا عدم القصاص منكر قاموا لتغييره و القيام لتغيير المنكر إنما هو ما لم يؤد إلى مفسده أشد. و أيضا المجتهد إنما يحسن به الظن إذا لم يبين مستند اجتهاده و أما إذا بينه و كان خطأ فلا، و لله در الشيخ، يعنى ابن عرفه حيث كان يقول: الصيحه حصنت من حارب علينا، انتهى].

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الأمير اليماني الصنعاني در «روضه نديّه» بعد ذكر بعض أحاديث و أخبار قتال جناب أمير المؤمنين عليه السلام با ناكثين و قاسطين و مارقين گفته: [تنبيه-قلت: اشتملت هذه القصص على معجزات نبويه و كرامات علويه و أخلاق عند الله مرضيه، فنذكر شيئا من ذلك. أما المعجزات فمنها: إخباره صلعم بأن وصيه عليه السلام يقاتل الثلاث الطوائف و أمره له بذلك فإنه إخبار بالغيب الذي هو إحدى المعجزات و وصف كل طائفه بوصفها التي قوتلت عليه من النكث و القسط و المروق، و قد منا في قتاله الناكثين نكتا من معجزات و كرامات و من المعجزات في قتاله القاسطين ما

تواتر عند أئمه النقل من أن عمّارا يقتله الفئة الباغية و أنه يدعوهم إلى الجئه و يدعوهم إلى النار. و هذا الحديث متواتر متفق عليه بين الطوائف حتى أن رأس الفئة الباغية و رئيسها معاويه بن أبي سفيان مقرّ به فإنه تأوله بالتأويل الباطل و لم ينكره، بل قال: قتله من جاء به، فالزم بأن رسول الله صلعم هو القاتل لحمزه. و هذا الحديث من أعلام النبوه فإنه قاله صلعم أول قدومه المدينة عند بناء مسجده صلعم كما هو معروف في كتب السير و الحديث و لم يحضرنا منه شيء فنتقل لفظه، و معناه

أنه قال عمّار رضي الله عنه و قد حملوه أحجارا عند بنائه صلعم المسجد: قتلوني يا رسول الله! يحملونني فوق ما أطيق، أو قال: كما يحمله رجلان.

فنفذ صلعم الغبار عنه و قال: ليسوا بقاتليكم، إنما يقتلك الفئة الباغية. تكلم صلعم بهذا قبل وقعه بدر و قبل فتح مكه و قبل اسلام رأس الفئة الباغية و قبل أن يفتح

و تكوّر منه صلعم ذكر أنّ عمّاراً (رض) يقتله الفئة الباغية في عدّه مواقف و قد كان عمّار (رض) من أعيان أصحاب رسول الله صلعم. قال العامري (رض): و كان مخصوصاً من الرسول صلعم بالبشاره و الترحيب و البشاشه و التطيب، و

أخبر الرسول صلعم أنّه أحد الأربعة الذين تشتاق إليهم الجنّه و قال له:

مرحبا بالطيّب المطيّب، و

قال صلعم: عمّار جلده ما بين عيني و أنفي،

و قال: اهدتوا بهدي عمّار،

و قال: من عادى عمّاراً عاداه الله و من أبغض عمّاراً أبغضه الله. ذكر هذه الأحاديث في فضائله الفقيه العلامة الشافعي المحدث يحيى بن أبي بكر العامري (رض) في كتاب «الرياض المستطابه» في ترجمه عمّار رضى الله عنه. قال العامري:

و كان من أصحاب عليّ عليه السّلام و قتله أصحاب معاويه و بقتله استدّل أهل السنّه على تصحيح إمامه عليّ عليه السّلام و

أنّ النبيّ صلعم قد كان قال: ويح ابن سميّه يقتله الفئة الباغية،

و قال: ويح عمّار يدعوهم إلى الجنّه و يدعونه إلى النار، انتهى كلامه.

قلت: و

أخرج ابن عساكر و ابن سعد أنّ عليّاً عليه السّلام قال حين قتل عمّار: إنّ امراء من المسلمين لم يعظم عليه قتل عمّار بن ياسر و تدخل عليه المصيبه الموجهه لغير رشيد. رحم الله عمّار يوم أسلم، و رحم الله عمّاراً يوم قتل، و رحم الله عمّاراً يوم بيعت حياً، لقد رأيت عمّاراً و ما يذكر من أصحاب رسول الله صلعم أربعة إلاّ كان رابعاً و لا خامساً إلاّ كان خامساً و لا كان أحد من أصحاب رسول الله صلعم يشكّ أنّ عمّاراً قد وجبت له الجنّه في غير موطن و لا شكّ، فهنيئاً لعمّار بالجنّه، و لقد قيل: أنّ عمّاراً مع الحقّ و الحقّ معه يدور عمّاراً مع الحقّ حيث دار، و قاتل عمّار في النار، انتهى. قلت: و بقتله استدّل على أنّ معاويه في حربته و قتاله باغ ظالم غير مجتهد كما يقوله بعض السّيّتية أنّه مجتهد مخط و أنّه غير آثم، كما قال العامري. أيضاً. و أمّا المخالفون له فكانوا متأولين و كان لهم شبهه أداهم اجتهادهم إليها، انتهى. ذكره في ترجمه الزبير. فنقول: إنّّه لا يشكّ من يعرف حال معاويه أنّه ليس من الاجتهاد في ورد و لا صدر، و إنّما الرجل يتحيّل على الملك فنفق شبهه الطّلبه بدم عثمان ليضلّ أهل الشام بها و أى اجتهاد مع النّصّ أنّه باغ، و أى اجتهاد

مع إخبار رسول الله صلعم لعلّى عليه السّلام بأنّه يقاقل القاسطين، و سمعت صحّحه الحديث عند إمام المتأخّرين من أهل السّنة الحافظ ابن حجر، فإنّه قال: وثبت عند النسائي و نقله و فسّره و لم يقدح فيه، و قد ثبت من طرق عدّه، و أىّ اجتهاد مع نصّ عمّار و نصّ القرآن أنّ الفئه الباغيه تقاقل حتى تفيء إلى أمر الله، و حديث عمّار نصّ أنّ فئه معاويه الفئه الباغيه. و أحسن من قال مشيرا إلى الرّد على من زعم اجتهاد معاويه:

قال التّواصب قد أخطأ معاويه فى الاجتهاد و أخطأ فيه صاحبه

و الغفور فى ذاك من حقّ لفاعله و فى أعالى جنان الخلد راكبه

قلنا كذبتم فلم قال النبىّ لنا فى النّار قاتل عمّار و سالبه

دعوى ابن حزم أنّ ابن ملجم مجتهد فى قتله لعلّى عليه السّلام

و ما دعوى الاجتهاد لمعاويه فى قتاله إلاّ كدعوى ابن حزم أنّ ابن ملجم أشقى الآخرين مجتهد فى قتله لعلّى عليه السّلام كما حكاه عنه الحافظ ابن حجر فى «تلخيصه» و إذا كان من ارتكب هواه و لفق باطلا- يروّج به ما يراه اجتهادا لم يبق فى الدّنيا مبطل، إذ لا يأتى أحد منكرا إلاّ و قد أهب له عذرا، و هولاء عبده الأوثان قالوا: ما يعبدونهم إلاّ ليقربوهم إلى الله زلفى! و كم من محتجّ حجّته داخضه عند ربّه و عليه غضب].

و مولوى عبد العلى بن ملاّ- نظام الدّين سهالوى در «فواتح الرّحموت- شرح مسلم الثّبوت» كفته: [بقى أمر معاويه، و الّذى عليه جمهور أهل السّنة أنّ هذا أيضا خطأ فى الاجتهاد و يلزم منه بطلان العداله، لكن يخذشه عدم إظهار الحجّه فى مقابله أمير المؤمنين على و كان هو ألين للحقّ و استمراره على الصّنع الّذى صنع، مع أنّ قتل عمّار كان من أبين الحجج على حقّيه رأى أمير المؤمنين على، و لم ينقل فى الدّفح إلاّ أمر بعيد هو أنّ الجائى برجل شيخ فى المعركه قاتل إيّاه! و هو كما ترى].

و نیز در «فواتح الرّحموت» كفته: [و قال بعضهم: فى كون مخالفه معاويه بالاجتهاد نظر، لأنّه لو كانت بالاجتهاد لناظر بالحجّه و أمير المؤمنين علىّ كان ألين

لحقّ و قصد مناظرته بالحجّه و إقامه الحجّه عليه و لم يصنع إليه و عند شهاده عمّار قال: إنّما قتله عليّ حيث جاء به شيخا كبيرا، و ليس هذا من الحجّه في شيء، و لذا قال أمير المؤمنين في الجواب: فإذا قتل حمزه رسول الله صلّى الله عليه و على آله و أصحابه و سلّم، بل الكلام في كونه مجتهدا، كيف و قد عدّه صاحب «الهدايه» من السّلاطين الجائره مقابل العادلين، و لو كان بالاجتهاد لما كان جورا و لم ينقل عنه فتوى على طريقه الأصول الشرعيّه].

و سليمان بن ابراهيم بلخي در «ينابيع المودّه» در باب ثالث و أربعون آورده: [

و في «جمع الفوائد» عن عبد الله بن الحارث أنّ عمرو بن العاص قال لمعويه: أ ما سمعت النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم؟! يقول حين كان يبنى المسجد، لعمّار: إنّك لحريص على الجهاد و إنّك لمن أهل الجنّه و لتقتلنك الفئه الباغيه. قال: بلى! قال عمرو: فلم قتلتموه؟ قال: و الله ما تزال تدحض في بولك! أ نحن قتلناه؟ إنّما قتله الّذى جاء به، و هو عليّ - لأحمد. عبد الله بن عمرو بن العاص رأى رجلين يختصمان في رأس عمّار يقول كلّ واحد منهما: أنا قتله. فقال عبد الله: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: تقتله الفئه الباغيه. فقال معاويه: فما بالك أنت معنا؟ قال:

شكاني أبي إلى النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم فقال لي: أطع أباك ما دام حيّا و لا تعصيه (تعصه. ظ) فأنا معكم و لست أقاتل - لأحمد].

و از جمله دلایل عدم اهتدای معاویه غاویه بهدای حضرت عمّار رضوان الله تعالی علیه این ست که او در حیات عثمان بخطاب جناب عمّار علیه رحمه الملك الغصّار ذخیره شقاق و نفاق اندوخته بتحقیق و ازرای آن جناب، آتش غضب ملک علام برای خود افروخته، چنانچه أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه الدّینوری در کتاب «الامامه و السّیاسه» زیر ترجمه «ذکر الانکار علی عثمان رضی الله عنه» آورده:

[قال: و قدم معاويه بن أبي سفيان على أثر ذلك من الشام، فأتى مجلسا فيه عليّ بن أبي طالب و طلحه بن عبيد الله و الزّبير بن العوّام و سعد بن أبي وقاص و عبد الرّحمن ابن عوف و عمّار بن ياسر، فقال لهم: يا معشر الصّحابه! أوصيكم بشيخي هذا خيرا،

فوالله لئن قتل بين أظهركم لأملائها عليكم خيلا- ورجالا! ثم أقبل على عمّار ابن ياسر فقال: يا عمّار! إنّ بالشّام مائة ألف فارس كلّ يأخذ العطاء مع مثلهم من أنبيائهم و عيّدانهم، لا يعرفون عليّا و لا قرابته، و لا عمّارا و لا سابقته، و لا الزّبير و لا صحابته، و لا طلحه و لا- هجرته، و لا- يهابون ابن عوف و لا- ماله، و لا- يتّقون سعدا و لا- دعوته، فأيّاك يا عمّار أن تقع غدا في فتنه تنجلى فيقال: هذا قاتل عثمان، و هذا قاتل علي!!].

ص: ٣٩٩

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

